فهرست رسائل این مجموعه

از مجربات حقیر است جهة ضعف معده و جگر که با سهو[لت] طبع و حرارت
مزاج باشد بغایت نافع است افسنتین ده [درم] گل سرخ چهار [درم] تمر
هندی ده [درم] ترنجبین سی [درم] خوب خیسانیده و صاف نموده با شکر قوام نموده
مجموع یک شربت است شربت ابریشم جهة تقویت دل و دیگر اعضای
رئیسه و رفع خفقان بارد و بادی و اسهال و توحش که از سودا باشد و قیام
دلبچو لیا نافع است موافق نسخه قدما ابریشم خام که عبارت از پیله است
نه ابریشم متعارف که بعرف اطبا آن حریر است سه صد درم را
یکشبانه روز در هزار و پانصد درم آبی که آهن در آن تافته باشند خیسانند
با آهن تافته در آن انداخته باشند بخیسانند پس بجوشانند تا بثلث
رسد و ابریشم افشرده بیرون آورند و سیب و به و گل گاو
زبان و بادرنجبویه را علحده در سه رطل آب بجوشانند تا
ثلث باند و آب او را اضافه آب ابریشم کنند و با سه صد درم
شکر بقوام آورند و عنبر اشهب و ورق طلا از هر یک یک درم
ورق نقره مروارید مصطکی از هر یک دو درم داخل کنند و بعضی
بجای پیله حریر گفته اند و اگر فیله کنند باید نکاف و کرم از ابریشم
بیرون کنند که با فیله نجوشد شربت ابریشم که معمول متاخرین است
موافق نسخه مرحوم مغفور حکیم محمد باقر قمی موافق اکر از حبه و در
رفع مولکو سودای خفقان و تقویت دل و اعضای رئیسه

و اقسام مالیخولیا و توحش و هموم بغایت موثر است ابریشم
حریر یک صد و پنجاه درم را در سه روز در عرق گاوزبان و عرق بید مشک
و عرق شاهتره و گلاب از هر یک یکمن پرورش دهند بعد آن
آب سیب شیرین آب امرود شیرین آب انار شیرین آب به شیرین
هر یک سه صد مثقال بجوشانند و بعد از ان بجوشانند تا بربع رسد
و در حین جوشیدن مصطکی سنبل هندی جوز بوا بسباسه زعفران
هر یک یک مثقال قرنفل عود ساذج هندی هر یک یک مثقال و نیم
دارچینی سه مثقال را کوبیده و در پارچه بسته در ان اندازند [illegible]
و بعد از انکه آبها بربع رسد ابریشم را دور و ادویه را افشرده آب صاف
کرده را با شش صد مثقال شکر سفید و دویست مثقال عسل بقوام آورند و
عنبر اشهب دو ورق طلا از هر یک یک ورق نقره سه مثقال مشک یک مثقال
در ان حل کنند و اگر تقویت خواهند مصطکی زعفران درونج بهمنین
عود هیل صندل زرد از هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته اضافه نمایند
و بعضی شکر را هزار و دویست مثقال و عسل را یک صد مثقال میکنند و
زعفران را نمیجوشانند بلکه بعد از قوام در ان حل میکنند و این انسب است
چه زعفران از جوشیدن ضعیف الاثر میشود شربت فواکه معتدل
معمول متاخرین مقوی اعضا و سایر قوتها و جهت خفقان و ضعف
دل نافع است آب انار ترش و شیرین و آب به ترش و شیرین

آب امرود

آب امرود ترش و شیرین آب سیب ترش و شیرین از هر یک یک جزو
و بعضی آب غوره که کوچ نامند آب زرشک هر یک نیم جزو با یک ثلث
آنها شکر سفید بقوام آورند و بعضی یکجزو آب انگور اضافه میکنند
و آن انسب است و اگر آب انگور را علحده بجوشانند تا ثلث رفته
ثلثان بماند اولی است شربت فواکه شیرین جهت تقویت دل و احشا و
ناقهین و صاحبان لطیف طبع و صاحب سعال موافق است آبهای
شیرین را که مذکور شد با ثلث آن شکر بقوام آورند شربت فواکه
ترش قابض تر و الذ از فواکه شیرین است و در منافع مثل آن و صاحب سعال را
موافق نیست و عمل او بدستور سابق است که از آب میوهای
ترش ترتیب دهند و هر یک از این اشربه را موافق احوال هر
شخصی تقویت با ادویه مناسبه میتوان نمود که ادویه موافقه را
کوفته و در پارچه بسته در ان بجوشانند شربت عود ترش معمول
متاخرین و مقوی معده و اعضای رئیسه و جهت رفع غثیان و دفع ابخره
و بخارات محترقه نافع است آب سیب ترش و شیرین آب انار
ترش و شیرین آب به ترش و شیرین آب لیمو از هر یک صد و
پنجاه مثقال با سه صد مثقال قند بقوام آرند و عود قماری صندل سفید گل
سرخ قرنفل مصطکی سنبل الطیب [illegible] بادرنجبویه ساذج
مشک عنبر ورق طلا ورق نقره در ان حل کنند شربت [illegible]

آب

که پادزهر سموم و گزیدن افعی است و جهت کرب و خفقان و غشیان
و برای تحریک اشتها مجرب شربت منقول از شود که آب زرشک آب
سیب شیرین هر یک سی صد ل آب لیمو آب برنج هر یک صد و پنجاه
ل با ثلث آن شکر بقوام و مروارید که با سه برنج حل کرده باشند
شش ل اضافه کنند در این وقت در اکثر امراض قایم مقام تریاک
فاروق است شربت هندی منقول از ترجمه باهره ادویه اثر است
جهت درد کمر و مثانه و رحم و جگر و مغص و ورم سپرز و عرق
النسا و نفث الدم و ربو و فواق و خفقان و قرحه امعا و بهار [?]
وایر و گزیدن هوام و درد کمر و مفاصل مجرب داشته اند اجزا زرد [?]
و رازیانه هر یک صد و پنجاه ل نمک شبانه روز در سه وزن آن
آب خیسانیده پس بجوشانند تا بثلث آید و بعد از آن صاف نموده
با شیره گل سرخ تازه سی صد ل و قند سفید شش صد ل بجوشانند
تا بقوام سکنجبین آید و صد و پنجاه ل ریوند چینی که مکلس [?] تر
کهنه باشند و پانزده ل روغن گرده گاوی چرب [?] نموده در آن
حل کنند و از ده ل تا بیست ل استعمال نمایند شربت صندل
جهت تقویت معده و رفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل
و جگر حار مبتلا صندل سفید را نیمکوب کرده در نیم رطل گلاب
شبانه روز خیسانیده و صاف نمایند و جرم صندل را در آب بجوشانند

تا نیمه قوت [?]

۲

تا نیمه قوت آب را تاب دهد پس صاف نموده با گلاب سابق و یک رطل
شکر بقوام آورند اگر قابض تر خواهند یک رطل سماق یک اوقیه انار دانه
ترش را در آن خیسانیده صاف نمایند و بعد از آن بقوام آورند
و اگر قسم ترش او را خواهند بجای گلاب در سرکه و یا آب لیمو
خیسانند و در شربت صندلین سرخ و سفید با المناصفه کنند و اما
قابض تر باشد شربت اجاص منقول از حاوی جهت درد سر و تب های
حاره و یرقان نافع و مسهل صفرا است آلوی بخارا را در آب چند ساعت
بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده شکر تبرزد به که جوش طعم [?] [illegible]
نموده بقوام آورند و اگر قدری از [illegible] منقی اضافه نمایند قوی الفعل [?]
شربت تمر هندی بدستور شربت اجاص است شربت مورد جهت
سرفه و قرحه و اسهال و اقسام نواسیر و قطع سیلان خون نافع
است تخم مورد را با چهار مثل آن آب بجوشانند بعد از خیسانیدن [?]
نیمکوب کردن آن تا بربع رسد و با وزن آن شکر بقوام آورند
شربت قابض تالیف ابوالمراد [?] جهت اسهال و زلق الامعا
مجرب خصوصاً هرگاه با سفوف قابض نوشته است آب [illegible]
آب سیب از هر یک رطلی گرفته سی ل تخم مورد را در آن خیسانیده
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر
اسهال بلغمی باشد دارچینی و خولنجان و عود هندی سنبل الطیب مصطکی از هر یک

دو ل ورد پارچه بسته بجوشانند شربت مسهل از بالیقه جهة خواص
صفراوی و نجابت نافع است و بهترین مسهلات است گل سرخ سنا عج
هر یک ده ل بنفشه سپستان ل ترنجبین غاریقون افسنتین ورد هر یک
پنج ل تخم کشوث اسطوخودوس مصطکی هر یک سه ل سنبل الطیب
دو ل عناب سپستان هر یک سی عدد در چهار صد ل آب بریزند و خیسانیده
بجوشانند تا بربع رسد و با صد و پنجاه ل ترنجبین و شکر با هلیله صفرا
از هر یک هشتاد و پنج ل بجهت بقوام آورند از پنج ل تا ده ل
شربت کشوث که در اصفهان بسیار شهرت دارد مقوی و مفتح سده دلیل
طبع و مقوی جگر و معده و جهت تبهای مرکبه و ربو الفیه مفید است
بگیرند تخم کشوث رازیانه تخم کاسنی گل کشوث تخم خیارین تخم خربزه
گرمک هر یک سه ل بیخ کاسنی بیخ رازیانه گل سرخ افتیمون
جوشانیده با هفت ل شکر یا با شیرخشت بقوام آورند تا ده ل
با شربتهای تخم کاسنی و تخم خربزه و آب کاسنی و امثال آن بنوشند و این شربت
بسیار معمول متاخرین است جهت امراض جگر و سده ماساریقا و تبهای
مرکبه نافع و قریب الاعتدال است تخم کاسنی بیخ کاسنی
گل سرخ ریوند تخم کشوث هر روز خیسانیده پس بجوشانند
و با یک رطل شکر بقوام آورند نوعی دیگر جهت حرارت و رفع عفونت
اخلاط نافع است تخم کاسنی زرشک بیدانه صندل سفید الک

منقول

لک منقول اصل السوس تخم کشوث ریوند گل سرخ گاوزبان در
عرق کاسنی یا آب آن خیسانیده پس جوشانیده صاف نمایند و با
شکر بقوام آورند و اگر ریوند اضافه کنند قوی تر می شود شربت خربزه
جهت حرارت معده و ضعف آن و رقت صفرا معده و دردهای گرم و
رفع سموم و تشنگی و تقویت احشا زنان آتش مفید است دو رطل
آب خربزه را بجوشانند تا بنصف رسد و یکشب بگذارند و از
دیگر بار دو ل قرنفل بجوشانند تا بوی او را بقوام آورند با دو رطل شکر بقوام
آورند شراب سلمویه از تالیف قدما است مقوی معده و رافع خفقان است
و منافع او در امراض بارده نهایتی ندارد بگیرند رطل مربای اوقیه
قرنفل دار صینی هال عود هر یک مثقال نیم کوب کرده در پنج رطل شراب سه شبانه روز
بخیسانند و با سه رطل شکر سفید و دو ل مصطکی و نیم ل زعفران و دو
مشک بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال نمایند شراب مسته
جهت تقویت معده و اسهال مزمن و درد جگر و قی و غثیان و فواق و تشنگی
نافع است منقول از جامع امین الدوله آب به ترش آب سیب ترش
یک رطل بجوشانند تا بنصف رسد و با یک رطل عسل و یک رطل شراب
کهنه بجوشانند تا غلیظ شود و کف بگیرند و عود و زعفران مصطکی
سنبل الطیب قرنفل جوز بوا هیل قاقله کبار دارچینی زنجبیل
ساییده اضافه نمایند ماء العسل جهت امراض بارده عصبانی و دماغی نافع

و منضج بلغم غلیظ و مفتح سده است بگیرند عسل صاف را با شش چند
آب با آتش نرم بجوشانند تا بقوام آید سکنجبین رسد و باز اگر یک
رطل عسل و چهل مثقال فلفل را کوفته در پارچه بسته دران بجوشانند شراب
العسل جهت معده و جگر سرد و امراض عصبانی نافع است و هر رطل عسل را
با شش رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله و عود و بهمن
و جوزبوا و دارفلفل و قرنفل دو مثقال بجوشانند تا بقوام آید پس صاف نموده استعمال
نمایند رب به را شرط است که آب انجیر را که مقصود باشد چندان
بجوشانند تا بربع و ثلث رسد و مجموع آن قابض تر از اشربه است و اگر
در بعضی شربتها اضافه کنند باید قدر قلیل باشد رب جوز جهت رفع خناق
و غرغره خناق و درد گلو بسیار نافع است آب پوست گوز کال تازه
را بجوشانند تا ثلث باند و با مثل آن عسل و خمس او شکر بجوشانند
تا ثلث باند دیکوقه [illegible] و نیم درم زعفران و نیم درم [illegible] باو
اضافه نمایند و اگر ساده او را بخورند دهند شربتی ۱۵ مثقال است
رب خشخاش از تالیف قدماست جهت نزلات حاره و بی خوابی نافع
است صورت عمل خشخاش را با تخم کوبیده یک شبانه روز در ده مثل
آب خیسانیده بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با قند و نبات
یا شکر یا عسل با مثل آن بقوام آورند و بطریق لعوق نگاه دارند و اگر
زعفران عفص عصاره لحیة التیس از هر یک درمی کوبیده و بیخته مخلوط کنند

باب ششم

باب ششم در مربیات که انجبات نامند و صفت بعضی از حلوا
مربای شقاقل بهتر و بهمن جوان و مقوی اعصاب و ممسک است شقاقل تازه
که پوست او را جدا کرده باشند در آب آهک صاف که بقدر یک
شده باشد یک شب و بعد از آن یک شبانه روز بخیسانند و با آب گرم
شاشند یا بشویند تا اثر آب آهک نماند بعد از آن در آب تازه
طبخ تا نرم پخته شود و عسل را بقوام آورده شقاقل را با عسل خوب
جوش دهند که جذب عسل کند و عسل اول را باید ریخت شقاقل را بگیرند و بپوشانند
و باین دستور است مربای شقاقل و کدو و پوست هندوانه و زردک
و امثال این اگر قوت بیشتر جهت باه خواهند در مربای شقاقل و زردک با را و
هر صد مثقال دارچینی زنجبیل و قاقله و جوزبوا از هر یک یک مثقال
بلکه اینک کوفته و بیخته اضافه نمایند مربای سیب مقوی معده و دل است
و جهت تبرید کون بوی خوش آن موثر است مربای به در منافع مثل
اوست و در تقویت معده قوی تر مربای بالنگ جهت سینه و حلق
و تقویت معده موثر است خصوصا چون با پوست بپزند و او را بخورد
دهند و طریق ساختن هر یک آنست که سیب و به را از پوست و تخم
و بالنگ را از بعضی آنکه بعد از گوشت ریزه کنند و طبخ نمایند تا
پخته شود و از آب بیرون آورده عسل و شکر را با آب آن بقوام آورند
و بعد از آن جرم هر یک را با آن چندان بجوشانند که رطوبت آب از جرم ها بکشد

هیچ یک نماند برای نارنج و کیمو در آب بجوشانند تا تلخی او برود پس با
زنجبیل شیره زم لک با عسل و شکر بقوام آورند که درشت بجوشانند تا زنجبیل
که زنجبیل پرورده گویند جهت تقویت باه و گرده و مثانه و بلغم و هضم طعام
و معده بارد و تپ بلغمی و سوداوی نافع و مدر بول است زنجبیل را بستانند
در آب نیک بپزند و خشک کنند با آب انگور عسل بجوشانند تا زم فرو نشیند پس
ریزند و کف عسل گرفته چندان بپزند که او را بپوشاند و بگذارند تا
تا مزاج بگیرد و مربای هلیله مقوی معده و هاضمه و مجفف رطوبت معده و ملین
طبع و جهت ضعف جگر و دماغ و ریاح بواسیر و سوداوی که از احتراق
بلغم بهم رسیده باشد نافع است صد عدد هلیله کابلی بزرگ را در آب و چهار شبانروز
رانیم گرم دهند و بعد از ده روز هلیله را بشویند و با قدری آب که او را
بپوشاند و یک کف جو مقشر چندان بجوشانند که جو پخته شود پس آن آب را از او
از آب خشک کنند و از چوب پاک سازند و با سیخ ده سوراخ
هر یکی را کرده با عسل کف گرفته [illegible] در ظرف کنند و [illegible] ریزند
بگذارند و عسل [illegible] دهند و چند جوش باید داد تا خاطر جمع شود که دیگر رطوبت
که از آب [illegible] در او نمانده است بعد از آن با عسل کف گرفته [illegible]
* او را بپوشاند در ظرف نگاه دارند و اگر خواهند قوی تر کنند به ازای هر صد عدد
هلیله از هر یک از ادویه که در مربای [illegible] مذکور شد به قدر [illegible] اضافه نمایند
درد مربای [illegible] او را بفارسی گل انگبین گویند و [illegible] او جلنجبین سکری

اورا

او را بفارسی گلشکر و گلقند گویند و بعربی جلنجبین سکری و قوت گل
انگبین تا چهار سال و گلقند تا دو سال باقیست و عسل در آخر دوم
گرم و خشک و شکر در اول گرم و در پوست معتدل و او جهت
مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبت عفنیه معده و مانع از غذا
مانع صعود بخارات به دماغ اند و عسل جهت مبرودین و فضول بارده
او فق جهت درد مفاصل و نقرس و فالج و استرخای اعصاب [illegible]
مجرب داشته اند و شکری او جهت محرورین و تفتیت سنگ گرده
و مثانه و عسر البول و ربع او زیره [illegible] غلیظه و درد کمر
و هضم طعام نافع و چون او را با تربد و تخم کرفس بجوشانند صاف نمایند
و مکرر بنوشند جهت ازاله لقوه و فالج و استرخای اعضا و [illegible] مفاصل
مجرب داشته اند و شکری او جهت محرورین و یابس المزاج او فق
و جهت ابتدای [illegible] و خون نافع است و چون گلقند را با [illegible]
[illegible] با السویه و از مربای بنفشه نصف گلقند ممزوج نموده
مداومت نمایند جهت ازاله ربو کهنه و بخار و ضعف باصره و درد سر و
شقیقه و اخلاط سوخته نافع و جهت دفع سده مجرب میدانند و چون
با تمر هندی و عناب بجوشانند جهت ازاله سده [illegible] مفید است
و هر قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند [illegible]
شربت [illegible] و گویند مضر جگر [illegible] است و

و مصلح او خشخاش و قدر شربتش از طبیخ تا چهار ده ل و از جوشیده
چهار ل و طبیخ او باید شش مثل او آب باشد تا بثلث رسد
و ضرر او بجگر خلاف قیاس و تجربه است صفت آن گل سرخ را
از تخم و اقماع پاک کنند و با دست چندان بمالند که خوب در هم
شیر مهره شود و با قند ... بیند و تا سه روز هر روز صبح و شام بر هم زنند
و بعد از آن چهل روز باید در آفتاب گذارند و هر گاه شکر کم کنند
اضافه نمایند و باید وزن شکر و گل مساوی باشد و عسل را باید
گل عسل کف گرفته اضافه نمایند و در آفتاب گذارند تشت مربای زردک
جهت تصفیه صوت و تنقیه ریه و منع نوازل و سرفه و ضعف معده
و جگر و بدی هضم و استسقا و ضعف باه بی‌عدیل است زردک را
ریزه کرده بجوش بشویند تا مرارت برود و عسل اضافه نموده بجوشانند تا
زردک جوشیده بقوام رسد بازاء هر صد ل اوزان ادویه سلاکوفته
و بیخته اضافه نمایند عود قماری قرنفل دارچینی زنجبیل جوز بوا
زرنباد کبابه از هر یک نیم ل منضج ... بفارسی خمیره بنفشه نافع است
مسهل صفرا و ملین طبع و جهت خشونت حلق و سرفه حاره و در طلب دماغ
و آلات تنفس و تبهای حاره و حرقة البول و نزلات نافع است
بنفشه تازه را از اقماع و ساق پاک کنند با نصف وزن آن
شکر کوبیده در آفتاب چند روز بگذارند و هر روز بر هم زنند

واکر

واگر شکر کمی کند قدری اضافه نمایند و اگر بنفشه تازه نباشد بنفشه
خشک پاک کرده را در آبی که در آن بنفشه را چند جوش داده باشند یک روز
خیسانیده باشند یک روز خیسانیده باشند با مثل او شکر مخلوط نموده در
آفتاب گذارند و قدر شربتش از پنج ل تا ده ل است و اگر گل بید
مشک و سایر شکوفه‌ها را بدستور مربا سازند هر یک را منافع خاص است
که در اصل اخیر مذکور است مربای ... که از پوست بیرون ... بدستور
مربای بالنگ ترتیب دهند بغایت مقوی دل و معده و جگر و دماغ است
و جهت امراض بارده مزمنه مفید مربای جوز جهت تقویت باه و کثیف رطوبت
معده و تقویت جگر نافع است کدو کان تازه را که پوست اندرون صلب
نشده باشد از پوست بیرون پاک کنند و اگر صلب شده باشد از آن پوست بیرون
کنند با عسل شهد چند جوش داده بگذارند و بعد از سه روز ملاحظه کنند
هر گاه رطوبت کدو کان در عسل سرایت کرده باشد با عسل تازه بدستور بجو
شانند مربای بادام که جهت سرفه و خشونت حلق سینه نافع است بدستور
مربای جوز ترتیب دهند و بعضی بادام تازه را در روغن تازه میجوشانند
و بعد از سه روز از روغن بیرون آورده با عسل پرورده می کنند
الاقسام حلوای آرد و روغن دار سدد و غلیظ و دیر هضم میباشد
و مولد خلط مراری و سوداوی است خصوصا در محرور مزاج و آنچه بالکو
در روغن باشد الطف و انفع است و قریب الفعل با آنچه از ...

دهند و تفصیل مجموع آن متعذر است و اکتفا ببعضی که مشهور و دستور است باشد
بجهة شناسایی غیر مذکور حلوای شکر پاره مولد خون متین و ملین سینه و
موافق سوداویست که از بلغم متکون شده است و سمن بدن و مرض حکه حارات است
آرد گندم بسیار نرم را با روغن با آتش نرم بریان کنند شکر را بقوام
آورده اندک اندک در آن ریزند و برهم زنند تا منعقد شود حلوای
گزانگبین مایل باعتدال و لطیف‌ترین حلویات و جهة سرفه و خشونت
حلق و سینه و سست طبع نافع و سریع الانحدار است سه جزو گزانگبین صاف کرده
را با یک جزو شکر خام با قدری آب بجوشانند و کف سفیدی تخم مرغ
را از ده کف بگیرند و چون بانتهای قوام رسد قدری از کف چهارده
بر آن بزنند تا خوب سفید شود و بعد از قوام تام که چون اندکی از او
که سرد کرده باشند با اندک حرکتی شکسته شود در آن وقت مغز پسته و دلم
نارجیل و امثال آن بقدر حاجت اضافه نمایند حلوای سوهان موافق مبرود و
دین و کثیر الغذا و مولد خون غلیظ و جهة درد کمر و تقویت اعصاب و باه
نافع است گندم را در آب چندان بخیسانند که نم بجوالکه و پس از کشیدن
در آفتاب خشک بگذارند و هر روز قدری آب بر آن بپاشند تا شروع کند
بسبز شدن پس در آفتاب خشک کرده الک کنند و با نصف یا مساوی آن
آرد گندم مخلوط نمایند و آب را بجوش آورده اندک اندک ریخته بر هم
زنند و بجوشانند تا آرد طبخ تام یافته بسیار غلیظ شود پس قدری روغن

طعام

طعام یا روغن کنجد اضافه نمایند و بعد از ذوب روغن شیره شکر
یا شراب انگوری بقدر شیرینی که مقصود باشد اضافه نموده چندان بجوشانند
که روغن ذوب کرده را شروع بجوش گفتن نماید بعد از آن مغز پسته و گردکان
و نارجیل و دارچینی و هیل و جوز بوا و قرنفل از هر یک بقدری اضافه نمایند
بذائقه موافق‌ترین حلوا آنچه از نشاسته ترتیب دهند موافق سینه
و حلق و قرحه امعاء و ترطیب اعضا و جهة سل و سرفه و تب و دق نافع
است نشاسته را با آب بجوشانند تا غلیظ شود و طبخ تام یابد و شکر
صاف کرده اضافه نمایند و بعد از آنکه قریب بانعقاد شود قدری روغن
بادام شیرین مغز تخم کدو و خشخاش سفید مخلوط کنند و آنچه از خرفه ترتیب
دهند جهة امراض مذکوره بدستور نافع و سردتر از قسم سابق است تخم
خرفه را شیره غلیظی گرفته با نشاسته بالمناصفه بجوشانند و شکر و روغن
بدستور اضافه نمایند و چندان بجوشانند که روغن جدا شده اثر ترشح بروغن
کند و آنچه از برنج ترتیب دهند قابض و مقوی بدن و مولد خون صالح
است بجای نشاسته شیره برنج کنند یا برنج را چندان بجوشانند که حل
کرده و بدستور شکر و روغن اضافه نمایند و بدستور طبخ دهند تا منعقد شود
و قدری زعفران داخل کنند و اگر در آن و در حلوای نشاسته و دارچینی
مخلوط سازند بسیار متبرک دارچینی خواهد بود حلوای سیب و به که مقوی معده
و جگر بود و مولد خلط صالح و معتدل الکیفیه اند هر یک از اینها را خواهند

بهر از آنکه کفلی از تخم و پوست بکوبند و طبخ نمایند تا محرا شود و آب آن
نیکو شود و اگر قدری گلاب با آب آن اضافه کنند بهتر است و عسل
کف گرفته با شکر بقوام آمده را بقدر یکه شیرین مزه مطلوب باشد اضافه
نموده طبخ دهند تا منعقد گردد و مغز پسته بودلکه بقدر احتیاج مخلوط نمایند
حلوای نارنج و حلوای بالنگ نیز گویند بهترین حلویات و مقوی احشا و
موافق محرورین است پوست بالنگ خشک را بعد از گرفتن تلخی
ببرند و رفع تلخی آن که قدری که در آب جوش داده باشند نرم بکوبند
و بدستور رحمه حلوای سیب با شکر بقوام آورند و قدری آب نارنج
اورا ترش کنند اضافه نمایند و بعد از چند جوش مغز پسته بودلکه با او مخلوط
کنند و اگر بجای آب نارنج آب لیمو یا آب ترنج کنند لذیذ است و اگر
قدری از پوست نارنج شیرین که باشند ملحق سازند لذیذ است و نفع
خواهد بود و اگر بجای بالنگ زردک محرا که به دستور بعد آورند در آن تر
باده تو ... و تقویت آن از حلوای سیب و نارنج است و طریق بود و دادن
مغز پسته و بادام جهت حلویات است که با سبوس گندم در دیگ
که برشته کنند و بسرعت برهم زنند و مغزها نو نو و بوی بیکو پس از
سبوس پاک کرده استعمال نمایند فالوده فرج معرب است لذا لکه آن درست
از بهتر حلوای نشاسته اعدل و در منافع مثل آنست و مضر معده مبرود
و مرطوبان است نشاسته با قدری شکر و مایه شیرینی ... چندان که

ناخوش

سرد شود بسته گردد در طبقی که بعد از بسته شدن انکارد ریزه کنند
و با شربت قند و عسل بحسب امزجه استعمال نمایند فالوده صرفی
کثیر الغذا و مشهی و مسمن بدن و مقوی گرده و جهت خشونت حلق و سرفه
و طول عمر و تولد منی و سهولت طبع نافع و مسدد و مضر جگر ضعیف
در معده و بطی الهضم است لکن بر نجبر ... با آب و شیر با لمیها صفحه
چندان بجوشانند تا محرا شود و شکر بقدر حاجت اضافه نمایند
و طبخ دهند تا بسته شود صفت حلوای مشهور برنج در بهشت سریع
الانحدار و کثیر الغذا و لطیف و موافق اکثر امزجه و جهت ناقهین
و ضعیف الاحشا مفید است و بهترین حلویات برنج کوبیده اندکی
بود لکه را در پاتیل کرده رقیق غذ و اورا اندک آب ... با عسل ...
مجموع آب و عرق بید مشک در پاتیل کرده با آتش نرم بجوشانند
تا بقوام آید که نخود آب ... در لعوقات لعوق ما این معجون و
شربتی است که در قوام آمده برنج کوبند و اندک اندک بلیسند که
چون اکثر آن مخصوص آلات تنفس است به تدریج اثر او در ضمن مرور
تحلیل میرود قصبه ریه برسد جبرئیل ابن بختیشوع گوید که از جمله اختراع
جالینوس است اما در قرابادین یونانیان احدی مشاهده نمرفه
و از اینکه معجون حب القطن را که از تالیف جالینوس است
متاخرین لعوق حب القطن نامیده باشند دلیل لعوق بودن او از

که از جالینوس باشد، لعوق طباشیر منقول از کامل جهت سرفه و تب دق و سل صمغ عربی قاقله کبار از هر یک شش مثقال کتیرا مغز تخم کدو پنج مثقال طباشیر چهار مثقال نبات سفید سی مثقال مغز تخم خیار مغز حب صنوبر کبار از هر یک مثقال نرم سائیده بروغن بادام چرب کرده با مساوی ادویه عسل کف گرفته و سه چهار بقوام آورده بایشان بیامیزند یا شیر الاغ استعمال نمایند نسخه دیگر جهت حرارت مفرط و خشونت سینه که با سل باشد صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید از هر یک یک مثقال مغز تخم کدو و خیار از هر یک دو مثقال طباشیر چهار مثقال تخم خیار تخم خطمی از هر یک سه مثقال نرم سائیده با روغن بادام شیرین یا عسل یا جلاب یا شراب انگوری یا شیره ریحان قند نرم کرده حب لعوق کنند لعوق صبیان جهت حرارت و خشونت گلوی اطفال و سرفه با شیر مرضعه یا شیر الاغ بنوشانند رب السوس کتیرا صمغ عربی فانید از هر یک چهار مثقال مغز دانه به مثقالها روغن بادام و جلاب لعوق سازند لعوق صنوبر جهت مکرر تجربه نموده ام جهت سرفه مزمن و ضیق النفس و گرفتگی آواز و خفقان رطوبتی و ربو بغایت از منفعه و مفید است حلبه را خیسانیده متغیر کنند بعد از آن کوبیده شیره گرفته با دوشاب انگوری یا عسل یا شهد بجوشانند تا غلیظ شود مساوی حلبه مغز حلغوزه مغز را بسیار نرم کوبیده مخلوط کنند چند جوش داده استعمال نمایند

لعوق از مجربات ابوی ره جهت نزلات مفید است تخم خطمی به دانه اصل السوس را در چهار صد و پنجاه مثقال آب چند شبانه روز دیگر بجوشانند تا بنصف رسد و با صد و بیست مثقال نبات بقوام آورند خشخاش سفید و سیاه مغز دانه به صمغ عربی کتیرا نرم ساییده مخلوط کنند لعوق حلبه جهت ربو و سعال یابسی بغایت نافع است حلبه مویز بیدانه بنفشه خوشه به دانه گل گاوزبان جوشانیده آب او را با عسل صد و پنجاه مثقال بقوام آورند و مغز کدو و مغز حلغوزه تخم رازیانه کوفته و اضافه نمایند پنج مثقال او را با ماء الشعیر بنوشند لعوق حب القطن جهت سرفه مزمن و رطوبت حنجره بغایت نافع است و از مجربات والد مرحوم مغز دانه پنبه مغز حلغوزه حلبه تخم کتان کرم با شکر و پنج مثقال عسل یا دوشاب انگوری لعوق کنند لعوق الحرمل جهت ضیق النفس و سرفه رطوبی مفید است تخم کتان حرمل بادام الموبه با عسل لعوق کنند و مداومت نمایند لعوق السبستان انجیر زرد را بجوشانند تا محراق شود آب او را با دوشاب شکر و پنج مثقال انگوری بقوام آورند مغز حلغوزه مغز پسته بادام تخم انجیر تخم رازیانه کرسنه حلبه مغز دانه پنبه حب القلقل نرم سائیده بروغن بادام تلخ چرب کرده لعوق سازند در رفع ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو بلغمی بغایت نافع است لعوق عنصل جهت ربو و ضیق النفس بارد و بلغم غلیظ لزج بغایت مفید

فرانسیون بسیار غرض مشوی پرسیاوشان کبود نیلوفر با عسل لعوق کشند و با آب
ادویه که حاجت باشد یا فوفل نیم جبلی یا برنجاسف جوشانیده با شربت استعمال نمایند
لعوق بنفشه جهت سرفه و قولنج ورمی و صفراوی بسیار نافع است
بنفشه مویز بی دانه عناب سپستان خوب شسته را آب او را با نیم رطل
شکر سفید [illegible] عسل خیار شنبر [illegible] روغن بادام شیرین بقوام
آورده [illegible] بنفشه سائیده اضافه نمایند و [illegible] استعمال
نمایند لعوق خیار شنبر جهت ذات الجنب و ذات الریه و سعال
نافع است و به دستور جهت نزلات و سرفه مفید فلوس خیار شنبر
و نبات سفید را در آب گرم حل کرده صاف نمایند و با روغن بادام
ممزوج کنند و کتیرا و صمغ فارسی و صمغ عربی [illegible] و مغز بادام
شیرین اضافه نمایند لعوق خشخاش [illegible] اول [illegible] جهت
نزلات حاره رقیقه و خشونت حلق نافع است خشخاش سفید
نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز تخم کدو و مغز [illegible] لعوق
کنند لعوق زوفا جهت امراض بارده سینه [illegible] عصب و [illegible]
بلغم لزج بسیار [illegible] است زوفا خشک انیسون [illegible] رازیانه [illegible]
اصل السوس پرسیاوشان [illegible] حلبه [illegible]
تخم [illegible] تخم کتان در آب [illegible]
تا ثلث [illegible] صاف کرده [illegible] عسل بقوام آورده [illegible]

دار [illegible]

رازیانج را در روغن حل کنند لعوق حب القطن جالینوس در تقویت
باه [illegible] در معاجین مذکور شد لعوق اکبر جهت سرفه [illegible]
خشونت حلق و ریه و [illegible] بلغم غلیظ [illegible]
[illegible] تا چهار سال باقیست [illegible]
در اصفهان [illegible] تا نصف رسد با
دو چندان او شکر بقوام آورند و باز او هر رطلی از شکر [illegible]
و کندر و صمغ عربی کتیرا [illegible] پنج درم در آن حل کنند لعوق [illegible]
منقول از جامع ابن امین الدوله جهت تبهای حاره وقتی که [illegible] و
ذات الجنب صفراوی و دموی و درد سینه و سل و سرفه مفید [illegible]
گل سرخ [illegible] صمغ عربی نشاسته کتیرا خشخاش سفید گل [illegible]
و [illegible] سفید [illegible]
زعفران رب السوس نرم سائیده [illegible] لعوق [illegible]
لعوق [illegible] جهت تقویت معده و رفع [illegible]
که منقول از جامع مذکور گل سرخ پوست [illegible]
ناردان زرشک دانه دار سماق نعناع تخم [illegible] در [illegible]
آب [illegible] تا رطل باند پس صاف نموده با آب لیمو و آب غوره
و آب به و آب تمر هندی و سرکه و شکر سفید بقوام آورند [illegible]
باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول [illegible]

قی اما مطبوخ مشتمل است بر منضجات اخلاط و ملینات طبع
و در طریق تحصیل نضج و بر مسهلات و شرط است که بعد از پختن آن
بجوش نشستند و هرچه از ادویه تاب طبخ داشته باشد مثل حبها
بیشتر بجوش نشستند و آنچه بخلاف او باشد در اواخر های جوش نشستن
اضافه نمایند مثل افتیمون و صمغ هر یک در ادویه مفرده مذکور
شد و در شربت منضجات که مشتمل باشد بر تنقیح و ترقیق غلیظ
تفریق خلط متعفن از خلط صالح سودا و این روضه امراض مزمنه
بیشتر محتاج اند و بحسب هر شخص و علتی و فصلی و سنی و بلدی
باید مطبوخ بنا بر این نسخه چندی در دستور توانند بود ذکر یافته منضج سودا
و بلغم غلیظ مویز منقی بیدانه گل گاوزبان بادرنجبویه شکوفه غافث پرسیاوشان
عناب سپستان گل بابونه پوست بیخ کرفس پوست
بیخ کبر پوست بیخ رازیانه شاهتره زوفای خشک اسطوخودوس شکاعی
بادآورد تخم کرفس تخم رازیانه جوشانیده با گلقند آفتابی سکنجبین
شیرخشت که در آن حل و صاف کرده باشند بنوشند و مایه قدر آب صندل
باشد و بزنجبیل آید و اگر سودا از صفرای محترقه باشد آلوی بخارا پوست
بیخ کاسنی بنفشه عنب الثعلب پرسیاوشان شاهتره خشک شکوفه غافث
عناب سپستان اسطوخودوس تخم خیار تخم کاسنی گل گاوزبان گل سرخ
در صد و دو آب بجوشانند تا بربع رسد و با ترنجبین و شیرخشت استعمال نمایند

و هرگاه بلغم و صفرا مرکب باشند زوفا خشک اصل السوس شکاعی
آلوی بخارا پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاسنی عناب سپستان
گل بابونه تخم کشوث افتیمون عنب الثعلب بجوشانند و جوشانیده
با نیم مثقال گلقند آفتابی و ده مثقال سکنجبین ساده بنوشند
مسهل سودا و بلغم و منضج سودا سنا مکی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
افتیمون بسفایج تربد هندی تربد سفید حجر اشیلا روغن بادام چرب
کرده اسطوخودوس اضافه نمایند با فلوس خیار شنبر روغن بادام
شیرخشت ترنجبین لاجورد مغسول شحم حنظل استعمال
نمایند در اسهال سودای صفراوی پوست هلیله زرد کابلی تمر هندی بنفشه
افتیمون سنا حجر ارمنی مغسول محموده مشوی خیار شنبر روغن
بادام شیرخشت کنند و در مسهل بلغم و صفرا ریوند چینی سنا مکی
هلیله زرد کابلی تربد جوشیده تمر هندی آلوی بخارا اسطوخودوس
افسنتین رومی گل سرخ تفاح اذخر فلوس خیار شنبر روغن بادام
غاریقون سفید محموده مشوی داخل کنند مطبوخ مسهل سودا که
حنین ابن اسحق جهت زن صاحب سودا فرموده هلیله زرد هلیله سیاه
هلیله کابلی بسفایج با سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و
بعد از آن سنا مکی افتیمون اضافه نموده جوش دهند صاف نمایند و آلوی
بخارا تمر هندی مویز بیدانه با دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد

پس صاف نموده مثقال پنج ل اورا با چهل ل از آب فواکه اولی
با نصف ل شکر سفید بنوشند مطبوخ خیارشنبر جهة اخراج اخلاط
حاره مشغول از کابلی هلیله زرد آلوی بخارا عناب مویز منقی از
تمر هندی گل سرخ نیلوفر بنفشه در سه رطل آب بجوشانند تا آنکه
تا یک رطل بماند و مغز فلوس خیارشنبر از ده مثقال تا پانزده مثقال
در روغن بادام و مثقال اضافه نموده بنوشند مطبوخ افتیمون
غاریقون مشغول از کابلی جهة اخراج بلغم و سودا نافع است هلیله
زرد و کابلی و سیاه و پوست هلیله آمله بسفایج مویز منقی از
آلوی بخارا گل گاوزبان غاریقون بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج
تربد سفید مجلوک در پنج رطل آب بجوشانند تا آنکه یک رطل باقی
رسد پس ده مثقال افتیمون اضافه نموده بجوشانند تا دو رطل باقی
وصاف کنند و غاریقون در آن حل کرده بنوشند و باید غاریقون
را در عسل سرشته باشند و جهة جنون و مالیخولیا حجر بقوطری خرفی
سیاه حجر ارمنی اضافه کنند و جهة اخراج بلغم لزج بجای سنا مکی و
خربق سیاه شحم الحنظل حجر ارمنی داخل کنند مطبوخ اسطوخودوس مشغول
از تذکره جهة اخلاط سوداوی محترقه وصلابت و وسواس
جنون و مالیخولیا و عرق النسا و مفاصل وصاف کردن خون
و کدورت فکر نافع است بسفایج مغز دانه قرطم عناب

سپستان

سپستان اسطوخودوس گل بابونه قنطوریون دقیق افتیمون بوزیدان سفید
باسه مثل ادویه آب بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده بنوشند
و اگر درد سر و تصاعد بخارات و سوءت دماغ باشد انجیر زرد
کثیرا روغن بادام پرسیاوشان صعتر مرزنجوش اضافه کنند
و اگر با ریاح غلیظ باشد یا ضعفی در مجاری بول باشد عاقرقرحا همه را ببندند
مطبوخ سنبل جهة درد معده و ریاح و بواسیر و صرع و امراض
سوداوی سعد مجرب است هر روز از سه ل تا پنج ل اورا حسب ما نهند
بجوشانند و صاف اورا با فلوس خیارشنبر و یک ل روغن بادام
بنوشند و بدستور با برکاتش موثر است و از رشیعان درد رفع مطبوخ
درد معده بارد بعد مجرب است در هر روز یک مثقال تا
مثقال از او را جوشانیده با نبات بنوشند اما در نقوعات
که در آب بسیار گرم که ادویه را بپوشاند روز در آفتاب
و شب در زیر سقف باشد و بعد از آن بسیار افشرده صاف
نمایند و بعضی را تا سه شبانه روز باید خیسانیده تا قوت ادویه
باز گیرد و مخصوص محرورین و فضول حاره است نقوع جهة حرارت
و رفع اخلاط غلیظه مفید است هلیله کابلی هلیله آمله بقشر عود خام
افسنتین سکنجبین بادرنجبویه سنبل الطیب قرنفل حب بلسان نعناع
هر یا جوز واقاقیا کبابه گل سرخ در دو رطل آب گرم تر کنند

و بعد از ده روز هر روز قریب بربع رطل بنوشند و اگر در چهار رطل
آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف کنند و هر روز سی ال بنوشند
نوع دیگر محمد بن ذکریا گوید تجربه نموده ام جهة امراض معده نافع
است دارچینی اسارون عود بلسان گل سرخ عود مصطکی در دو رطل
نیم آب بجوشانند تا نیم رطل باند پس صاف نموده صبر زرد حل کرده
روزی یکوقیه بنوشند نوع جهة ادرار حیض منقول از جامع امین
الدوله گوید بغایت مدر حیض است تخم خرپزه تخم کرفس
رازیانه از هر یک ده ال نیم کوب کرده در سه رطل آب بجوشانند
روز تجیه بنده روزی سه ال با یک ال روغن بادام بنوشند
ماء الاصول جهة فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و سایر امراض
بلغمی نافع است موافق نسخه حسین و کامل و امین الدوله و ثابت بن
قره پوست بیخ رازیانه بیخ کرفس اذخر از هر یک ده ال تخم کرفس
انیسون رازیانه از هر یک چهار ال مصطکی سنبل الطیب حنظل فقاح
اذخر از هر یک ... و نیم حب بلسان اسارون هر یک ... عود
بلسان سلیخه حب لوز بیدان نانخواه هر یک سه ال موبز منقی
هشت درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف کرده
هر روز سی ال با روغن بادام شیرین و بیخ و روغن بید انجیر مقال
و معاجین که جهة امراض مناسب است بنوشند ماء الاصول نوع دیگر
جهة سده جگر

جهة سده جگر و سپرز و برودت دماغ و مزاج معده و استسقا
و تبهای کهن نافع است پوست بیخ کرفس و بیخ رازیانه اذخر فقاح
و مصطکی سنبل الطیب فوة الصبغ انگشت کرده عود بلسان
شکاع بادآورد گیاه غافت پوست بیخ کبر کماذریوس کافیطوس
افسنتین گل سرخ انجبار زرد مویز منقی در چهار رطل آب بجوشانند
تا بربع رسد و در هر روز سی ال او را با روغن بادام شیرین
و بیخ و دواء الکرکم و امثال آن بنوشند ماء الاصول نوع دیگر
جهة نقرس و درد و رگ و مفاصل که از برودت بود بغایت مجرب است
پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه پوست حنظل قنطوریون و قیصوم
نانخواه انیسون تخم زیره بادیان ماهیزهرج در سه رطل آب بجوشانند
تا بثلث رسد و در روزی یک وقیه و نیم با یک ال روغن بید انجیر
که خروع نامند بنوشند و اگر امراض بسیار صعب باشد با روغن کلکلانج
استعمال نمایند ماء الزوره در منع ادرار عرق مجرب است تخم شنبلید
خشک سماق کرده برنج سفید مغز پسته از هر یک پنجاه ال با سه
من آب بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف کرده در روزی بیست و
پنج ال بنوشند ماء الاصول مجرب ابو ریحان جهة ضیق النفس و
گرفتگی آواز و ربو پوست بیخ کرفس بیخ رازیانه انیسون تخم کرفس
رازیانه مصطکی سنبل الطیب اسارون ساذج قنطوریون دقیق

غلیظ و افسنتین اصل السوس بیخ سوسن کبود انجره رزد مویز جدا نه
در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد پس سه حصه کنند هر روز
یکحصه را با لعوقات مناسب بنوشند منقیات را شرط است
که مکرر قی نکنند که عادت نشود در خلای معده جایز نیست [illegible]
مستحسن است اگر مطلب دفع صفرا است قبل از خوردن مقی یک ساعت
شوربای ترش تناول نمایند و اگر مراد دفع بلغم باشد ماهی شور [illegible]
قدری تناول نمایند و بعد از قی چیزی که تقویت معده نماید [illegible] و اگر مراد
از قی مرة سودا باشد شیرینی تناول نمایند و تخفیف را که [illegible]
باشد از قی منع باید نمود مقی مرة السودا و مرة الصفرا که در شربهای [illegible]
و مرکبه نافعست گشنیز زرد تخم تره تیزک تخم ترب جز القی تخم
بلخ هندی تخم اسفناج بالسویه کوبیده نوزن او عسل [illegible]
[illegible] او را تا سه [illegible] در آب ده شبت جوشیده باشند [illegible] منقی
منقی جهت مرة الصفرا و بلغم با صفرا امیخته سپید درم ترب را ریزه کرده
با ده درم شبت تازه پنج درم نمک هندی و از تخم خرنوب و تخم اسفناج
هر یک چهار درم بجوشانند در چهار رطل آب تا ثلث [illegible]
منقه با سکنجبین بنوشند و قی کنند و اگر مراد دفع بلغم [illegible] با عسل بنوشند
منقی جهت دفع رطوبات معده و مرة الصفرا و مرة السودا ترب [illegible]
بسیار ریزه کرده یک شبانه روز در سکنجبین عسلی خیسانیده صاف نمایند [illegible]

[illegible]

اسکنجبین

جرب و حکه و امراض جگر و سده و بواسیر رقیق ضعف کبد و صفرای
سوخته نافع و مورث تشنگی و مصلحش تخم کاهو و طباشیر و مصطکی
و افسنتین از هر یک یک مثقال باز از هر یک یک رطل شربت داد
و بعد گلاب را بوزن مربور گرفته در میان شربت [illegible]
و طریق آنست که آب را بجوش آورده چهار رطل برگ گل تازه
را بچهار دفعه بریزند و هر دفعه یک رطل آب [illegible] پس از ان صاف
کنده بدستور حصه دیگر بریزند تا انکه از آب ربع بماند و اگر
قوی تر خواهند گل پنج یا شش رطل [illegible]
زیاده بریزند [illegible] منفعه پس با هموزن آب صاف [illegible] شکر
بقوام آورند [illegible] قدر شربت از ده تا سی مثقال است [illegible] و اگر با نصف
وزن آن سکنجبین بنوشند جهت منع صفرا اولی است شربت
ورد قابض جهت امراض [illegible] چهار رطل گل سرخ اقاقیا
[illegible] در ده رطل آب بجوشانند تا بربع رسد و صاف
منفعه با هموزن آن شکر بقوام آورند و اگر قوی تر خواهند [illegible]
هر یک رطل [illegible] هر یک از مصطکی و تخم مورد و صندل سفید و [illegible]
و گشنیز خشک و طباشیر یک مثقال در پارچه بسته در وقت [illegible]
تا بجوشد و سایر تصرف بطبیب است اگر اجزای حاره قابضه
[illegible] کنند و اگر بارده لازم شد ازان نیز داخل کنند

جلاب جهت التهاب تشنگی و حرارت معده و جگر و جهت والبه
و تب دق و تبهای حاره که با سرفه باشد و جهت تقویت
آلات تنفس نافع و ملین و منضج و تقویت اعضا و مدر بول و عرق
و جهت آرام احشا مفید است شکر سفید یک جزو آب انار
سه جزو عرق بید مشک دو جزو گلاب دو جزو بقوام آورند و
اگر سردتر خواهند عرق بید و عرق نیلوفر از هر یک جزو اضافه
کنند نوعی دیگر منقول از کامل و قانون شکر یک جزو آب انار
دو جزو گلاب سه جزو بقوام آورند شربت [illegible] جهت تب محرقه تا جمیع
و تسکین تشنگی و معده و جگر را نافع است آب به شیرین دو جزو
آب سیب یک جزو شکر ثلث مجموع بقوام آورند شربت بنفشه
منقول از کامل جهت تبهای حاره و سرفه و تسکین غلیان نافع است
و ملین طبع است سه رطل بنفشه تازه را بدستور شربت ورد سه
دفعه در چهار رطل آب بریزند و بجوشانند تا ربع رسد و با سه رطل
شکر بقوام آورند و اگر شکر چهار رطل کنند ملینش قوی‌تر خواهد بود
و اگر بنفشه خشک باشد یک رطل در او جوشانیده با دو رطل شکر بقوام
آورند شربت نیلوفر موافق نسخه کامل جهت تبهای حاره و آلات
تنفس و سر و تقویت دل و احشا نافع و با وجود شیرینی مستحیل بصفرا نمی‌شود
بخلاف اشربه شیرین طریق ساختنش او مثل ساختن شربت بنفشه است بعوض عرق

نیلوفر را

نیلوفر را چهار جزو یا یک جزو شکر بقوام آورند شربت مصطکی
منقول از کامل الصناعه جهت ضعف معده و جگر و استسقا و
غثیان و قی و تشنج به ترش را از دانه و پوست پاک کرده
آب او بفشارند ده رطل از آن گرفته و از شراب یا جهودی یک رطل
و نقل بر او یک شبانه روز در آفتاب نهند و بعد از آن آنچه صاف شده
صاف نمایند و باب بجوشانند تا نصف رسد و با نیم رطل عسل کف
گرفته بقوام آورند زنجبیل مصطکی از هر یک دو مثقال قاقله کبار و صغار و
دارچینی زعفران غیر مسحوق از هر یک چهار مثقال قرنفل سه مثقال در پارچه
بسته در او بجوشانند و اگر دو دانگ مشک نیز داخل نمایند نیکو آید
شراب الحندیقون جهت رطوبت معده و تب ربع و درد احشا
نافع و مناسب مبرد است عسل کف گرفته سه رطل شراب ریحانی
یا جهودی ده من زنجبیل [illegible] مثقال قاقله صغار و کبار نیم مثقال قرنفل یکدانگ
دارچینی یک درم زعفران یک مثقال دار فلفل یکدانگ و نیم غیر زعفران
باقی را نیم کوب نموده در شراب و عسل و در ساختن یک روز
بگذارند و هر روز سه بار حرکت دهند و صاف کنند و باید
نیم مشک مطیب سازند شراب [illegible] جهت ضعف جگر و معده
و سپرز و فساد مزاج بارد نافع و گفته‌اند مداومت او حفظ
میکند جمیع ایام حیوة از مرض اصل السوس اسطوخودوس [illegible]

شفقل مکدر را سلیخه چهار ل خوب سائیده باشند و شقیقل [illegible] کهنه
خوب مطرح ساختن و در ظرفی گذاشته سر ظرف را بگل گرفته چهل روز
بگذارند و بعد از چهل روز بعد از غذا و قبل از غذا استعمال نمایند
شربت حرملی جهت صرع مجرب و رافع درد سر مزمن و ضیق النفس و سرفه
رطوبیه و امراض بارده نافع است استسقا و جنون و نسیان [illegible]
اسپند را کوبیده در سی رطل آب انگور بجوشانند تا بربع رسد [illegible]
تا پانزده ل تا سی روز بنوشند و جهت اعاده حمل زنانی که در دق حامله
می شده باشند و بعد از آن نشوند سه روز از این شربت بنوشند
تخلف در حمل نکنند شربت نعناع جهت تحریک اشتها بی‌شبهه موثر
است که جز شوان بهم و منقی معده از اخلاط لزجه و رافع بلغم [illegible]
و چون برابر معاجین بابسیه بنوشند در سرعت اثر معدی [illegible]
نعناع افشرده پنج ل خردل سرخ بیست ل شب [illegible]
نرم سائیده با نخود ل چند پایه در [illegible] بیست ل [illegible]
تا بنصف رسد پس صاف نموده باشند دل عسل بقوام آورند
شربت بدل خمر بنجرز و چند پایه را کوبیده با [illegible]
ان برشته گاکم مقام خمر و از اسرار است شربت اسطو
خودوس جهت تقویت دماغ بارده و معده بارده اسطوخودوس
زوفا خشک فاوانیا پرسیاوشان عود قماری گل گاوزبان
۱۰ ۵ ۱۰ ۵ ۵

[illegible]

پنج را زیانه تخم کرفس گل سرخ سپستان بادرنجبویه کاشم
موی زردانه بیرون کرده اذخر افسنتین [illegible] نخود سوس [illegible]
اصل السوس همه را بپزند و صاف کنند و بریزند بر او صد [illegible]
پنجاه ل عسل صاف و شکر [illegible] بقوام آورند [illegible]
و دارچینی و [illegible] زنجبیل سنبل الطیب افسنتین رومی مصطکی [illegible]
خرقه بسته [illegible] تا بجوشد و صاف کنند قدر شربت [illegible]
ده ل تا پانزده ل شراب ریحانه از جمله [illegible]
مذکور شد شراب لیمو مؤلف شفاء الاسقام [illegible] ذکر کرده اند
[illegible] مثابه تریاق کبیر دانسته اند جهت رفع اخلاط محترقه و
تبهای حاره و ضعف دماغ [illegible] و قلاع و امراض اطفال [illegible]
[illegible] در رفع تشنگی و گزیدن عقرب و سایر سموم نافع و حافظ
صحت و رقیق کننده مجموع خلط غلیظ و قاطع خلط لزج و آنچه
او بسیار شود مضر عصب و مورث سعال یابس و ضعف باه
مصلح او بادام و خشخاش است آنچه با آب نعناع ترتیب دهند
جهت قوه معده و رفع بخارات دماغی و خیالات [illegible]
با آب به باشد جهت تقویت معده و دل و رفع خفقان مجرب دانسته اند
و آنچه با شیر خشت و ترنجبین ترتیب دهند جهت ربو و سعال و ضیق
النفس و درد سینه و آنچه با لعابها ساخته باشند جهت حرقة البول و درد مثانه

انفع است طریق ساختن آن آنست که شکر سفید را سائیده در
قدح مدهون با آب لیمو تر کرده و روی قدح را بکرباسی بپوشند
تا یک روز در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیر تازه حل نموده
و مثل شیر آب لیمو صاف اضافه نموده با آتش نرم بجوشانند بقدر
شیر باید عشر شکر باشد و باید کفک او را گرفته مقدار آب لیمو باید
ریخته بجوش آورده دهند تا هر رطل از شکر بقدر سه اوقیه آب لیمو تا
چهار اوقیه بود و بر لیمو نوشته ٥ دو چند آب لیمو آب به شیرین
بخورد او دهند و مصمغ آنکه صمغ عربی محلول بقدر آب لیمو تنقیه نمایند
و ملعب آنکه لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو و تخم ریحان اضافه
کنند و منعنع آنکه با آب نعناع تازه تنقیه نمایند و آنچه با شیرخشت
و ترنجبین شربت دهند طریق آنکه بجای شکر ترنجبین کنند و باید نصف
شکر باشد و نصف دیگر ترنجبین تنقیه نمایند شربت انار ساده
و شربت سیب شیرین ساده و امثال آن مانند شربت ریباس
و شربت حماض باید بقدر ثلث هر یک از آبهای آن قند یا
عسل یا شراب انگوری باشد و بعضی با المناصفه گفته اند شربت
انار ترش جهة تسکین صفرا و تقویت معده و قطع اسهال
صفراوی و دموی نافع است و شربت انار شیرین جهة اسهال
و ذات الریه و درد سینه و شربت توت سیاه جهة امراض حلق

و ضعف

و ضعف اشتها و امساک طبع و از توت سفید جهة امراض
آلات نفس و ضعف هاضمه و تقویت معده و شربت ریباس
جهة تقویت احشا و منع صعود بخارات و اسهال و شربت حماض
جهة تقویت معده و جگر و امعا و رفع حدت صفرا و شربت سایر
سایر میوهای ترش قابض مقوی احشا و مسکن حرارت اند
و شربت میوهای شیرین بدستور اما هر گاه غلبه صفرا باشد مسهل
باشد و باعث تشنگی شربت ترنج جهة خفقان حار و امراض حاره و دل نافع
از مفرحه است نسخه ترشی ترنج را در گلاب مکرر بشویند تا اثر تلخی در جرم
آن نماند پس بازاء هر یک عدد ترنج هفت دو نیم رطل قند یا شکر
بقوام آورند شربت زوفا نافع است اوجاع سینه و سرفه کهنه
و نزله و دشواری نفس و صلابت معده و سده‌ها را مویز منزوع
العجم ۳۰ مثقال عناب سپستان انجیر خشک بیخ سوس اصل السوس
از هر یک پنج درم بیخ رازیانه بیخ کرفس پرسیاوشان
زوفا ۱۰ درم بهدانه انیسون تخم رازیانه از هر یک پنج جو مقشر مغز تخم خیارین مغز
تخم کدو و خرفه مغز پسته مغز حب صنوبر سنبل الطیب اذخر
تخم خطمی تخم کتان از هر یک ۳ درم با مقدار انکوب کرده بجوشانند
و با چهار رطل شکر بقوام آورند و مغزها را کوبیده در آن حل
کنند نوعی دیگر که مشهور است زوفای خشک پرسیاوشان ملک

هفت ل انجیر زرد و تپ علو عناب و سپستان از هر یک بیست عدد
و در اسیون تخم خطمی اصل السوس بیخ سوسن از هر یک ۳ ل
حلبه ۴ ل مویز بیدانه بیست ل تخم کرفس رازیانه از هر یک
۲ ل جوشانیده آب او را با دو رطل شکر بقوام آورند
شربت گاوزبان جهة تقویت قلب و دل و رفع خوف و وسواس و
خفقان نافع است گل گاوزبان چهل ل با درنجبویه ۲ ل جوشانیده
با دو رطل شکر بقوام آورند شربت انجبار جهة حبس خون و
سیلان خون از جمیع اعضای باطن و رحم و التیام تفرق اتصال
که در سینه و شش بهم رسد ریشه انجبار [illegible] هفت ل خرنوب
شامی ده ل صندل سرخ و سفید گل نعمان که از هر یک ۵ ل جوشانیده
با یک رطل شکر بقوام آورند شربت دینار از بالنفع [illegible]
عست و چون شربتی را ملک دینار [illegible] سکه نهند [illegible]
شربت دینار شده جهة تبهای عفونت اخلاط و اخراج
اخلاط فاسده از اعماق بدن و ضعف بدن و معده و جگر
زرشک بیدانه تخم کاسنی کمد ده ل عود بیخ سوسن کمد ۴ ل تخم
کشوث پاک لکه قنطوریون دقیق مصطکی دارچینی زعفران
فو و بیخ کمد ۳ ل ادویه را کوفته اگر جهة تب باشد در آب کاسنی
بجوشانند و اگر جهة خفقان باشد در آب بادرنجبویه و [illegible]

که سه روز

سه روز در میان آب بخیسانند که در ان کاسنی و بادیان و شبت
و گاوزبان و مویز بیدانه از هر یک پنج ل جوشانیده باشد تا
بربع رسیده باشند و بازاء هر یک رطل از آب [illegible] یک ل
از آب ریوند و نیم ل اسارون اضافه [illegible] با ده رطل شکر بقوام
آورند و عود و زعفران را بعد از قوام اضافه کنند شربت خشخاش
نافع است جهة نزلات و حبس نزلات و رفع درد سینه و سرفه
و درد سر و سرسام و سهر و حرارت و رفع تب و اخلاط محرقه
و چون با شربت ورد [illegible] ممزوج ساخته بعد از فصد بنوشند دفع ضعف
فصد و تقویت قوتها میکند قدر شربتش تا بیست ل است و قوتش
تا ده سال باقی بماند صد عدد خشخاش رسیده را با تخم او کوبیده با
پوست را علیحده [illegible] کنند و تخم را نرم [illegible] و با ده مثل ان
آب باران بجوشانند تا بثلث رسد و با مثل او شکر بقوام
آورند طریق دیگر [illegible] خشخاش گوکنار [illegible]
سفید بعد از گردش تیغ خشخاش را کوفته در ان [illegible] شیره بکشند
با قند بقوام آورند آب در گوکنار چندان بریزند که چهار انگشت [illegible]
بایستد و بجوشانند شربت عناب منقول از تذکره و موافق نسخه
اصلی التذکره [illegible] مولف او غیر این نسخه را خطا میداند جهة
سینه و [illegible] ثقل [illegible] تسکین عطش و اطفای حرارت خون [illegible]

و تنها نافع و مصلح حال اطفال است و قوتش تا دو ماه باقیست
عناب یک رطل گل سرخ کشنیز خشک عدس پوست خشخاش کاسنی از هر یک ده
اوقیه در ده رطل آب بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده
بوزن آن شکر بقوام آرند شربت العنصل ساختن پس عنصل را [illegible]
منقول از کامل جهت صلابت سپرز و [illegible] و تفتیح سده و قطع
اخلاط غلیظه و رفع ضیق النفس و سرفه که از رطوبت باشد نافع است
پیاز عنصل را یک رطل و نیم با کارد چوبین ریزه کنند و با پانزده رطل سرکه
با آتش نرم بجوشانند تا مهرا شود پس صاف نموده باز ای هر رطلی یک
رطل و نیم شکر اضافه نموده بقوام آورند بعضی کف [illegible] ابن الدواء و جمع [illegible]
قدیمیان ادویه را اضافه کرده اند زنجبیل زیره کرمانی عاقرقرحا [illegible]
الجذان زوفا خشک پودنه نعناع از هر یک پنج ل فلفل ده ل تخم
جرجیر [illegible] از هر ده ل و نیم قرد ماما دو ل سداب [illegible] ل
[illegible] هندی ۳ ل با عنصل در سرکه خیسانیده بجوشانند [illegible]
جهت علل عصبانی و امراض بارده مزمنه [illegible] نافع است
شربت نوعی دیگر که مخترع فقیر است جهت سرفه کهنه و ضیق النفس
دموی و سوداوی و بلغمی و سده احشا و تقویت معده و دماغ نافع
و به تکرر تجربه رسیده مجرب است پیاز عنصل زوفا خشک اصل
السوس گل گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون [illegible] از هر یک

[illegible]

نیم رطل نعناع خشک [illegible] پنج [illegible] کهو قرد ماما هر یک ۳ ل در یک دیگ
پنجاه ل گلاب سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا بنصف رسد پس
(در بعضی نسخه صد و پنجاه ل)
صاف نموده با [illegible] شکر بقوام آورند و هر روز از پنج ل تا ده ل با [illegible] مطبوخ
پرسیاوشان و امثال آن بنوشند شراب الکدر و شربت گاوزبان
گویند منقول از کامل [illegible] نسخه قدما و جامع الادویه جهت [illegible]
و با و سرخجه و ماشرا و جمیع امراض دموی و تسکین حرارت قوی و اخلاط
محترقه و انتشار بثور [illegible] جهت یرقان و حرارت جگر و معده و رفع تشنگی
و عفونت مزمنه اخلاط و خوشبو کردن بوی دهان [illegible] نافع و موثر
است چوب گاوزبان نیم کوب کرده شاخ های آن و تخم های آن [illegible]
آلو [illegible] تمر هندی عناب دانه [illegible] کرده از هر یک رطلی گل سرخ نیم رطل
سنبل الطیب لک از چوب [illegible] کرده هر یک چهار درم صندل سرخ و سفید
هر یک ده درم [illegible] نه روز در چهار رطل آب خیسانیده بجوشانند
تا بربع رسد و صاف کنند و با دو رطل سرکه و آب انار ترش و آب
انار شیرین از هر یک یک رطل بجوشانند تا بقوام [illegible] شکر
[illegible] که دو رطل است چند جوش دهند تا شربت بقوام آید [illegible] از آتش
کافور و زعفران از هر یک ۲ درم در [illegible] حل کرده [illegible] از
ده ل تا [illegible] ل و نیم و جهت اطفال یک ل شراب [illegible]
نسخه دیگر جهت ضعف دل و خفقان و ضعف معده [illegible] نافع است

یک من برنج که بفارسی برگ درخت بالنگ است پنجاه عدد در
شراب صاف کهنه یا جمهوری بقدر شش قطعه که هر قسط صد و پنجاه
لمل است بقدر سه روز خیسانیده پس صاف با صد و پنجاه رطل عسل
کف گرفته بقوام آورند و بعضی از پوست برنج شش برگ بطور ترتیب
نهیند و بعضی یک رطل پوست برنج را در درخت پنجاه ل آب خیسانیده
بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف کرده با یک رطل عسل بقوام
مرآورند شربت جعده که از اختراع حکیم است جهت ادرار فرمودن
حیض و بول و رفع عفونت اخلاط و ریاح و تفتیح سده مجرب است
سکنطرنشیع جعده حرمل قسط شیر ریوند چینی گوشت تخم خرپزه و تخم خیار
یک ده ل اهیل تخم کرفس رازیانه ربوباس مثل کل تخم کاسنی
فطریون دقیق یک ده ل مویز بیدانه انجیر زرد یک ده ل در یکمن
شراب آب خیسانیده بجوشانند تا ربع رسد و با صد و پنجاه ل
شکر بقوام آورند و هر روزه ده مثقال از آن با ادرات
حیض و بول بنوشند و هر گاه طبع یابس باشد با گل سرخ و
محموده مشوی و غاریقون چاشنی شراب مرتبط شود
از اقسام شرابات جهت امزجه بارده بجانب نافع و مقوی
حرارت غریزی چهار هزار ل آب انگور صاف را آتش زم
جوش شده کف گیرند و هزار ل عسل اضافه نموده بجوشانند

بانضوزرد

مراتب امرضه دستور بقوع چینی که جهت محرور و امراض آتشک و خفقان و ماقین
و تقویت اعضا و قوی و امزجه اطفال نافع است و در فصل گرمی و تموز
مراتب چوب چینی را از یک مثقال تا هشت مثقال با یه سوهان نموده در
عرقهای مناسبه و ادویه مراتب سه شبانه روز در شیر و امثال
آن خیسانیده مکرر بجوشانند پس صاف نموده بنوشند هر گاه جهت خفقان
حار و امزجه و امراض حاره باشد با صندل سفید و کشنیز خشک و گل
سرخ بالسویه بقدر چینی در گلاب یا عرق نیلوفر یا عرق بید مشک و عرق
گاوزبان از چهل مثقال تا نود مثقال بخیسانند و هر گاه مبرود المزاج تا پنجاه مثقال
باشند با عود و بادرنجبویه و زرنباد و امثال در عرق رازیانه و عرق
بهار و عرق اذخر و مانند آن باید خیسانید و با شربت مناسبه در همراه
بنوشند و همچنین هر گاه جهت علت عضوی دهند با دوای مناسب آن
عضو بخیسانند و هر چه بعد از سه روز صاف نکرده باشند جرم آن را
در آب یا عرق مناسب بقدر ضرورت خیسانیده بجای آب در ایام
شرب بقوع بنوشند و قدر چینی جهت اطفال از یک مثقال تا چهار مثقال
و غیر اطفال از چهار مثقال تا هشت مثقال باشد دستور استعمال
حلوای چینی چوب چینی را از تا تا که سائیده باشد آسته با شیره برنج
و شکر و روغن تازه حلوا که ترتیب دهند و اگر تسخین مطلب باشد
دارچینی و زرنباد و تخم ترنج و امثال آن قدری اضافه کنند
:

و باید از جرم حبّی قدر هر شربتی زیاده از سه مثقال نباشد و استعمال
جرم او جهة صاحب سدّه و احشا مضر است و نفعی که در حبّ منظور
است با آب اوست و نسبت آنست که قدر معتد به او را کوبیده
و سه روز خیسانیده بجوشانند و حلوا را با آب او ترتیب دهند
و در معاجین عسل آن معجون را با آب او بقوام آورده جرم او را
نمایند و حقیر شاهد ملاحظه جمعی که بجهة نفع عاجلی از جرم او استعمال نموده
بقدری منتفع شدند اما از احداث سدّه او غافل و بعد از مدتی
بکمال آن رسیدند و نفوذ او جهة رطوبت مفرط معده و استسهال
بلغمی نافع است دستور آشامیدن عشبه در تشخیصات مذکور شد که
عشبه آثار را همین ترتیب و چون مشغول آن قوی ترتیب لهذا در این
زمان آشامیدن این قسم بطرق مخصوص متعارف شده است و
همین ترتیب این بلاد نیز این همان اثر دارد اما بآن مرتبه نیست موافق بارد
المزاج و مرطوبین و جهة امراض بارده نافع و مضر محرورین است
و طریق استعمال آنکه هر روز بقدر یک مثقال را بمقدار جوی ریزه کرده
با گلاب و عرق بیدمشک و عرق رازیانه هر یک نیم مثقال
یک شب خیسانیده بطرق چوب چینی بجوشانند تا آنها ثلث رسد پس
صاف نموده سه حصه کرده صبح و ظهر و شام با قدری نبات نیم گرم
گرم کرده بنوشند و تا اکثر روزها همین نهج میباشند و بعضی زیاده از این

بخور

بخور سز کرده اند و هر سیر بدستوری است که در چوب چینی مذکور شد
و اگر عضو علیل را به بخار او بدارند نافع است و تنقیه قبل از
شروع از لوازم است و بعضی مجموع شش مثقال او را با جوش سیاه
و صاف نموده در عرض یک هفته روز میدهند و بعضی قدر سه روز
یکدفعه جوشانیده سه حصه کرده سه روز مینوشند و حقیر را مظنون
آنست که موجب فساد آن شود و هر روز جوشانیدن را از
سه روز خیسانیده باشند بهتر میدانند و موافق قاعده کلیه
حکمای سلف است و دستور بقیه در قسم ثانی دستورات در باب
مطبوخات مذکور شد و قواعد کلیه مجملا در آن باب مسطور است
دستور آشامیدن فادزهر باید در ماه اول بهار خورده شود
و اول میزان نیز جایز است و تنقیه مسهلات و مقیئات لازم
است و چند روز باید که خود آب جوزد و اغذیه های لطیف الکیفیه خورد
و روزی که فادزهر نوشیدن میخواهند باید معده مملی نباشد و در سال
اول یکدانگ فادزهر حیوانی را با ادویه مذکوره مثل ... نموده در
سه حصه کرده در سه روز بنوشند و قدری شربت نبات یا بیدمشک
بنوشند و هر روز قدری اضافه نمایند تا قدر او به یک مثقال و در سال ثانی
و یک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال را جایز داشته اند
هر سال بقدر نیم دانگ و در مرطوب المزاج یکدانگ زیاده کنند
:

وقبل از سن چهل سالگی جایز نیست بلکه قبل از پنجاه و شصت
سالگی نباید خورد و چهار روز قبل و یک هفته بعد از خوردن آن از
جماع و حمام و اعراض نفسانی و حرکات عنیفه و ترشیها و سبزیها
اجتناب نمایند و آسایش و تفریح لازم دانند و فادزهر معدنی را
بسنگ سماق آب بسایند و با این نسخه حب سازند طباشیر مروارید
هر یک نیم مثقال عود قماری دو دانگ صندل سرخ و سفید هر یک چهار دانگ
مصطکی ملیدا انک عنبر اشهب یک دانگ هر یک نیم دانگ ورق طلا ده
عدد ورق نقره بیست عدد با نبات بقوام آمده سرشته حب بقدر نخود و اولی
حقیر آنست که فادزهر را با معاجین مناسبه ترکیب کرده کافی قدر حاجت
تناول نمایند و شرب مقدار کثیر را در دفعه واحده باعث احتراق
مفرط اخلاط دانسته‌اند والله اعلم بالصواب دستور العمل
ماء الجبن جهت مواد محترقه اعضا و امراض سوداوی و حدهٔ صفراوی و تنقیه
کبد و تفتیح حراره و سدد و اسهال مزمن مواد محترقه و رطوبت
اعضا و امراض سوداوی مستعمل است بز سرخ زاغ چشم را که از
ولادت او یکماه گذشته باشد به تعلیف باقلاج و کاهو و شاهتره
و خبازی و فصیل و بقول بارده کنند هر روز صد و هشتاد مثقال
شیر او را که دو رطل باشد در دیگ پاکیزه جوشانیده در اثنای جوشیدن
پانزده مثقال سکنجبین ساده و یک مثقال سرکه در آن ریخته تا به چوب

بهم زنند

و انجیر که پوست آن باز کرده باشند برهم زنند تا شیر بریده شود و آنچه
از پنیر صاف نموده شب در جایی بگذارند که شبنم بخورد روز دیگر
نود مثقال صاف او را با سکنجبین افتیمونی از ده مثقال تا
پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده نیم گرم بسه دفعه بنوشند و
فاصله مابین هر دفعه نیم ساعت باشد تا یک ساعت و غذا بعد
از چهار پنج ساعت تناول نمایند و سفوف که در باب سفوفات
مذکور است در امراض سوداوی هر روز با آن استعمال نمایند و در
رفع سدد و امراض صفراوی با ادویه مناسبه آن و بعد از آن
هر سه چهار روز از حبوب مسهله مواد احتراقی بنوشند و در روز مسهل
و روز قبل آن نخوداب و سایر ایام قلیه شوربا و شله پلاو
و امثال آن تناول نمایند و بعضی از اطبا را دستور آن است که
بعد از صاف کردن ماء الجبن با نیم مثقال نمک جوشانیده کف گرفته
استعمال نمایند و جهت نشستن شب نباید گذاشت و دستور اول اصوب است
و سکنجبین افتیمونی در باب اشربه مذکور است و هر گاه جهت امراض
صفراوی ساده سکنجبین افتیمونی سکنجبین بزوری بارده استعمال کنند بجای
معتدل باید کرد و اجتناب از لبنیات و غذاهای غلیظ و نفخ و
حلویات و ترشیهای شدید الحموضه لازم است و هر گاه ترطیب
محض مقصود باشد شیر را با پنیرمایه دلمه ترتیب داده آب او را بدون

بهم رسد

بهوشان با اشربهٔ موافق بنوشند و هرگاه شیر زن بهم رسد بهتر از
از شیر گاو و شیر خر جایز داشته اند هرگاه افتیمون را با تخم هندبا
با الشعیر در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال نیز معتدل است
دستور نوشانیدن شیر شتر و شیر الاغ در تشخیصات در طی
ذکر این مجملاً مذکور شد و شیر شتر در استسقای زقی و طحلی با
بول او بغایت نافع و مسهل زرداب و مفتح سده جگر
و سپرز و رافع ضیق النفس بارده است و نحو جمعی جهت حاره آن
نیز معتدل است چون با قرصها و اشربه بارده معتدله بنوشند اول
ربع رطل بیاشامند و روز بروز ده درم اضافه نمایند تا بحد یکمن [illegible]
نباید زیاده کنند تا بجای وزن از یک رطل که بدو رطل رسد و هرگاه طبع [illegible]
تا بقدر نیم وزن بول شتر مخلوط باید کرد و مادامیکه بول حاجب
امراض بقدر شیر زیاده از آن و دفع بخور روز بهتر گردد و اطلاق
فرماید و در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود و علامت
موافقت و عدم تجاش است و چون تجاش ظاهر گردد ترک باید نمود و
جهت رفع تجاش [illegible] سکنجبین تناول نمایند و اگر اقتصار غذا او آب
با او کنند غذای دیگر نخورند و آب نیز نخورند بهتر خواهد بود و اگر اطلاق
نیاید کنند باعث ضعف نشود که [illegible] روند بنوشند و در روز ترک کنند
و مقویات قابضه مثل مصطکی و سنبل و قرص زرشک قابض و امثال

ان اضافه

ان اضافه و تعلیف شتر جهت تبرید کاسنی و آرد جو و شیر و کشوث و
امثال آن نمایند و جهت تسخین قاقلی که شورنا مند و کنگر و درمنه
و کرفس و رازیانه و شبت و مانند آن دستور نوشانیدن آب
شاهتره هرگاه جهت مواد سوداوی باشد با سکنجبین افتیمون و حبوب
موافقه آن بنوشند و جهت تفتیح سده و تصفیه خون با سکنجبین بزوری
و ساده و شربت عناب و امثال آن استعمال کنند و ترنجبین و شیر
خشت و ملوکس خیار شنبر و گلقند آفتابی و مربای بنفشه بحسب حاجت در
هر صورت اضافه کنند شاهتره را باید کوبیده آب او را صاف نمایند
و با قدری [illegible] و جهت رفع ضرر [illegible] که اندک [illegible] قلیل از او
بجوشانند روز دیگر صاف او را بقدر ده مثقال تا شصت و پنج مثقال
با ادویه مذکوره بنوشند و حبوب مسهله را مثل اطریفل [illegible]
افتیمون و تربد و غاریقون و امثال آن شب در آب او خیسانیده صاف
نمایند و بنوشند غذا نخود آب و آش جو با شکر یا با [illegible] بحسب حاجت تناول
نمایند دستور نوشانیدن آب کاسنی جهت تبهای دموی و صفراوی
و تفتیح سده جگر و عروق باید بدستور شاهتره آب برگ او را
نشسته گرفته چه شستن قوت او را کم میکند و شب که انداخته روز دیگر
صاف او را چهل و پنج مثقال تا هفتاد مثقال با ترنجبین و شیر خشت و
اشربه مناسبه نوشانید و جهت تفتیح ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری و [illegible]

بجهة اخراج صفرا ادویه مسهله مثل هلیلجات اضافه کنند و صاحب سعال را آب
کاسنی مضرّ است و هرگاه برگ کاسنی تازه بهم رسد و تبرید مطلوب باشد
پوست نخود تازه ادرا مثل خیاطه ریزه کرده تا پنج مثقال او را در عرق
کاسنی و امثال آن خیسانیده با ادویه مزلقه بنوشند و چوب آن هم کاسنی
ربع تازه را جوشانیده و کف گرفته با گلقند و سکنجبین بنوشند جهة تب کاذب حرارت
صفرا باشد مجرب است و دستور ساییدن برگ بید که معمول قدما است و
جهة تولد بلغمی و سوداوی و صفراوی و دموی و تنقیح سدد و تقویت معده
و آلات تنفس نافع دانسته‌اند و بهتر از آب کاسنی و آب شاه تره
در مواد مرکبه است و صاحب سرفه را نیز نافع است و حقیر در اکثر مولود
تجربه نموده‌ام که برگ بید را کوبیده آب او را آتش گذاشته روز دیگر
از نیم تا پنج مثقال تا سی مثقال او را با جنس آن شکر بنوشند و دستور ساییدن
آب که و جهة تبهای دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و حرارت
مزاج و رفع عطش نافع است که در اخمیر الکوچ گرفته شب در تنور بلو
بگذارند و روز دیگر که در سوراخ کرده افشرده آب او را اگر تند
از چهل و چهل مثقال تا نود مثقال او را با ترنجبین و شیرخشت و فلوس خیارشنبر
و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی و هلیلجات و امثال آن
بحسب احتیاج بنوشند و چون لذت حیات اطبا در امزجه که صفرا
محترقه غالب باشد تحلیل صفرا میگردد بنا علیه در اکثر احیان مزاج

با ملطفات

ملطفات و ترشیها باید استعمال ننمود و دستور ساییدن آب خیار که
که در منافع مانند آب کدو است و مستحیل بصفرا نمی‌شود خیار تازه را
بدستور آب کدو بعمل آورند و اخیار رسیده زرد و ترش شده را
تا هفتاد مثقال جهة اطفای حرارت خون و صفرا و تبهای با سکر و
اشربه مناسبه بنوشند و جهة اسهال ممنون با ادویه مناسبه ... آن
و دستور ساییدن آب گوشت که در اصفهان متعارف است از قسم آب
از شربت دینار و سرکه و از آن از سکنجبین برابر است و جهة تقویت
معده و جگر و رحم و رفع استسقاء و جهة سدد احشا و تبهای مزمنه
بغایت نافع است و نسخه معمول حکیم محمد شفیع اصفهانی که حقیر به تجربه
نموده تحریر مینماید پوست رازیانه انیسون تخم کاسنی رازیانه تخم
تخم خیار زه که بلغت اصفهانی تخم کلوند نامند تخم کشوث اکلیل کشوث
تخم خربزه که یک از هر یک سه مثقال بغیر تخم کشوث و اکلیل آن
سایر اجزا را نیم کوب کرده در آب جوشانیده آب او را با قند
شکر بقوام آورند و هر روز تا ده مثقال او را با شیره تخم خربزه
و کاسنی و امثال آن بنوشند و بعد از هر سه روز مسهل موافق
علته خصوصاً حبوب مسهله شاول نمایند و در ایام شرب این شربت
در چند یوم بعد از برنج و نان اجتناب را واجب دانند و هرگاه
~~... ضرورت اطبا از نود مثقال ... که~~ ... المراد بالمطلب باشد

تخم کرفس با سعد اضافه کنند یا شیره رازیانه و مثال آن نیز نوشته شود و هرگاه
باشد که ترتیب دهند اجزا را در نحو مقابل سرکه و عسل در شیشه و مثقال
آب [illegible] و چنین نبیده بجوش نشانند تا بثلث رسد پس یک مثقال بقوام
آورند و هرگاه با قرصهای مناسبه استعمال کنند اسرع التأثیر است

طریق سیم در کردن عرقها و آبها و روغنها و طریقه و دستور آن کشیدن
روغن کوکو که بصناعت ماء العروس نامند در غایت حرارت و تقویت
و تفریح اعضا و شدید النفوذ و ملطف و جالی و مفتح و جاهر [illegible] در
طراحی باصح و در تحلیل ملطف فلذات قوی الاثر است قندیل شیشه
دهن فراخ باین صورت که چراغدان محاذی لب آن باشد معکوس
بنهند و در زیر چراغدان ظرفی بگذارند که قطره‌ها از زیادی قطر
قندیل باشد تا هر عرقی که از لب قندیل بچکد در آن ظرف ریزد آن
ظرف باید چینی یا مزجج باشد و قندیل را اندک منحرف سازند تا
از یک طرف آن عرق بچکد و در چراغدان بجای روغن کوکو عاری
یا کوکو مغاف [illegible] تا [illegible] کوکو در قندیل بچکد [illegible]
بعرق [illegible] بشعله آن سر قندیل برسند و [illegible] کوکو در چراغدان
کنند [illegible] منطفی [illegible] و از هوا محافظت نمایند که از خارج داخل قندیل
نشود و قندیل را اصلا حرکت نباید داد و پایین پایه چراغدان
ظرف تحت آن چیزی باید گذاشت که پایه او بعرق [illegible] ملاقات

نیتها

شا

نباید مثل سنگ صلب و شیشه و قلعی چینی که ملوس کنند از اندرون [illegible]
قندیل که قندیل شیشه راهم رسد کاسه چینی را نیز نمیتوان تعبیه نمود [illegible]
ضخامت نداشته تا با شعله تنها ملوث نشود [illegible] حکیم باید کرفس را
چون عرق مجتمع مخلوط بود دیگر دو هرگاه خواهند [illegible] بیار او کچه
عرق هر روز [illegible] قرع [illegible] موافق مقدار عرق که ثلث [illegible] اورا
مملو نه باید کرد و میق آن را مستحکم نمود [illegible]
نرم [illegible] کنند و این از تصرفات حقیر است [illegible]
که مسمی است بماء الحیات از مخترعات حقیر است و در جمیع منافع بهتر از
شراب [illegible] در ترکیب آن مرعات [illegible] شده که مانند
شراب تعدیل و تقویت باه و تقویت اعضای رئیسه و قوه
و سایر قوتهای طبیعی و حیوانی و نفسانی نماید و با قوه تریاقیه باشد
و مفتح و مفرح و مدر و جالی و ملطف و منوم و مشهی و مسکن عطش باشد
التحاقیه در جمیع امزجه [illegible] و حرارت [illegible] شراب [illegible] و در
رفع اکثر علل [illegible] بعدی و قوی التأثیر است بر وفق آن امزجه و خواص
ادویه و قدر شناسان مقدار شربت [illegible] و حسن ترکیب از
مستحضرات ارواح لطیفه عقاقیر از حب [illegible] و ادانا یاران مصطلحات
شریفه ترتیب آثار مذکوره آن مخفی نخواهد بود که [illegible]
[illegible] بعد از طبخ [illegible] شکر و صندل سفید [illegible] گل

سرخ گل گاوزبان بادرنجبویه رازیانه دارچینی کمابه بعد هر یک طباق
کوبیده بهارنارنج گل سنجد هر یک صد و پنجاه مثقال برگ ترنج
اگر نباشد نارنجک شیرازی والا برگ و پوست نارنج سه مثقال
جوز بوا مقوره که ریشه والا کوبیده هر یک هفت و پنج مثقال هم
کوب کرده اضافه نمایند برای برگ نارنج در روزیکه عرق کشند باید
کوبیده مخلوط نموده علقه هندی از جهد و پنجمثقال تا هفت مثقال و
مجموع را بیست و شش من باید با آنچه زردک را جوشانده باشند تا ترش شود
و متعفن نگردد پس در خمی کرده هر روز مکرر را بهم زنند تا مایع چند سال
ان کرده در هوای گرم تا هفت روز و در هوای سرد تا ماه و ده روز
و هر چند کم آب تر باشد و نیستی بهتر است پس بشویند گلاب عرق کشند
و اگر عنبر بر دهن پنچه بندند بهتر است در روغن این طریق در
غایت خوبی و عطریت مشهور شده و چون بعد از عرق
کشیدن ثقل او را با یمن و نیم شکر مخلوط نموده بعد از سه چهار یوم
باضافه پوست ترنج یا نارنج یا برگ نارنج یا نارنجک بقدر
یمن بار دیگر عرق کشند از آن آثار بر و بهتر تیب است
عرق چوب چینی جهت تقویت اعضا و قوتها و تفریح و تلطیف
اخلاط غلیظه قاعده کلیه آنست که او را با جزو مثل آن
از مجموع گل گاوزبان و بادرنجبویه و گل سرخ و دارچینی و ار

گل

الفج
بدستور رتیلات قملته الشرار جمله هوام و بعد رقملته الشرد اند
اصناف کثیره است و بفارسی دده نامند و از گزیدن او خون از
همه مسامات تراوش میکند مثل رگهای مقعد و بن دندان و از بینی
و معده و مجاری بول و رعاف و مداوای او لیسیدن موضع بقاد
زهر و صندل سرخ و آب کاکنکر و حی العالم و طحلب و امثال آن
است و شراب آب کدو و خیار و کاسنی و گل خطمی و طلای محموم و جه
در سموم حاره مذکور شد زنبور و مگس عسل و مور پردار و امثال
آن مانند سموم حاره است و تبرید در آن شرط است شرباً و ضماداً مداوای گزیدن هم آن
چون مگس را بکشند و تمه او را بر موضع گزیده مذکورات بمالند درد او را
در ساعت ساکن کند و بدستور گل ارمنی و سرکه و برگ باد
رنج و امثال آن نافع است سام ابرص و عظایه عظاء و سوسمار
و [illegible] مانند و از گزیدن اینها دندان ایشان
بموضع گزیده می ماند و مادام که اخراج آن نشود درد آرام نمیشود
و مداوای آن در آب گرم کردن نشستن عضو و مالیدن آن به روغن و خاکستر
تا دندان بیرون آید و بعد از آن خاکستر را بروغن خمیر کرده بندند
سگ دیوانه و سایر سباع دیوانه و نشان آن که از گزیدن آن دیوانه شود
و هر حیوانی و گویند الاغ و اشتر از گزیدن حیوان دیوانه دیوانه
نمیشوند و گاه هست که شغال مانند سایر حیوانات دیوانه شوند و سگ

سه و ثلاثه

واب بر حیوانات گزیده اولا تا چند روز بعوارض نباشند و بعد از ان
در رو فکر باشند و وسواس و خوابهای هولناک و گرفتگی آواز و جلوت
نشینی و خوف و غم و گریه عارض میگردد و از اب خوف میکنند و چون
در آب و ائینه و امثال ان صورت حیوان در نظرش می آید بنا بر ان
اب نمیخورد و چون اعراض قوی تر گردد باعث تشنج و کزاز و
ادرار منی و شهوت و گریختن از روشنی و جنون سبعی و فریاد کردن
مانند سگ و حمله کردن بر اشنا و بیگانه میگردد و متقدمین اطبا گفته
که بعد از خوف از اب و از دیدن ان لرزیدن ممکن العلاج نیست
و متاخرین ایشان اکثر از قابل علاج میدانند مگر انکه بنهایت
مرتبه جنون رسیده باشد و اکثر ابحران و طغیان و نقصان ان
تا چهل روز است و بیشتر که زیاده و کمتر از ان نیز باشد بحسب مزاج
است و در یابس المزاج بعد از یکهفته و دو هفته چهل روز خوف اب بهم میرسد
و در مزاج مرطوب تا چهار ماه و شش ماه و بعضی تا یک سال و بعضی
از ان نیز گفته اند و تجربه بحد یقین رسیده که گزیده اول بار از ادویه خطرات
و در سایر بی خطره کمتر اما علامات دیوانگی سگ انکه ترک منزل خود
کرده پیرامون اهل انجا نمیگردد و چیزی نمیخورد و از اب میگریزد و
دیگر سرخی چشم و بیرون آمدن زبان و دویدن بسیار و گرفتگی آواز
و افتادن گوش و بر امدن پشت و کج کردن ان بطرف دم

او

حرکت بان جهت کند و حرکت بلا نسق شبیه بحرکت مستان و حمله کردن بر
همه چیز و دیگر گریختن سگان از او و در حین ملاقات او عجز کردن ایشان
اما علامات زخم او از زخم سگ غیر دیوانه در حالت سگ گزیده شد
و دیوانگی او شخص باشد باید پارچه نانی را بخون زخم الوده پیش
سگ غیر دیوانه انداخت هرگاه نان را بخورد علامات زخم سگ غیر دیوانه
است و اگر تناول کند غیر دیوانه و بدستور مغز گردکان را کوبیده
بر زخم ببندند هرگاه به مرغ گرسنه از خوردن او نفرت کند علامت
دیوانگی است و اگر تناول کند در یک شبانه روز هلاک نگردد غیر دیوانه
خواهد بود العلاج اول موضع زخم را حجامت کنند بمبالغه و کشیدن خون
سمیت و اخراج ان باید نمود و تضمید با اشیائی نمود که زخم وسیع گشته به شود
مثل پیاز و تره تیزک و حلتیت و تخم ازرق و روغن و سایر مرهم اکاله اگر داغ
کنند و در رفع حرکت بمبالغه باشند بغایت نافع است و اما بعد از سه روز
نفعی ندارد و چه سمیت او سرایت کرده در مضور است بر زخم ان جاذب
و اشیای جاذب سم باید بست مانند قطرون با بول انسان و
خاکستر تاک با سرکه و تره تیزک با روغن و تکرار شستن سرکه
نافع دانسته اند و در ترطیب و تقویت اعضای رئیسه باید کوشید و معالجه او
بدستور مالیخولیا و جنون باید نمود و از جماع و خوردن ترشیها و هوای
سرد و افتاب باید نمود بسیار لازم است و تنقیه مواد المنضج و مسهل مکرر

مگر باید کرد و دوا از این جالینوس فرموده که هر که دواء خوف از آب بکند
باعث نجات او گردید و دوا سرطان زنده را در ظرف مس سرخ نقشیدی
باید برشته کرد که توان سائید و ده جزو آن را با جنطیانا پنج جزو
و کندر یک جزو نرم سائیده در ایام حرارت روز سهل باشد با آب سرد وزن دو درهم
صبح و دو درهم در شام تناول نمایند و در بلوغ مرض جهت تسکین طبع کنند و
دهن بیمار ا شعیر و روغن گل سرخ و آب برگ خرفه و لعاب بزرقطونا و
امثال آن تناول نمایند بسیار مفید است و آب را از ظرف لوله دار
بدهند کان را نه بیند و چون ظرف آب پوست گاو باشد از خوردن
آن اجتناب نمی‌کند و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن نیز مفید است
و از غذاها گوشتهای لطیف مثل مرغ پرواری و بره و برغاله فربه
و روغن کره و شیر و پالوده و حلواهای نشاسته و امثال آن تناول
نمایند و شراب ممزوج باب بسیار مفید است و موافق و تدهین سر و
بدن بروغنهای رطبه مثل روغن بنفشه نافع و استراحت
و خواب بسیار مفید است و خوردن آب پودنه نهری روزی دو مثقال سه
دفعه از سه روز تا هفته از مجربات و آب پیاز بدستور سه روز روزی
ده مثقال سه چهار دفعه نوشیدن بدل داشته اند و آب شبت از مجربات
است و چون سم او را به تیر که بدان چیزی نامند تمام کباب سگ بخورند و
چیزی از آن طرح نکنند بالخاصیه مجرب داشته اند و بدستور کباب جگر سگ

دیوانه

دیوانه گاو را گزیده باشد نافع است و پیش آن نیز بر موضع
جراحت بسیار مؤثر است و دوا الذراریح بالخاصیه دافع
جمیع مضرات و از مجربات جمیع اطبا است چون از آن بنوشند
احتمال از آن دفع می‌شود و شبیه چون بسیار کوچک عوام را با بول
کلان مشتبه می‌شود که چهار سنگ است ذراریح زرد اریح بزرگ کوچکتر را
کم تر کالا کلنک نامند سر و بالها و پاهای انرا انداخته یک جزو
عدس مقشر و زنجبیل و فلفل و قرنفل و دارچینی و سنبل الطیب زعفران از هر یک
سدس جزو مجموع را سائیده با آب قرص بسازند از هر روز
با آب گرم بنوشند قسم دیگر ذراریح را سر و پای انداخته به
روز در دوغ خیسانیده و بعد از هر یک شبانه روز آب دوغ تازه
عوض کنند و پس خشک کنند بعد از آن با مثل عدس مقشر
با آب قرص ساخته قدر دو دانگ هر روز با آب گرم بدهند مداوای
زخم سباع و سگ غیر دیوانه و یوز و امثال آن
روز پیاز و نمک و عسل را با یکدیگر مخلوط کرده بر زخم بگذارند
پس مرهم اسفیداج ضماد نمایند و مرهم بر جراحت زخمها که از او گزیدگی
اعضا و نقطه بهم رسد بدستور نافع است مرهم
روغن زیتون موم پیه با تسویه استعمال نمایند و بموضع
گزیده پلنگ و شیر و یوز را اول با ادویه خذاب ضماد کنند
:

مانند سرکه و خاکستر و پیاز و عسل و بعد از ان با نمک و سرکه
بشویند پس بر سم ان موضع الجه کنند و بستن باقلای تازه که
در وی نیم کفته باشند بغایت جاذب زخم سگ و امثال او است
و ارد باقلا با سرکه به تنهای موثر و جاذب است و جهة زخم
سگ و دندان انسان نیز مفید است و خشخاش محرق و کندر با
روغن زیتون و شراب جهة گزیدن انسان نافع است و اگر
موضع زخم حیوانات ورم کند طلای مرداسنگ رافع ان است
موغالالی نیز بعضی غیر موش فرمات و گویند کوچکتر از
ابن عرس و خاکستری رنگ و دندانش سه طبقه بر بالای هم
است چون مسطکه میباشد گوا ابله کردن حوالی ان وگاه است که مورث درد معده
رحش بر جوش مسطکه بر خصیه از منتحسند و گرد دل ان باعث درد گرده
و ضعف و عسر بول گردد و مداوای ان بستن قشه با سرکه و بعد تسخیر
سیر و عاقرقرحا و تخم تره تیزک و امثال انست و اگر ورم
بهم رسد پوست انار شیرین را مجرا کجه ضماد نمایند مداوای
زخم الات زهردار به دستوریست که در سموم مذکور گذشت
و ذرور مقناطیس عجیب الاثر است و اصل در ان جاذب سم است
و به کردن زخم تا رفع سمیت ان بالکلیه شود و شرب تریاق کبیر
و دفاع زهر و مکرر شستن ان موضع را با آب خاکستر چوب انجیر و
نمک و حجامت کون و بستن ماهی تازه که شکم او را شکافته باشند

دهم دماش

حلم و نباتات و گوشت سلحفات و امثال آن فصل پنجم در بیان
ادویه که حشرات از ان گریزند مار انواع او از بوی شاخ
گوزن می گریزد و به دستور بخور سم ... و گوگرد و بوی ... ان
زفت و بقل و سکبینج و چوب انار و قنه همین اثر دارد و پاشیدن اب
در ان نوشادر حل کرده باشند و چون در سوراخ مار بریزند باعث
هلاک اوست و فرش کردن برنجاسف بغایت از ... طرف
و طبخ خشک بر موضعی بپاشند مار ترک ان مکان کند و چون رسن
نقطران الحمیر دور خود حلقه کنند هوام داخل الحلقه نمی شوند و از
دارنده زمرد افعی گریزان است و چون چشم او بر زمرد افتد
باعث حشمش از حدقه رفع باشد و انچه در فصل احتراز سموم مذکور شد
با خود داشتن هر یک از ان و پیاز عنصل باعث حفظ اذیت جمیع
حشرات است عقرب از بوی کبریت و انچه مار از و گریزد نیز موثر است
و بسوزانید چند عدد ان در مکان باعث گریختن سایر گردد و چون
چراغ بسیار روشن شود در جائی که از ان حشرات باشد انجا
میشوند و مکان بعید از ان چراغ محفوظ میماند و به دستور بخور که گوگرد
امان الاخطار فی الاسفار ذکر شده در گریز انیدن هوام و بعد
است زاج سفید شونیز زیره سکبینج چند مقل سم نربا التوبیه کوفته
با رتد و در مکان مکرر کند و پاشیدن اب مطبوخ با بو بیر و حنظل و
:

اسپند و سیر و بخکشت بغایت موثر است و طبیخ پیاز عنصل از
مجربات است پشه طلای روغن باب لیمو رفع اذیت گزیدن
پشه کند و مجربست و چون زرنیخ و نوشادر را با پیه گاو چند روز
در مکانی بخور کنند منع تولید پشه کند و مجربست
طبیخ حسک را جهت کشتن کیک از مجربات دانسته اند
و بدستور اب طبیخ حنظل و اشنان و شونیز و کیکواش از جمله اد
ویه مشهوره اوست قسم طلا کردن موی و در روز و لات
باب زیره باعث عدم تکون شپش در تمامی عمر او گردد و درستی را
در جامه با بدن مالند در ساعت دفع آن میکند و از مجربات است
ذباب چون صورت مگس از زرنیخ و کندس بسازند با چیزی بدل
کنند در جائی که از هر مگس از آن مکان گریزان شود و طبیخ خربق
سیاه کشنده اقسام مگس است و بدستور از کافور و روغن
زیتون و زرنیخ بگریزند ساس و ارضه با سیدا اب مطبوخ
خرزهره در کشتن کیک و ساس و ارضه از مجربات است
حب الاب مطبوخ شکوفه درخت چنار و تخم او کشنده علت است
فاره چون موشی را خایه کنده یا دنباله او را بریده سر دهند
جمیع موشان آن خانه را او برطرف میکند و پوست او را
جنی کنده سر دهند سایر موشان بگریزند و بدستور الذ دود زاج

گرانست

گرانست و پیاز عنصل کشنده اوست و در دیگر عبارت مورچه
از جمله تیت سکر نیو و از ریسمان آلوده بقطران تجاوز نمی کند
و چون اشترمبیز و سایر اشیا را در مکانی گذارند در وقت
که آتش ضبط نفس کشیدن کنند مادامیکه دست بعدی بان چیز
نرسد مورچه پیرامون آن نگردد و از مجربات شمرده اند که
در جائیکه زرنباد بخور کنند مورچه هرگز عود باینجا نمیاید و از
مجربات دانسته اند و دانش پیاز عنصل موجب هرب سایر
هوام و مار و قمل و مورچه و مگس است والله ولی التوفیق
تشخیص حجم در اوزان و آن مشتمل است بر سه فصل فصل اول
در اوزان صغار فصل دویم در اوزان کبار فصل سیم در تحقیق
بعضی از اوزان در بعضی فصل اول در اوزان صغار که
نامده در نزد اطبا هرچه کمتر از رطل باشد معروف باوزان
صغار و ما فوق او موسوم بکبار است و کیل که عبارت از آنچه
باشد از جمله قسم ثانی است و اختلاف در هر یکی از اوزان
صغار و کبار بحسب امکنه و ازمنه و اصطلاحات واقع شده و در این
مقام هرچه بحسب کتب معتبره طب و فقه و لغات اعتبار داشته
اشاره بان می شود باید دانست که حبه و طسوج و قیراط و دانگ
بحسب وزن هم فرق و مثقال و ... مختلف ... اجزای ...

از درهم کمتر از اجزای مثقال است و نزد اهل تجربه ظاهر شده که در [illegible]
فضه که در مقدار است دو با ذهب هم سنگ شود وزن ذهب سبع زیاده
بر وزن فضه پیدا شود و اکثر سلاطین اطبا بر آنند که در زمان قدیم
و حدید قدر درهم مختلف بوده بخلاف مثقال که در اختلاف آن
قلیلی قائلند و اختلاف هر یک در طی ذکر دیگران مذکور میگردد
ارزه که بفارسی برنج نامند مراد از او وزن دو دانه خردل است
شعیره که بلغت [illegible] است حبه از درهم عبارت از سدس ثمن او است
یعنی یک جزو از چهل و هشت جزو درهم باشد و از مثقال عبارت از دو
دانق شعیر است که چهار ارزه باشد دانق بفارسی دانگ گویند و آن
از درهم دو قیراط است که سی و دو ارزه باشد و از مثقال سه قیراط
و نیم و چهل ارزه باشد طسوج از درهم دو حبه است و از مثقال دو
حبه و نیم [illegible] ارزه باشد قیراط از درهم نیم طسوج است که شانزده
ارزه باشد و از مثقال دو طسوج و نیم و بیست ارزه باشد و
بر [illegible] قیراط مثقال است نواة [illegible] دانگ مثقال است و نزد
بعضی نیم درهم [illegible] است غرام [illegible] یک دانگ و نیم [illegible]
دانگ است [illegible] جمله [illegible] وقیه است [illegible]
بعضی یک غرام و نیم است و نزد [illegible] قیراط [illegible] است و
قرنوب از مطلق او مراد یک قیراط است خرنوب شامیه [illegible]

جرمقا

حبه نقره است و سه حبه ذهبی باقلا از مطلق او و از باقلای [illegible] مراد
نیم درهم است باقلای اسکندریه نه قیراط است باقلای مصریه چهل
است جو متوسط است خرنوب شامیه چهار حبه نقره است [illegible]
حبه [illegible] باقلا از مطلق او و از باقلای [illegible] مراد [illegible] درهم است
باقلای اسکندریه نه قیراط است اذیولوس [illegible] بعضی [illegible] آن
مثقال است و نزد بعضی یک دانگ درهم [illegible]
گویند [illegible] قیراط است اکسوبافن از مطلق او مراد هشت قیراط
است [illegible] در روغن مذکور [illegible] مراد [illegible] درهمی است [illegible]
[illegible] مثقال و نیم [illegible] از عسل [illegible] وقیه [illegible] درهمی [illegible] اگر
یک مثقال است [illegible] یک درهم و درهم [illegible] از آن [illegible]
جوزه از مطلق مراد [illegible] درهمی است [illegible] یک درهم است و نزد بعضی
یک مثقال جوزه [illegible] یک مثقال است جوزه ملکیه شش درهم است ملعقه
[illegible] مراد یک مثقال است و در عسل چهار مثقال است [illegible]
[illegible] یک غرام و نیم است [illegible] یک وقیه اند
[illegible] شش مثقالند [illegible] درهمی
نیست [illegible] ملعقه از عسل چهار مثقال است [illegible]
[illegible] است [illegible] دو ثلث مثقال است
و نزد بعضی یک ثلث [illegible] مثقال است [illegible]

عشر مثقال است حصه [illegible] درهم است خرنوب [illegible] هلیله و زای معجمه قریب شش
مثقال است و گویند قدریست که کف دست را مملو سازد خرما بجار
معجمه یکدانگ و نیم مثقال است دینار یکمثقال و ثلث است کف
شش مثقال است و از اقبضه نیز گویند یمنیا ربع اوقیه است و سکرجه سی
مثقال و نیم است اوقیه [illegible] وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است
استار چهار مثقال و نیم است نخ و فلنج چهار مثقال و جخندی گویند حذاق
اطبا چهار مثقال داشته اند تا طل و منطل [illegible] استار است و لو و جخندر
۵ وقیه و در مفتاح الطب هفت مثقال سکرجه از منطق و مراد او شش استار
و چهار دانگ استار است سکرجه کبیره نه اوقیه است سکرجه صغیره
سه اوقیه است صدفه بوزن سکرجه کبیره است طوله سه مثقال و نیم
سه قراط است لطون کبیره سه وقیه است لطون صغیر بوزن جوزه لطون
ملکیه است که شش درخمی باشد فواتوس از روغن دوازده [illegible]
و از شراب یکوقیه و نیم درخمی ربثلث ان درهم تام در قدیم هشت دانگ
بجه و در زمان جدید شش دانگی است که [illegible] قراط [illegible] باشد و
بطسوح [illegible] چهار و حبه چهل و هشت حبه است و ان نود و شش شعیره
و یکصد و نود و دو ارزه می شود درهم ناقص که از درهم طبی مراد او
عبارت است از چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی مثقال صیرفی عبارت است
از درهم تام جدید است مثقال [illegible] درهم ناقص [illegible] درهم

و ان شش دانگی است که بیست و چهار ارزه باشد و صد و هشت شعیره و
شصت حبه و بیست و چهار طسوج و بیست قیراط مثقال شرعی عبارت از
درهم ناقص طبی است که چهار دانگ و نیم باشد و ان موافق وزن
اشرفی است از امثال ان است درهم شرعی بقدر سه سبع از مثقال
شرعی کمتر است فصل دوم در اوزان کبار رطل مراد از رطل آن رطل
بغدادی است که نود مثقال باشد و بدرهم صد و بیست و هشت درهم و
چهار سبع درم که دوازده وقیه باشد و ابن سرابیون گوید که رطل
عسل بیشتر برطل شراب بقدر ربع زیاده است و بیشتر بروغن بقدر
نصف و رطل شراب بیشتر بروغن بقدر تسع زیاده است و رطل [illegible]
صد مثقال و مد [illegible] صد و بیست مثقال من [illegible] رطل است [illegible]
ذهب یکصد و هشتاد مثقال است و بوزن فضه دویست و پنجاه و [illegible]
هم و سبع درم است من [illegible] صد و شصت مثقال است من رومی [illegible]
اوقیه است [illegible] صد و پنجاه مثقال باشد من مصری و انطالیقی شانزده
اوقیه است که یکصد و بیست مثقال باشد من اسکندرانی [illegible] اوقیه است اسکندرانی
من [illegible] بیست و دو اوقیه است و نزد شیخ الرئیس یکصد و هشتاد مثقال
قسط [illegible] مذکور است که از روغن هجده اوقیه است و از
شراب [illegible] هشتاد رطل و از عسل یکصد و شصت رطل قسط رومی یکصد و پنجاه
مثقال است قسط انطالیقی یکصد و سی و پنج مثقال [illegible] شش قسط

بقسط رومی که نهصد مثقال باشد و در رق انطاکیه هشت جواس هفت
هزار و دویست مثقال باشد و در رق مطلق سه رطل است اما نان
عسل و رطل و هیمه است و از روغن یمین و نیم و رطل عراقی ده اوقیه است
ابریق دو من است و نزد بعضی پنج رطل طالیطون صد و پنج
رطل است جره مطلق دویست و چهار قسط است و نزد اهل اصفهان
هشت قسط جره صغیره چهار قسط است جره انطاکیه چهل و هشت
قسط است جورق و جوسقا هر یک سه رطل است قفیز پیمانه ایست
هشت پنج من باشد و گویند هشت و چهار کیلچه است کیلچه یک من و ربع
من من است کیل سی و شش منست کیلچه سیصد درم و کثیر است
مشهر بیست و شش استار ربع استار است مکوک سه کیلچه است قنطار
یکهزار و دویست اوقیه است و گویند انقد اد رطلات پوست کار از
پر شود قدر پیمانه ایست بوزن دو رطل و ربع که دویست و ده مثقال و نیم باشد
صاع چهار مد است و برطل نه رطل است اما ازرانی که در بلاد عجم
مشهور و مسطور است و در دستورات کاهی بان رجوع می شود یکی من
شاهی است و آن یکهزار و دویست مثقال است من تبریزی ششصد مثقال
سیر گویند اهل خراسان پانزده مثقال است سیه عبارت از شانزده
یمین است پنجاه عبارت از من یمین است و پانزده نصف سیر است و او را
در اصفهان ده نار گویند فصل سیم در تحویل اوزان بعضی به بعضی تحویل

دراهم

درهم بمثقال طریق آن است که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند و آن علو
مثاقیل است مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال
است از پنجاه نصف گرفتیم بیست و پنج باشد و خمس آن که ده که
مجموع سی و پنج باشد پس دانستیم که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است
تحویل مثقال بدرهم بر عدد دراهم چون سه سبع افزوده شود برابر او
حاصل میگردد و مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم
است پس می افزاییم هجده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد
مثقال مذکور و میدانیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است طریقی
دیگر آنکه علو یکی با دون درهم مثقال بجا دون باید که در او ورد
ثمن از آن را اندازند پس آنچه بماند عبارت از مثقال خواهد بود مثالش
هر گاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال خواهد بود باید که حبه
شود و آن سی و دو حبه محسوب میشود چون ثمن را وضع کنند بیست و هشت
حبه بوزن مثقال می ماند و آن نه قیراط و حبه از مثقال است تحویل
مثقال بجا دون درهم بدستور مذکور که حبه در آرند و بر آن سبع می افزا
یند مجموع آن عبارت از درهم خواهد بود مثالش چنین پرسند که ده
قیراط و نیم مثقال چه مقدار از درهم است باید که حبه در آرند و آن سی و یک حبه و
نیم میشود چون سبع او را که چهار حبه و نیم است بر آن افزایند سی و شش حبه
درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است تمت المشحات بحمد الله الولی
الطیبات

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم اول از دستورات جامع موسوم بتحفة المؤمنین در بیان اعمالی که
متعلق است باودیه مفرده وان مشتمل است بر پنج طریق طریق اول در تدبیر
ادویه مفرده مخصوصه طریق دوم در بیان دستور استعمال بعضی ادویه مثل جوز
چینی و عشبه و مانند آن طریق سیم در ذکر خواص عرقها و متعلق بها طریق چهارم در
بیان ماحصل کل حکمت شنجرف و سایر ادویه مفرده مصنوعه و آنچه بان تعلق
دارد طریق پنجم در اعمال غریبه و حصول کلیه صناعت طریق اول در تدبیر
ادویه مفرده وان مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در تدبیر و دستور احراق ادویه
فصل دویم در تشویه و تحمیص و تقلیه فصل سیم در غسل ادویه فصل چهارم در دستور
بیان اتخاذ بعضی از ادویه فصل پنجم در بیان اصلاح بعضی از ادویه طریق
مخصوصه و حفظ بعضی از آن فصل اول در دستور احراق ادویه مخصوصه باید
دانست که احراق بجهت اعتدال طبیعت است پس اگر جسم نهجی باشد که
کاعراض مدرکه جسته را از صلابت کند مستتر الطبع خواهد بود و اگر
مفارقت کند پس اگر سخیف الجسم و متخلل باشد سبب احراق مثل [illegible]
میکند و از غایت احراق که تجذر ما دیه رسد بالکلیه حدت آتش زایل میگردد
و اگر کثیف الجسم و غیر متخلل باشد از برودت و تحلیل حرارت می زاید و احتیاج
باحراق یا بجهت کسر حدت انجیر است مثل زاج و یا بجهت تلطیف و تحلیل [illegible]
و یا بجهت رفع سمیت مثل افعی و یا بجهت رفع اجزای غریبه است مانند بوره و یا بجهت

تقریب

تقریب و تسدید منافذ است و یا بجهت شدت نفوذ و در احراق اشیا شرط است
که جنس مخالف را با هم نسوزانند مثل نمک و بوره و احجار را مبالغه در احراق
کنند بخلاف نباتات و حیوانات و حریر و صمغ عربی و اذا احراق کافیست و هرگاه
مطلب تبرید جسم محرق باشد باید بعد از احراق اثر آتش را الا بدفن تصویل
استعمال مفهوم و تکلیس مشتق از کلس و آن اسم آهک است و آهک بعربی کلس نامیده
میشود پس هر جسم صلبی که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق مانند آهک
قابل سحق گردد او را مکلس گویند پس تکلیس اعم از آنست که باحراق حاصل شود یا بتدبیر
دیگر احراق زرنیخ باید زرنیخ را بقدر نخودی ریزه کرده در کوزه که بگل حکمت
گرفته باشند گذاشته سوراخ سهل در سر کوزه بگذارند که بخار به سر فن رود و در
آتش گذارند تا آنکه دود سیاه برطرف شده سفید نماید پس از آتش دور کنند
احراق زاجات بعد از آنکه زاجات را بقدر صلابه نموده در کماج سطین
انداخته باشند یا در بوته زرگری گذاشته سر آن را مستحکم نموده در آتش نهند چندان
گذارند که سوخته رنگش سرخ گردد احراق اسرب و مرجان و کهربا و امثال آن
هر یک را بقدر باقلا ریزه کرده در کماج سطین بگل حکمت گرفته گذاشته و بگیرند
گذاشته با شور جای و الحمد روز دیگر بردارند احراق عقرب یا قوه و شب و احجار
حلبه هر یک را بقدر نخودی ریزه کرده در سفال نو یا بوته گذارند و روی آن را
سفال یا بوطه دیگر پوشانیده و سوراخی بجهت اخراج بخار بنا نهند که آتش شود در آتش
شده بقدر سرخ شدن گذاشته سر فن لعقه و در آب اندازند و مکرر [illegible] عمل کنند

تا بجدی رسد که نرم از هم ریزد احراق قلعی و سرب بسیار بود اند که جاهلان
را بسیار زیان و صفحه‌های باریک که باشند بر بالای هم چیده
بر روی صفحه چیده قدری گوگرد بپاشند و قدری گوگرد باید باز برای
هر صد مثقال هیچ زیاده نباشد پس با آتش ملتهب کنند با چمچه
آهنی بر هم زنند تا خاکستر شود چیزی از سرب و قلعی که [illegible] دلند
بخار ان مخرب باشد که باعث غشی و هلاک میگردد و بعضی بخار گوگرد
سفیداب کنند از احراق صدف و شنج و امثال آن در ظرف [illegible]
کنند در طرف یا تنور بگذارند تا سفید گردد و از هم ریخته شود احراق
نمک باید یکبار بشویند و خشک کنند در دیگی گذاشته چندان آتش
دهند که از جوش و حرکت باز ایستد و اگر نمک را خمیر کرده در
آتش چندان گذارند که خمیر بسوزد و بدستور خوب است احراق
آهن و فولاد و مس هلیله و بلیله و آمله را با [illegible] بجوشانند و آب
در ظرف مس کنند در روی آتش نرم بگذارند و آهن و فولاد و
امثال از اصفحهای بسیار باریک کنند در آتش سرخ نمایند
در آب هلیلجات فرو برند تا پخته [illegible] و هرچه ثقل آن در ته آب
نشیند برداشته کنند و در احراق آهن بجای آب هلیلجات بول
گاو باید کرد و اگر اشیا مذکوره سرب و قلعی را بدستور مذکور چند دفعه
در آب هلیلجات و چند بار دیگر ببول گاو فقط فرو برند بهتر است

احراق

و احراق نقره باید نقره را سوهان زنند که باب نمک در ظرف آهنی
با آتش شدید بسوزانند و هر گاه خوب سوخته شود قدری گوگرد بر رو بپاشند
و بسوزانند و گویند چون نقره را در بوته که رانجه قلعی در آن سوخته باشد
مکرر بگذارند بجایی رسد که سوخته شود و تکلیس ان بطریق حکمای
هند است که چند بار صفایح رقیقه را گرم کرده در سرکه الحمه با آتش تافته
سرد کنند و چند بار دیگر در بوته سفیداب قلعی [illegible] بگذارند پس سوهان زده
در ظرف آهنی با نمک آب بسیار بجوشانند تا نمک آب تحلیل رود
پس قدری گوگرد پاشیده بر هم زنند تا مکلس شود و نقره تکلیس طلا
بطریق حکمای هند که تجربه شده اول مکلس کنند چند بار سرب را گداخته در آب
نوشادر ریخته صاف نمایند و طلای خالص را چند دفعه گداخته در آن ریخته
پس صفحه‌های باریک کرده بمزاج سیماب و سرکه آغشته در آتش گذارند
نمک آب بشویند و با ربع آن سرب سوهان زده در بوطه مرداسنگ الحمه
بگذارند پس با ثلث او زیبق در ظرف چینی یا [illegible] بسیار سائیده
و بر روی آتش که نگاشته بر هم زنند تا زیبق او مفارقت کند انگاه
بر روی سنگ سماق بجدی بسایند که چون اندکی از آن بر روی آب
بپاشند مدتی در ته آب نرود و خود سائیدن جمیع احجار و فلزات
حتی نشادر همچون همین مرتبه است و کمتر از این مرتبه جایز نیست چه
نفعی متصور نخواهد بود و ضرر مظنون است طریق دیگر از سایر طرق بهتر

و بعد از غسل چیزی باو نماند که توان تناول نمود و منقبض از ضاعت
آب اهک یا آب قلی و آب ملح الطعام را بجز علقه جاف کنند و هر یک را
علیحده بجوشانند تا منعقد گردد پس پنج جزء معقود آهک و نیم جزو از
ملح معقود و نیم جزو قلی معقود و یک جزو نشادر بر آنها باید ... سیار
بسایند و باید در ظرف مزجج و بر روی آتش سحق کنند و بعد از آنکه
خوب گرم شده باشد سحق یافته دو سه روز در جای نمناک بگذارند
تا قدری نرم گردد پس بدستور تشویه و سحق کنند و باز بجای نمناک اعاده
نمایند تا سه چهار مرتبه بعد از آن در بوته کرده بحدی آتش دهند تا بوطه
سرخ شود پس بعد از سرد شدن بشکنند و باب گرم مکرر بجوشانند
و بشویند تا سایر اجزاء آتش زایل شود در آن وقت خشک نموده سحق و
استعمال کنند و حقیر را مظنون آنست که اگر در حین تشویه و سحق تشمیع بعرق
کوکو و آبها شود کند سریع الاثر شود احراق بوره در ظرف سفال کرده
بر روی اخگر گذارند تا بسوزد احراق قلقطار در کوزه مطین کرده در
تنور یا در تون گذارند احراق خبث الحدید ریم آهن را در آتش سرخ
کرده تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه کرده پس خشک کرده سحق نمایند احراق
سرب و سنگ سرمه را صلایه نموده با پیه تازه خمیر نموده بر روی اخگر چندان
بگذارند که شعله و دود آن برطرف شود تکلیس پوست تخم مرغ و زبد البحر
و چنین سنگ که ... باشد پوست تخم مرغ را باب نمک مکرر بشویند و بعد

و زرد او را جدا کرده و نرم کوبیده در کوزه مطین کرده در کلاه کوزه گری
امثال آن چندان بگذارند که مانند آهک سفید گردد و کف دریا و
سنگ ... و امثال آنرا نیز احراق باین دستور است مگر اگر محتاج باب شستن
نمک نیست ... و پوست تخم مرغ که جوجه بر آمده باشد تهیه او در غیر تهییه آب
احراق ابریشم و پشم و موی سر بعد از ریزه کردن آنها مقراض در
ظرف سفال یا آهنی کرده بر روی آتش گذاشته چندان بهم زنند تا قابل
سحق شود و پشم و موی سر را شرط آنست که شسته و شانه کرده آنگاه ریزه
کنند احراق عود باید عود را سوهان کرده در ظرف سفال چندان در آتش
گذاشت که زغال شود احراق پوست کدو و خشخاش را بر فور بدستور ابریشم است
و هرگاه خواهند که خاکستر آنها را استعمال نمایند باید بیشتر آتش دهند
تا خاکستر شود احراق سلحفات سنگ پشت را شکافته احشای او را بیرون
کرده در کوزه مطین جای داده چندان در تون یا در تنور بگذارند که سفید شود
احراق خطاف بچهای پرستوک را بعد از ذبح از موی و احشا پاک کرده در
کوزه مطین در آتش تون یا تنور بگذارند تا که بسوزد احراق عقرب
عقرب نر را که علامت آن لاغری و ضعیفی است در شیشه مطین یا در
ظرف مس کرده در آتش معتدل تون یا در تنور گرم بگذارند احراق
سرطان ماده نهری را سر و اطراف جدا کرده و احشا را اخراج نموده
شکم او را باب خاکستر و چوب تا که ... نمک بشویند و باب صاف

احراق ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
... بگذارند ...
... ببینند ...

تنور معتدل

مغسول نموده در کوزه مطین کنند و در تنور حمام بگذارند که خاکستر شود و علامت
مایوه خرچنگ آنست که در شب اول تنور فرو برند رطوبت سفیدی
ظاهر شود و هر گاه سرطان را در ظرف مس سفالی در روی کاغذ کافت
در برج اسدی بسوزانند جهت گزیدن سگ دیوانه از مجربات نوشته اند
احراق سرطان البحری بدستور مزبور است احراق قطران جهت حسن
سفوفات در قدح مطین بطین الحکمه کرده چندان در آتش بگذارند که نصف شود بعد
پس بچوب باریکی آغشته در هوا نگاه دارند تا خشک شود و الا بار دیگر عاده
آتش کنند احراق زجاج یکجزو قلعی را در چهار جزو آب حل کنند و
سفید صاف را بر روی کفگیر آهنی گذاشته بر روی آتش ملایم از هم باز شود
و در آب قلعی فرو برند و مکرر همان عمل کنند تا آبگینه شده از آن بر آرند
خمهای کفگیر داخل آب شود و اگر پس از کفگیر نیز مکرر با آب قلعی فرو برند
بجدیکه ریزه شود خوب است فصل چهارم در دستور تشویه و تحمیص و تقلیه اگرچه
الفاظ مذکوره مترادفند اما چنان مفهوم میگردد که اکثر آن چیز که
بخمیر یا گل گرفته یا در جوف چیزی که اشته در آتش دفن کنند او را
تشویه گویند و هرچه بروغن و امثال آن و یا بظرفهائی برشته کنند آن را
تقلیه نامند و آنچه اندک آتش دهند و یا در ظرف گرم نهند او را
تحمیص گویند تشویه افیون و نمک و تمر الطرفا و امثال آن جهت
سفوفات و غیرها باید بخمیر العسل سرشته در لته بسته به گل

کرده

گرفته در تنور معتدل یک شب بگذارند تشویه اهلیلج یا زعفران بخمیر گرفته
در تنور معتدل بر بالای آجر بگذارند تا خمیر برشته شود تشویه
سقمونیا محموده را در جوف به و سیب یا در پوست تخم مرغ کاک
به و سیب امثال کرده باشند و اگر متعذر باشد بهتر آنست که در گل گرفته
و بخمیر گرفته بر روی آجر در آتش نهند تا سقمونیا جوشیده مشوی شود
تشویه حب الملوک بعربی اسم هندی جمال گوته است و بطرقی که حکما اند
عملند منقشر کردن آن و بعد از پرفین و بردن بچه در خمیر گل
سرخ و کتیرا با دستویه ربع او اضافه نموده در لته بسته لته را بخمیر گرفته
بدستور در آتش تشویه نمایند و لیکن بهتر آنست باید استعمال نمود تشویه
انزروت باشیر الاغ یا دختر حمیر نموده برشته‌های چوب گز
تازه الوده در تنور معتدل بپا و بزنند تا خشک شود اگر بار دیگر سازند
با سفیدی تخم مرغ سرشته با چوب گز تشویه نمایند با اعتدال قریب
میسر میگردد تدبیر شبنج جهت ادویه عین و جراحات چشم گیر را
در کیسه کرده با سرگین الاغ و اندکی گشنیز خشک و در آزیانه در آب
بجوشانند تا پخته شود پس پیر فی آنکه منقشر کنند و اگر در جوف پیاز
بدستور سقمونیا مشوی نمایند باعث زیادتی نفوذ و تحلیل او میگردد
تقلیه هلیله جهت سفوفات و غیرها دانه او را بیرون کرده بکوبند و با آب
به جوشانند تا آب را جذب نماید پس با روغن زیتون چرب کنند

برشته کنند و احتیاط نمایند که نسوزد تقلیه عفص و امثال آن
باید بر روغن زیتون چند برشته کنند که باز روشن شود و بلوط
وغیره را بقدری که رنگ آن تغیر یابد تحمیص جز دو رواد ویه
جهت حمص عبارت از بو دادن آنچه زشت باید ظرف سفالین
سنگ را در آتش خوب که از حرارت آتش بقدر جوای مخصوص را در آن ظرف
کرده بر هم زنند بحدی که رایحه ظاهر شود فصل سیم در غسل ادویه که مقصود
عبارت از آنست غسل جهت تبرید است یا تعدیل یا تلطیف یا رفع
حرارت مکتسبه ناریه اشیاء محرقه غسل ادویه محرقه بر بهند یا قوه و
و نخ و شیه اجار زنند را بحث داقلیما و شنجرف و امثال آن باید آنها را
نرم سائیده در هاون و امثال آن کرده آب بر رو ریخته آهسته آهسته بر هم زنند
تا هر چه مثل غبار باشد با آب مخلوط گشته آهسته در ظرف دیگر ریخته
و درد او را سائیده و بدستور آب داخل کرده تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط
شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن روی ظرف را پوشانیده تا غبار داخل
آن نشود و ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند غسل الک رنگ لاک را
از چوب و خاشاک پاک کرده بعد در بوته و آب خرد نموده سائیده از آب او
انداخته و آخر لاک در ... سائیدن تا که از زوال آب فرق کنند و هر چه بماند بدستور
آن آب نمک با آب مذکور سائیده همان عمل کنند و هر چه از زوال آنکه آن گشته
در آب ته نشین شده خشک نموده استعمال کنند غسل موم واده آن در ...

که در آتش گداخته شود و باید چند بار که گداخته شود در آب صافی گرم ریخت
تا کدورت آن ته نشین گردد و آنچه بر روی آب آید بردارند و هر گاه
چنین خواهند روغن متغیر و کهنه که طعم آن متغیر شده باشد تازه کنند
و آن را تطریه گویند و باید روغن را در ظرفی که با یخ چند آن بر هم
زنند که یخ آب شود پس از روی آب بگیرند و با گلاب نیز همین اثر دارد و
هر گاه یخ و گلاب هر دو باشد اقوی است غسل صبر سل الطبع و قصب
الذریره و عود بلسان و دار کسیر رنفی و مصطکی و حب بلسان و سلیخه
و بسباسه و تفاح اذخر و خس و اذخر و جوز بوا هر یک سه درم نیم کوب کرده در دو
رطل گلاب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده یک رطل صبر را نرم
سائیده با آب مزبور از زوال آنکه در آنند و ثقل آن را جدا که هر چه در ته
آب نشیند خشک نموده استعمال کنند و بعضی از فشاشیان بقدر ربع حاجت
ادویه فرموده اند هر گاه صبر را بدستور اقلیما مکرر بشویند دفع حرارت او
با کلیه شود غسل اطیان هر گلی را که خواهند در آب بقدری که او را بپوشاند
خیسانیده پس جو شسته از کرباس بگذرانند و ته نشین از خشک سازند
غسل نوره آهک را در ظرفی کرده آب بر رو ریخته بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین
شود پس آب صاف را بریزند تا هفت بار تجدید آب کنند آنگاه خشک کنند
غسل موم ... جهت امراض حادث موم ... را با شش او نمک نرم سائیده بالمقدار
آب بر رو بریزند و چهار انگشت بر روی آن بایستد و هر روز سه بار بر هم زنند

بایکهفته پس تجدید آب کنند بدستور هر هفته تجدید آب نمایند تا چهل روز بگذرد و بعد از ان
خشک کرده استعمال نمایند غسل شنج روغن کنجد را با آب نمک بسیار برهم زده
باتش نرم بجوشانند پس آب نمک جدا کرده با آب صاف بسیار برهم زده
بجوشانند و آب را از و جدا کنند غسل سویق آرد جو و امثال انرا که خواهند در معطل
ترش شود و نفخ او زایل شود باید آب جوشان برو ریزند و بگذارند تا برابر آید
پس آب سرد برو ریخته بگذارند غسل لاجورد جهت ادویه عین و کتابت و نقاشی
اما جهت ادویه عین بدستور احجار کافیست و بجهت شیاف ان متقدمین شرط دانسته اند
بلکه باعث ضعف چشم میگردد نمیدانند اما جهت کتابت و امثال ان باید سنگ لاجورد را
سائیده و تنقیه با آب مازو بنفشه جوشانیده و اندکی روغن زیتون اضافه کرده
و بدستور احجار غسل داده مکرر اعاده بپنج و غسل کنند تا غبار گرد باد و بیشه دیگر نیز
میشوند فصل چهارم در طریق اتخاذ و عمل ادویه بعضی ادویه کرمانی که از آن
بسبب شهرت تاثیر در علاج سنگ مثانه و گرده با این اسم نامیده اند از زمان که پنجساله
شد در فصل اول بزرگ کرمانی انگور باشد و بیخ بنفشه خون اول و آخر او را بگذارند
و خون وسط او را در دیگ و ظرف سنگ گرفته و نگذارند تا منجمد گردد
و پس بیا کرده بر پارچه پاکی بگذارند و روی او را از غبار بپوشانند مثل
حریر و در آفتاب خشک کنند و قدر یک مثقال او را با آب کرفس کوهی یا
شیر آب و امثال ان استعمال نمایند و هرگاه ظرف سنگ بهم نرسد استعمال
نیز جایز است تدبیر زراریح که تبرکی الاکلنک گویند و قسم از این جهت اطعمه ها بهشت

بچه جو

باید چند علو او را زنند و در کوزه که سر کلان را بته بسته معکوس بر بالای
بخار سرکه که باتش جوشیده بدارند تا ذراریح کشته شود و پرورده نمکی
و انگاه سائیده استعمال نمایند تدبیر سلاحه کاان بول بز کوهی است در سن او
جمع میشود باید او را در ظرف نو که از آب خار و خشک بول کاو و مقدار
برنریزند که او را بپوشاند و با آفتاب یا آتش گرم کرده دست مالیده صاف
او را در ظرفی کنند و شب دیگر در آفتاب که بگذارند تا مانند عسل غلیظ شود
اتخاذ دارالزجاج زجاج شامی و قلی را با تسویه در بوطه که احمر سرخ کنند و انچه
مانند کف بر روی او باشد بردارند عمل عود و هرطرا که قطریه گویند عود
قماری را ریزه کرده در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بکدازند
تا رطوبت ان کم شود بعد از ان مشک و عنبر و اشنه را نرم سائیده عود را
بان چند بار آغشته کنند تا خشک کرده اتخاذ لبن سیرم هرگاه تازه
او بهم رسد که شیراز و کرفته شود بدستور سایر تمیوعات باید پوست تازه
او را سوزانند یا خشک او را در آب گرم بخیسانند و در آفتاب که بگذارند تا آب
غلیظ و لزج گردد و پس آب او را خشک نمایند اتخاذ دخان الکندر بجهت رو
پاشیدن موی محاسن و ب را دخته و خرده باید بار رهای کندر و امثال
ان را در زیر فتیله چراغ بر روغن سیم گذاشته فتیله را برافروزند و ظرف
مثل قدح یا طشت بر بالای ان معکوس نصب کنند و هر دودی که در ان
جمع شده بکار برند و بدستور تخم کتان و امثال او را بسوزانند و هرگاه خواهند یا انکه از دخان

آن را با فتیله سوخته دخان را جمیع و ضبط نمایند اتخاذ سرکه هندوانی
اهلیه هندی که کانجی نامند برنج شسته را بجوشانند تا محرا که هوس [illegible]
در شیشه کرده چهل روز در آفتاب بگذارند تا ترش شود و همچنین طریق از سایر
حبوب سرکه میتوان ترتیب داد اتخاذ زنجبیل مربا نمک و ترب در همین حال آن
که قدر لازم است از آن فصل فوری کند باید طیله و اشتاف او را کوبیده در آب
گرم خیسانیده و ده روز هر سه روز آب گرم او را در سایه خشک نموده و با
دوا میکه در جرم او طعم باشد باز با آب گرم تازه خیسانیده و بعد صاف
تا طعمی که در جرم او نماند محروق کردن طلق باید در آتش سرخ کرده در آب سرد
منطفی نموده بکوبند تا ریزه شود پس در کیسه کرباس ستبر کرده سنگ ریزها
بقدر فندقی اضافه نمایند و کیسه را بقوت تمام در کاسه بمالند و در آب
گرم با آب طبخ با قلی بنشانند تا مثل شیر از کیسه بر آید و آتش کنند
آنگاه نه ششم او را خشک کنند و استعمال نمایند دستور حل طلق
باید ترب را سوراخ کرده مثل انبوبه جوف او را خالی نموده و از طلق
محلوب مملو ساخته و دهن انبوبه را با پارهای ترب مسدود کنند و
در زیر سرگین تازه اسب سه روز گذارند پس محلول او را در آب
سفیدی شاهها نمایند اتخاذ رب بنفشه جهت اصلاح پوست افیون
ذخیره باید معصوره تازه او را در سایه خشک کنند و همچنین
است اتخاذ رب گل سرخ و امثال آن و آن از نقره است چنانچه است در

اوایش

در غایت حزله و اثار و قلیه مقدار شیر تبت فصل پنجم در اصلاح
بعضی از ادویه و حفظ بعضی از آنها و اصلاح دبق بعد از آنکه داد ورا
او را بپزند که باشند در ناودان با قدری روغن ارشون بجوشانند مثال
یا مخلوط سایر ادویه را اضافه و باین دستور است اصلاح حب سمیع ادویه
دار چینیده و هر گاه هوای کاو را کشت کنند مغزها داشته
با مغزها بکوبند و بهترین مغزها جهت دبق مغز دانه بید انجیر است
اصلاح بلادر باید بلادر را قطع منفعه و با آهن گرم اوّل زند او را
تا عسل او جدا شود و با روغن گردکان یا روغن کاو بجوشانند داخل استعمال
نمایند و در دوا و در شیره وغیره که پوست بلادر داخل میشود باید
جهت اخراج عسل آن مبالغه نموده دست بروغن گردکان چرب نمایند تا
دست را جراحت نکند اصلاح مازریون تازه بزرگ ورق او را
دو شبانه روز در سرکه خیسانیده سرکه را تغییر دهند تا سه مرتبه
و بعد از آن بآب شسته در سایه خشک کنند و در حین استعمال بکوبند
در سنجق نباید کوبید و با کثیرا و با روغن بادام شیرین استعمال نمایند
اصلاح استعمال شبرم باید بکوبند و یک شبانه روز در شیر خیسانیده در عرض
آن سه بار شیر را تغییر دهند و خشک نموده هر گاه جهت اورام سد
و احشا و ما و صفر و اسهال و بلغم بکوبند استعمال نمایند بعد از
پرورش شیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب

رازیانه بخیسانند و خشک کنند با و آبض صرفه استعمال و جاریه بیشب

اصلاح ادویه جهت نشاط با تنقیح شیشی و پنج شوکران و امثال

ان در غایت بپوشند و بامیت باشد باید که بعد از نیم کوب

کردن سه شبانه روز در شیر خیسانیده مکرر بکوبند شیر مخدر خشک

کنند در روغن بادام و روغن تخم کدو و روغن پسته بلکه شیره بر زرد

و اگر آنچه حار باشد در روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حار

پرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند طریق دیگر که معمول

جهت است و منجانیده شاهده منفعه است که ادویه مکیفه را بعد از آنکه دو سه

روز با عرقهای مناسبه خیسانیده باشند بجوشانند و آب را با چهار حصه

معاجین یا عسل بجوشانند تا بقوام رسیده و ادویه ان معجون را با ان سرشته

و هرگاه در حبوب استعمال نمایند باید با بعضی ادویه آن که از جوشانیدن

رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا همه اجزا را جذب کنند انگاه با سایر

ادویه سرشته حب سازند دستور حفظ زهره حیوانات تازه ذبح شده

باید محل قطع و مجرای آن را بخیاطه محکم ببندند و در شیشه که عسل در آن

اندازند نگاه دارند دستور حفظ پیه و مغز حیوانات که متعفن نگردد باید

بعسل چند روز اندازند و بعد از آن شسته خشک کنند و در [illegible]

پیچیده در سایه آویزند و بدستور هرگاه در ظرف قلعی حفظ کنند متعفن نگردد

دستور حفظ سایر ادویه بعضی را با هم باید جمع نمود تا موجب نقصان آن

باشد

باشد مثل کافور و فلفل در برگ عنبر را با [illegible] یا تخم مرغ را با نمک

رسانند با [illegible] و بعد از غیر جنس او نباید جمیع مغز و عصارات

و مجموع را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه حاره

را در شیشه نگاه دارند یا در ظرف برنج و مجموع اوراق و تخمها و گلها را

از جای نمناک و آفتاب دور باید داشت و ظرف قلعی جهت

روغنها و اگر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است طریق دویم در دستور

استعمال چوب چینی و بعضی ادویه و طریقه استعمال چوب چینی و مانند آن

بچند نسخ است یکی با تعریق در امراض مزمنه و تحلیل ریاح [illegible]

مستعمل است دیگر بطریق قهوه و این در اکثر امزجه موافق و معتدل

و در هیچ مزاجی مضر نیست دیگر بطبوخ و حلوا و سفوف است و هر یک

مذکور میشود و مخفی نماند که آنچه بتجربه رسیده است دوای مفردی [illegible]

بنفع چوب چینی [illegible] نگشته چه حقیر ندیده که [illegible] موافق

حال از احوال نباشد و آنکه در بعضی مزاج و برخی از امراض مضر است

از عدم مراعات نسخ [illegible] آن علت خواهد بود چه [illegible] مزاج

را تعریق و استعمال [illegible] و ادویه حامض است و مزاج [illegible]

و کثرت آب و قلت مقدار چوب چینی و صاحب [illegible] و احتیاط جسم

آن و بخوردن نمک [illegible] ترک عادت

غیر مضاده [illegible] معتاد مثل شیرینی و ادویه حاره با فراط

لازم دارد پس اگر امراض مزمنه باشد ترک نمک اولا و ثانیا
تقلیل باید نمود و اما دستور استعمال او با طریق چنان است که اول از
شکسته بدن هر روز هشت مثقال تمام او را بسیار باریک ریزه
کهنه با یکمن و نیم تبریز شش آب که هزار و ششصد مثقال باشد در دیگ
سنگ یا سفال یا مس بسیار قلعی که دهن او را خمیر گرفته باشند تا آنکه
نرم بجوشانند تا بنصف رسد پس بر روی کرسی نشسته اطراف خود را
بلحاف پوشیده دیگ را در زیر کرسی نهند و سر دیگ را نگشایند
تا بخار او به بدن برسد و محل نفس باید بیرون لحاف باشد تا آنکه غشی
غشی و خفقان و کرب نگردد و شش پیاله از آب او را وقتی که آن
گرم باشد بنوشند پس خود را بلباس پیچیده استراحت کند تا عرق کند
و احتیاط از هوا بسیار باید نمود و مجموع آب چینی را در عرض شبانه
روزی صرف کنند بعضی را گرم با نبات و بعضی با نبات و قدری را سرد
بجای آب و قدری را طعام با و طبخ نمایند و باید اصلا آب در مدت
خوردن چینی میل نکنند و بعد از فراغ بجای آب چند روز آب عرق
بیدمشک و گلاب و عرق گاوزبان و عرق رازیانه بجای آب مکرر
بنوشند و قبل از شروع هفته البته آب نباید خورد و حمام نباید رفت
و در اثنای خوردن چینی بجهت ضرورت حمام جایز است بشرط خروج
هر چند در ایام خوردن چینی نخوردن آب زیاده باشد بهتر است و در عرق

نارنج

نارنج و سایر گلها باید بادام را مقشر نموده با بنفشه و بیدمشک و یا مانند آن
در کیسه کرباس کهنه و بدست مالیده و بعد از جذب رطوبت بادام را
باید خشک کرد و باز تازه از آنچیز به دستور بدست مالیده مکرر از عمل منفعه تا
بحدی که چون بادام را ریزه کنند اثر رنگ و بوی آنچیز در خود
اظهار کند و بعد از آن خشک کهنه نکوبند و اندک آب پاشیده گرم
کرده بفشارند تا روغن جدا شود و هر گاه با گل سرخ بدستور آن
عمل کنند نهایت روغن او معطر شود و همچنین با صندل و امثال آن
ترتیب دهد و بجای بادام کنجد مقشر و فندق و امثال آن هم توان کرد
دستور گرفتن روغن عنبر و حل سلیمان که نفع آن ... کرده
در روغن مصطکی و حل جمیع صموغ و آن بقدر مضاعف شود و آن
عبارت است از دو پیاله که یکی بزرگ داشته باشند و بر روی آتش باشد
تا آب در او جوش شده و دیگری در میان آب پهلوی برای مقصود را
میزنند تا از حرارت آب جوشان آنچه را در روغن در آن
پیاله است حل شود و همچنین است حل زفت و مومیا و امثال آن
پس عنبر و امثال را ریزه کرده با روغن هر چه خواهند مخلوط نموده در
پیاله چینی و مانند آن گذاشته پیاله را در آب جوشان گذارند
و بر هم زنند تا همه حل شود و هر گاه حل نفط و سلیمان و نفط غیر و
زفت و غیره مطلب باشد بدون روغن در پیاله مضاعف گذارند تا سیال گردد

دستور کرباش روغن تخم مرغ از قراریست که زرده تخم مرغ را
در تابه بتدریج برهم زنند که قریب بسوختن شود پس فشار داده
روغن بگیرند و طریقی که بقرع و انبیق گرفته می‌شود در طریق تخم مرغ نوشته شد
دستور کرباش روغن کوکو جهت درد مفاصل و مولد بارده نافع و
محلل و ملطف قوت و مصلح سطح ظاهر اول است بلون رایع
و گویند در اعلا طریق بخم دخل عظیم والکوکو صاف شفاف را
نرم سائیده در قدح مطین کرده بر روی آتش نرم گذاشته قشر تازه
تنقیه کنند تا در چندان یا سه چندان او را جذب کند بعد در
کفچه آهنی لوله دار کرده بر آتش نهند و اندک اندک نگاه دارند تا روغن
از لوله کفچه داخل ظرف دیگر شود و باید بعد از بر آوردن کوکو
را در روی شعله بدارند تا آسان بچکد عرق فتنه جهت تحلیل ریاح
و تقویت اعضای رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهور است و
بهار سنجد بهار نارنج صندل سفید ریشه والا نارجیل دواله
۲۰ حب لبه سنبل الطیب ۳۲ برنج ۱۵ سنبل ۱۵ سعد طلاق گویند ۱۵۰ عود
۸۵ قاری میعه سائله ۵ بهار انگور ۵ علف هندی ۲۵ سوسن نیز ۳۰ پوست
۱۱ نافه مشک بقدر یک مقدار باشد ۲۵ در عرق ۲۵ بهار و ۲۵ گلاب و صندل
و اشنان آن بقدری که چهار انگشت بر سر آید چند [illegible] عرق کشند بر دهن
منبخه عنبر بندند و بر قابله قدری مشک بپاشند دستور کرباش آب [illegible]

که مستعمل

که مستعمل ضرابخانه است و جدا کننده طلا و نقره است که با هم مخلوط
شده باشد چون که اخته در رو ریزند و باید سه چندان مغشوش
باشد و در زجاج مطین با آتش نرم بجوشانند پس قطعه مس در میان
اندازند نقره از طلا جدا شده بر بالا آمده بر مس ملصق میگردد و طلای
خالص ته نشین میشود در امور معالجات جهت [illegible] گوشت زیاد
و بهق و برص و حکه و جرب غیر متقرح و رفع آثار جلد مستعمل است
و در بعضی اعمال طریق بخم [illegible] بجانیت مؤثر دیده اند زاج
لاری که زاج سیاه گویند و آن چون اشیا را سیاه میکند
از این جهت با این اسم موسوم شده اند والا رنگ او مایل بزردی و سبزی
و بعضی سبز صرف است ده جزو آنرا با یک جزو نوشادر حل کرده بسیار
نرم سائیده و بقرع مطین و انبیق تقطیر کنند و یا در دیگ
ریگ رماد یا قرع غیر مطین عمل آورند و گویند چون در
قرع [illegible] زنگ زده از این آب بقدر ثلث قرع اضافه نموده
تقطیر کنند زنبق [illegible] دستور کرباش آن
در غایت جلا و [illegible] و محلل [illegible] سریع النفوذ در [illegible]
وجه [illegible] نافع و در اصلاح معادن و ثبات ارواح [illegible]
دانسته اند طریق اخذ او را مختلف بیان نموده اند و حقیر [illegible] او را
که مسحوق [illegible] مخلوط است [illegible] را دستور [illegible]

که موی سر جوانان را با صابون و اشنان شسته از چرک پاک ساخته
و به آب سرد تطهیر دهند و بعد از خشکی به مقراض بسیار ریزه کنند
و ابریشم را با ابریشم مقرض کرده زنجفر و لاجورد را با زنجفر و کبریت صاف زرد
زنجفر و شنجرف سحق بلیغ بر روی سنگ صلایه نموده با عرق گوگرد
نمناک ساخته با قرع و انبیق تقطیر نموده مقطر را تا سه بار تقطیر اورا
شاید تقطیر نمایند تا برنگ عقیق تیشه ها لکه گوپس مقطر و ثقل هر یک را
با نحاس شستن استعمال نمایند و بعضی تقطیر اورا تا هفت بار فرموده‌اند
دستور دهن البعث که از محلول او گرفته باشد آب ندیده صد و ده مثقال
با ملح القلی دو چندان او ساییده در یکهزار و صد مثقال آب هفت دفعه
بریزند و در آفتاب یا در جای گرم بگذارند و بعد از هر روز الکحول سازند
بجز علقه صاف نموده حصه دیگر را بریزند و هر حصه پنجاه و سه مثقال آب
آنگاه در نهایت احتیاط بجز علقه صاف کنند کاصلا جرم در آن نماند
و این آب سمی ماءالرس است و پس از شی مقرض مغول و
کلس البیض و نوشادر مصعد اقلیمیا با اسویه باهم دیگر سایند و
بوزن اشیاء ثلثه از آن اضافه کرده در شیشه جای داده سر شیشه را با
گل حکمت محکم نموده هفته در سرگین تازه اسب دفن کنند تا اجزا همه غرق گشته
و منزجر از شر نمانند و بعد از آن بدستور معمول تقطیر نمایند و بعضی تکرار
تقطیر را با ثقل او مؤثر دانسته‌اند و اقل تکرار سه مرتبه است و اکثر هفت بار

دایره

و ترتیب ملح القلی و اشنان در دستور پنجم مذکور است طریق
چهارم در ساختن گل حکمت و آن را به مصنوعه ضعیف گل حکمت
جهت استحکام ظروف که تاب آتش آرند گل کوزه گران با گل
خاک رست گویند باید از ریگ پاک کرده در آب حل کنند تا
القوام گلی گردد و این اجزا را بقدر نصف گل اضافه نموده چهار روز
مکرر بر هم زنند آجر کوبیده بیخته سرگین اسب خبث الحدید بیخته
گل خطمی موی تز مقراض کرده با آب نمک سرشته سحیق
کرم ... بهتر بن ... درسته موی مقرض نمک طعام زاج قال
خطمی خبث الحدید پوست تخم مرغ نکلس هر یک جزو گل با کرده جزو
نسخه دیگر که دو جزو کسر ان بیشتر است دیگر بیخته رسیده خاک
کوزه گر را با قدری کاه کوبیده و نمک مسحوق و خاکستر بیخته با
آب خمیر کرده استعمال باید هار روح الحکمه گفته شده وصل بغات
مستحکم است و مولف کتاب هیکل حاکم با آنکه باشد مستحکم ترین
چیزها دانسته است خبث الحدید و گچ را با النا صفه با خون گوسفند
سرشته استعمال نمایند و حقیر بجای خون گوسفند سفیده تخم مرغ
و گاهی آب برش کرده و گاهی شیر و فیات مستحکم مشاهده نموده
است و در شد وصل قدحاین و قرع و انبیق نمک مسحوق با
سفیدی تخم مرغ و گچ بیخته با آب سیر پس به دستور با سفیده تخم

مرغ بسیار از مفعه است و بدستور اهک آب ندیده با زرده تخم مرغ مستحکم
ترین اشیاست خصوصاً چون اهک را با قدری سفیده تخم نرم کو
بیده باشند و بجای سفیدی تخم مرغ زرده ان شیر در جمیع مذکورات
بدل شیر و سریشم نیز در اتصال چینی شکسته و غیر مذکورات از احجار و
زجاج و غیر با مرتبه ایست که هر گاه صدمه بان چیز رسد از موضع دیگر
شکسته بیکان موصل با من شکسته گو عمل شنجرف از زیبق پاک هشت
جزو گوگرد دو جزو با هم سائیده در شیشه سطان اطین الحکمه شده
مرتبه اش مفوه خشک کرده باشند بقدریکه نصف شیشه را مملو کنند باید
که و دهن شیشه را بصاروج محکم بسته مرتبه بسد و مفوه بعد از ان
بکل حکمه نیز بگیرند و در دیک خاکستر تا گردن پنهان مفوه آتش
شدی بقدر ده شبانه روز و نه یا ده از ان تا پنج روز در تحت دیک
افروزند و بعد از سرد شدن دیک و کوزه شیشه را بشکنند آنچه برآید
شنجرف مصری خوانند و شنجرف هندی را سیماب و گوگرد
ساز ندیت و چون سی بار و زیاده از ان سحق و اعاده آتش کنند
و در هر دفعه زمان آتش را بیفزایند بقدری تا چهار پنج روز رسد بغایت
نیکو و از اسرار مکتومه است شنجرف روحی سیماب در الفضه جزو
گوگرد هشت جزو با هم بسایند و پنج جزو زرنیخ سرخ اضافه نمایند
و بدستور بعمل آورند شنجرف زمانی سیماب را با مثل او راسخت

سائیده

سائیده بدستور بعمل آورند عمل زنجار از اصل او از مس و سرکه است
که صفایح مس را در سرکه بشه کذارند و با یکدیگر بسایند تا تدریج
سی جزو مس از شدی با سرکه حل کرد و یا صفایح را سرکه پاشیده
در مکان نمناک دفن کنند زنجار الصناعه یک جزو برادهٔ مس را با آب بیاید
و بورهٔ سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر او پیوسته در ظرف مس یا
سرکه شد بسایند و هر چند خشک شود باز با سرکه تر کنند قسم دیگر که
الطف اقسام است زنجخت مغول را با مثل او نوشادر مصعد بسیار
نرم سائیده و بعد از اخراج قطرات سرکه بسیار بشد براو حکاکیده
تحلیل کنند تا مثل خمیر گردد پس روی او را بسیار چینه نازکی بپوشند و در
آفتاب خشک کنند و باز بدستور سابق با سرکه بسایند و مکرر این عمل
نمایند تا آن همه زنگار گردد عمل زاسخت که عبارت از مس سوخته
است و روشنج نامند بطریق آن در فصل احراق مذکور شد و بدستور
دیگر آنکه مس را صفایح بسیار رقیق کرده در دیگی بر روی هم چیده و بقدر
عشر آن گوگرد و نمک بالمناصفه بر صفایح و ما بین آن پاشیده
و دهن دیگ را مستحکم کرده یک شبانه روز در تون نگذارند تا مجموع سوخته شود و اگر
زیاده‌تر خواهند باید مس را که احتراق کبریت و اشتعال او را بر آن
پاشیده در سرکه لطیفه مفوه و بدستور مکرر عمل نمایند تا سوخته گردد
عمل اسفیداج با احراق و بتعفین میباشد احراق ما چه قلعی یا سرب است

صفایح که در ظرف سفالین مطین در تنور یا تون احراق نمایند
و بدستور سرب را در ظرف سفال گداخته با کفچهٔ آهن بر هم زنند
تا مانند خاکستر گردد پس در دیگ یا کوزهٔ سفالین مطین کرده یک
روز آتش در تحت آن کنند تا سفید شود هرگاه خوب سفید نشود با
قدری سرکهٔ کهنه بران بپاشند و همچنین بگذارند تعاقب این باید بر صفایح
قلعی و سرب انگور را با دانهٔ او کوفته مالیده و در ظرفی که در مکان
نمناک گذاشت تا همه آن تحلیل شود یا صفحهٔ او را سوراخی کرده با انگور
کوفته آغشته در خم سرکه بپاشند و بریزند و دهن خم را محکم کنند تا بخار سرکه
دفع نگردد و هر چند یوم آنچه از سطح ظاهر او برخیزد باید گرفت و
باز گذاشت تا همه آن سفیداب شود و در تحت قطعات او در خم
سرکه ظرفی نصب کنند تا هر چه از و ریخته شود در ان ظرف جمع شود و طریق
دیگر آنکه قلعی را در ظرف مشبکی سفالین گذاشته آن ظرف را در ظرفی که
سرکه بسیار ریخته باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه را بسیار
مستحکم کنند که مانع نفوذ بخار باشد تا قلعی بتدریج ریزه شده از
ظرف مشبک بظرف سرکه نشیند پس از سرکه جدا کرده در آفتاب
خشک نموده بسایند و هر چه در ظرف باقی باشد و سائیده نشود
باز باید تکرار عمل نمود عمل ابار و آن سرب و کبریت سوخته است و
در فصل احراق مذکور شد عمل اسرنج و آن از سوخته رصاص حاصل

ابخار

از سفیداب محرق حاصل میگردد و طریق عمل آنکه سفیداب قلعی یا قلعی
سرب را در تابهٔ سفالین بر روی کورهٔ آتش و خاشاک گداخته
و قدری نمک بر آنها پاشیده با آهن و کفچهٔ آهن بر هم زنند تا سرخ
شود و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ تر شود و چون بعد از آن سرخ
شد او را در دیگی کرده بر روی کوره گذارند و آتش در اطراف و
تحت او افروزند بغایت رنگین میگردد عمل زعفران الحدید
آهن سوهان کرده را که در غایت ریزگی باشد باید چند بار با آب
نمک شست تا سیاهی از و زائل شود پس با آب صاف غسل داده خشک
کنند و با ربع او نوشادر سحق بلیغ کرده بر روی لته یا ظرف سفالین
نموده در مکان نمناک دفن کنند تا در ده دوازده یوم زرد مایل بسرخی
و قابل سحق شود قسم دیگر که معمول بعضی از اهل صناعت است مثال آن را
صد مثقال برادهٔ حدید را بدستور مذکور شسته در قرع یا ظرفی کرده
شیراب فاروقی اندک اندک بر و بریزند و هرگاه دود از او ظاهر
گردد اندک بول بچکانند تا جوش او فرو نشیند پس آتش را
وصل کرده آتش بسیار نرم بی تقطیر نمایند و چون مجموع شراب متقطر گردد
آتش را شدید کنند تا برادهٔ مکلس زعفرانی رنگ شود عمل اسفیداج
معروف به دوای اشعث است و بفارسی دار اشکنه نامند
زرنیخ یک نوع مثقال سم الفار هفت مثقال نیم و مبالغه در ساییدن آن
:

آن منعقد بدستور شنجرف تصعید در شیشه مطین نمایند عمل مدادی که تحریر
مرکب نمایند بگیرند مازو را کوبیده در آب خیسانیده و بجوشانند تا سرخ
گردد پس صاف نموده بگیرند زاج سیاه و بگیرند روغن تخم کتان و
ساید مجموع صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند تا یک آن شود و بسیار باید
برهم زد تا بحدیکه بسیار غلیظ گردد پس بقدر احتیاج باب رقیق
کنند و اگر با مازو بجوشانند و بعد از آنکه بحد لایق رسد صاف نمایند
بهتر است و بعضی روغن تخم کتان و نفط و روغن بید انجیر و امثال آن
یک یک یا دیگر بند و طریق گرفتن دوده ها در فصل چهارم مذکور است و باید دوده ها
در کیسه کاغذ پهن تو بر تو کرده کیسه را محکم گرفته در تنور خبازی یا در زیر
خاکستر گرم بگذارند تا چند بخته شود و بحد نیم سوز رسد و چربی که در کاغذ
نفوذ نموده خالص شود چه اندک چربی مفسد مداد است قسم دیگر
صد مثقال مازوی سبز را نرم سائیده در آب بجوشانند تا محترق شود و بقوام لایق
رسد و بگذارند تا نیم گرم شود و ده مثقال زاج سیاه را کوبیده
در لته بسته دران آب بدست بمالند و لته را بفشارند و از صد مثقال
تا دویست مثقال صمغ عربی را دران حل کرده صاف کنند و بیست مثقال
دوده چربی گرفته را در ظرفی کرده قطره قطره از ان دران ریخته برهم زنند
و دو روز در آفتاب بگذارند و هرچند مبالغه در برهم زدن آن کنند
بهتر است و قدر صمغ دو چندان مازو باشد اصوب است و اگر خواهند

براق

براق شود ده مثقال نبات اضافه نمایند مداد کاواسی یک جزو دوده روغن
گرفته را با دو چندان آن زاج و مازو و هموزن مجموع آن صمغ عربی بکوبند
تا یک آن شود و هرچند مبالغه در کوفتن آن کنند بهتر است و در وقت
احتیاج قدری را در آب حل نموده استعمال کنند عمل رامک املج مقشر
یک جزو مازوی سبز نیم جزو و غوزه خرما ربع جزو و پوست انار
مثل غوزه خرما و اگر غوزه خرما نباشد خرمای خرک کلاک کنند پس
نرم کوبیده سه روز باب بجوشانند و برهم زنند تا یکسان گردد پس
زاج سفید و صمغ هر یک یک ثمن جزو عمل کف گرفته بگیرند و نیم اضافه
نموده قرص بسازند و عمل سک ماننده رامک است بر قرن املج و چون
دو دانگ مشک اضافه نمایند سک لهک نامند عمل نگار رسم را
را با بول اطفال قریب البلوغ ترتیب میدهند و طریق آنست که بول
را در ظرف مس یا دسته مس در آفتاب چندان برهم زنند تا منعقد شود
و قسم دیگر آنکه بوره سرخ سه جزو و نمک طعام و نمک قلی هر یک جزو
نرم سائیده با شیر کاومیش بجوشانند تا منعقد شود و در ظرف زجاج نموده
در آفتاب سرطان تا آخر سرطان بگذارند بعضی آفتاب را شرط ندانسته اند
قسم اول از مکتوبات و قسم اخیر مشهور و معمول است عمل سرشیم
چیزیکه جوهر تفاوت را مانند از خواص اوست که هر چیزی را که بان وصل
نمایند یا با او سرشته شند از آب و آتش منفصل نگردد و از اسرار مکنونات است

نیز تازه را ورق رقیق کرده بر روی سنگ مسطح آهک آب ندیده
پخته فرش نموده اوراق را پهلوی هم چیده و بر روی او از آن نیز
آهک بپاشند بقدری که اوراق او را بپوشانند و سنگ مسطح دیگر
بر روی آن گذاشته و روز در آفتاب گذارند و باید سنگ اعلی سنگین
ثقیل باشد تا در تحت او بحدی که افشرده شده مخلوط
با آهک گردد پس باز گشته بدستور فرش و لحاف از نمک ساییده
کرده یکدفعه در زیر سنگ گذارند پس برداشته سرخی و چربی که قشر یافته
رفع کند و چون در آفتاب گذارند و چربی از او ظاهر گردد باز با آب
و نمک و آهک بجوشانند تا بحدی برسد که اصلا چربی و حمرة در آن
نماند و کمال لعل و عدم چربی و رسوخیت پس مانند سرمه ساییده در
شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیدی بیضه مرغ
که در شیشه بسیار بر هم زده کف او را گرفته باشند قطرات بر روی
سنگ ریخته بسایند تا بحدی که سنگ بالا با سنگ زیرین بچسبد پس
قطرات آب آهک صاف بقدر روان شدن او اضافه نموده بسایند
و قدر آب آهک بحدی باشد که چون چیزی بآن الصاق دهند در اندک
زمانی خشک شود عمل مرداسنگ سرب را که احمه سرنج با سرب سوخته
بجوز رو او دهند تا هر دو ممتزج شوند و در ظرف کرده پس در سرکه اندازند
و آنچه خوب برخیزد و ممتزج شده باشد جدا نموده با جو در آب بجوشانند

بجدیکه

بحدیکه جو متحرک گردد و متشقق شود پس از جو جدا کرده با هموزن او نمک
بسایند و در آب او خیسانیده و هر روز بر هم زنند و در هر سه روز
تغییر آب دهند تا خوب صاف شود و اجزای خام در او نماند بعد از آن
استعمال نمایند طریق سفید کردن مرداسنگ باید که مرداسنگ مذکور را
در پشم سفید پیچیده با باقلی بجوشانند تا باقلی متحرک گردد و پشم سیاه گردد
و بدستور بتجدید پشم و باقلی نمایند تا مرداسنگ بحد سفیدی رسد و این
قسم سفید کرده او مستعمل اطباست در قطع رایحه کریهه زیر بغل و سایر
اعضا و در منع عرق و سایر آثار عمل گشته که مجرب اند نامند بخور
و شرب او مقوی دل و دماغ و حواس معدل هوای وبائی و
محرک باه است گل سرخ پوست ترنج صندل سفید عود قماری عنبر و
حصی لبه با لسویه نبات هم وزن همه با قلیل مشک و قرصها سازند
عمل بر سنگ در بخور بهتر از گشته است عود قماری صندل سفید هر یک بجزو
حصی لبه ۲ جزو نبات هم وزن ادویه صفت عبیر صندل سفید
سه جزو ریشه والا سنبل گل سرخ سنبل الطیب سوسن کوهی بهار
نارنج گل سنجد سعد نارمشک برگ بجزو مشک قدر قلیل بسیار نرم
ساییده استعمال نمایند غالیه در باب بخور نوشتم و دستور تا نی
مذکور است و طریق پنجم مخصوص نسخه اصل است والسلام
من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

قسم ثالث از دستورات از جامع موسوم بتحفة المؤمنین که آن مشتمل است بر تصحیحات ثلث
و دستورات در بیان اعمالی که متعلق است با دویه مرکبه و ذکر اکثری
از مرکبات چون هر علتی و مرضی را بدار وی مفرد مداوا میتوان نمود
بنا بر این موافق هر یک باید ترکیب از مفردات کرد هرچند از مرکب قلیل
الاجزا مقصود حاصل شود بهتر از کثیر الاجزاست و سبب کثرت اجزا بسیار
میباشد مثل ادخال چیزی که بدرقه دوای مقصود باشد و یا مصلح کیفیت و یا معاون
شود یا تقویه و نفوذ او منظور باشد و مثال آن از ما یحتاج الیه از رفع کراهت
طعم و حفظ قوه کیفیت و اختلاف کیفیت و استعمال آن باید در مرکبات
اجزای کامل و عمده را از کبار ادویه باشد حذف نکنند مثل قرص افعی و
اکثر ادویه تریاق است و هرچه از ادویه که اثر هر یک ضد دیگری باشد
در قدر شربت مساوی نکنند که فعل یکدیگر را مانع نشوند مثل اجزای
مسهل با اجزای قابض و باید طبیعت علل و طبیعت اجزای اعضای معلوله
و طبیعت ادویه و خصوصیت آن بهر عضوی و خلطی و فصلی و مکانی و عادتی
و سنی منظور باشد و چون بعضی از ادویه شدید القوه اند مثل افیون
و فرفیون و بعضی ضعیف القوت و بعضی ضد فعل دوای شدید القوه
و بعضی کثیر المنفعه و با منفعت خاصه مانند غاریقون و بعضی قلیل المنفعه
که زیاده از یک منفعت نداشته باشند و بعضی شریف الفعل و بعضی خسیس و
بعضی مشترک النفع با دیگری و بعضی در منافع منفرد و بعضی ضعیف قوه

ادویه

ادویه نافعند پس در تراکیب شرط است که از کثیر المنفعه
و شریف و از ضعیف القوه و کثیر المنفعه قدر زیاده داخل کنند
و از قلیل المنفعه و قوی القوه کمتر و از آنچه در منافع منفرد
بجه و از هرچه شریف الفعل و قلیل المنفعه باشد بقدر مقصود
کنند و از آنچه قوه دوای نافع را ضعیف کند بقدر ضرورت
و از دوای قوی کثیر المنفعه و از ضعیف قلیل المنفعه قدر متوسط
کنند و بدستور مراعات عضو قلیل علت و کثرت مقدار ادویه
مختلف میشود هرگاه عضو بعید باشد از دوای کثیر المنفعه شریفه
ضعیف القوه قدر را زیاده باید کرد و هرگاه عضو قریب باشد
مثل معده و مری بقدر اعتدال کنند و اگر با کثرت منافع قوی القوه باشند
از مقدار اعتدال نیز کمتر باید کرد اما طریق دانستن مزاج مرکبات آن است
که اجزای حاره و بارده و رطبه و یابسه هر یک از مفردات آن مرکب را
از قرار قدر شربت آن حساب نمایند و اقل را از اکثر وضع نموده باقی را از جمع
عدد ادویه که عبارت از عدد شربت هر یک است قسمت کنند و خارج
قسمت از امزاج مرکب دانند مثل مزاج مرکبی از زنجبیل شربت یک باشد
و از کندر و بنفشه که در درجه دویم گرم و خشک است و کندر در سیم گرم
بنفشه که در درجه اول سرد و تر است هرگاه از زنجبیل شربت باشد و از
کندر و بنفشه یک شربت اجزای حاره این مرکب یازده و بارده شش

و یابسه مثل حاره و رطبه مانند بارده خواهد بود بدین صورت پس چون اقل
اجزای بارده و رطبه است و اکثر حاره و یابسه است کم کنیم پنج جزو از

حاره حاره
ا جزو
بارده ۶ جزو زنجبیل رطبه ۶ جزو زنجبیل یابسه ا جزو کندر
کندر نیز مرکب اجزای حاره ۶ جزو یابسه ۶ جزو
یابسه ۶ جزو کندر اجزای حاره یابسه ۶ جزو زنجبیل
رطبه ۶ جزو زنجبیل بارده ۶ جزو کندر بارده ۶ جزو زنجبیل
کندر بارده ۳ جزو

رطبه هفت جزو و پنج جزو از یابسه باقی میماند و چون پنج را بر همین علو ادویه
مرکب علو شربات چهار است قسمت کنند خارج قسمت یکی و ربع است
پس مزاج مرکب مذکور در اوایل درجه دوم گرم و خشک خواهد بود علی هذا
القیاس اما طریق دانستن قدر شربت مرکبات آنست که بعد از آنکه
وزن علو شربات مفردات لکن جزوی از مرکب اخذ نماییم و نسبت آن
بمجموع وزن مرکب چنین شود اخذ باشد بعدد شربات مثلا وزن
مجموع او سی درم باشد و علو شربات مفردات ده چون واحد را
نسبت بده که عدد شربات است نسبت عشر است پس از سی که
وزن مرکب است عشر اخذ نمودیم کان سه درم و اگر فرضا عدد شربات
سی باشد و وزن مرکب ده شربت آن مرکب ثلث درم خواهد بود
زیرا که نسبت ثلث به ده چون نسبت واحد است بعدد شربات که سی باشد
و مرکبات منقسم است بر بیست و چهار باب باب اول در ذکر معاجین کبار و

صغار

صغار و تریاقات و ایارجات و مفرحات و جوارشات
باب دوم در حبوب باب سیم در اقراص باب چهارم در سفوفات
باب پنجم در اشربه باب ششم در مربیات و بعضی از حلویا باب هفتم در لعوقات
باب هشتم در مطبوخات و نقوعات و ماء الاصول و منقیات
و مکنات قی باب نهم در سنونات و مضمضه و غرغره باب دهم در اکحال
و شیافات و ادویه عین باب یازدهم در ادهان و آنچه بدان ملحق است
باب ۱۲ در ذکر مرهمها و ذرورات و ما یتعلق بها باب سیزدهم در ضمادات
و لطوخات و نطولات و قطورات باب ۱۴ در سعوطات و نشوقات و
عطوسات و شمومات و لخالخ باب ۱۵ در حقنها و فتایل مسهله
و فرزجات و حمولات باب ۱۶ در خضابات و آنچه موی را دراز کند و
برویاند و نرم کند و سیاه کند و آنچه بدو متعلق است باب ۱۷ در غسو
لات و مغیرات بشره و محمرات و مسمنات بدن و مهزلات
باب هجدهم در ادویه کلف و بهق و برص و وشم و نمش و برش
و خیلان و قطع آثار جلد باب نوزدهم در مضیقات و مطیبات فرج
و ملذذات جماع و آنچه مخصوص است بزنان و مسوحات قضیب
باب بیستم در ذکر خواص غریبه و آثار عجیبه بعضی از ادویه که از بعضی از
حکمای ما تقدم است باب بیست و یکم در ذکر بعضی از ادویه معمول حکمای
هند که ملغبه ایشان رسایین نامند و آنچه بدان مناسب است

باب بیست و دویم در ذکر لودیه که مخصوص معالجه چارپایان است
باب بیست و سیم در قلع آثار رنگهای لباس و رفع چرک و امثال آن
و آنچه بآن متعلق است باب بیست و چهارم در دستور معالجه طیور
که بزورزه بهنه باب اول از قسم ثانی در دستورات در معاجین و آن مشتمل است
بر پنج فصل فصل اول در تریاقات دویم در ایارجات سیم در جوارشات
چهارم در معاجین کبار و صغار و باهیه و مسهله پنجم در مفرحات
فصل اول در تریاقات تریاق کبیر و او را تریاق فاروق و تریاق
اکبر و تریاق هادی نامند و اندروماخس مقدم تالیف نموده و بعد از آن هزار و
صد و پنجاه سال اندروماخس ثانی تکمیل آن نموده و اجزاء آن بهفتاد رسید
بغیر اقراص و جالینوس ده جزو را کم نموده و آن حب الغار و بسباسه و
مصطکی و مقل ازرق و عود بلسان و عود هندی و افتیمون و اشق
و سورنجان و پنج کرات و شیخ ارمنی تجویز نموده خصوصاً داخل
نکردن حب الغار را و شصت جزو بود بعضی حب الغار و اقراص داخل کردن
لکن که مصحح بن زنشت نسخهها مذکور نشود و متاخرین این شصت جزو را که عود
هندی و افتیمون و اشق و سورنجان و پنج کبیر و مصطکی و مقل ازرق است
داخل نمودند و هر یک تصرفی نموده در او و از آن بعضی تغییر داده اند و مرحوم
مغفور حکیم محمد قربان شاه نفشه و حاشا اضافه شصت و سه جزو
بجای شراب عرق مخلصه و بجای عسل عسل خالص نموده و تغییر او در آن

وتبدیل

وتبدیل بعضی نموده است که از نسخه آن بسرور منحور ظاهر است که تفقیه بعد از آن اکثر
تا سی سال قوی الحرارت است مثل سن جوانی و تا شصت سال مثل سن
کهولت و بعد از آن مثل سن پیری و اثر مثل آن بر معاجین است و قبل از
شش ماه نباید استعمال نمود و اگر بعد از شصت سال که حکم سن اطفال
ولکن استعمال کنند بهتر است و باید جنب و حایض بسبب ظرف او نکنند
و آن مفتح سدد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و دافع زهر جمیع سموم
و مقوی جمیع اعضا و مانع عفونت اخلاط و رافع آن و مفرح و منوم
و مشهی و جاذب و محلل و مخرج جنین است و طریق ساختن و امتحان او استعمال
و قدر شربتش بحسب هر امری مذکور نمود و صفت آن قرص عنصل چهل و
هشت مثقال قرص افعی قرص اندروخون و فلفل سیاه و افیون از هر یک
بیست و چهار مثقال دارچینی ورد احمر تخم شلغم بری اسقوردیون اصل
سوسن آسمانجونی غاریقون رب سوس دهن بلسان از
هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل راوند دارچینی فلفل دراز
فودنج فراسیون اسطوخودوس قسط فلفل ابیض دار فلفل
شکاعی امشیع کندر فقاح اذخر فطراسالیون صمغ البطم
سلیخه سیاه حب الغار سنبل الطیب جعده از هر یک شش مثقال
لبنی تخم کرفس سیسالیوس حرف ناخواه کمادریوس
کمافیطوس عصاره هیوفسطیداس سنبل رومی ساذج هندی

حنظل یا نارنج طین مختوم قلقدیس محرق حماما وج حب
بلسان هیوفاریقون صمغ عربی قردمانا افیتیمون فو
قاقیا سکبینج از هر یک چهار مثقال درونج فقر الیهود جاو
شیر فطوریون دقیق زراوند طویل جند بیدستر از هر یک دو
مثقال و اوزان نوع دوای دیگر که در نسخه اندروماخس یاد
نمودست که مذکور شد و عدد اجزا بغیر اقراص هفتاد می شود
اما طریق ساختن آن آنست که هر چه از چوب و بیخ و برگ و
شکوفه و تخم و قرص باشد علیحده بسایند که غبار او بر فرق
و از پر و بیزن بیار باریک شکل غبار بیرون کنند و بعد از آن
هر یک را بوزن در آورند و هر چه صموغ در بوب و عصارات
است مکوب که چه سه شبانروز در شراب جمهوری یا مثلث یا عسل
بخیسانند تا خوب حل شود و هر چه مایع است مثل عسل شراب و
روغن بلسان باید در وقت جوش همه را بر روی آتش نرم بعد
از قوام عسل مخلوط کنند و باید هر یک از ادویه تازه و از
مکان مخصوص باو باشد و بر وزن ادویه عسل بقوام آمده
و کف گرفته را با هم وزن مثلث با شراب جمهوری یا مطبوخ
عتیق ریحانی اضافه نموده مخلوط کنند و اول ادویه یابسه را
در مقابل آفتاب در عسل بریزند بعد از آن محلول را و کفچه بمعجون

سازند زیرا بروغن بلسان چرب کنند و هر روز بر روی آن کشمش کرم
کنند و شسته تا دو نوبت بار بر هم زده بگذارند و روی او را
بپارچه نازکی بپوشانند تا چهل روز و بعضی گویند که بعد از
چهار روز باید بر هم زد تا دو ماه پس در ظرفی طلا یا نقره
یا چینی یا قلعی کنند بقدری که محل نفس بخار باشد و بعد از ششماه
سر پوش را گذارند و سر باز بگذارند تا تروح او شود و در روز دیگر
باز مستحکم کنند اما امتحان او چنانست که شخصی را مسهل
مجموعه دهند در حین عمل آن بقدر باقلائی بدهند اگر در حال آن منع
عمل اسهال نماید خوبست و بدستور حیوان یا پس از آن یا اول از
تریاق بدهند و بعد از آن افعی او را بگزد زهر در او اثر نکند
و بدستور خروسی را با حیوان دیگر را دوای قتال داده بعد
از آن تریاق بدهند آن حیوان نمیرد و بدستور از آن خون منجمد بر
و بدستور در دهن افعی زهر کنند اثر نکند اما طریق استعمال
و قدر شربتش تا سی سال او را در مداوای سموم از یک ثلث مثقال
باید داد و از سی سال تا شصت ساله را از یک مثقال تا سه مثقال
منو بحسب قوت و ضعف سموم و مادامی که از سی سال نگذشته
باشد در امراض نباید استعمال نمود و اگر کنند بقدر اقل شربت
جایز است جهت جذام و برص و اختلال عقل و فالج و لقوه و تشنج

وجهت فالج و صرع و دفع هوام بعد از تنقیه با ماء الاصول بقدر بندقه
تا نیم مثقال و تا چهل روز هر روز به آن سعوط نماید و طلا کنند
و جهت اختناق رحم و اخراج جنین مرده یک با قلا با مطبوخ
سداب و شکاع و اشنع و امثال آن و جلاب و جهت گزیدن افعی
از یک مثقال تا دو مثقال با شراب یا مطبوخ و جهت جوارشتن مثل
افیون و فرفیون و ذراریح از نیم مثقال تا یک مثقال و با یک اوقیه
سرکه جهت گزیدن سگ دیوانه و امثال او یک مثقال و زیاده
از آن با خاکستر سرطان نهری و جهت عقرب و تخدیر رحم با شراب
و میفختج زبیب و جهت زنبور نیم مثقال با سرکه و ضماد نیز با سرکه کنند
و جهت سرفه و درد سینه و پهلو یک نرسه با عسل و جهت نفخ معده
و امعا تا دو دانگ با آب زیره و جهت جوع کلبی بقدر بندقه با شراب
ممزوج با آب و جهت لرزیدن تبهای بارده دو دانگ تا نیم مثقال
با آب گرم و جهت مثانه بقدری مثقال ازرق و جهت قولنج با مطبوخ
رازیانه و کرفس و روغن خروع و اصل السوس و عناب و سپستان (?)
بقدر بندقه و جهت استسقا و امراض جگر با ادویه مخصوصه آن و بقدر
یک دانگ تا دو دانگ و از کهنه او تا یک مثقال و جهت نفث الدم
تا چهار دانگ با روغن گاو و آب جهت قرحه امعا و اسهال نیم
مثقال با آب سماق و آب به جهت سنگ مثانه و گرده تا چهار دانگ

با طبیخ کرفس و درد اورام باطنی و عسر البول تا نیم مثقال با
سکنجبین عنصلی و جهت نکوئی رنگ رخسار بقدر یک با قلا با
طبیخ افسنتین و جهت سپرز یک با قلا با سکنجبین و جهت کرم معده
تا نیم مثقال با عسل و جهت هر یک از امراض بارده عموما با ادویه مخصوصه
آن استعمال نمایند مثرودیطوس اندروماخس گوید که مؤلف آن
اقلیمون است جهت پادشاه رومیه و مسمی بهمین اسم بود و ترکیب
نسخه او از تریاق اکبر بسیار مقدم است و در رفع سموم نایب
مناب تریاق فاروق است و در دفع علل بعضی بهتر از تریاق
دانسته اند و در جمیع خواص اکثر و تریاق مثل اوست و در تحلیل شدت (?)
و اورام صلبه و آنچه در مفاصل باشد و تحریک باه اقوی از تریاق اکبر
ست و ابتدای قوه او تا دوازده سال است و طریق ساختن و استعمال
و قدر شربت مثل تریاق اکبر است صفت آن بر وفق نسخه اندروماخس
حقیر بهتر از سایر نسخه ها میدانم و آثار عجیب از و مشاهده نموده
ترصاف (?) و زعفران غاریقون زنجبیل دار چینی علک البطم کثیرا از هر یک
دو مثقال سنبل الطیب کندر خردل عنبر عود بلسان اسطوخودوس اذخر
قسط شیرین سیالیوس کمافیطوس قنه رامنیج دارچینی فلفل عصاره
لحیة التیس جند بیدستر ساروج میعه سائله از هر یک هشت مثقال محیه (?)
فلفل سیاه و سفید و سورنجان و جعده و ثوم بری و فو و اکلیل الملک

حنطیانا روغن بلسان حب بلسان قرص قوفیون مقل ازرق از
هر یکی هشت مثقال تخم سداب شش مثقال اشق ناردین مصطکی
صمغ عربی فطراسالیون قردمانا افیون رازیانه کل سرخ بنفشه
شکطرامشیع از هر یکی پنج مثقال اقاقیا ناف سقور هیوفاریقون از هر یکی چهار مثقال و نیم انیسون وج هوفسطیداس
آرمن از هر یکی سه مثقال صموغ را در سرکه یا در شراب مانند شراب یا در مثلث
خیسانیده باشند وزن ادویه عسل بسرشند و قدر مثلث آن قدر
باشد که صموغ را بپوشاند و بدل سقنقور ماهی ریجان بوزن او
سمکه صید کنند و جعفر قرص افعی را بهتر میدانند و بیز مایه شیر را و بعد از
شش ماه استعمال نمایند چون حب بلسان و عود در روغن منقوع دارند
چون بدل حب بهموزن ان حب الغار و بدل عود او بهموزن او زراوند
طویل و بدل سقنقور سمکه صید او بدل روغن بلسان روغن بر تعهد
بغایت مؤثر یافته است نسخه دیگر معمول حکیم فاضل مسعود عماد
الدین محمود است و با نسخه کامل الصناعه اختلاف سهل دارد
صفت مرصاف کثیر زعفران زنجبیل دار چینی از هر یکی ده مثقال
سنبل الطیب کندر خردل ابیض اذخر عود بلسان صمغ البطم
قسط تلخ اسطوخودوس سیالیوس دار فلفل جند عصاره هو
فسطیداس که لحیة التیس است میعه یابسه جاوشیر ساذج هندی

ازهر

از هر یک هشت مثقال سنبله فلفل سیاه و سفید اکلیل الملک جعده
شوم بری دوقو تخم حرزبری روغن بلسان قوفیون مقل ازرق از هر یکی شش مثقال اشق ناردین تخم کرفس جبلی مصطکی
فطراسالیون رازیانه کل سرخ حنطیانا مشکطرامشیع افیون از
هر یکی پنج مثقال صفت تریاق الافاعی که رفع سمیت هوام میکند و
حکمای سابق اجماع نموده اند که هر که دو روبا در بعضی اوقات بقدر نیم
مثقال با کلاب و شراب قایم مقام ان تناول نمایند از سمیت و شبهه
رفع اذیت و با و تب و با کم میکند و بغایت مجرب داشته اند
و از جالینوس منقولست که در سال جای ان عصر هر که استعمال نمود
سالم ماند صبر زرد دو جزو مر صاف و زعفران از هر یک یک جزو
تریاق اربعه اول ترکیبی است در تریاقات در سیم گرم و در دوم
خشک و محلل ریاح غلیظ و مصلح جگر و سپرز و منقح سده و مدر
فضلات و آنچه از جهت بر بوت محتبس شده باشد و تریاق سموم
مار و عقرب مورث صداع و دمعه و مصلحش شربه خرفه و قدر
شربتش تا یکمثقال و قوتش تا دو سال باقیست و بدلش نصف
وزنش مثرودیطوس است ص حنطیانا حب الغار مر صاف
زراوند طویل بالسویه عسل سه وزن ان تریاق معروف مکشف
السموم منقول لذیذ کره معتدل مایل بحرارت و قوتش تا هشت

سال باقیست و شربتش از یک مثقال تا سه مثقال مقوّی دماغ و
پادزهر سموم و مقوّی باه و جهت جنون و صرع و مالیخولیا با ماء بادرنجبویه
استعمال نمایند جهت لقوه و فالج و امراض بارده دماغی و عسر البول و
سنگ مثانه باب کرفس و با اب ترب جهت ضیق النفس و سرفه
و نفث الدم و خفقان و ضعف معده که از حرارت باشد با اب
کاسنی و اگر برودت باشد با گلاب و جهت استسقا و سپرز و یرقان و
قولنج با اب انیسون و جهت بواسیر و امراض مقعد با اب عنب الثعلب
و جهت مفاصل و نقرس با اب بیخ کبر و رازیانه و جهت سموم و جذام
با شیر تازه دوشیده و جهت برص و بهق با ماء العسل شرب کنند و
طلای او در امراض مذکوره و جهت اورام نافع است صفت
پوست بیخ و تخم ان و برگ از هر یک ده مثقال حب الغار جنطیانا
سنبل الطیب فلفل دارفلفل از هر یک شش مثقال زرنب درونج عقرب
بلال بهمن سرخ و سفید انیسون از هر یک سه مثقال زمرد
کهربا از هر یک دو مثقال عود هندی شش مثقال پادزهر معدنی
سیزده دانگ مروارید چهار مثقال عود را در شش مثقال
گلاب بسایند و پادزهر را در دو حل کنند ده شف [illegible]
و مروارید را در شیشه اب کهنه اب ترنج در او ریزند و سر او را
محکم کرده در حمام بگذارند تا حل شود و بعد از حل شدن با عود و فادزهر

محلول

محلول مخلوط سازند و سه وزن ادویه عسل بقوام آمده را با آتش
نرمی بگذارند و محلول را کم کم در ورنجه بریزند و بعد از ان ادویه
اضافه کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند و شربتش او باید بقدر یک فندق باشد
که بخورش نماید و اگر فادزهر معدنی بهم نرسد فادزهر حیوانی را بدل او نیم دو
قیراط کنند تریاق ابوماهر در معالجات مذکور است فصل دویم در ایارجات
ایارج لوغاذیا از تالیف فیلسوف نوسیت و طبقه مغز او را
و مرکوار و سهل است و مشیت الله غوص او در عروق بیشتر و تصفیه خلط
نماید و متقدمین شرط دانسته اند که اتش با ورسند و با عسل مصفی سرشته
شود و قوتش تا چهار سال باقیست و گویند تا سی سال و قدر شربتش از
نیم مثقال تا چهار مثقال با اب ... و بسفایج و زوفا و افیمون و هلیله کابلی
و گل گاوزبان و اسطوخودوس از هر یک بقدر حاجت جوشانیده نیم باشند
با شکر تبرزد نفطی استعمال نمایند گرم و خشک و جهت جذام و برص و بهق و صرع
و جنون و داء الثعلب و داء الحیه و عسر نفس و احتباس حیض و داء الفیل
و درد مفاصل و حکه و کهنه و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالج و تشنج و
رعشه و لقوه و وجع کلیه و درد مثانه و قروح او و ثقل سامعه و درد سر مزمن
نافع و مسهل خلط محترق و ابرج و سودا و بلغم و صفرا و سایر امتلاء است و بهترین
نسخه است و حب الغار ... صفت تخم حنظل غاریقون افتیمون
١٢ ١٢ ١٢ ١٥
حرمل سیاه سقمونیا هیوفاریقون از هر یک مثقال افتیمون بسفایج
١٢ونیم ١٢ونیم ١٢ ١٣ ١٢

مقل صبر کاریوس فراسیون سلیخه از هر یک شش مثقال
دار فلفل فلفل سیاه و سفید دارچینی زعفران جاوشیر
سکبینج جند فطراساليون زراوند طویل ساذج اسل سوسی
جعده مرصاف سنبل هندی خطیا از هر یک چهار مثقال با عسل
بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در بعضی نسخه عصاره
افسنتین و حب الغار از هر یک دو مثقال ثوم بری فرفیون حاما
حاشا اسطوخودوس زنجبیل ایارج فیقرا دریطوس الاکبر قبل از زمان — از هر یک ه مثقال و نیم
جالینوس تالیف یافته مسمی باسم پادشاه آن عصر و قوی تر
از سایر ایارجات و اعدل از ایارج لوغاذیا و قدر شربتش از نیم مثقال
تا چهار مثقال با مطبوخ غاریقون و سایر ادویه مناسبه هر علتی و
او مسهل و نافع است از برای سوء المزاج بارده و اوجاع کبد و معده
و طحال و گرده و مثانه و احتباس حیض و قولنج و امراض عتیقه و جهة
دفع فضول غلیظه لزجه و نسیان و ظلمت بصر و عسر النفس و تنقیه
بدن از اخلاط فاسده و تسخین و تقویت و تعدیل آن از جهت
و جهة تحلیل ریاح و سده سپرز و جگر و درد سینه و پهلو و خشاخش
و استسقا که از ضعف و برودت جگر باشد و رجوع کرده و جمیع انواع
درد سر و جذام و برص و خناق بلغمی و لقوه و رعشه و فالج و تقویه
حرارت غریزیه نافع و بغایت ضعف اورام و دافع هوای ...

دبغ

[illegible]

بلغم متعفن فاسده و گدازنده اخلاط غلیظه از رگها و جهة بهق و گونه
زنگ که از نقصان خون باشد و احتباس خون که از سرما در عروق
بهم رسد و جهة استحاله و تقویت بدن مفید و مرکب است از ادویه
کبار و صغار آن و سعوطان بمقدار عدسی از برای صرع و لقوه و ایارج شاهی نیز
معتدل است و آنچه موافق نسخه کامل و قرابادین شفائی با اضافه مرجان
صعتر صبر سقوطری غاریقون ابیض زعفران دارچینی وج
مصطکی دهن البلسان مکه سه مثقال فرفیون دار فلفل فلفل ابیض
فلفل سیاه خیطایا نفاح اذخر مکه ۲ مثقال قسط کاذاریوس
افیمون مکه ۴ درم اسارون سلیخه عود بلسان حب بلسان مکه ۲ درم
راوند سقمونیا سنبل الطیب ۳ مثقال و نیم مو حاما
عود ۴ مثقال
مکه با عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند و در مختار ابن جلب
ترکیب ایارج مسهل واقع شده ایارج فیقرا فیقرا بمعنی تلخ است و از ایارجات
بقراط و نافع است در امراض سر و دافع ابخره دماغی است و منقی
معده و مواد بلغمی و ماده حبوب مسهله و گویند مفرقه و مصلح عمل نیز
و قدر شربتش تا ده مثقال با مطبوخ و آب گرم با قیت صفت آن
گل سرخ مصطکی سنبل الطیب قرنفل عود بلسان حب بلسان سلیخه دارچینی
اسارون از هر یک جزوی صبر زرد چندان مجموع اگر و صبر
اگر به تنهائی استعمال نمایند با عسل شهد بسرشند و اگر ماده حبوب کنند با عسل

[illegible]

ایارج جالینوس منافع او منافع ایارج لوغاذیاست و بجهت قولنج و اسر خاء
سلسل البول و تقطیر البول نفع او زیادت و در تقاء قوت و قدر شربت
و طرز استعمال به دستور ایارج لوغاذیاست صفت عراقی کامل
شحم حنظل غاریقون پا زعفر مشوی اشق سقمونیا خربق اسود ماهیزهره افتیمون
فرفیون از هر یک شانزده مثقال سکبینج افسنتین مقل ازرق بکار در
یوسف سلیخه فراسیون از هر یک نه مثقال مرصاف سکبینج زراوند طویل
فلفل اسود ابیض دارفلفل دارچینی جاوشیر جند بیدستر قطر اساليون
از هر یک چهار مثقال و در بعضی نسخه زعفران و صبر را چهار مثقال اضافه
نموده اند باشد وزن همه عسل سرشته با مطبوخ مراق سیل نمایند
ایارج ارکاغانیس ابن داود جهت امراض رطوبی و دشواری نفس و دوار
مره سوداء و بجوحه که از رطوبت باشد و درد گلو و تشنج و خناق و
وجع مفاصل و زرد آب و قروح ریه و جگر و گزیدن سگ دیوانه تا از آب
نترسد باید با سرطان محرق داد هرگاه از آب بترسد مخلوط سازند
با شربتی ازو و عصاره قثاء الحمار و عصاره حنظل بوزن چهار قیراط
با آب فیصوم بنوشند جهت درد شکم و رحم با آب سلب مخلوط سازند
با وسترقراط جند بیدستر و جهت درد گرده با آب کرفس و در سایر علل
با طبیخ افتیمون و مویزدانه بیرون کرده و قدر شربت و مدت مزاج به دستور
ایارج سابق است صفت شحم حنظل سه درم و دو درم فراسیون

اسطوخودوس خربق اسود کما دریوس فلفل ابیض دارفلفل از هر یک
دو اوقیه و در مختار بن هبل چهار اوقیه است بصل الفار مشوی
فرفیون صبر زعفران حنطیانا فطراساليون اشق جاوشیر از
هر یک اوقیه جعده دارچینی سکبینج مرصاف سنبل اذخر فودنج
زراوند مدحرج از هر یک دو درهم با عسل سرشته و در وقت حاجت
استعمال نمایند ایارج روفس موافق نسخه کامل الصناعه بجهت دفع
بلغم و داء الثعلب و امراض بارده دماغی و عصبانی با مطبوخ که در ایارج
لوغاذیا مذکور است یا با مطبوخی استعمال نمایند و هموغرادی شراب با
مثلث بخیسانند و قدر شربت و مدت مزاج به دستور سابق است صفت
شحم حنظل بیست درهم صبر سخید زم خولنجان ده درم کمادریوس بیست و پنج سکبینج
جاوشیر هشت درم زراوند مدحرج فطراساليون فلفل ابیض اسود
مکد پنج درم سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرصاف جعده ملکد دو درم
و در بعضی نسخه کمافیطوس فراسیون غاریقون از هر یک ده درم
زیاده نموده بقدر حاجت با عسل سرشته استعمال نمایند ایارج بقراط
و ایارج هوفقراطیس نامند جهت رطوبت معده و درد سر که از بخار باشند
متولد شود و جهت غم و خوف و سایر علل سوداوی و بلغمی نافع و قدر شربت
و مدت مزاج به دستور ایارج سابق است صفت حنطیانا سنبل زراوند
مدحرج سلیخه دارچینی از هر یک نیم مثقال فطراساليون کمادریوس

اسطوخودوس فلفلمویه مصطکی است از هر یک سه درم و نیم صبر صاف
چهار درم حب البان زعفران از هر یک یکدرم و نیم شحم حنظل بسنگ دو درم
صبر سقطری ده درم و نیم با عسل بقدر حاجت سرشته ایارج اندروماخس
جهت امراض بارده دماغ و معده و مفاصل و تشنج و صداع و ضربه و
شکستگی اعضا و درد پهلو و معده و نفث الدم و درد تهیگاه
نافعست قدر شربتش از یک درم تا چهار درم و اورام صلبه با سکنجبین بنوشند
و ضماد کنند و جهت ورم چشم با عنب الثعلب و جهت ورم منعقد با تخم
گل سرخ و جهت قروح سر انگشتان با سرکه ضماد نمایند و در امراض دهن
غرغره کنند و طریق شربت و تنقیه مزاج بدستور ایارجات سابق الذکر است
صفت دارچینی خولنجان سیاه قصب الذریره عود البلسان قاقله کبار اذخر
قسط اظفار الطیب سه اوقیه و نصف کوبیده در دیگ سفالین که با باران
در آفتاب سائیده شش ورق که دو ورقی سفید مثقال است
بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده نگاه دارند صبر سقوطری
یک رطل را در آب باران در آفتاب سائیده و چندان در آفتاب بنهند
که خشک شود و بعد از آن باب ادویه سابقه بدستور در آفتاب
صبر را بنهند تا مجموع آبها را جذب کند و در سائیدن آن خشک کند
پس بار دیگر او را با زعفران و مره و کبه از هر یک سه اوقیه و در
بعضی نسخه یک اوقیه سائیده و در ظرف شیشه نگاه دارند و قدر شربتش یکدرم است

ایارج

ایارج اندروماخس که ابن هبل در مختار ذکر کرده شحم حنظل پنج درم
بصل الفار شونیز غاریقون سقمونیا و خربق اسود اشق اسقوردیون
چهار درم و نیم و در بعضی نسخه دو درم و نیم کمافیطوس اشیمون
مقل صبر سقوطری باسم حاشا هیوفاریقون اسارون فرسیون جعده سلیخه
فلفل ابیض زعفران دارچینی دار فلفل زنجبیل جاوشیر سکبینج جند بیدستر
قنطوریون زراوند طویل از هر یک چهار درم با عسل سرشته
و قدر شربت از یک مثقال تا چهار مثقال فصل سیم در جوارشات
جوارش معرب از گوارش فارسی است بمعنی گوارنده از
اختراعات حکمای فرس است و او عبارت است از ترکیبی که مقوی
معده و محلل ریاح و مصلح اغذیه باشد و بعد از شش ادویه با شکر
و امثال آن در صحن هاون که پاره پاره کنند و تدبیر جهت مزاج او
منظور میشود و متاخرین بعضی از معاجین مسهله را در تحت جوارشات
ذکر کرده اند و ظاهرا موافق قانون نباشد جوارش الملوکی دوا ء
السنه است و مذکور میشود جوارش لولو مقوی اعضای رئیسه و معده
و مصلح حال رحم است و در حفظ جنین و اسقاط و نیات مجرب است
صفت لولو قاقله قرنفل جوز بوا بسباسه قرفه از هر یک یک سیوم زنجبیل
مصطکی از هر یک چهار درم زرنباد درونج تخم کرفس سنبل الطیب فاقله
جوز بوا بسباسه قرفه از هر یک درم بهمن سرخ و سفید دار فلفل زنجبیل فلفل

از هر یک سه درم دارچینی پنج درم سکر سلیمانی مثل همه ادویه قدر شربت
یک ملعقه و در حفظ اسقاط جنین مداومت شرط است جوارش
عود جهة تقویت معده و تجفیف رطوبات و خفقان و ضعف جگر
و هاضمه نافعست صفت عود هندی سنبل الطیب سنبل رومی مصطکی
قرنفل و دانه هل جوز بوا از هر یک دو جزو هلیله کابلی قرفه تخم
کرفس انیسون زرنباد پوست ترنج بادرنجبویه از هر یک جزو
زعفران بسباسه زنجبیل از هر یک نیم جزو مشک یار از هر سی مثقال
از ادویه نیم مثقال با یک وزن و نیم ادویه شکر بقوام اعلی سرشتند
شربتی تا دو مثقال جوارش زرعونی معتمد علیه تخم هلیون سه مثقال
تودری ناف عشقور لسان العصافیر از هر یک مثقال زنجبیل
تخم شلغم تخم گزر تخم شبت تخم ترتیزک شاهی تخم جرجیر تخم
بیاض تخم کنند خولنجان جوز الطیب دارچینی دارفلفل بوزیدان
از هر یک سه درم تخم انجره دو ل فانید سرشتند و مقدار شربت
یک ل تا دو ل الکن زرعونی نوعی است که جوارش عشقور ریاکر
ناف عشقور بهم رسد بدل آن دو وزن او خصیة الثعلب با هزار
خول کنند غایت نافع است جهة تقویت معده و باه اعضای رئیسه
دیگر و کمر و آلات بول جوارش تفاح جهة تقویت معده و
هاضمه مفید است صفت یک رطل سیب شیرین را از پوست

ا تخم

تخم پاک کنند با شراب ریحانی نجوشانند تا مهرا شود از پرویزن
بپرویزن گذرانند با نیم رطل شکر سفید و نیم رطل عسل بقوام آورند و
فلفل و دارفلفل و قرنفل هر یک سه مثقال زنجبیل چهار ل زعفران کشنیز مثقال
عود هندی پنج ل کوفته و بیخته سرشتند جوارش بلادری جهة ریاح بواسیر و
تقویت باه و هضم طعام نوبت نافع است و موافق مبرودین است زنجبیل
ده استار دارفلفل سه استار شیطرج هندی دو استار سنبل الطیب پنج استار
فانید چهارصد و پنجاه ل مغز گوزکان سفید کوفته نخود از هر یک ده ل ده عدد
بلادر را کوبیده در سه اوقیه روغن کنجد جوشانیده دست مالیده صاف کنند
ادویه را با آن چرب کنند و بوزن و نیم فانید را بقوام آورده سرشتند
جوارش سکر جهة تسخین معده و تقویة هاضمه و رفع بلغم و رطوبات بگذار نافع
بخار رم بکوبند و گلاب تر کرده و عسل معجون سازند شربتی دو مثقال تا سه مثقال
صفت کبابه قاقله کبار و صغار و قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل زعفران از هر
یک ل عود و فلفل از هر یک نیم مثقال پنجاه مثقال شکر سفید را بقوام آورده سرشته
جوارش کافور جهة ضعف معده و هاضمه و بلغم غلیظ و خفقان نافع است
صفت زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قرفه ساذج هندی سنبل الطیب جوز بوا
صندل کافور مشک از هر یک ل و نیم نبات ل قند را بقوام آورده سرشتند
جوارش خوزی جهة اسهال مزمن و تقویت معده و جگر و دفع رطوبات
معده را نافع و موافق امزجه اطفال و زلق الامعا را تایت بمعالجه

[illegible] صندل [illegible] عود [illegible] سفید [illegible]

از شراب کسیب مهم ذکر یافتست دانه انگور که از سرکه استخراج کرده باشند بو داده
شش سیر حلاوه کهربا سی مثقال تخم مورد نصف مثقال خرنوب نبطی کشنیز
جوز بوا اجزا بازج از هر یک ده مثقال کندر نانخواه سعد مصطکی سنبل الطیب
از هر یک یک ل با شکر یا عسل بقوام آمده و وزن ادویه سرشته باشند
شربتی تا سه مثقال جوارش مفرح تالیف کنند جهت رفع خفقان و تقویت بدن
و معده و نیکو کردن رنگ رخسار و بوی دهان و عرق و تب موثر است
صفت کل سرخ ۶ ل سعد ه ل قرنفل مصطکی اسارون سنبل الطیب از هر یک سه ل
قرفه زرنباد هر یک ۲ ل بسباسه جوز بوا قاقله کبار و صغار از هر یک یک ل
بوکن ادویه آمله مقشر را در سه رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد و از زیر
و نیز آن سپردن که با یک رطل شکر سفید بقوام آمده سرشته شود و این نسخه معتبره
نسخه نوشته اردوی هندیست مگر در وزن آمله جوارش سفرجل [illegible]
تفاح است و در تقویت معده ابلغ از آن و طریق ساختن در جوارش
تفاح مذکور است و بجای سیب به شیرین باید کرد فصل چهارم در معاجین
کبار و صغار و بادیه و مسهله هر چه مقصود تعدیل و تلطیف و تقطیع
و تفتیح و تسهیل و جلا و حفظ صحت و تحلیل باشد از امعاجین نامند و
هرچه از الجمله مشتمل بر ادویه قوی التریاک و ذوات الخاصیه باشد و
بعید از مزاج شفقدار و اکبار نامند و عکس او را اصغار و آنچه منضم
بران حرارت غریزی و قوی الارواح باشد باعث سرور گردد آنرا

مفرح نامند

مفرح نامند و شرط ترکیب معاجین بنهجی است که در تریاق مذکور شد
و باید با عسل سرشته شود و در فصل سیاه ستان مساوی ادویه عسل و در
تا ستاید مساوی مقرر است و کمتر از دو وزن را جایز ندانسته اند
و بعضی بوزن ادویه در بعضی تراکیب قایل شده اند و اکثر در همه فصول ثلث
وزن قایلند خصوصاً معاجین کبار را چه غلبه عسل مانع تعفن و موجب سرعت
و نفوذ قوت ادویه در اعضا و قبول طبیعت و حافظ قوت ادویه است
و سبب اینکه کیفیت عسل را در مزاج ترکیب اعتبار نکنند ظاهر است
ولذو [illegible] اول در مزاج هر یک اعتبار اوست معجون شجرا ظاهره
امراض بلغمی و سوداوی و از برای صداع و ضعف دماغ و ضعف بصر
و جنون و ضعف بدن و نسیان و وسواس و سل و سرفه قدیم و دق
و صرع و برص و بهق و درد معده و جگر و یرقان و سپرز و باسلیق و
و خیر و قوة باه مفید است صفت حنطیانا قردمانا دارشکشان تخم حکت
حب الغار زراوند طویل انیسون [illegible] از هر یک
از هر یک یک ل ترجاف ل و دو دانگ اکثر ترکی یکمثقال و چهار
دانگ درونج زرنباد تخم کرفس از هر یک یک مثقال و چهار دانگ
زعفران دارچینی [illegible] مغول اصل سقوطری ترید سفید عود جوزبوا قرنفل ریوند
قاقله اسپند سنبل الطیب کل سرخ سعد حب المحلب بلیله [illegible]
پوست بلیله آمله مقشر از هر یک چهار مثقال و ریکند [illegible] تخم [illegible]

تخم کندنا از هر یک یک مثقال و دو دانگ زرنب شیطرج سای رغضل شوی
افلنجه از هر یک دو مثقال نرم صلایه کرده بروغن بادام چرب کنند به سه
وزن ادویه عسل و در جو شش ماه کذاشته بعد از آن استعمال نمایند
شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال معجون الارسطون جهت سل و درد کمر
و تبهای مختلفه و ربع و دفع قولنج و درد رحم مفید است صفت
فرفیون افیون سلیخه زعفران حماما اقاقیا مر قسط المر سنبل الطیب صمغ
عربی جند بیدستر قوقی تخم انجره حب الخروع المعشر مقل ازرق لسان عصافیر
بیدانه دبی بیدانه کرب اصفر مسعر یا به فلفل ابیض از هر یک شش
مثقال گل سرخ عاقرقرحا تخم عطیمیث تخم سداب تخم کرفس از هر یک چهار مثقال
بذر البنج حب الاترج نانخواه تخم ترشقوق از هر یک ده مثقال تخم بادروج
قرطم زنجبیل از هر یک دو مثقال و بعضی اطبا فلفل سیاه را در دو مثقال
و چهار دانگ میکنند صموغ را در شراب ریحانی یا در جمهوری یا در مثلث
یا مویز و عسل خیسانیده با شراب و غیره از کورات خمیری سرشته
نهاده و سه روز بگذارند و روغن بلسان یک کف در او مخلوط نمایند
و حرکت دهند تا خوب ممزوج شود پس بعد از سه جوش از آتش بردارند
در ظرف شیشه کذاشته بعد از شش ماه استعمال نمایند معجون کالکنج جهت درد قطر
و مثانه و بول الدم مفید است تخم کرفس رازیانج از هر یک هشت مثقال
تخم خیار مقشر دو درم تخم بزکران تخم حاضی بری افیون مغز صنوبر مقشر

مقلوسه

مقلوسه از هر یک درم زعفران بندق شوی مقشر بادام مقشر
از هر یک سه درم و نیم حب الکاکنج الجبلی الکاریست و بخیه و با مثلث دو وزن ادویه
دار سرشته شربت یک مثقال معجون الاصطمخیقون جهت ضعف معده و
بواسیر و ضعف و رطوبت صفت قسط المر ماهی سنبل الطیب سلیخه مصطکی
از هر یک دوازده درم زراوند طویل فلفل سیاه تخم شبت تخم انجره
تخم کرفس تخم [illegible] نانخواه کمون کرمانی قوفطراسالیون دو
کاشم دو درم اشنه نانخواه [illegible] سیاه فودنج بری نعناع از هر یک
چهار درم با سه وزن ادویه عسل سرشته معجون قباد الملک جهت
وجع مفاصل و نقرس و تشنج و درد اعضا و جهت منع حادث شدن
درد مفاصل و نقرس و جهت سده بادهای غلیظ و تبهای کهنه و درد قولنج
و کشوده شدن سده و کرده و حصاة سنگ گرده و مثانه و جهت عسر النفس و سرفه
و قروح امعاء و تاریکی چشم و درد گلو هر گاه در روز نبو شند و نافع است
جهت حفظ صحت بدن و مانع است از حادث شدن بسیاری از امراض
صفت تخم سداب بری فراسیون افسنتین اسقولوقندریون کماذریوس
جاوشیر حنطیانای رومی اسطوخودوس قردمانا میعه سائله از هر یک پنج مثقال
قسط المر زعفران فلفل ابیض اذخر مرصاف سنبل الطیب فرفیون قنطوریون
اصل اللفاح اشق فودنج جبلی تخم رازیانه تخم جزر بری گل سرخ ناردین
اقلیطی که سنبل رومی است حب البلسان از هر یک سه مثقال

دارچینی هشت مثقال سلیخه شانزده مثقال عصاره غافث کاشم بزر جند
قوقی فقه صمغ اللوز از هر یک چهار مثقال افیون بزر البنج ابیض از هر یک شش مثقال
ادویه را کوفته و بیخته وانچه خیسانیدنیست در شراب ریحانی یا جمهوری
مپند زبیب و عسل خیسانیده با سه وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته
در استعمال نمایند و در وقت حاجت بعد از شش ماه قدر شربت او وارث
یکدرهم است با اب گرم و جهت سنگ مثانه و گرده با اب کرفس و رازیانج
و جهت درد معده و کبد با ماء الاصول و جهت نقرس و درد مفاصل بقدر یک
نخود هر روز قبل از طعام با اب گرم نسخه دیگر نیا معنی کرد کثیر النفاخ است
جهت درد معده که از برودت باشد و سوء الهضم و درد قولنج و عسر بول
و مرضهای بلغمی و بادهای غلیظ و از برای صحت بدن از علل بسیار بعد از است
صفت جند بید ستر افیون دارچینی از هر یک مثقال مر فلفل دار فلفل
فقه قسط جلوا از هر یک شش مثقال زعفران یک مثقال و در بعضی نسخه ها خشخاش قرطم
تا نیم مثقال است موقوف و دوقو اسارون از هر یک مثقال ادویه را کوفته
و بیخته با عسل کف گرفته سرشته و بعضی اطبا با عسل یک سکنجبین ثلث
داخل میکنند قدر شربت از یکدانگ تا نیم مثقال بقدر حاجت بعد از شش ماه
استعمال نمایند مرارة الکبریت جهت تبهای بالرزه و سرما و بلغمی و سوداوی
کهنه و سرفه کهنه که از ماده برودت و رطوبت باشد و دردهای مزمن کهنه
نافعست و جهت گزیدن مار و عقرب و ادرار بول و ریختن سنگ مثانه و فعل او

نوع دیگر

نوع دیگر تفعل تریاق است صنعت ابیض فلفل و دارچینی شش درم
بزر البنج قردمانا لیبان ذکر بر طاف از هر یک یا الکفه درم افیون یک
زعفران از هر یک ده درم و در بعضی نسخه خولنجه و ورق سنبل
از هر یک ده درم کبریت اصفر خام دار فلفل قسط و قرو ورزاوند طویل
قشور اصل اللفاح فربیون از هر یک سه درم ادویه را کوفته و
بیخته صمغ و غرا در شراب کهنه یا جمهوری خیسانیده با سه وزن
ادویه عسل کف گرفته بسرشته و در وقت حاجت بعد از استعمال
نمایند قدر شربت یکدرم با اب نیم گرم و با اب کرفس و رازیانج
در حمیات سوداوی و بلغمی مرار الملوک الاکبر جهت ضعف جگر
و ابتداء استقاء برودت معده و تفتیح سده و ادرار بول
و ریختن سنگ مثانه و گرده و بهترین دواهاست از برای جگر صفت
نمک هندی هشت اوقیه بادام تلخ مقشر دارچینی قرنفل از هر یک
پنج اوقیه کمافیطوس متوتو وزوفای خشک از هر یک چهار
اوقیه دوقو فطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل از هر یک هشت
اوقیه سنبل الطیب بزر جلی حنطیانای رومی زراوند مدحرج از هر یک
یک اوقیه صبر اسقوطری چهار اوقیه زعفران سه اوقیه زعفران
اسارون شش اوقیه دوه عدان البان از هر یک پانصفه اوقیه
حب بلسان سلیخه مصطکی قصب الذریره مقل ازرقی از هر یک هشت اوقیه

رب سوس یک رطل و نیم را و مرچینی جعده اصفر اذخر از هر یک
دو اوقیه فلفل سیاه قسط تلخ از هر یک دو اوقیه بیخ سوس
سه اوقیه و نیم روغن بلسان سه اوقیه ادویه را کوفته و بیخته
با روغن بلسان چرب نموده با سه وزن عسل کف گرفته سرشته و در
وقت حاجت بعد از اشتهاء استعمال نمایند دواء الملک مسمی بعقد
که بتجربه اسکندر ترتیب یافته چون در تمام سال استعمال میشود لهذا
باین اسم مسمی گشته منقول از ذخیره و از سایر کتب و از
خواص و بیان نموده اند که چون یکسال خورده شود موی سفید شده
سیاه میگردد و چون تمام سال مداومت نمایند جهت تقویت معده
و باصره و رفع لکنت زبان و برودت اعصاب و عروق و تقویت
گرده و مثانه و باه و قوه حافظه و رفع امراض بلغمی و سوداوی و جذام
و بهق و برص و بواسیر و حفظ حرارت غریزی بیعدیل و بی نظیر و مثال است
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه املهٔ مغشر پوست هلیله زرد و هلیله
شونیز فلفل سیاه دار فلفل زنجبیل فلقمونیا زرنباد قاقله
قلیه صغار قاقله کبار زرنباد مصطکی از عسل یعنی عسل دار وسنا اذخر
و جوز رخال از عسل بسن بزرغنج انیسون مویز منقی مغز تخم خیار
نبات را از حریر گذرانیده و با نبات سرشته سه صد و
شصت و پنج قسمت نموده قرص سازند و در روزی یکی بخورد و شاد دل باشند

در نسخه

در نسخه ذخیره هلیله زرد و هلیله و بزرغنج و مویز و تخم خیار معدود است
و در بعضی نسخ اشق و شونیز بنظر رسیده و در بعضی سعد و
اسنان رومی افزوده اند دواء الخطاطیف جهت درد گلو و ورم
ان و انواع خناق و ورم سینه و شش که از رطوبت باشد
صفت دوای ... تخم کرفس و نانخواه اذخر بیخ سوس اصل السوس خوند
شب یمانی تخم حرمل اصل السوس محکوک سلیخه دار چینی ترصاف
زروانه طویل از هر یک یک اوقیه اقراص قرنفل و دار ... برنج
الاقاع از هر یک دو اوقیه قسط المر دواء الخطاطیف تازه از هر یک
سه اوقیه زعفران یک اوقیه نشاسته گندم سنبل الطیب از هر یک نیم اوقیه
مازوی پاک تازه بیست عدد ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته
سرشته قدر شربت مازوی با ماء العسل یا ماء الشعیر یا آبکه نخچه ساخته
در آن آب عدس و گل سرخ و اصل السوس مطلا بوده باشند با برنج
از داخل گلو سه مرتبه یا چهار مرتبه در روزی و بدستور روزی سه چهار
بار غرغره باید از این بهار مذکور باید کرد و قرص قرنفل معاد را ضمن
کور مینمود دواء الکرم الکبیر از مرکبات جالینوس است جهت درد بار
کهنه جگر و سپرز و برودت و غلظ ان و بیکنید سده جمیع آلات غذا
و برا و پراگنده میکند بادهای غلیظ را و ادرار میکند بول را و جهت
جمیع دردهای مثانه و گرده و رحم که از مواد غلیظه باشد و جهت اصلاب

وجهة تشنج وغیر آن نافع است صفت زعفران فو سنبل
الطیب افیون دوقو اسارون راوند فطراسالیون قسط
شیرین سلیخه تفاح اذخر حب البلسان فوة زرنب سوس
عصاره غافت اسقولوقندریون جعده روغن بلسان نیم اوقیه
مصطکی رومی با عسل سرشند قدر شربت یکدرم با شراب عسل
واالکرم صغیر موافق کامل جهة درد جگر و سپرز و ضعف معده وامراض
شکم و درد آب نافع است در رنگ رخسار را نیکو کند از صفت
سنبل الطیب ریوند زعفران سلیخه از هر یک درم دارچینی قسط فو قطر
تفاح الاذخر از هر یک یکدرم ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن عسل
کف گرفته بقوام آورند سرشند و در وقت حاجت استعمال نمایند
و در اکثر نسخ اجزای مرکب مساوی ذکر نموده و مربا در مثلث یا جلاب خورند
اتفرودیا واو معجون بلادری است جهة اکثر امراض عصبی و دوار و نسیان و
خیالات و صرع و درد سر و درد معده و درد سینه و جمیع دردهای بارده
صفت سنبل الطیب ساذج هندی مرصافی سلیخه زعفران اذخر راوند
چینی و بعضی اطبا شیح ترکی و در بعض نسخه قدیمه شیح رومی اضافه نموده اند
افتیمون اذخر ریوند چینی حب البلسان مقشر قرنفل از هر یک اوقیه
مصطکی و عسل و اتفرودیا که عبارت از بلادر باشد از هر یک ... حب
البلسان زنجبیل سر اسقوطرا از هر یک اوقیه غاریقون ...

اصل السوس

قطراو یا نیم رطل

اصل السوس الاسمانجونی دو اوقیه پوست بیخ را با نیم سه رطل آب خیسانند ...
ادویه یابسه را کوفته و بیخته غیر از بیخ را با آنچه که او را سه روز در سرکه
خیسانیده باشند بعد از آن در دیگ پاکیزه کنند و سه رطل حشیش و اهله
از آتش بگیرند و صاف کنند باز در دیگر در دیگ سنگ سه رطل عسل
با در بخته با آتش نرمی بپزند تا بقوام غلیظ رسد پس ادویه سحوق را
با در بخته مخلوط سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند قدر شربت یکدرم
با آب نیمگرم و جهة فالج و لقوه و استرخا با آب شبت نوشند احمد ...
جهة سده کبد و سپرز و برودت رحم و ادرار حیض و بول و تحلیل ریاح
و بادهای غلیظ که در اشکم متولد شده باشد و جهة تبهای مزمنه
که از ماده بارده باشد مثل ربع و مواظبه و سرفه که از رطوبت
باشد و سستی اعضا و انقطاع نفس ص تخم خرمل ثمین و نیم
لبان ذکر ده درم ریوند چینی زراوند طویل و مدحرج از هر یک بیست درم
زرنباد و درونج از هر یک چهار درم مصطکی حب البلسان زعفران
اکلیل الملک سنبل الطیب از هر یک ده درم افیون زنجبیل قطرا
سلیخه از هر یک سه درم ... اسقوطرا چهار ده درم فلفل سیاه ده درم
ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته سه وزن ادویه سرشند
و در وقت حاجت استعمال نمایند و حجر ... لولوی منافع اش
مثل منافع اول است ص زرنباد درونج افیون جند بیدستر فلفل

احمر ... ابیض ... خربق ... شونیز از هر یک ... سعد ...

فلفل دار فلفل سلیخه هوم المجوس بزر البنج قطر حلو سنبل الطیب
جاوشیر از هر یک شش مثقال حلبه سه مثقال مروارید ناسفته دو مثقال
سعد زعفران از هر یک شش مثقال فضه مصفا از هر یک اللادن
ادویه را کوفته و بیخته و باشه وزن ادویه عسل سرشته استعمال نمایند
سیا المعمولة بکبد الذئب نافعست جمیع مرضهای جگر و درد
جگر و قروح امعا و سپرز و درد عصب و جهة جذر هر گاه طلا
کنند بر بدن مثل مرهم و جهة درد کهنه و عسر النفس سرفه که از
کثرت رطوبت مجتمعه در سینه باشد و قطع نخس و نزف الدم
ونفث الدم کند و بهم می آرد و قطع عروق جگر را که از آورده
و نافع است جهة ناصور هر گاه طلا کنند با مثل مرهم جهة سموم
مشروبه با شیر نوشند و این مرکب از جهة آن مسمی بابن آدم
که اشامیدن او میکنید شارب او را از امراض باذن الله الی قوت
تش بعد از چهار پاک ضعیف شود صفت زعفران تر صاف افیون
جند بیدستر بزر البنج قسط المر قرومانا تخم خشخاش سیاه سنبل الطیب
اصل الغافث یا عصاره غافث جگر گرگ شاخ سوخته زراوند
هر یک جز و ادویه را کوفته بیخته و آنچه خیسانیدنیست باشراب صاف
چند الجوهر یا با جهوری یا مثلث یا مپند زبیب و عسل حنیف تیل یا
وزن ادویه عسل کف گرفته سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند سلا
هر دو امر لمس لمن ازان نافع
القفطاقان

[illegible]

القفطار غان الاکبر و هی الصنعیة جهة سقوط جنین و وجع الرأس
و جمیع امراض بارده نافع است و این دوای هندی است اصل
صفت افیون چهار استاتیر و چهار دانگ فرفیون شش درم فلفل
نیم استاتیر و چهار دانگ حاماسه استاتیر و چهار دانگ عاقرقرحا
شش درم فاشرا که هزار چشان است فاشرستین که شش سنبل الطیب
از هر یک چهار درم ابریشم مقرض دو استاتیر نقره محرق قلقند شش درم
تخم سداب و نانخواه و شکوفه کرفس از هر یک چهار درم گل سرخ شکر
اصل الکاکنج از هر یک شش درم تخم کرفس مقل ازرق حب البلسان قصب
الذریره سلیخه زرنباد درونج شیطرج هندی از هر یک دو استار بزر
البنج الابیض نه استاتیر و دو درهم انیسون کرفس سه استاتیر و دو درم تخم
خرفه ده استار حب خروع مقشر هشت استار کبریت اصفر بیخ اسطار
صمغ عربی میعه سائله لک از هر یک سه استاتیر و دو درم کندر و کبر بیخ ۲ استاتیر
و چهار دانگ دهن البان ۳ استاتیر و دو درم جند بیدستر ۹ استاتیر و
۲ درم و ۴ دانگ دبق مشقی ۵ استاتیر و ۴ دانگ قردمانا ۶ استاتیر
ساذج هندی ۳ استاتیر و ۴ دانگ قاقله کبار پانصد دانه درست فلفل
ذکر ۵ استاتیر قرنفل شش ۳ استاتیر افرودیجان ۲ استار و ۲ درم قسط
۲ استار و ۱ درم مروارید ناسفته ۵ درم سنبل ۲ استار و سیکام زرد
فراومازه السقر از هر یک ۲ درم زراوند طویل ۹ ۲ استاتیر زنجبیل فلفل ابیض :

[illegible]

از هر یک ۵ آب تیر اطموط بعضی گفته اند کاو کیمکت است بوزیدان از هر یک
۲ ام سوربارد که نارمشک ۵ استار و ۲ م ۴ م جمه دانک بنفس بیخ و سعنید
از هر یک ۲ استار و ۴ دانک براره الذئب براره الدب براره
الغراب از هر یک مثقال ادویه را نیمکوب کفته و مجموع را در شراب
خود خیسانیده تا هفت روز بعد ازان ادویه نیمکوب مذکور را انچه بر
ریزند تا همچو لعوق شود و در دیک سنگی پاکیزه بعد از پنج شش جوش از بالای
آتش بر دارند و سرد کنند طبخ الضبعة العرجا ب یسمه اوبعرد بجهة کار
یکپای او رست لسب بپای دیگر بسته بگیرند کفتار ماده پیر زنده را و بیندند
دست و پای او را بعضی بعضی و بیندازند در دیک مس پر اب چنانکه
بر سر بریزد بالای او ترس ابیض و شبت از هر یک کف دست دیگر اب نو باشند
و باتش نرم بپزند تا محرا شود و بعد ازان از آتش برگیرند و کفکیر کنند و شور
بار او را از پوست و استخوان و موی او را پاک نمایند و باز شور بار او در دیک
پاکیزه کفته بریزند بر وازو روغن نبات و روغن ناردین از هر یک
سکرجه بر باتش نرم بپزند تا تشش باقی ماند بعد ازان عسل بقدر کشاید
برو در کفته به بپزند تا انکه قوامش همچو قوام عسل غلیظ گردد پس بریزند
ادویه معجونه را و از آتش بکنند در ظرف شیشه کذاشته رقعه محکم کرده باشند
شش ماه استعمال نمایند و قبل از شش ماه اگر استعمال نمایند هلاک خواهد بود.
قطعه زعان الاصفر حب البلبان کندش جاما پوست بیخ تفاح اسنه

بلیخه

سلیخه اشق لبان ذکر اصل السوس مکلوک عیدان البلسان شحم حنظل نانخواه
سکبینج جاوشیر دار چینی چند بیدستر هزار چشان شسبندان شیطرج
هندی تخم اترج کردمانا زراوند مدحرج قایل امینه سکر حب الفار درم
الاخوین از هر یک دو درم زعفران فلفل زرنیخ از هر یک ده درم فرفیون
هفت درم بزر البقلة الحمقا قرنفل ساروج هندی تخم الکرکدن خرنوب
براره الفیل قسط المر از هر یک ۴ درم طلا و نقره سائیده از هر یک
دانگ زرنباد درونج کافور از هر یک ۳ درم سنبل الطیب هشت درم
مشک ۱۰ دانک افیون ۵ درم ابریشم خام ملح هندی اشنان ذکر
کبریت بحری بو رخه قشه خیار شنبر که پاک کفته باشند از دانه و چوب قرول
اسم عربی بلند است و طالیسفر بیخ شاه دانه و بیخ و نانخواه صعتر فارسی
بیخ زوفرا حب الکر از هر یک یک درم ادویه را کوفته و بیخته و مجموع را
در شراب ریحانی کهنه خیسانیده با سه وزن ادویه عسل سرشته و بعد
از شش ماه استعمال نمایند اصفر سلیم جهة مرة بود او وجع المفاصل را
و درد رحم صعتر فلفل ابیض زنجبیل ملح هندی قسط المر از هر یک
۶ درم افیون فربیون چند بیدستر زعفران قرنفل مصطکی عاقرقرحا
از هر یک ۵ درم سعد هزار چشان فاشرستین که شسبندان
است زرنباد درونج وزراوند طویل از هر یک دو درم دهن
البلسان ماو الکافور از هر یک ۴ درم ادویه را کوفته.

و بچه بروغن بلسان و یا بالکافور چرب بنفشه باسه وزن آن ادویه
عسل کف گرفته بسرشند و در وقت حاجت بعد از شش ماه استعمال
نمایند و سقوط مثل عدسی با آب مرزنجوش جهة علاج ماغر باد ع آب
کلکلانج الاکبر و این معجون هندیست جهة درد معده و بیشتهای
کهنه و غشی و عسر البول و برص و بهق و بله و سرفه رطب و
قروح شش و عطش و زهرها و بر قوت بدن و بواسیر و درد
پیرزور و دملها و قولنج و زرد آب و امراض زنان و آتش و اشتهای
طعام نافع تر و تا شش تا پنج سال با قیست صفت او بلیله سیاه
و بلیله شیر املج دانه بیرون کرده و ابرنج و فلفلمویه و تخم کرفس
و شیطرج هندی و فلفل و لسان العصافیر و زیره کرمانی
و هندی و نوشادر است و شقاقل بعضی گفته اند مثقال است
و ملح درانی و هندی و بهمن و ملح العجاین سیاه و سرخ و نانخواه
از هر یک سه مثقال ترید سفید یک رطل ادویه را کوفته و بیخته شیر املج
دانه بیرون کرده سه رطل در بیست چهار رطل آب شیرین با آتش
معتدل بپزند تا ثلث باقی بماند و از آتش بگیرند و صاف کنند
و ثقلش را بیندازند و شکر سفید چهار رطل با در دیگچه با آتش
هموار بپزند و حرکت دهند تا شکر گداخته شود و غلیظ شود
مثل عسل و روغن شیرج تازه تا سه رطل بر در دیگچه حرکت

دهند

دهند تا با آب ممزوج شود و از آتش گرفته ادویه کوفته شده را
بر رو بپاشند و بهم زنند تا ممزوج شود و در ظرف چینی گذارند
وقت حاجت استعمال نمایند قدر شربت از سه مثقال تا
چهار مثقال **کلکلانج الاصغر** منافعش مثل اکبر است بلیله هندی
بلیله شیر املج دانه بیرون کرده فلفل دار فلفل شیطرج هندی زرد
زنجبیل حب النیل برنج تخم گشنیز خشک نانخواه فلفلمویه تخم
کرفس لسان العصافیر زیره کرمانی الطمطم از هر یک پنج درم
خیار شنبر از دانه بیرون کرده ملح هندی قرفه ساوج هندی گل
هلیله که شو شمیه است و اگر یافت نشود عوض او قاقله کبار است
حبة السودا از هر یک سه درم ترید سفید روغن شیرج از هر یک
بیست استار شکر سفید صد و بیست استار مویز دانه بیرون کرده
پنجاه استار آب املج ده رطل صفت ساختن آب املج شیر املج دانه
بیرون کرده سه من مویز دانه بیرون کرده شش من در چهل رطل آب
بپزند تا ربعش بماند و آبش را صاف نموده در دیگ پاکیزه بریزند
و شکر را بر و در دیگچه با آتش نرم بپزند تا شکر گداخته شود مثل عسل
غلیظ شود پس ادویه مسحوقه مدقوقه را بر در دیگچه بر بالای آتش
حرکت دهند بعد از آن روغن شیرج را نیز در دیگچه بهم زنند تا خوب
ممزوج شود و مثل خمیر شود و از آتش بگیرند و سرد کنند و در ظرف شیشه یا چینی نگاه دارند

وقت حاجت استعمال نمایند معجون شلیثا جهة صرع و سکته و دوار
والقوه و تشنج و نسیان و رعشه و خوف و خبث النفس و خفقان
و خیالات فاسد و تغییر عقل و درد اندر قفا و پشت و بادهای غلیظ و درد
مفاصل و نقرس و درد رحم و درد گرده و سقوط جنین در شکم امهات
سعوط و صداع و شقیقه را بسیار نافع این معجون را اهلیه و ذهبیه
نامند صفت مشک خالص و حماما و عید البلسان و فرفیون و انیسون
و فطراسالیون و تخم کرفس و تخم سداب و اشنه و کبریت اصفر اخثا البقر الجبلی
و اخثاء بقر جبلی و کافور و خربق ابیض و سیاه و میعه سائله و سعد و ماهیزهره
و جنطیانا و تخم هلیون و بادنجان کرکم و حب الکلب و اصابع صفر و سنبل کاسنی و
حب المحلب و عیدان البلسان و زرنباد و زرنب و کشت برکشت و خردل ابیض و
از هر یک [illegible] درم مروارید ناسفته زعفران ساذج هندی و سلیخه
وبق عنبر بقشر جوز بوا فقاح الاذخر جند بیدستر تخم جرجیر تخم دوقو
از هر یک ده درم طلا و نقره سائیده زرنب حب البلسان و کشنیز
زراج الاساکفه قرن الایل بوست بیخ کبر از هر یک نیم درم ابریشم خام
غیر محرق فلفل سفید زنجبیل سنبل بیخ شبت حنطیانا فقاح الاذخر دارچینی
العصافیر بلح هندی صعتر فارسی عاقرقرحا زراوند مدحرج بندق
هندی اهلیل قفر الیهود هزار چشان سنبل الطیب از هر یک چهار درم
قرنفل سنبل الطیب قسط تلخ حماما عیدان پرسیاوشان قاقله از هر یک سه درم

پنج اوقیه

پنج بوسن اسارون مقل سنبل خاک چهار راه بار انگوس ماء الکوشت
از هر یک یک درم مصطکی سه درم فقاح سیب علوه تخم رازیانه زوفا
خشک از هر یک شش درم فلفل سیاه دار فلفل بزر الینسون الابیض زرا
وند طویل از هر یک سه درم اکلیل الملک چهار درم بزر قطونا و بیدبرگ
از هر یک چهار درم و دانگ ادویه را گرفته و بیخته نخل بیخته تا لذا تنها
انچه خیاینده بشراب ریحانی کهنه یا انچه قایم مقام او باشد ریا بسته
وزن ادویه عسل بسرشند و در ظرفی که آشته کرده از شیشه استعمال کنند قدر
شربت مثل نخودی با آب سبز رازیانه و بیخ کرفس سعوط او بقدر حبه با آب
شاهدانج یا آب مرزنجوش و وقت اتخاذ او هنگام طلوع شعرای
یمانیه است که عبارت از کلب الجبار است کاسلیخ و این معجون فارسی
است نافع است جهة امراض بسیار خصوص امراض اطفال و ام الصبیان
کابوس را عارض شود صرع و القوه و تشنج و جهة حفظ جنین در شکم مادر
و اصلاح رحم و درد رحم را بسیار مفید است و سعوط که هر شب
با این جهة جمیع اخیرها که سعوط شلیثا که هم شود صفت
سلیخه جشت افزید پوست بیخ لفاح تخم رازیانه جوز حب الاهیل زراوند
طویل و مدحرج مشک عنبر حب البلسان از هر یک چهار درم فلفل
وفر تخم بشک از هر یک بیست چهار درم اهیل چهار ده درم قسط
المر جوز بوا اهلیلج اصفر از هر یک هشت مثقال قرفه زرنیخ اصفر توتیا

تخم خیری زرد از هر یک ۲ م و نیم سکنجبین زرنباد درونج عقرب سه مثقال جاوشیر فی
از هر یک پنج درم سعد سنبل زعفران جزبوا ناردشک حب البلسان
هست حب الغار از هر یک دو م هیوفاریقون صمغ عربی از هر یک نیم م
تر و اسفرم ورق آس هر یک سه م ادویه را کوفته بیخته با سه وزن
ادویه عسل سرشته شوند و در ظرفی کنند آشته وقت حاجت استعمال نمایند
بعد از شش ماه قدر شربت یکدرهم تا یک مثقال است صفت جزبوا
که موصوف است در کاسکینج قصب الذریره اظفار الطیب ان
ذکر هیعه از هر یک ۴ م اشنه قرفه زعفران تیز بک عود هندی از
هر یک نیم م ادویه را کوفته و بیخته با شراب ریحانی خمیر کنند و قرصها بندند
و بگذارند تا خشک شود در وقت حاجت استعمال نمایند صفت
معجون ... جهة درد جگر و ضعف معده و برودت آن و تفتیح
سده ها و تحلیل بادهای غلیظ صفت آن سنبل الطیب اسارون
هندی لک بالک کهربا ریوند چینی حنطیانا رومی از هر یک دو م
زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی از هر یک سه م عود هندی
قرنفل ... از هر یک نیم م ادویه را کوفته و بیخته با عسل کف گرفته
بقوام آمده سرشته قدر شربت مثقال یک باقلی با آب گرم
معجون حنطیانا جهة صلابت جگر و سپرز و سده و درد معده و کهنه
و مثانه و تبهای که بطول کشد و جمیع زهرهای گزنده ها نافع است

صفت

صفت حنطیانا رومی فلفل سیاه از هر یک ده درم قسط تلخ
ساوج هندی سنبل الطیب زراوند مدحرج ریوند ختنی از هر یک
یک اوقیه ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن عسل کف گرفته سرشته
قدر شربت یک مثقال با آب سداب معجون ... جهة درد معده
و جگر بادی و قی و عرق النسا و تبهای بلغمی و تب ربع صفت فودنج نهری
و فودنج جبلی و فطراسالیون و بذر الیوس از هر یک ...
تخم رازیانه تخم کرفس بابونه حاشا از هر یک چهار م کندر
پانزده م فلفل سیاه چهار م ادویه را کوفته و بیخته با سه وزن
ادویه عسل کف گرفته سرشته شوند قدر شربت از یک م تا دو درم
با آب گرم معجون ... جهة عسر البول و قولنج نافع ریح سخت
اسهال میکند در هر وقت از زمستان و تابستان صفت
خرمای هیرون با تمر صیرفانی دانه بیرون کرده مقشر بیست دانه
روز در خل خمیر خیسانیده پس بیرون آورده بعد از آن
سقمونیا و سداب خشک از هر یک هشت م فلفل سیاه و دارچینی
زنجبیل سه م بورق از هر یک ۲ م بادام ... مغز از
هر چه پوست ... کوفته و بیخته ... با سه وزن ادویه
عسل کف گرفته سرشته قدر شربت چهار م با آب گرم نوشند
معجون زنجبیل جهة ... نافع است ...

... مطلقا ... شده است

در دفع امراض عصبی و صرع مجرب است و حقیر تجربه نموده صفت
هلیله کابلی امله هلیله زرد هلیله سیاه اسطوخودوس از هر یک ده
درم عود صلیب پنج م عاقرقرحا سه درم کوفته و بیخته با مویز دانه
بیرون کرده بوزن آن سرشته شربتش از نیم م تا یک مثقال است
معجون جالینوس جهة امراض بلغمی و سوداوی و ریاح و سده جگر
و برودت کرده و مثانه و اصلاح حال بدن نافع است
فلفل سفید هل قسط بحری سنبل الطیب عود بلسان عاقرقرحا قصب
الذریره تخم مورد زنجبیل سعد خولنجان قرنفل دارچینی
سلیخه اسارون زعفران مصطکی با عسل معجون نمایند نسخه
دیگر از کامل الصناعة فلفل سیاه و سفید و بیخ حماما تخم کرفس
انیسون عاقرقرحا تخم الخیره سداب کوهی قسط بحری سنبل الطیب
زعفران قصب الذریره مکی پنج درم عسل وزن برادویه
معجون عود ملین از شیخ ابوعلی جهة تقویة معده که با قوت
باشد هل زنجبیل دارچینی سلیخه زعفران فلفل سیاه قرنفل تخم
زرنباد از هر یک پنج مثقال سعد زرنباد وج قرنفل از هر یک سه م
عود خام هفت م لاجورد دو درم کافور یک دانگ ترید چهار م تمام
با عسل و شکر بیامیزند و اگر مشک و عنبر از هر یک نیم مثقال
هلیله کابلی سه مثقال محمود دو دانگ داخل کنند بهتر خواهد بود معجون

معجون ملین عود مشک عنبر جدوار دارچینی مصطکی دارفلفل قرنفل
از هر یک یک مثقال و نیم با درنجبویه کاوزبان بادیان تخم کرفس
سنبل اکر ترکی از هر یک دو مثقال با عسل یا نبات سرشته و در
... شیخ ابوعلی کافور یک دانگ و نیم دارد جدوار پوست ترنج
او اضافه کرده است معجون سفرجل قابض به اگر بعد غذا بخورند عسل بکم فلفل
دارفلفل زنجبیل هر یک پنج م هل هفت م قرنفل دارچینی ... عسل
دارچینی زعفران هر یک هفت م به را با آنکه پوست از پوست و دانه و محرا بگیرند از
پرورده در شب بپز و کرده با عسل بقوام آورده با ادویه ترکیب کنند
مقدار شربت تا چهار مثقال است نزد عود جهة قوه معده و جگر و باه و مسوده
و بعد ادویه ... مثانه نافع و بادها بشکند تخم کرفس بادیان
تخم کندر تخم شبت تخم ترشک تانخواه مغز تخم کنبره و خیار تخم
کرفس از هر یک پنج م عاقرقرحا زعفران قرنفل مصطکی عود از
هر یک دو م بسباسه قرنفل فلفلمویه کبابه از هر یک سه م عنبر نیم م
با عسل سرشته مقدار شربت تا دو م بعد از دو ماه بخورند
معجون انکبیت البول جهة سلس بول و تقطیر ان نافع و مجرب
بلوط مقشر مقلو با نخود حرف و مر تخم سداب از هر یک ده درم
کندر حب الاس چند بوا بسباسه قرنفل بلیله املوج از هر یک دو درم شعد
و نیز اهل از هر یک سه م دیگر خشک پنج م با عسل سرشته قدر شربت از سه
تا پنج مثقال

معجون مینداولقون جهة نفخ وبروفت معده زعفران کاشم
بزرانجدان تخم کرفس زنجبیل حاشا لوز صنوبر الکرابه از هر یک دو ل
بادام مغز مغشر دالبان از هر یک دو م فلفل ششم با وزن
ادویه عسل بسرشند معجون حقی جهة سرفه ودرد جگر وسینه ودامات
نفس ومعده ونزحه وصفای آواز وادرار بول ودرد سر ز
مویزه دانه با قشمش بهق وبنج ل زعفران سنبل الطیب سلیخه
دارچینی دارشیشعان یک ل م قصب الذریره قفاح الادخر
البطم مقل ازرق دو ل م ونیم مرصاف چهار م ل صمغ عرابی اب
با قایم مقام شراب حیا ساینده با عسل بسرشند قدر شربتی یک مثقال
با اب گرم جهة درد سینه وشش بارزفا معجون حلیتا جهة
رفع بیرون ریح نفخ ستره وتحلیل ریاح وگزیدن جمیع گزندگان
حلتیث فلفل مرسداب خشک با انوتیه کجر بیحنه بعسل بسرشند
قدر شربت یک مثقال معجون الخبث جهة بواسیر ورباح ها کسن
ودیگو کون کوته وتقویة احشا وهاضمه نافع است وانرا معجون
نیز نامند بلیلج سیاه املج بلیلج فلفل دارفلفل زنجبیل سعد شیطرج
هندی سنبل الطیب از هر یک ده ل م با سه وزن ادویه عسل
تخم شبت هندبا از هر یک چهار ل م خبث الحدید مدبر مجفف تر و
غن بادام چاپ اب شیرین جوشانیده ده م باسه وزن ادویه عسل

برشند

برشند اگر یک مثقال یا یک مثقال شک دروکنند قوتی خواهد بود
معجون اللقو لینج الریحی از مجربات رکن الدین مسعود اعلم
خولنجان تخم سپیرنج کرسنا فنج هندی انیسون الدوا اسطوخودوس
تربد زنجبیل نمکوب کفچه کشیده در گلاب خیسانیده پس بجوشانند
تا نصف رسد پس صاف نمایند مهر آزان زرنباد مصطکی بارتنگ
عود پوست ترنج دارفلفل کاشم تخم کرفس سادوج هندی انیسون
اذخر اسارون تخم ترب زربنب صعتر فودنج دارچینی مقل
کرانه قرنفل حرف از هر یک دو ل نیم چند نصف وزن مذکور
بجر ترنجبیل پس سه مقابل ادویه عسل را با گلاب بجوشانند
با این عسل بسرشند بر روغن بادام تلخ بیست مثقال اضافه کنند
واگر خواسته باشند عملش قوی باشد با اضافه کنند فلوس خیار شنبر
قدری خواهند معجون زنونا جهة نفخ بوله مجته درسینه مجرب از
مرحوم ابوی ام است رب سوس زوفای خشک پرسیاوشان
از هر یک دو ل قردمانا فلفل از هر یک م مغز بادام تلخ
پنج ل م زرا وند کو تخم انجره لنذ هر یک پنج ل عسل سه وزن ادویه
بسرشند وهر روز دو مثقال را با ان مطبوخ نوشند انجیر زرد
ده عدد تمر هندی مویز بیدانه از هر یک ده ل حلبه تخم کرفس تخم
رازیانه پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون

از هر یک پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع آید پس چهار حصه
کنند هر روز یک حصه را با ده درم معجون مذکور بخورند و چون این مطبوخ
آخر شود باز بهمین دستور ترتیب داده بنوشند و هر ماه دو روز معاودت کنند دیگر
با این دوا ناقه تناول نمایند اصل السوس خردل سرخ تخم ترب تخم شبت [illegible]
بینده صاف کرده با سکنجبین عسل بنوشند و قی کنند در وقتی که معده از غذا خالی باشد
معجون ملوکی مستعمل جهت قوه باه و اشتها و قوت مجامعت مجرب است
جوز بوا قرنفل بسباسه لسان العصافیر پنج ادخر زنجبیل دار فلفل [illegible]
عود زعفران از هر یک سه درم قاقله کبابه از هر یک یک مثقال
دو دانگ نیم درم قند گلاب از هر یک ده درم قند را در گلاب
خیسانیده حل کنند و عسل بقدر کفایت اضافه نموده ادویه را بدان از قوام
برسانند شربتی یک مثقال معجون جلال مستعمل جهت ناکه کردن منی
و رفع مجامعت و ضعف گرده و معده و اشتها مجرب است اصل [illegible]
قرنفه قرنفل دار چینی قاقله از هر یک [illegible] درم اصل انیسون تخم کرفس از هر
یک درم زیره کرمانی مر بیقلو مصطکی نعناع خشک [illegible] نیم درم دار فلفل
درم با [illegible] زعفران [illegible] درهم معجون الصرع مجرب است از جالینوس
و اسرار الاطبا نقل شده و تجربه رسیده است عاقرقرحا ده درم
صلایه نمایند و از منخل نازک بگذرانند و بعد از آن در هاون
با سرکه کهنه ده درم بسایند و با عسل برسانند شربتی [illegible] درم با [illegible]

معجون دیگر جهت صرع از تالیف حکیم جهت تقویت دماغ و رفع سده
منع سدد و بخار و امراض مرکبه دماغی مجرب است و قسط [illegible]
[illegible] اسطوخودوس [illegible] عاقرقرحا اسطوخودوس [illegible]
شاقیل غاریقون [illegible] مثاقیل [illegible] کابلی [illegible] سبعه مثاقیل قرد
ماما فاراینا زراوند مدحرج [illegible] مثاقیل زبیب منزوع العجم [illegible]
الادویه و شربته الی مثقالین غدوه و عشیه معجون العقرب جهت
سنگ گرده و مثانه عقرب سوخته خطیا [illegible] درم زنجبیل [illegible]
دار فلفل [illegible] مجموع [illegible] مثقال [illegible] عسل
برسانند [illegible]
معجون ابو ماهر مسمی تریاق جهت قروح گرده و مثانه و مجاری بول و احتباس
آن و حرقت البول [illegible] مجرب است و جهت امراض [illegible]
و مدر حیض و مسکن دردهای اعضای [illegible] صعود [illegible]
و مقوی اعصاب است قدر شربتش در اول علت یک مثقال [illegible]
شیر [illegible] ماء العسل و در [illegible] با شربت [illegible]
و در وسط علت [illegible] با [illegible] مطبوخ پنج درم
ماء العسل و در آخر علت که چرک پاک شده و خوناب [illegible] مثقال [illegible]
با شراب [illegible] عوره [illegible] و جهت ادرار حیض [illegible]
مطبوخ [illegible] از ادویه مدره حیض [illegible] تخم خطمی [illegible] تخم

مقدار شربت یک مثقال معجون جهت قطع خون بواسیر مجرب است اهلیله
کابلی بلیله آمله از هریک ده م ل بسد کهربا صدف بسیار خرما از هریک
پنج م ل شاخ کاو کوهی سوخته پنج م ل زاج سفید تا نخواه از هریک
م ل مقل ازرق سیب م ل مقل را در آب حل کنند مجموع را با قصاد ام ملال
عسل کف گرفته سرشته قدر شربت او دو مثقال معجون اللولو جهت
تقویت اعضا و تفتیح اوعیه و تقویه اعصاب و زیادتی باه و دیگر
انفاظ داعات میکند منی را اعات شدید و افراج منی میکند تلذذ
شدیده و تنضیج منی میدهد مروارید ناسفته بسد از هریک شش م ل
انیسون بهمن ابیض از هریک چهار م ل کاکنج اصل السلاب از هریک سه م ل
هاح ادخر سعد کزمازج از هریک ده م ل سلیخه اسارون دارچینی مصطکی از
هریک یک مثقال و نیم صمغ یک مثقال کتیرا یک مثقال با وزن ادویه عسل کف گرفته
سرشته بعد در وقت خواب یک مثقال با آب گرم بنوشند معجون
حافظ الاحباب که تالیف حقیر است جهت انواع سده و ماساریقا
و جگر و ضعف رطوبت جگر و امراض معده و ابن القینه نافع است و این
معجون از خواص کثیره و منافع جلیله است و مثل این در این باب
نشده دار چینی اصل الکبیر از هریک پنج م ل زعفران اطلقم م ل موقوف
از هریک چهار م ل سنبل الطیب شش م ل انیسون چهار م ل اد قوی
چهار م ل ریب سوس عصاره الغافث جعده از هریک سه مثقال

خرفه مغز تخم خیارین و تخم خربزه و کدو و رب شیرین دم الاخوین از هریک
پنج م ل طین قبرسی با تخم م ل طین ارمنی مغسول ده م ل ودع محرق
شاخ کاو کوهی سوخته سدلب مرواریه از هریک یک م ل ورد زنم عصاره
لحیه التیس قطراب لیون زرفا خشک صعتر تخم کرفس انیسون الملک
چهار م ل گشنیز خشک کثیرا حب القلقله ماش مقشر رب حب مویز
صغار خرنوب نبطی مغز بادام کوهی مغز بادام شیرین سعد از
پوسته هلیله م ل سماق منقی غوره خشک طین فارسی گل سرخ
است ریوند را مک طلق محلوب خشخاش سفید و سیاه زرنیخ الکبر از
هریک سه م ل حب کاکنج چهل عدد افتیمون رب سوس یکصد و دو م ل علی الکف
گرفته سه وزن ادویه معجون سیب الیونس جهت اقسام صرع با صفت
کرده مدوی ارز و هسیج دوای در باب صرع قایم مقام این نمیتواند بود
سیب الیونس قرقرحا اسطوخودوس از هریک ده م ل اغاریقون
پنج م ل قرد مانا حلتیت زراوند مدحرج از هریک م ل نیم ادویه را
کوفته و آب حنظل چندان عسل القوام اسعه ادویه سود با یک سرشته
معجون مقل جهت تقویت معده و تنقیح ریاح و رطوبت ان نافع است
زیره کرمانی یک شبانه روز در سرکه خیسانیده بود لهه باشند
زنجبیل سیاه مقل فلفل ده م ل نمک سیاه خشک مصطکی م ل
نیلا ازمنی ده م ل ادویه را بسیار نرم صلایه نمایند و عسل سه وزن ادویه سرشته

کوفته جهت

ازانکه اربع بقش نکندم

رصاف ۴ ل مرزغن ۴ ل واکر باشد نقوی مکاران
زیت کهنه و با عسل بسرشند و قدر شربت یک مثقال نافع باشد
باذن الله تعالی معجون برز در جهت باه مجرب است تخم زردک تخم
پیاز تخم ترب تخم تره تیزک تخم بویخه تودری سفید و سرخ ولسان
العصافیر ثقاقل مغز جلغوزه قسط شیرین زنجبیل بهمن سفید و سرخ
فلفل سفید دار فلفل حلتیت از هر یک پنج ل باسه وزن ادویه
عسل سرشته هر روز دو مثقال صبح و مثل ان شام تناول نمایند
معجون حب القطن جلیل القدر کثیر المنفعه از جالینوس است اعاده
شهوت باه میکند بعد از نومیدی و اولاد را اضافه میکند و
میکشاید و ضعف کلیه و مثانه را زایل میکند و جهت حرقت
بول نافع و سنگ کرده و مثانه را میریزاند و دشواری نفس و ربو را
نافع است قدر شربت دو م ل و قوتش تا سه سال باقی
میماند لب حب القطن بیست ل دارچینی قرنفل حب الصنوبر
تخم الجزر از هر یک پنج ل ثقاقل زنجبیل از هر یک ده م ل ازلا
بشیکاهان هفت ل قسط شیرین بذر کتان سقمونیا مصطکی
از هر یک چهار م ل باسه وزن ادویه عسل کف گرفته
بسرشند معجون ید الله جهت تقویت حصاة فی حینه نافع
و قوی است خون ترمتی سید آنکه زجاج صاف سفید را
محرق رباد

دعوق

عقرب رباد و پنج کلم بوته دارد که کرب است رباد از تجاره
الاسفنج رباد و پوست تخم مرغ که جوجه از وی بر فن آمده باشد حجر
الیهود و صمغ جوز رفوج از هر یک یک ل قطراسالیون دوقوا
شکر طرانیش صمغ عربی تخم خطمی فلفل سیاه از هر یک یک ل و
نیم عسل سرشته از یک مثقال تا سه مثقال را با آب طبیخ مخ حمص
نخود سیاه بنوشند و رباد الارنب است که خرگوش را
زنج کهنه درست در ظرف سفالی گذاشته بگل حکمت گرفته در تنور
حمام یا تنوری گرم بگذارند تا بسوزد معجون لذ ابن جنبل جهت وجع
القولنج تقلیب نفس که از برودت باشد نافع و بسیار مقوی
معده است گل سرخ فلفل زنجبیل دار فلفل زراوند طویل دارچینی
اسارون از هر یک دو جزو مصطکی زرنباد و دوج انیسون هر یک
بیخ و چند چند بیستم جزو طباشیر با مویزنج عسل مویزان قدر
مویزان کلعید بسرشند قدر شربتش دو مثقال معجون دبید السلورد
معنی او انست که تشش همه اجزای او در دوات نافع است جهت
انواع صداع بارد هر قسم که باشد و منع صعود ابخره میکند و جهت
طنین و دوی و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تحلیل سایر
اورام و دبیلات و اورام و صلابات نافع و ظاهر احجار باشد
در دیگچه اول و قدر شربت او از دوم ل تا چهارم ل حسن الله لطف

معجون که کهربا و بسد و ... دل بعدا و دهن ... مجرب است

بسباسه قرنفل

فاقله صغار زنجبیل مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر بادرون قسط شیرین عقاقرقرحا

دار فلفل دار چینی انیسون سنبل الطیب بزر الکشوث فوفل مغول بزر هندبا بزر کرفس زرا

وند طویل حب بلسان قرنفل دارچینی هیل عود از هر یک پنج درم

سنبل الاقماع سنبل الجمع باسه وزن ادویه عسل سرشته

معجون اسماعیلی جهت درد معده و وجع القولنج که از ... بود

نافع است افیون تخم کرفس انیسون سلیخه جندبیدستر

افیون عسل دو وزن معجون جهت ... و صداع بارد و

ظلمت بصر و تقویت باه سنبل الطیب قرنفل دارچینی حب البلسان

فلفل سفید دار فلفل ... سلیخه قصب الذریره سعد تخم مورد زنجبیل

قرفه قاقله با ادویه عسل وزن ادویه الشربه الی مثقالین

حب المسک شیرین دواء المسک حار جهت خفقان و ... و ضعف

دل و معده و باد ... که زبان ... رسیده باشد

... از هر یک ... کهربا

ابریشم مقرض غیر محرق هر یک ... درم بهمن ... احمر ساذج

هندی سنبل الطیب قاقله کبار قرنفل جندبیدستر ... از هر یک

... زنجبیل دار فلفل از هر یک ... درم ...

مثقال عسل صاف ... سرشته ... سنج ...

جهت ... خفقان و ورم کلو و رطوبت معده نافع است صفت

بنل

سنبل قرنفل مشک ... ساذج هندی از هر یک دو مثقال زعفران

تخم کرفس از هر یک چهار مثقال ... از هر یک دو درم

ریوند چینی ... مثقال جندبیدستر ... مثقال ... مرداورب

گرم ... با سه وزن ادویه عسل سرشته دواء المسک بارد مقوی

اعضای رئیسه و موافق محرور المزاج و جهت خفقان حار و ناصحین

نافع است صفت غنچه گل سرخ طباشیر کشنیز خشک ابریشم مقرض

گل گاوزبان کهربا مروارید زرشک ... تخم خرفه صندل سفید

از هر یک پنج مثقال ... گل ارمنی ... از هر یک ... مثقال

مشک یک مثقال عنبر ... مثقال ورق طلا یک مثقال ورق نقره چهار مثقال

قند سفید وزن ادویه ... سیب ... مثقال و آب انار ... مثقال

عرق بید مشک پنجاه مثقال گلاب پنجاه مثقال بقوام ... سرشته و

اگر همیشه خواهند بعنبر ... نمایند ... مثقال یاقوت اضافه

... بسیار قوی یافته ... مقوی ... اللذ

خط استاد ... حکیم ... شراه که هر گز

... مجرب جهت تقویت اعضاء رئیسه و ضعف معده و

بدن و نقاهت و ... اشتهاء مفید است طباشیر سفید

ابریشم مقرض مصطکی زعفران سنبل الطیب مروارید کهربا گل

سرخ از هر یک سه مثقال یاقوت ریوند بادرون سعد عود هندی :

از هر صندل سفید پوست ترنج ساذج هندی سنبل الطیب سرنجم
بادرنجبویه درونج هیل زرنگ سپدانه عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره
از هر یک دو ل مشک یک ل و لولو دو ل املة را بحرارت طبخ نموده
از پرویزن پس صاف کنند و با یکوزن ابریشم و کوزه شکر بقدر سه رطل
ان عسل کف گرفته سرشند نوشدارو جی هندی که یساره
گویند جهت تقویت معده و جگر بغایت نافع است گل سرخ شش درم
سعد پنج درم قرنفل مصطکی سنبل اسارون دارچینی از هر یک سه درم
قرفه زرنب زعفران قاقله بسباسه جوزبوا از هر یک دو مثقال
بازار هر سی و شش مثقال اجزا اگر رطل املة را در نه رطل آب یک شب نهند
تا ثلث بماند پس از پرویزن بیرون کرده با یکرطل فانید و عسل سنجری قوام
آورده سرشند قدر شربت از یکدرم تا یکمثقال معجون ملا نفخه
که مادة الحیوة نامند از اندرونها ... جهت امراض بارده
مثل مفاصل مفالج و ضعف معده و جگر و تقویت دماغ و دل حافظه و
فهم و یرقان و قولنج و استسقاء و سنگ گرده و مثانه و تقطیر البول
و امراض مثانه و مقعد نافع است در سیم گرم و خشک و محرق اخلاط
و مضر محرورین و مصلحش شیره تازه و سکنجبین و شربتش از دو ل
تا چهار ل و خوراکش تا چهار ... فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی
کنهر سفید املة حب صنوبر شیطرج هندی پسته بابونج بالسویه با ...

عسل

عسل سرشند و از پوست نارنج اضافه کنند و شیخ حب الحدید جهت زرداب
دهقان و بعضی زراوند مدحرج خصیة الثعلب بجهت نقوط و تخم انجره
بجهت تصفیه منی و کندر مقشر بجهت هزال کلیه و بسباسه و جوزبوا و ...
مثقی از هر یک بقدر اجزای عشره اصل اضافه نمایند معجون ...
و خواهش گلخوردن و چیزهای بد قطع کند معروف معجون فقرا و
اطریفل ... کابلی و هلیله و آمله ... گوفته بعسل سرشند و
شربت از سه درم تا چهار درم ... که در منفعت
مثل فقرای مذکور است و بغایت مجرب و معروف بمعجون خور چنیدم
درم هلیله کابلی امله بلیله خور چنیدم مصطکی قاقله کبار زنجبیل
زنجبیل بالسویه با عسل سرشند پیش از طعام و بعد از ان میل نمایند
بقدر جوزی و بجای گل نشاسته را با نمک شور کهنه بخورند با جوز
چند مثقال را شوربت خته تناول نمایند و غذا مختصر سالو کباب مرغ
بچه معجون جهت عرق مدنی که رشته گویند مشغول است از خطا مرحوم
ابوی ام پوست هلیله کابلی پوست بلیله امله مقشر ترید سفید زنجبیل فلفل
بالسویه با سه وزن عسل سرشند خوراک سه مثقال اطریفل صغیر جهت
استرخای معده و بواسیر و قوة دماغ نافع است پوست هلیله کابلی
پوست هلیله پوست بلیله زرد هلیله سیاه املة مقشر مساوی یکدیگر
کوفته بروغن بادام یا روغن گاو چرب نموده سه وزن آنها به عسل سرشند :

اطریفل کبیر جهت قوت دماغ و قطع ریاح بواسیر و نفخ معده و برص و بهق
و اصلاح خلط سوداوی نافعست هلیله کابلی بلیله آمله بزر الکرفس انجدان از
هر یک شش م شیطرج هندی نانخواه صعتر از هر یک دو اوقیه زنجبیل
هل بوا از هر یک سه م ل دارچینی درم فلفل سفید انیسون زرنباد
و ملح هندی از هر یک نیم اوقیه خبث الحدید سه اوقیه خردل یک اوقیه
نیم نوشادر نیم م بروغن بادام تر نموده باسه وزن ادویه عسل سرشند
اطریفل مقل جهت بواسیر و اسهال بواسیری نافع است
هلیله کابلی هلیله سیاه هلیله آمله منقی افتیمون اسطوخودوس از هر یک
ده م ل تربد سفید هفت م مقل سی م ل فلوس خیارشنبر مقل
مقل و فلوس را در آب کنند تا حل کنند و با عسل بقوام آورند و ادویه را
بروغن بادام چرب نموده بسرشند و استعمال نمایند اطریفل کشنیزی
جهت منع بخارات از دماغ و ریختن مواد سوخته بمعده و تقویت حواس
نافع است اجزای اجزای اطریفل صغیر است با کشنیز خشک
مثل نصف اجزاء اطریفل شاهتره جهت برص و بهق ابیض و امراض
بلغمیه نافع بعد از تنقیه مداومت نمایند هلیله کابلی پوست بلیله آمله
از هر یک ده ل برگ مغز تخم ل شیطرج سعد ... از هر یک
سه ل ... پنج ل بسفایج اسطوخودوس از هر یک ...
ریوند شش ل قسط سه ل مصطکی کندر انیسون قرنفل جوزبوا از

هر یک

از هر یک شش ل فلفل دار فلفل زرشک از هر یک چهار ل قند
هر شربت از سه ل تا چهار ل اطریفل زمانی تالیف حکیم که اشتر باسم
والد خود ساخته مسهل صفرا و بلغم و سودا و منقی دماغ و معده و مداومت
آن جهت قطع نزلات مجرب و مانع صعود بخارات است بدماغ و
چون بعد از اغذیه شام نمایند مضرت نمیرسانند در جهت اقسام
مالیخولیا خصوصا مراقی و قولنج رحم بغایت نافع و قوتش تا دو
سال باقیست و قدر شربتش جهت اسهال اخلاط از چهار ل تا شش ل
و چون مداومت نمایند هر روز از یک ل تا دو ل و موافق جمیع امزجه
است هلیله زرد و کابلی و سیاه و کل تقشیر محموده مشوی از هر یک
ده ل تربد سفید خراشیده و بروغن بادام چرب کرده
از هر یک بیست ل پوست هلیله بلیله آمله مقشر گل سرخ
گل نیلوفر از هر یک پنج ل صندل سفید کثیرا از هر یک سه مثقال روغن
بادام شیرین سی ل ادویه را کوفته و بیخته عناب صد عدد سپستان
صد عدد بنفشه ده ل جوشانده و صاف نموده با مویز و نیم من عسل
شیره هلیله و مویز با عسل کف گرفته بقوام آورده بسرشند اطریفل
اسطوخودوس جهت مواد سوداوی و تنقیه دماغ و مالیخولیا و جنون و امراض
روده و دماغ نافع است قدر شربتش از ده تا پنج ل پوست هلیله کابلی
آمله مقشر بلیله از هر یک ده ل تربد افتیمون سنا مکی از هر یک پنج

شیطرج بفایج اسطوخودوس کاسنج از هریک سه ل افتیمون ملک
هندی از هریک ۲ ل عسل سه وزن ادویه سرشتند اطریفل صغیر
منقول از خط استاد المتاخرین حکیم محمد باقر طاب ثراه نافع جهة
برص و بهق و جذام و داء الفیل و غیره امراض بلغمی و سوداوی هلیله کابلی
و هلیله آمله افتیمون غاریقون صبر اسطوخودوس ایارج فیقرا شاه تره از
هریک دو درم بفایج سنا مکی از هریک ۱۲ درم تربد سفید یازده درم
حاشا سه درم اسطوخودوس پنج درم افتیمون یک درم سقمونیای مشوی
پنج درم با عسل معجون کند مقدار شربت پنج مثقال است معجون شهر
یاران که مسهل است جهة رطوبت معده و جگر و رفع داء الثعلب و مره سودا
و تحلیل قولنج زنجبیل دار چینی قرفه قرنفل سلیخه سنبل جوز بوا هیل
قاقله مصطکی حب البان زعفران از هریک چهار ل و نیم سقمونیا ۸ درم
تربد هشت درم حب النیل هشت درم شکر سلیمانی مثل الجمیع با سه وزن
ادویه عسل سرشتند قدر شربت از چهار ل و از بعضی نسخه شبرم
بجای حب النیل است و این نسخه اوفق است معجون اکسیر اکبر
مسهل جهة امراض معده و ضعف معده که از رطوبت باشد و جهة
تهوع و غثیان و انقباض طبیعت نافع و تقویت معده و دفع
صعود بخارات و قدر شربتش تا پنج مثقال است به شرین را پاک کرده
از پوست و تخم یک رطل در ۲ رطل مثلث بجوشانند تا مهرا شود پس بکوبند

دار مغز

از مغز مکه ... زهند و یک رطل عسل اضافه کرده بقوام آورند و این ادویه
داخل سازند زنجبیل دار فلفل دار چینی از هریک سه ل هیل قاقله کبار
زعفران از هریک سه ل مصطکی پنج ل سقمونیا ده ل تربد بروغن
بادام چرب کرده سی و ل شربتی پنج و ل تا هفت ل با آب گرم در شب
دیگر زنجبیل و دار فلفل چهار مثقال است معجون بر تر اشته جهة قولنج
صعب و تنقیه معده و امعا و مسهل قوی است و مجرب است هیل فرنج
ساذج فلفل دار فلفل زنجبیل برنگ کابلی مغشر قرنفل از هریک ۵ ل
آمله مغشر تخم کرفس سنبل الطیب زعفران مصطکی از هریک نیم ل تربد سفید
مجوف ده از هریک ده ل عسل سه وزن ادویه شربتی از یک مثقال تا یک مثقال و نیم
معجون مسهل از تالیف حقیر جهة امراض حاره و مولد سوداوی و بعد از
نضج قدر شربت تا پنج ل منفذ ظلم کلی و جهة قولنج بسیار نافع است
سنا مکی گل بنفشه از هریک سی ل گل سرخ بفایج از هریک پنج ل مغز
تخم کافشه سپستان مجموعه مشوی ده ل کثیرا رب السوس از هریک پنج ل
هلیله سیاه پوست هلیله کابلی و هلیله زرد روغن بادام از هریک پنج ل
عسل ۲ وزن ادویه با آب که در آن سنا مکی ده ل گل سرخ و بنفشه
هلیله سیاه ده ل و هلیله کابلی سپستان جوشانیده باشند بقوام آورده
سرشتند معجون مسهل ۲ جهة کرم معده و حب القرع مجرب است ترمس
اریج کابلی مغشر از هریک ۲ ل تربد مقل از هریک ۱ درم ادویه با

کوفته و بیخته با عسل بسرشند و مجموع او یک شربت است و باید قبل
از شام و ل یک ساعت شیر تازه دوشیده بخورند و قدری از دوا قبیله
و قبل از سه روز پرهیز نماید معجون سورنجان جهت مفاصل حاره
و بارده و اخراج بلغم غلیظ سورنجان ابیض مثقال ۱۰ بوزیدان
حل قشر ما ... ل اصل الکر کموں شیطرج از هر یک ... ل
هلیله ... تخم کرفس یک ل نیم تخم رازیانه ... نیم فلفل
ابیض صعتر ملح هندی ورق الخطمی زنجبیل از هر یک ... نیم
... مغز سه ل تربد ابیض سه ل زنجبیل سه ل محموده سمم
سه ل عسل کرفته سه مثل ادویه شربت ... با آب گرم و اگر
مداومت کنند ... مثقال ... کافیست معجون ... جهت مسهل
سودا و بلغم غلیظ و جهت قولنج و امراض دماغی که از سودا باشد نافع
است پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله و هلیله سیاه املیه
مغشر از هر یک ده ل تربد سفید ... غاریقون بسفایج از هر یک
... ل اسطوخودوس ده ل محموده ... کل سرخ زرنب
سوس مصطکی سفید از هر یک ... ل عسل کرفته سه برابر ادویه
شربتی ... ل ... نسخه دیگر از ... اصغر است و جالینوس
کوید از جالینوس است در اول گرم و ... سالی ... جهت
ذهن و درد معده و شقاق و مالیخولیا و جنون نافع است ... سیاه

بلیله از هر یک ده ل افتیمون تربد اسطوخودوس بسفایج از هر یک ... ل
غاریقون تحجیر ارمنی مغسول مرجان کهربا مروارید از هر یک ... ل
کل سرخ زرنب با درونج حفض بیکادم الاخوین از هر یک نیم ل
و شیخ الرئیس سه ل طباشیر اضافه نموده و بعضی کندر و مرزنکوش
و هلیله کابلی از هر یک سه ل اضافه کرده اند با ... و ران ادویه عسل سرشند
معجون خیار شنبر که سمرقندی ذکر کرده جهت قولنج حار و بارد و
درد ... کام و نزله و درد سینه نافع و مضر معده سرد و ...
دیر کند ... او مصلحش استعمال او با آب طبیخ رازیانه و
خطمی ... و کاوزبان است و ... سال باقیست و قدر
شربتش از ... ل تا ... ل ... خیار شنبر صد ل را با صد
ل عسل بقوام آورند و بنفشه و تربد از هر یک ... ل سقمونیا
یا نیم ل ... سوس ... ل ملح هندی ... نیم اسطوخودوس
و مصطکی رازیانه از هر کدام ... ل ادویه را با ... ل روغن بادام
چرب نموده بسرشند چون جوشیدن فلوس باعث غلظت و
ضعف او میشود باید بعد از قوام عسل با او مخلوط نمایند ادویه
بسرشند معجون اذاراقی از تالیف حکیم ... جهت قطع عادت افیون
نعایت نافعست و مجرب و در دفع استرخا و فالج و امراض
بارده و درد مفاصل و عرق ... و سلس البول نهایت نافع است :

اذاراقی که کچوله نامند در شیر خیسانیده پوست را جدا کرده کوبیده
زرنیره منقه بعد از آن نرم صلایه نمایند کابلی و زنان هلیله زرنباد
عود هندی اسطوخودوس قرنفل مغز چلغوزه کشنیز
نارچیل ثعاقل صندل سفید ائمه عنبر هلیله سیاه عسل
سه وزن ادویه از یک مثقال تا دو مثقال مداومت نمایند
معجون مسهل منقول از تصریف و تذکره مسهل جمیع اخلاط حاره
و محترقه و مولد جذام و ماده حمیات و عطش است نیم رطل آلو بخارا
و مثل آن تمر هندی و از هر یک از عناب و سپستان و مویز منقی
سه ل هلیله زرد و تخم کوشت اسفناخ بنفشه از هر یک با نکهه ل
گل سرخ ده ل تخم خطمی و خبازی و رازیانه و صندل زرد از
هر یک چهار ل در آب پخته و صاف نموده و با سی ل ترنجبین و
وزن ادویه شکر بقوام آورند و طباشیر و کثیرا و صمغ عربی و
سقمونیا و نشاسته از هر یک نیم ل اضافه کنند و اگر جهت
در اسهال تو میتر ترنجبین را دو وزن ادویه و سقمونیا اضافه
نمایند قدر شربتش تا مثقال از ارشاد و تذکره جهت قطع اخلاط
بارده و فضلات بلغمیه و جهت ادرار فرمودن حیض نافع و رنگ
رخسار و بشره را نیکو میکند و گفته اند که جهت برص مجرب است و تا
سه روز پی هم تنها استعمال نمایند و قطع کنند پس سه روز

دیگر

دیگر عود کنند و وقت ابتدای استعمال او خوب است که قی شروع
در بعضی آن که باشد ملح کابلی ملح آملج افتیمون تا چهار فو از هر
نخ ل فرفیون دار فلفل از هر یک چهار ل جوز بوا عاقرقرحا سنبل الطیب
از هر یک دو ل با عسل سرشته فلونیای رومی نعناع قشفی مثل انگور
فارسی است لیکن انفع است از او در قولنج و عسر بول و سنگ
مثانه و ضیق النفس و تشنج و سل و خوانیق و نزلات رفتن دهان
و دندان و اسهال و ضعف جگر و این اجزا است دارو این
سفید و هندی مگر آنکه اگر زور اطعمه حلوه رو سمه نمایند تا حاجت
نباشد استعمال نمایند اجزا را و بعینه اجزای فلونیای فارسی است با نایا
دلمه بلیلج و سنارفج هندی در روغن بلسان فلونیای فارسی جهت
قطع خون و تقویت اعضا و حفظ جنین و صداع و سرفه و ضعف معده
و تقویت باه و قوتش تا چهار ماه باقی میماند و قبل از اشتهای طعام استعمال
نمایند و قدر شربت یک درم فلفل ابیض بذر البنج از هر یک بیست و چهار درم
افیون طین مختوم فوه تخم کرفس اسارون تا نخواه از هر یک
سنبل قسط بادام تلخ از هر یک پانزده درم مغز تخم خربزه نیح اشق
سکبینج با عسل و شراب سرشته و در بعضی نسخه زعفران نیح م
مرجان عاقرقرحا فربیون از هر یک دو درم زرنباد و درونج
و مشک از هر یک نیم درم کافور یک دانگ و در بعضی نسخه چند بیدستر

مرجان کهربا ابریشم از هر یک یکم گل برشعای ابد برکات
منقول از خط استاد البشر مرحوم حکیم محمد باقر و گویند بهتر از همه
برشعثات است بزر البنج فلفل سفید از هر کدام پنج درم افیون ده درم
زعفران پنج درم عاقرقرحا عود بسباسه سنبل الطیب سلیخه زرنباد بهمن
سرخ و سفید از هر یک دو درم عود بلسان چهار درم جندبیدستر دو
مغاث خشخاش فرفیون نیم ل روغن بلسان پنج ل اگر باشد
روغن زیتون بدل کنند فلونیا خاصه که حکیم محمد باقر طاب ثراه
ترتیب نموده در جمیع امزجه موافق است بزر البنج فلفل زعفران مصطکی
هل جدوار عنبر مشک یشب مروارید ورق طلا یاقوت لعل
عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج بوزیدان
بهمن سفید دوقو بادرنجبویه لسان الثور اگر ترکی پوست بیرون نشسته ملکه
درونج کهربا ورق نقره زرنباد درونج ... باسه ملکه چهار ل
عود قماری ساذج هندی اسطوخودوس قرنفل زنجبیل ابریشم
دارچینی اشنه حب بلسان عود بلسان خولنجان سعد زرنب
قسط بحری جوزبوا لسان العصافیر خصیة الثعلب ... غاریقون
دارفلفل سلیخه حماما فطراسالیون ... میعه سائله هیل ملکه چهار ل
ابریشم صندل سفید سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ خشخاش سفید
مغز چلغوزه مغز نارجیل ملکه پنج ل مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه ملکه ده ل

افیون

اعتدال
افیون صندل پنج ل عسل سه وزن ادویه فلونیای مجرب قریب الاعتدال
موافق امزجه حاره و بارده که حقیر ترتیب داده است ... نافع
الارواح نمونه بزر البنج فلفل سفید افیون زعفران گشنیز خشک
صندل سفید دارچینی طباشیر سنبل الطیب گل سرخ خشخاش
چلغوزه نارجیل زرنباد درونج گاوزبان بسباسه عود قماری
ساذج هندی حب بلسان عود بلسان سعد زرنب قسط بحری
جوزبوا لسان العصافیر ابریشم پرورده دارفلفل سلیخه ساذج هندی
قرنفل زنجبیل رازیانه افیون قرنفل فرفیون پوست ترنج پوست پسته
ورق نقره مشک بهمن سرخ و سفید وج بوزیدان تخم بادرنجبویه
عسل سه وزن ادویه و در نسخه بعضی این اضافه شده کهربا ...
مروارید یاقوت لعل بسد مرجان عقیق ورق طلا عنبر اشهب
فلونیای محمودی افیون فلفل سفید سنبل الطیب ... تخم کرفس
... زعفران گل سرخ مشک عنبر ورق طلا ورق نقره
دارچینی مصطکی ریوند چینی زنجبیل افتیمون از هر یک ... مثقال
برشعای ابد برکات که مرحوم ظهیرالدین عماد الاسلام فارسی ... برشعثا
از خط ابد برکات نسخه نموده ام و حقیر تجربه نموده بهتر از نسخ است ... دفع سموم حیوانات و نباتی
سدر و دوار و ظلمت بصر و آواز گوش و زکام و نزله و لقوه و فالج
رعشه و سیلان لعاب از دهان و ... قلب و قوه حفظ و رفع نسیان

و گداختن بلغم و صفاء الصوت و جهت سرسام سباتی و سبات سهری و از جهت
قولنج ریحی و پیچش و برودت معده و جگر و گشودن سده جگر و تقویت او
بطبیخ غون نافع است جهت ربو و انواع استسقا و سستی بدن و دگر
عرق و بوی بد او و تقویت جماع و زیادتی میکند حرارت را و زایل میکند
کسل و تثاوب و مطلی از استرخاء و انواع اعیا و جهت تفتیت سنگ گرده
و مثانه و ادرار بول نافع و ریگ مجتمع را منحدر می‌سازد و جهت دفع
وسواس سوداوی و وحشت و سوء مزاج بارده و درد معده و هضم و دیر
شدن غذا نافع و قدر شربت از وی عاشیش یک مثقال و قلیل ...
صاحب سل مقدار نخودی با آب گرم ناشتا و وقت خواب بنوشد و زنان
بارد پانزده روز و در زنان حار هر سه روز یکبار با آب گرم و روغن
بادام شیرین و نبات حذر نمایند در مزاج خشک و سعوط الدو صاحب
صداع بارد مقدار حبه با آب مرزنجوش تناول کند و بدستور صاحب
لقوه سعوط نماید و در امراض حلق حبه بدهان گرفته آبش را ابتلاع
نماید و در سرفه کهنه و تازه بلغمی بعصیر مرزنجوش مقدار حبه و جهت ضیق
النفس و ربو با آب زیره و اصل السوس و در وجع فواد و امعا با آب
رطبه و اگر سعتر باشد بطبیخ زیره و جهت وجع سپرز بماء الورد و خل
خمر و جهت درد پهلو شراب الاصول و جهت درد جگر با آب عسل اگر
از ماده بارده باشد و اگر از سده باشد پس بماء الاصول

دلیم

جهت مطبون بماء الآس و سرکه و ضبط شکم خود نتواند کرد و جهت درد سر بادی
که گرم شده باشد در آفتاب تابستان و در سرسام بجلاب نیم گرم
و جهت بهقای بالرز هرگاه با وجع باشد با آب و جهت بیماری که خواب
نکند بطبیخ خشخاش و جهت تب مرکبه بمطبوخ افتیمون و جهت زحیر با بزر
قطونا و آب نیم گرم و جهت حصاة با آب سداب با آب ورق
و جهت بواسیر بماء الکراث و جهت ثقل لسان حبه با آب سماق و جهت
غم با آب کاسنی و جهت جماع بماء الحمص المطبوخ و جهت لوس
حبه هر روز فرو برد و جهت زنی که بزاید و نفاس قطع نشود با آب حلبه
جهت اخراج مشیمه هم با آب مرمکی و جهت کسی که افیون خورده بطبیخ وارد
و جهت کسیکه کافور خورده باشد بطبیخ العود بماء الورد و جهت گزیدن عقرب
بعسل و جهت گزیدن افعی حبه هر روز هر چند قی کند باز بنوشد تا قی
ساکن شود و علامت درین است که مار گزیده وقتی که نیکو از سم
خلاص شود ... در هیجان قی ... قتال و جهت ماده که در گلو رسد
رسیده باشد بطبیخ نخاله و رند و جهت رفع زیادتی حیض با آب
و جهت احتباس خون حیض بطبیخ عناب و مویز و جهت قولنج بطبیخ اصل
السوس نافع است اخلاط آن دارفلفل دارچینی حنظل
سلیخه جند بیدستر از هر کدام چهار مثقال سنبل الطیب و خولنجان ... تفاح
طویل از هر یک دو ل افیون پانزده ل و ... زعفران یکدرم

الم

انیسون تخم کرفس زرانبج از هر کدام ۱۰ ل فلفل سیاه ۲ ل
ونیم قسط قوه اسارون از هر یک ده م ل ونیم زنجبیل فودنج خشک
از هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سرخ ده ل
عسل القدر الکفایت نسخهٔ دیگر از قطر الذیب نقل شده و مکرر بتجربهٔ
حقیر رسیده است و در اکثر خواص بهتر از مثرودیطوس است و نسخه
تسریع مکرر تجربه رسیده میعه سائله کمافزریوس برنجاسف زعفران
عرف حنیظیانا مکدم ۱۰ اطین مختوم رفیون سنبل الطیب صمغ عربی
جند بیدستر فاریقون مکدم ۳ ل اقاقیا هیوفاریقون فطرا
سالیون مکدم ۲ دبت الذریره دار شیشعان حب الغار عصارهٔ
لحیة التیس مکدم ۵ ل زراوند طویل ریوند چینی اسارون حاماما
مکدم ۳ ونیم دبدل از روغن بلسان زیت العتیق است ۵ چندان او با دو دیران اودیه
عسل سرشتند تریاق بعد از سه ماه از انعقاد آن استعمال نمایند در این
علماء الاسلام فارسی است شکر ولد ابوالبرکات که بر فوز کرد
و تصحیح نسخه که بخط ابو منصور مقابله که کدام فلفل سفید و سیاه بزر
البنج افتیمون زعفران فرفیون سنبل الطیب عاقرقرحا جندبیدستر
دو فیلونیا ادویه بعد از شش ماه استعمال نمایند و منافع آن
و طریق استعمال او در بیشتر علتی که بر شما بر شعر مذکور شد
کور شد و در بعضی نسخه فلفل منحصر در سفید است در اینجا لوازم

بار

باب بیست و سوم در باب فلفلی بارد که تریاق کلان الخفی باب
مخلص اکبر که یونانی سوطیرا و بالفعل مخلصه نامند جهت درد سر
کهنه و نقرس و صرع و دوار و لیسوس و فالج و تهیج که با بلغم و سر باشد
و بجهت حبس صوت و درد چشمی که از رطوبت باشد سعوط نمایند
ازو و اکتحال نمایند و جهت درد دندان و گزیدن عقرب و هوام
و درد پشت و پهلو و سرفه و ضعف جگر و احتباس بول و بقیه مثانه
نافع و جهت منع نزله با ماء العسل بنوشند و در قی کردن خون با
آب مارشک یا آب عصی الراعی و در درد معده و ریاح غلیظه
بابونه که در روغن رازیانه جوشیده باشند و در درد های صعب و درد
ورم ان و بدنی فسکر و تو جوش بهاوی در رعشه و در درد سپرز بد بو
و طلای او بر قضیب مهیج باه و مقوی قضیب و حقنه بقدر نیم مثقال باب
طبیخ حلبه جهت درد شکم که از برودت باشد مفید است و آنچه از
او ران سر خرقه شده موافق مجربات ابن ارام است نسخه هاج
اذخر از هر یک دو دانگ نیم جند بیدستر قطراسالیون از هر یک نخ
و در بعضی نسخه ۲ دانگ تخم کرفس دو دوقیه سیالیوس یک ل
قسط المر دار چینی اقراص اذخر مکموسیعه سائله اسارون از هر یک شش ل
فلفل ابیض حب البلسان عود النیل ذرنفل چهار ده ل رفیون ده ل زعفران
از هر یک چهار ل و در بعضی نسخه سنبل هفت ل قرص اندرممود :

حبهم اقراص مذکور است دوازده بدر شل ترتیب ولقه ادویه

و اوزان قسط المر نانخواه فلفل سفید قرنفل یکمد دانق قرعلحه دار

چینی مصطکی زعفران یکمد ۴ دانگ سنبل الطیب ساذج یکمد

مرصاف ۴ دانگ ۲ دار شعان قصب الذریره یکمد دانق

باشراب یا قایم مقام او قرص کنند معجون ربع دیگر سعول الرازی

رازی دا او نیز فرمعه که زیاده از چهار نوبت احتیاج نمی افتد و مقدار

شربت بدستور معجون سابق است تریاک کهنه هفت درم زعفران قسط

هر چهار را سلیخه حلتیت از هر یک ۲ درم ۱۲ میعه جند بیدستر سنبل هفت درم

سه درم عسل کبریز جمع سه شند نسخه دیگر از مجربات ابوی ام

که در قطع تب ربع بعد بدیل است و وقت استعمال و قدر شربت

بدستور معجول سابق است اسارون کندر مرمکی جند بیدستر

افیون میعه سائله بزر البنج افیون یا التویه بعسل کف گرفته

مثل جمع سه شند معجون اعظم که ابو نیز خوانند و در کال

الصناعه نسبتی کنند ریت حقنه زحیر و اسهال از مزن لحاب پافت

جند بیدستر افیون میعه سائله بزر البنج مرصاف اسارون زعفران

کندر نانخواه با النویه بعسل سرشند در نسخه کامل جلنار طین ارمنی

تخم کرفس سلیخه اضافه است معجون قابض حقنه اسهال

بواسیر مجرب است تخم حماض انجبار تخم مورد هلیله مجموع را بو دلقه اکثر

هلیله

هلیله سیاه خبث الحدید بر بارب به و عسل ها النعناع صفرد زران ادویه

سرشته شربتی دو مثقال اما معاجین با هنه در استعمال او شرایط

اغذیه نیز موافق بر تصرف نسبت به مزاجی در ادویه ان لابد است

و انچنان میشد که در هر مزاجی معجون منهی مؤثر باشد از انجمله معجون لبوب

از اسرار اطبا تالیف شمس الدین بن الحلال العیلی که بعاشق شهوی

باه و دل و دماغست و رنگ رخسار را نیکو کند و مداومت کنند

او قبل از جماع و بعد از ان مبهت از عرق النسا و لقوه و ارتعاش مزمن

و امراض عصبانی قدر شربت از دو مثقال تا سه مثقال است و حقن لخته معا درس

افیون زعفران جند بیدستر اعراد افیون بزر البنج و بدل الشقیقه

روبیناس کعه و نباتیت موافق گشته قدر شربت از افیون دارا دو نیم

مثقال است یا یک مثقال است شقاقل خولنجان خصیه الثعلب بهمن سرخ

و سفید دروج و تودری کاسرخ و سفید لسان العصافیر از هر یک سه درم

شقاقل بشقور سه ال حب الصنوبر حب البان فلفل سفید مغز تخم خربزه مغز تخم

خیار مغز تخم کدو تخم پیاز تخم شلغم تخم بو نجه خشخاش سفید خشک دانه

تخم تره تیزک تخم شبت تخم گندر شامی و ان درون تخم الحب

از هر یک ده درم نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز حب صنوبر کبار

مغز حبه الخضرا مغز دانه پنبه لخته سفید مغز از هر یک هفت درم

دار چینی قرنفل سنبل الطیب اسارون سیاه گیاه بعد قرفه دار :

فلفل جوزبوا نارشک عود عنبر اشهب زعفران از هر کدام یک ل
مشک یکدانک و نیم زنجبیل بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم ازرنج
از هر یک دو درم با عسل سرشته مجرب این نسخه است معجون
چوب چینی از نسخه مرحوم حکیم علاء الدین محمود جهت تقویت دل و معده
و دماغ و جگر و گرده و مثانه و باقی اعضا و تقویت باه و فربهی بدن و عا
پنج چینی پنجاه ل مروارید ده ل شمط دو ل ریوند افتیمون سنبل از هر کدام
سه ل بابسل مصطکی عود قماری مایه شتر اعرابی اسارون سه ل
امله شیر پرورده ده ل گل مختوم سه ل صندل سفید سرخ دو ل
سمکه صیدا ماهی روبیان سه ل دارچینی قرنفل زنجبیل از هر کدام
ه ل جوزبوا بسباسه دو ل درونج زرنباد از هر کدام سه ل خصیه
الثعلب پنج ل تخم جزر تخم شلغم تخم ترب تخم پنجه بهمن سرخ و سفید خندقوق
مرید از هر کدام سه ل بوزیدان تودریجان دو ل شقاقل ده ل کبابه چینی
دو ل خولنجان قسط شیرین دو ل تودری زرد و سرخ و ... از
هر کدام ده ل بجوشانند و صاف کنند و خشخاش سفید و تخم خربزه و تخم
خیارین تخم کاسنی تخم خرفه از هر کدام ده ل نرم کوفته در آب مطبوخ
شیره گرفته اضافه با آب به شیرین و انار شیرین و گلاب و قند
و عسل که بقوام آورند مغز بادام مغز فندق مغز کدوکان مغز
حلغوزه مانند مرهم کوفته در عسل حل کنند و اجزا را با آن سرشته و حقیر

[illegible]

ورق

ورق منشط را که جهت سرور است داخل کنند تپ ل چوب چینی را جوشانیده
او را با عسل بقوام آورده و او ویرا آب شستن نهایت در افعال قوی تر
شاهد مفرح است معجون مشهی که جهت توالد نافع است اگر خلطی غالب
باشد اول تنقیه نمایند و بعد از آن چهل یوم هر شب نیم ل در دو
نیم ل زن شاول نمایند و از مباشرت در این ایام اجتناب کنند
و از مضرات باه پرهیز نمایند بهمن سرخ و سفید و مغز حلغوزه و
قاقله کبار دارچینی از هر کدام ه ل مروارید ... فلفل زنجبیل قرنفل نار
چیل سکنجبیل سازج هندی برگ قرنفل نیم وزن آن قرنفل بدل می توان
کرد و اگر سازج سیاه و ضخیم ورق گنده بهتر است و الا نصف
سازج و نصف قرنفل بدل کنند جوزبوا نیم ل زعفران نیم ل با
وزن عسل سرشته بعد از چهل یوم استعمال نمایند معجون مشهی از
جمع مولف ارشاد کوید که نهایت مجرب است و محلل ریاح غلیظه و بخش
مغص و قدر شربتش تا چهار ل گل گاوزبان تخم تره تیزک از هر یک نخود
نیم سقنقور و اگر نباشد ماهی روبیان بیز مایه شتر اعرابی نخود و سدس حصه
الثعلب زنجبیل فلفل مغز فندق صنوبر کبار تخم ترب شقاقل تخم شلغم
از هر یک نخود تخم انجره دارچینی نخود سفید مغز بادام کنجد بنفشه خشخاش
سفید کنند از هر یک چهار جزو با شربت سیب دو وزن ادویه سرشته
معجون سهل از مولف تذکره عجب الفعل است در برانگیختن باه و نعوظ در

وتقویت حرارت غریزی و فربه کردن بدن و تولید کردن خون صالح از اول لاغر
ورفع اذیت جماع وضعفا ان نخود سفید پوست دار که در ان تره ترکی
تازه سه بار خیسانیده وخشک کرده باشند وطاهر این ترتیب
وخشک خشک سحق قرار در سه شبانه روز در آب خشک تازه ترتیب داده باشند دل
وخشک خشک سحق قرار در سه شب و آب خشک تازه ترتیب داده باشند
از هر یک سه وقیه ترنجبین ده ل دارچینی خولنجان از هر یک شش ل
یک رطل و نیم عسل را با نیم رطل آب بپارند بقوام آورند و تخم ترب و تخم
جزر بگان تخم انجره از هر یک یک وقیه عاقرقرحا زنجبیل از هر یک نیم وقیه
اضافه نمایند و هشت قیراط پادزهر و نیم درهم زعفران و شش قیراط
مشک را در گلاب حل کرده بدان تنقیه کنند و هرگاه قوت تیز خواهند مغز
کرده ان حب صنوبر نارجیل تخم شلغم و مغز بن بهمن سرخ و سفید رطب
تخم کتان از هر یک یک وقیه قسط شیرین انیسون قرنفل عشقور را اگر بیابند
بیضه‌های شتر اعرابیه با ماهی روبیان از هر یک سه ل از ده تخم مرغ
مغز سر گنجشک از هر یک بیست عدد اضافه نمایند قدر شربتش تا ده ل
معجون ثوم از تألیف اسحق مؤلف تذکره ذکر نموده جلیل القدر و کثیر
المنافع و تقویت باه است در مبرودین و مرطوبین و جهت رفع رطوبات
و کل امراض بارده مثل فالج و نسیان و سکته و رعشه و ضیق النفس و لکنت
زبان و سرفه رطوبی و رفع آواز و تحلیل ریاح و سده و تقویت معده

جگر و امراض مقعد و رحم مگر خناق آن و جهه احتباس حیض
و بول و نیکو کردن رنگ و رخسار و برانگیختن باه مانوسین لعابات
مجرب و مضر حوالان و صاحبان مفلوج حاره و مصلحش سکنجبین و شربت
عناب و طلا کردن روغن او بر بدن جهت دفع اذیت سرما و
شقاق پاشنه پا و قدح اثار و برص جهت تهییج باه لعابات
نافع و قوتش تا چهار سال باقیست و شربتش تا دو مثقال و ا
گرمست در سیم و خشک در اول میپزند یک رطل سیر کوبیده را
با یک رطل و نیم شیره تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند با
یک رطل و نیم عسل بقوام آورند زنجبیل فلفل قرنفل دارفلفل دارچینی
کبابه جوز بوا عاقرقرحا خولنجان از هر یک دو ل زعفران یک ل
روغن گل سرخ ده ل و اگر اخذ روغن او خواهند قبل از انکه
با عسل بجوشانند با روغن گل بجوشانند و روغن او را بگیرند و بعد از ان
با عسل بجوشانند معجون مهیج منقول از تذکره ابن هبل در تقویت باه
و تولید منی بغایت نافع است تخم تره تیزک تخم شلغم مغز چلغوزه از هر یک
ده ل زنجبیل بقاقل بوزیدان حشیشه ثعلب از هر یک چهار ل
حلتیت طیب شش ل روغن نارجیل ده ل ادویه را با روغن
نارجیل چرب کرده با شصت ل قند معجون کنند و اگر عسل و قند
با المناصفه باشد بهتر است قدر شربتش دو ل قلیه زردک و تخم نیم ترشت :

و مثال آن شاء و آنند معجون راح المؤمنین که تالیف حقیر است بابر
برطوبت جهت تقویت باه و اشتهای طعام و تفریح مفید و نفع
میکند جهت سعال و نزله و سوء النفس و خفقان وغیره و اصلا اورا مضرت
نیست و تجربه رسیده است ان شاء الله حصه البعلب از هر یک پنج مثقال
شقاقل ده مثقال تخم خرفه ده مثقال زنجبیل دارچینی حب الصنوبر کبار از هر یک
ده مثقال جوزبوا کثیرا اصل السوس الاسارون الخولنجان از هر کدام چهار مثقال
ادویه را کوفته پنجاه مثقال پوست خشخاش را جوش دهند و صاف کنند
بیست و پنج مثقال شیره کشمش را در وی کرده تفلش را بیندازند
پس با عسل و آب سیب شیرین صد مثقال و آب زردک صد و پنجاه
مثقال بقوام آورند با ادویه سرشته و نیم مثقال مشک بر و پاشند
و اگر خواهند بدل خشخاش اصل شوکران که پنج بنفشی گویند و یا
پنج شیشی و برگ شیرازی و امثال آن بقدر لایق اضافه نمایند
معجون سرور تالیف حقیر مبهی و مشهی و هاضم و بادشکن مقوی
احشاء و مفرح و جهت سرفه و آلات نفس نافع و در اوایل جذام کرم
و مایل برطوبت و مراقی اکثر انفع است جوزبوا بنفشه از هر یک
شش مثقال باید باهم کوبید و با دو مثقال روغن بادام و سه مثقال
زنجبیل کوبیده را چرب نمایند دارچینی اسارون لسان العصافیر از
هر یک ده مثقال عود قماری قرنفل خولنجان بهمن سرخ و سفید انیسون از هر یک مثقال

حقنه البعلب

حصه البعلب بیست و دو مثقال قسط شیرین پنج مثقال و اگر با ماشه بهتر است
کثیر انغاع خشک از هر یک ده مثقال عسل کف گرفته هفتاد و پنج مثقال دوشاب
زردک هفتاد و پنج مثقال اگر دوشاب زردک نباشد عسل را صد و ده
مثقال باید کرد معجون قرص افعی جهت توالد و تناسل مجرب و لعابیت
مبهی و مقوی و مراقی با فساد المزاج و پیران را حافظ صحت است بالا و فجه
امراض عصبانی در وقت منی و نیکو کردن رنگ رخسار و تقویت
هاضمه و تفریح و رفع وحشت سوداوی نافع است حصه البعلب دارچینی
زنجبیل از هر کدام شش مثقال کبابه قرنفل دار فلفل از هر کدام مثقال
مغز فستق مغز بادام شیرین نارجیل مغز فندق مغز از هر یک مثقال
ابریشم مقرض راسنه الخدان بهمن مایه شتر اعرابی تخم ترس تخم
پنجه تخم هلیون تخم گراث تخم شلغم تخم خیار تخم قنبط تخم بو
زیدان جدوار حلقوزه کبار و صغار تخم ترب خولنجان قرفه تودری
سرخ و سفید بهمن سرخ و سفید تخم زردک مغز حب الفلفل مغز حب النیل
حبه الخضرا و حب البطم نیز گویند فلفل لسان العصافیر بصل العنصل مغز
خشک فرول عاقرقرحا از هر یک یک مثقال قرص افعی عنبر ادویه
با عسل کف گرفته سرشته ادویه سرشته شود فصل پنجم در مفرحات
مفرح عبارت از آن چیز است که مشتمل باشد بر تصفیه نفس که عبارت
روح حیوانیست و قوتها و فکرها و تقویت آلات آنچه ادراک :

بانفس مجرد است و هرچند آلات قوی باشد و از کدورات بعید
و حواس باطنی و ظاهری صحیح باعث ادراک بیشتر میگردد و این
تفریح بسبب هریک از قوتها با نفس لکه مثل شنیدنهای ملایم طبع
از قوه سامعه و مجموعه و بر سبیل ازدواج میباشد و هرچند نفس ناطقه را
از اشتغال خارجه بازداشته مشغول بعالم تجرد خود و ادراک کمالات لطیفه کند
تفریح حقیقی است و هرچه باعث ادراک لذات خارجی و محبوبه و محبب
تقاضای هریک از قوتها گردد تفریح مجازی و در آن هرچند اسباب
مجتمع باشد تفریح اشد خواهد بود مثل جمعیت صحت مزاج و عدم
اخلاط ادویه بدنی با شنیدن سامعه ملایمات قوت سمع و
دیدن مقبول باصره و چشیدن لذیذ ذائقه و بوئیدن ملایمات
شامه و احساس کیفیات معتدله ملموسه و ادراک صور جزئیه
ملایمه حس مشترک و خیال و دریافت معانی جزئیه موافقه واهمه و ترکیب
مناسبه متخیله در آن و حفظ معانی جزئیه مانوسه حافظه و صحت قوتهای
باعثه و محرکه و قوتهای غاذیه و مولده پس در تفریح مفرحات رعایت امور
مذکوره شرط است و بحسب تفاوت اشخاص تقویت قوتهای مذکوره تفاوت
لهذا مفرحات متعدده ترکیب یافته است مفرح یاقوتی [illegible]
که ادویه قلبیه ذکر کرده ذوالاعراق ترکیب بسیار شریف است و مکررا
حقیر والد مرحوم تجربه نمود با اندک تصرفی در زیادتی و کمی موافق

برجع

ازجمله است جهت توحش سوداوی و مالیخولیا و تفریح و نشاط و تقویت اعضای
رئیسه و جهت ناقهین و اکثر امراض معده و خفقان نوبتی بادام [illegible]
قرصها و معجونها استعمال میتوان کرد مروارید کهربا از هریک
یکدرم و نیم ابریشم مقرض سرطان محرق بهمن از هریک یک مثقال و
یکدانگ سحاله طلا دو دانگ الماس اثمر پنج درم یاقوت یکدرم تخم
فرنجمشک تخم بادروج تخم بادرنجبویه برگ بادرنجبویه از هریک سه درم
بهمن سرخ و سفید عود هندی حجر ارمنی مغسول لاجورد مصطکی سلیخه دار
چینی زعفران هیل قاقله کبابه از هریک ل افثمون یکدرم
و نیم اسطوخودوس سه درم جدوار یک ل و اگر نباشد زرنباد در
عوض آن بکنند [illegible] درونج رومی [illegible] ل تخم کاسنی [illegible] ل تخم
خیار چهارم ترنجبین ده ل گل سرخ چهار ل [illegible] ل کافور
ل عنبر ل سنبل سادج از هریک دو ل این ادویه اصل و خمیره است
کاو قرص میکنند جهت معتدل المزاج قرص یک ل وگاه بعسل ترکیب
کنند و هر نوع که سازند جهت معتدل المزاج تغییر نداده و اگر خواهند
بعد از تخمیر و استعمال نمایند و غرض از ادخال افیون
بر [illegible] باشد درونج نیم ل افیون نیم ل چند مدت [illegible]
باهم مخلوط داخل معجون نمایند و این زمان [illegible] بعد از شش ماه استعمال
نمایند و غرض از ادخال افیون حفظ مزاج و [illegible] ادخال چند :

چند جهة اصلاح افیونست که مرکب باز بعد از ادخال افیون بر اعتدال
خود باشد واگر کسی را سودا بر مزاج غالب باشد میباید که زعفران را در
این ترکیب را تمام مثقال کنند وافتیمون کم کنند و بدل چهار درم سنبل الطیب
قسط هر یک مثقال شاهتره یک مثقال نیم کنند و درین ترکیب کم مثقال یک
سرخ واشت ل تخم خرفه و هشت درم طباشیر و دو درم تخم کاهو
و سه ل صندل داخل سازند و باقی ادویه را کتاب خود گذارند و یک لد
قرص سازند یا معجون نمایند واگر کسی را که مزاج بارد و مرطوب باشد
واجب نشود در این ادویه قوز بوا کا ... بنا به بست و قوز ابرج
و عود بلسان و زنجبیل و فلفل سه ل چند مید بستر ... وزن کافور
نصف ل کنند را اگر حاجب واگر صاحب مزاج حار یک شربت از این
ترکیب با یک مثقال طباشیر و رب سوس بخورد و صاحب مزاج بارد
شربتی از آن با طبوخ چند بخورد کافی باشد را حتیاج بعنبر
و تبدیل اصل این نسخه میشد و مرحوم حکیم محمد باقر ملکو مدام مخ
بعض از ملوک را علاج کرده لم لذ مرض مالیخولیا منجر بجایی شده بود
باین معجون و در نسخه معتدل این ترکیب یک مثقال یاقوت رمانی
اضافه نموده اتم نفع عظیم مشاهده کرده شد مفرح حار جهة خفقان
و مالیخولیا و وحشت و تقویة معده و اشتها و هضم طعام نافع است
و موی سیاه و دلکو و رنگ رخسار را نیکو کند صفت او در حکوبه

توز

توزابرج و فلفل و زعفران و مصطکی جوزبوا قاقله کبار زنارمشک سک
بهمان زرنب و درونج تخم بادروج تخم فرنجمشک با الویه الداری
دو جزو مشک عنبر نصف جزو هلیله کابلی پست عود امه سی عدد
را در آب سه رطل بجوشانند تا یک رطل بماند بعد از آن صاف نموده
یک رطل عسل بریزند و بجوشانند تا آب برود و عسل بماند بعد از آن
ست برابر ادویه سرشته شود شربت یک ل تا دو ل و این نسخه از
نوشته او است جهة صرع و مرطوبین مفرح بارده شیخ
سپ است اند تالیف جهة سدر و دوار و منع بخار ...
مجرب است کل سرخ ده ل زرشک سیدانه تو قل صندل سفید طباشیر
کل ارمنی با درنجویه پوست پسته پوست ترنج ملکه ۳ کشنیز خشک
تخم خرفه کل گاوزبان ملکه با صد مثقال شربت سیب سرشته شوند
شربتی دو ل و طلای محلول و نقره محلول و فادزهر معدنی ملکه ب ک
عنبر نیم ل در بعضی مزاج اضافه شود مفرح بارد از کتاب قلیه شیخ
الرئیس ده و غیر مکرر تجربه شده جهة مالیخولیا و رنجایت نافع است
و همه جهة بهتر از ... اشک بارد یا قوتیه و جهة ناتوانی
و تب دق و خفقان حاره و رفع بخار که اوی ... خون
مؤثر است تخم کلم تخم کاهو تخم خرنبا تخم مغز کدوی شیرین مقشر
تخم خیار مقشر از هر یک سه ل تخم خرفه سه ل لؤلؤ ...

کهربا سرطان نهری محرق ابریشم المقرض از هر یک یک مثقال
صندل سفید دو مثقال عود هندی درونج زرنب بهمن سفید بهمن احمر
هر یک یک مثقال و دو دانگ صل طباشیر از هر یک دو مثقال
گل سرخ پنج مثقال زعفران نیم مثقال کافور یک مثقال مشک دو دانگ عنبر
دو دانگ لسان الثور سه مثقال ابریشم ربع کذا یک مثقال و اگر باید قرص
نشود دو مثقال حب کذر زیکان او والا دو مثقال صندل سرخ کنند
و ادویه را کوفته و بیخته و قرص سازند یا معجون نمایند بر سه
و اگر خواهند بالسویه نقد را انچه ادویه را معجون توان ساخت
معجون گوسفندی از حکمای فرس مفرح و مقوی اعضا و مساوی است
اجل دارد با ارواح او و نافع است مطلق امزجه را در هر وقت
و اعاده میکند قوای ساقطه را و ارواحی که نقصان یافته باشد به
مرض یا مسهل یا از سم یا غیر اینها و جهت خفقان و غشی
و استسقا و یرقان و سوء هضم و برانگیختن باه نافع و ساکن میکند
درد نقرس و مفاصل را معتدل است و بعضی میگویند گرم است
در اول و نسخه انه در وضع چیزی زرنباد درونج بهمن سرخ
و سفید و بادرنجبویه از هر یک ده مثقال قرنفل کشنیز مثقال اترج
عود قماری از هر یک پنج مثقال نعناع خشک گوسفند دار چینی کجد
مغز جوز و لاد نقره محلول کهربا زعفران از هر یک سه مثقال ابریشم

یاقوت

یاقوت از هر یک یک مثقال بعد از سحق بلیغ ادویه غیر معدنیه را در هشت
مثقال بهم نوخیب از گلاب شاه نغل عرق بید مشک و آب سیب و آب
مرزنجوش و آب گاو زبان از هر یک شانزده مثقال در فصل بهار
یک شب بخیسانند و در زمستان دو شب و در تابستان و پنجاه مثقال عسل الف
گرفته که سه وزن ادویه است بوزن در آورند و بعد از آن دویست
و پنجاه مثقال شیر تازه بخورد عسل دهند و بدستور با عسل بپزند و پنج مثقال
باشد روغن بنفشه بادام بجوشانند تا منعقد شود و بعد از آن از
سر آتش برداشته ادویه را اضافه نمایند و باز بگذارند سر آتش
نرمی و اندک بجوشانند و یک شب در پاتیل بگذارند و اگر روز دیگر
مشاهده نمایند که آب در رطوبت باز بگذارند سر آتش نرمی بجوش
نیاید به نگار بر طرف شود آنگاه ادویه معدنیه را از نقره و کهربا
و یاقوت اضافه کنند و شیخ مؤلف نسخه میفرماید که اگر یا وزن آن معدنیه
باشد ده مثقال و اگر حیوانی باشد الکه قیراط در گلاب حل نموده مصفی
نمایند یک مثقال او در شأنکه بغیث برابری با نمین خمر بلند با رجوع
سلامت حس و صحت ادراک قدر شربتش تا دو مثقال است و فوایدش
تا پنج سال باقیست جهت حفظ صحت ناشتا شادل نماید و جهت
قوه باه شب و جهت سموم با آب رازیانه و جهت خفقان با عرق
گاو زبان مفرح جالینوس معروف بطولا ماحس یعنی جبار القلب

جهة خفقان حار و صعود ابخره بدماغ و صدر و دوار و صرع و شقیقه
و مالیخولیا و حمی و تشنگی و قطع خون و مکانیت سموم نافع و برود
دررجه سیم و خشکست در اول اوله در شیر بلهیقه چنانچه شده
در گلاب سه روز گل گاوزبان حشم عرفه از هر یک مثقال
صندل سفید و زرد و سرخ پوست بیخ رازیانه سنبل الطیب از هر یک
ده ل بهمن سفید دار چینی گشنیز خشک طباشیر پوست ترنج و
ترنج ابریشم مقرض کهربا از هر یک پنج ل مرجان مروارید از
هر یک سه ل طلای محلول نقره محلول زمرد یاقوت لذر هر یک دو ل
با شربت سیب و شربت ریباس و شربت انارین از هر یک گوزنی
بسرشند مفرح اعظم معتدل است و بهترین مفرحات و موافق
معدل جمیع امزجه و شگافنده سدد خون و رافع جمیع اخلاط فاسده
و صاف کننده خون و مقوی حواس و اعضای رئیسه و غیره و زیاده
ده کننده فهم و حفظ و برطرف میکند اعیاد کسالت و بلادت و
توحش را و بلغم را تحلیل میبرد و مقوی اشتهاء و باه و دافع
اقسام کرم و خفقان و مالیخولیا و وسواس و سرسام و نعاش
مجربست و عجیب الفعل و جلیل القدر است و چون اضافه کند یاقوت
و غیره احجار نامیده میشود معجون یاقوت مخلص از وبا و طاعون
و اشامیدن طلا معجون او با روغن بنفشه ایمن میسازد از وبا و

طاعون و حقیر مکرر تجربه نموده در جمیع ملابت معده بی رودالی اکثر امراض
و قریب الاعتدال است و تجربه رفع صرع و جنون و ضعف
دل و توحش بغایت مجرب است و مداومت او حافظ
صحت و بهترین مفرحات است صفت شاه تره باورنجبویه
گل گاوزبان مثبول از هر یک ده ل بهمن سرخ و سفید از هر یک
پنج ل لاجورد مغسول طباشیر گل مختوم حقیر بدل آن گل داغستانی
که مشهور است بگه (؟) سرشش را تو تیبرا از گل مختوم شاهده نموده
زعفران درونج زرنب کبابه زرنباد از هر یک سه ل الایچی
کابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته از هر یک
ده ل مرجان مروارید کهربا از هر یک ل دانه هیل
عود سیم ل ورق طلا و نقره یاقوت سرخ از هر یک دو ل
و حقیر بدون طلا و نقره استعمال نموده ادویه را کوفته و بیخته
صد و پنجاه ل با آب به شیرین و شربت ریباس و آب سیب
شیرین و گلاب و آب انار میخوش و آب ترش و اگر
نباشد آب لیمو و آب زرشک از هر یک... و قوس
بقوام آمده بسرشند قدر شربت از یک ل تا ده ل و قوت
تا چهار ده ماه باقیست مفرح ملوک از گنانش بخشوع جهة
تلطیف اخلاط و انعاش الارواح و بسط نفس و تقویه بدن

نافع و گرم و خشک است در دوم و قوتش تا شش سال باقیست
و قدر شربتش تا دو مثقال با آب آلو و آب سیب پس قاقله کبار و صغار
از هر یک ده مثقال زرنباد و درونج و قرنفل عود و ناخواه
نارمشک سلیخه اسارون از هر یک پنج مثقال بسباسه طباشیر
دارفلفل از هر یک دو مثقال مروارید درشت سفید ناسفته یاقوت
سرخ ورق طلا از هر یک سه مثقال زعفران یک مثقال مصطکی [illegible] مثقال
ورق نقره نیم مثقال فلفل ابیض نیم مثقال همه را با گلاب خیسانیده سه روز
پس ابریشم خام را بالای آتش که آغشته شود و عرق دارچینی
و تمام و مهر گوشت تقیه نمایند پس از آتش گرفته با ادویه سرشته
مفرح سهل الوجود جهت دفع خفقان و رعشه و سقوط قوی و صداع
مزمن و امراض جگر و توحش و تبهای عفن نافع و در این مفرح
سرور و ترکیه بسیار است و خون را صاف میکند و سل و دق
را زایل میکند و قوتش تا یک سال باقیست و شربت او با گوشت
و آب شیرین ده رطل که در او اطفاء آهن تافته و طلا و نقره
بقدریکه میسر باشد فرو نشانده و آب لیمون ترش با به قاقله کبار و صندل ابیض
از هر یک نیم مثقال کوفته در خرقه بسته با نیم رطل ابریشم خام
و بگذارند در آن آب تا دو روز بماند پس بجوشانند تا ربع
بماند پس صاف نموده با مثل او شکر و مثل او آب سیب با شربت سیب

بقوام آورند

بقوام آورند و اضافه کنند بر او تخم ریحان و تخم بادرنجبویه از هر یک
ده درم و از آتش فرو آرند مفرح جهت اخلاط سوداویه و
بلغم لزج و تفتیح سده و تنقیه دماغ از آن بخره و تقویه دماغ و حواس
و زیادتی سرور و نشاط بالذات و بالعرض و تحلیل ریاح غلیظه
و زیادتی هضم نافعست و گرمست در اول و در یبوست معتدل
و قوتش تا یکسال باقیست و شربتش دو درم افتیمون اسطوخودوس
حب بلسان سلیخه آس قرنفل از هر یک چهار مثقال زرنباد درونج
مروارید درشت کهربا مرجان بهمن سرخ و سفید ساذج
سنبل قاقله کبار قرفه جدوار پسته از هر یک سه مثقال حریر محرق
زنجبیل دارفلفل شقاقل از هر یک یک مثقال عسل کف گرفته
سرشته شوند و حقیر گوید اجزای این مفرح را بعضی از چندها دو وزن
مفرح سهل الوجود سابق سرشته با زیادتی فادزهر معدنی و عنبر
و ورق طلا و نقره و در اثر تعدیل بشاهدها منفعه است و سرشتن مفرح
ابریشم که در دفع اقسام مالیخولیا بشرط مداومت مجرب است
و تخلف نمیکند مفرح حار کثیر النافع جهت امراض بارده هر کس
باشد و جهت جنون و وسواس و تقویت اعضای رئیسه و تفتیح
سده ها بغایت نافع است گرم در سیم و خشک در دوم و
قوتش تا دو سال باقیست و شربتش تا یک مثقال است آغشته

اشنه اظفار الطیب نارمشک فرنجمشک با آلویه و قوه و قرنفل
دار چینی سنبل الطیب از هر یک مثقال نصف اجزا مصطکی زعفران
از هر یک وزن ربع اجزا با عسل سرشته مفرح بارد
جهت اصلاح امراض حاره و تنقیه الجزه و تعدیل مزاج جگر و دفع
درسیم سرد و خوش تا دو ماه با قوتست و بعد از شش تا ماه باطل
باقیست و تباشیر یک مثقال تا دو مثقال خشخاش سفید کشنیز خشک
تخم خرفه از هر یک سه مثقال طباشیر گل سرخ گلنار الهور از هر یک
و نیم عصاره زرشک طین مختوم از هر یک مثقال با شربت هلیله کابلی
سرشته بایستیم در اقسام حبوب و آن از اختراع قدماست
و تقسیم با اقسام بعض است و سهله اورا تا سه ماه قوت
باقیست و بعد از آن ضعیف باشد و بهتر و مقوی مشتمل بر ادویه
کبار و ان اخاصیه باشد تا یک سال و افیون وا و تا دو سال و آنچه
مشتمل بر ادویه کبار نباشد بعد از یکماه ضعیف شود حب نارمشک مسهل
و سریع الاثر است جهت تحلیل ریاح و تقویت معده و دفع قولنج و
درد معده که از احتباس طبع باشد بغایت مجرب است دیگر
عدد وش یکبار اسهال کند مصطکی زنجبیل قرنفل دار چینی اظفار
نارمشک از هر یک مثقال و مکیدانک سقمونیا شوری هم سنگ کل
طرنوهشت ل حب ریوند جهت استسقا زرد که با حرارت باشد

بادو

ریوند عصاره غافث تخم کاسنی غاریقون مازریون ترمس کرفس اذخر
حب ذهب و این موسوم است بحب الصبر از ترکیب رئیس الفضلا
حسین بن عبدالله بن سینا جهت حفظ صحت و تنقیه اخلاط مثل از
سر و بدن و دفع تشنج شده و عسر النفس و درد پهلو و پشت و بادی که در
باصره و هضم طعام و ادرار و دفع بخارها و بالجمله مدام است او مغز را
از جمیع ادویه دفع ضرر شربت او تا دو مثقال صبر سه مثقال هلیله کابلی ده مثقال
گل سرخ هفت مثقال سقمونیا زعفران مصطکی گل ارمنی سفید از هر یک سه مثقال
عنبر ورق طلا از هر یک چهار قیراط مرجان یاقوت سرخ و مروارید
از هر یک سه قیراط و مولف تذکره جهت ملیّن و اصحاب ریاح عود
سنبل الطیب اسارون از هر یک چهار مثقال زیاده نموده جهت مفاصل و عرق
النسا و مثل اینها غاریقون و اشق و تربد و انزروت عاقرقرحا
سورنجان از هر یک سه درم و جهت صفرا و بن با اصل نسخه هلیله زرد
سقمونیا از هر یک پنج درم و جهت بخار سر زرد آلو خشک کشنیز از هر یک پنج مثقال
و جهت ضعف جگر طباشیر بدل مرزنجوش و کشنیز و جهت سودا با اصل
نسخه لاجورد و حجر ارمنی نیم مثقال که ادویه را کوفته با کلاب و عرق
بید و کرفس و رازیانج حب سازند و خوش تا دو سال باقیست حب
الایارج منسوب با بن ماسویه نافع است جهت امراض دماغ خصوصا
بلغمی را و تنقیه دماغ کند و شدت باصره بیفزاید ایارج فیقرا شش مثقال :

هلیله زرد پنج ل تربد چهار ل افیمون بلیله هندی از هر یک دو ل انیسون
غاریقون دو م ل تخم حنظل یک م و در صفرا این سقمونیا نیز با حب
اضافه نمایند قرصش تا ده مال با قیمت و شربتش تا هفت مثقال

حب اصطمیخیقون منفعتش منقی اخلاط بارده است جهت تنقیه اخلاط
و حفظ صحت و رفع نزلهای و اعراض سوداوی و خفقان و ضعف
معده و دفعه دماغ نافع صبر نیم ل سفایج افیمون از هر یک یک مثقال
سقمونیا غاریقون تخم حنظل از هر یک سه ل سنبل الطیب مصطکی زعفران
حب بلسان بلیله هندی اسارون ریوند عصاره افسنتین عود مصطکی
زنج از خرزراوند مدحرج دارچینی از هر یک یک ل و بعضی نسخ
ایارج اضافه میکنند و در بعضی نسخه بلیله زرد تربد نیز هر یک از

حب الحفظ منسوب بجالینوس و از قوی الفعل است و نافع جهت
هر مرض بارد مثل فالج و لقوه و بادها و نقرس و قولنج و امراض معده و عرق
النسا و رم مفاصل و قرصش تا ده مال با قیمت و شربتش تا دو درم
و رازی نقل کرده که مضر جگر است مصلح او ربوب است و انچه نقل کرده
تقیح بالا بر میکند مولف تذکره بر ایشکال این اصح است از
اول و مصلح او کثیرا و ماء العناب است صبر نیم ل بلیله اصفر
تخم حرمل افسنتین صمغ سداب اگر یابند نسخه چندان افتیمون
بدل آن جاوشیر مقل ازرقی تخم کشنج تخم حنظل چند یک سیر انزروت

از هر یک

انزروت از هر یک بیست ل و در بعضی نسخه تربد عود اصل السوس
از هر یک هشت م ل گفته اند اگر افراط بلغم نباشد انیسون بدل
همچنین اگر سودا نباشد افتیمون را داخل نمایند و اگر خلطیت
و حب الغار را اضافه کنند در صورتیکه مریض بایت نباشد جایز
است ادویه را با لعاب سفید حب باید زنند و اگر شرطح و قاقله
و بوزیدان و سورنجان و ایارج از هر یک پنج ل داخل نمایند
جهت اوجاع بارده خصوص عرق النسا و نقرس نفع عظیم خواهد بود

حب السعال از صاحب تذکره است و مجرب و اهل تشیع است
که در دهان نگهدارند تخم کدو تخم خرزه و تخم خیار بین تخم خشخاش
از هر یک یک جزو و نشاسته صمغ عربی کثیرا رب السوس زعفران تخم
خرفه مغز بادام شیرین مغز بادام تلخ فستق صنوبر انیسون بزرگ
از هر یک نصف جزو و حب زنند پس اگر در تشنج و سینه قروحی
باشد باید اضافه کنند تربد چهار جزو و حلبه سه جزو و زوفا
دو جزو و نیم پرسیاوشان دو جزو و اگر با او تب باشد پس گل ارمنی
و گل مختوم از هر یک سه جزو همه را با مثل وزن ادویه شکر
لعاب تخم تر و بزرقطونا و ریحان و روغن بنفشه حب سازند
و اگر بوصاره کرنب معجون نباشد در تلیین طبع و حساف گفتم اوان
الطف خواهد بود حبی که نافع است جهت امراض که موی ریزد مثل جذام :

و دوار الثعلب و داء الحیه و اخراج فضول غلیظ و داء الفیل و نوشش
تا هر سال باقی است گرم است در دوم و خشک است در اول و شربت
او یکمثقال است با آب گرم و مضر جگر و مصلحش انیسون و مضر گرده
و مصلح او کثیرا تربد دوازده مثقال افتیمون چهار ل بفایج
انزروت از هر یک سه ل عصاره افسنتین ملح هندی شحم حنظل
سقمونیا از هر یک دو ل با آب حب نمایند حب الایارج الفوانی
برنگ شعر هلیله اصفر ایلج مکد پنج ل و نیم تربد ابیض سه ل
قاسیند مثل ادویه شربتش سه درم با آب گرم حب قوقایا
جهت تنقیه دماغ و امراض بارده آن بغایت مجرب است و قو
فی بلغه یونانی بمعنی حاق وسط الراس است و چون این حب جذب
مواد از آنجا میکند لهذا مسمی باین اسم شده صبر افتیمون مصطکی
غاریقون با الوتیه از هر یک پنج جزو شحم الحنظل سقمونیا از هر یک
نیم جزو و قوقایا مستعمل ابوی ام رحمه الله ایارج فیقرا شحم حنظل سقمونیا
هلیله زرد اسطوخودوس تربد سفید حب سازند شربت یکمثقال و نیم را
تناول نمایند حب منتن جهت فالج و رعشه و امراض عصبی نافع
نافعست ایارج فیقرا ده ل شحم حنظل پنج ل قنطوریون پنج
دقیق عصاره قثاء الحمار پنج ل فرفیون سه و نیم ل خربق سفید
یکمثقال فلفل یک ل حلتیت یک ل سکبینج یک ل جاوشیر یک ل انزروت

فودل یک ل از هر یک یکمثقال صموغ را در آب سداب حل کرده
حبهای سازند ده ل و نیم قدر شربت حب افتیمون جهت اخراج
سودا کسی را که قادر بر شرب مطبوخ نباشد افتیمون ده ل
بفایج غاریقون از هر یک ده ل خربق اسود ملح هندی از هر یک
پنج ل اسطوخودوس مقل شربت ... ل حب اسطوخودوس ... این
حب را اسپهار از این جهت نامند که وقت استعمالش شام است
جهت تنقیه سر و دل از بخاری که متولد از بلغم باشد تربد اسقمونیا
ریوند غاریقون از هر یک ... اسطوخودوس هلیله کابلی از هر یک جزو
فیقرا پنج جزو و نیم عود هندی نیم جزو شربت از یکمثقال تا دو مثقال
حب اسپهار نوع دیگر جهت تنقیه دماغ و قلب از بخاری که متولد از
صفرا باشد تربد افتیمون سنا مکی شاهتره از هر یک پنج جزو هلیله زرد
پنج جزو و ثلث جزو صبر دو جزو لاجورد دو ثلث جزو گل سرخ مثل او
مصطکی پنج جزو و ثلث با آب سیب شیرین حبها سازند شربتش
تا چهار مثقال است حب اسپهار نوع دیگر جهت تنقیه دل و دماغ
از بخارات که از بلغم سوداوی رسیده باشد هلیله کابلی افتیمون از
هر یک جزو و فیقرا پنج جزو و نیم اسطوخودوس دو ثلث شحم حنظل پنج جزو
حراق اسود ربع جزو مصطکی عود بفایج از هر یک نیم جزو حجر
ارمنی مغسول ثلث جزو با آب سیب شیرین حبها سازند شربتش :

ازیک درم تا یک مثقال میباشد حب جهة سپرز مجرب تا ماز العقل ان [illegible]
نیز شسته پوست بیخ کبر ریوند صبر زرد مرجان سوخته تخم کرفس غاریقون
نمک هندی با عرق بهار نارنج سازند قدر شربت یک مثقال است [illegible]
حب المقل از مجربات والد مرحوم حقیر جهة صاحب بواسیر که از
اعتقال طبیعت از ارضی بهم رسد مجرب است اطریفل هلیله زرد هلیله
سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله تخم گندنا از هر یک پنج
مثقال مقل ازرق چهار مثقال مقل را یکشب در آب تر کنند تا نشسته
تخم کنند در روز دیگر در هاون بکوبند بطریقی مرهم شود ادویه را
در آن سرشته شود و هر حبی بمقدار نخودی سازند و هر روز خلاء
معده نه علو تا پانزده عدد فرو برند و از چیزهای سوداوی اجتناب نمایند
حب الفالج از تالیف والد مرحوم جهة کسی که در جانبی از بدنش فالج
بهم رسیده بود و قادر بر تکلم نباشد و زبانش ثقل بهم رسانیده باشد
مجرب است ترید ابیض سورنجان حب النیل ایارج فیقرا تخم حنظل
شیطرج بوزیدان زنجبیل عاقرقرحا دارفلفل سکبینج جاوشیر مقل
ازرق فرفیون چند بیدستر ادویه را کوفته بحریرچه و صموغ را
در آب کنند تا حل شود ادویه را سرشته و حبها سازند شربت درم
با آب گرم حب الافاویه اکبر الخصر جهة مرة سودا و صفرا و بلغم متولد در
در معده و غشی که از و عارض شود از جستی قصب الذریره احباب [illegible]

تفاح

تفاح الاذخر سلیخه قرفه از هر یک اوقیه بکوبند و [illegible]
رطل آب باران در ورنجینه بریزند تا نصف شود بعد از آن [illegible]
طری را یک رطل بگیرند و با این آب بتوشند و صاف کنند [illegible] مرتبه
مرتبه تا باقی نماند مگر ثقل از صبر که احتیاج بآن نباشد در [illegible]
نقعه هر یک از زعفران و مصطکی درم صاف بکوفته در ورنجینه مثل نخود
حبها سازند بعد از آنکه باب خمیر کرده باشند قدر شربت [illegible]
با آب گرم حب الشیطرج جهة درد مفاصل و عصب و فالج و لقوه و [illegible]
طمث ترید ده درم صبر هفت مل زنجبیل فول ابیض از هر یک [illegible]
دارفلفل فلفل عاقرقرحا از هر کدام سه مل شیطرج هندی [illegible]
وج از هر یک مل [illegible] چهار مل باب کلم حبها سازند [illegible]
دو مل و نیم تا سه مل با آب گرم حب الریح [illegible] از
هر یک چهار مل عصاره غافث عصاره افسنتین از هر یک [illegible]
صبر یک مل با یده که رازیانه جو ساتیل [illegible] کوفته حبها با آب [illegible]
قدر شربت دو مل تا سه مل حب حلتیت الریح هلیله [illegible] عصاره
غافث ۲ م حرف م حلتیت نیم درم باب حبها سازند [illegible]
یک م کل با آب گرم حب استعا جهة اسهال صفراوی مخلوط به بلغم
زرد آب صبر ۲ م ل [illegible] ۲ ل سقمونیا ۳ ل سنبل [illegible] سلیخه
مصطکی از هر یک چهار مل زعفران ۳ ل غاریقون ۶ ل [illegible] مثقال

۲ ب حب ساخته شربتش ۳ مثقال با آب گرم حب اسکبینج از جالینوس
جهة امراض بارده و استسقا و فالج و لقوه و قولنج هلیله کابلی سکبینج
ایارج ۵ ا د مقل ۴ ا ل زنجبیل و دارچینی از هر یک ۵ ل فلفل دار فلفل
ابهل زراوند از هر یک ۳ ل تخم کرفس نانخواه وج سلیخه از
هر یک ۲ ل شیطرج حب بلسان از هر یک ۲ ل مصطکی ۴ ا ل غا
ریقون ۱۰ ل اسکر طرنوه ۲ ل صبر سقوطری ۴ ا ل مقل را کوفته و آب
کندنا براو پاشیده بکوبند و باقی ادویه را بان مخلوط ساخته مثل
فلفل حبها ساخته شربتش یک مثقال و نیم تا دو مثقال با آب گرم و وقت
خواب باید قبل از استعمال و بعد از استعمال پرهیز نمایند
حب قیصر که حب ذهب نیز گویند از معالجات بقراطی جهة تنقیه معده
از رطوبات و تقویت آن و خوش دل کند بعد از طعام هر روز
یکبار را از رطوبات از جهة اخراج میفرماید و معده ضعیف نمیکند
نانخواه زیره کرمانی و انیسون هلیله الچی ملح نفطی از هر یک ۲ ل
مصطکی ۴ ل صبر سقوطری ۲ ش ل همه با آب ورق اترج خمیر نموده حبها
سازند هر حبی یکدانگ تا دودانگ حب للمبدان الطوال و
حب القرع کبل دار فلفل ابیض زنجبیل کابلی مغز دبل بیخ هندی از
هر یک پنج ل ترمس شیح لیخ و ۵ ل تربد پانزده ل قسط
مرصاف از هر یک ۴ ل شربتش پنج ل با آب ... ترب

حب

حب الماليخوليا مجرب میفرماید افتیمون ۴ حجر لاجورد غیر مغسول
غاریقون از هر یک ۲ ل سقمونیا ۳ ل قرنفل بحری ۲ ل عدد باب
به شیرین حب ساخته شربتش هر هفته یک مثقال حب العرق که از
حقیر تجربه نموده و بسیار موثر یافته و رازی میگوید که در سال عشق و دفع علتی
و چند نفر از پیران که یک سال این ازار را داشته اند و حکم نموده
است ایشان را از جانبی بجانبی گردیدن با این حب معالجه نموده ام
و پنج بار یا شش بار اطلاق میفرماید و مجموع یک شربت صبر سقوطری
بلیلج اصفر سورنجان از هر یک ۳ ل حبها سازند حب مسهل
جهة حمیات و رفع صفرا بسیار نافع است مقل از خاری بنفشه
عصاره غافث عصاره افسنتین مصطکی هلیله زرد گل سرخ
مساوی از هر یک یک جزو صبر سه جزو سقمونیا ثلث جزو شربتش ۱ ل د
نیم تا ۲ ل با آب مطبوخ شاهتره و هلیله زرد حب لاجورد جهة
اسهال صفراوی غلیظ و سوداوی و بلغم از مخرجات حقیر است لاجورد
غیر مغسول مصطکی گل سرخ پوست هلیله زرد بنفشه پوست هلیله
کابلی غاریقون تربد سفید ترنجبین محکوک صبر زرد اسطوخودوس عود
قرنفل سنا مکی گل بنفشه افتیمون کتیرا با آب حب ساخته
از ۳ مثقال تا سه مثقال ... حب جهة اسهال مجربات
پوست کوکنار رب دالحه صمغ عربی با آب حب نموده شربتش ... حب

حب چهار منقول از حکمای هند جهت اخراج بلغم و صفرا و تنقیه و تلطیف از انوا
ع رطوبات غلیظه از عروق ان موثر و عمل ان بطریق اسهال است جهت سلاطین
بلی مد بر که در دستورات مذکور شده هلیله سیاه از هر یک حب علو هندی
هم اندر ریخ سفید برابر همه نرم کوبیده با آب لیمو یا آب سیر عرق
حب نمایند بقدر فندقی و یک علو را کوبیده در گوشت جل بحته
بر بالای نخود آب و شوربای جوجه بخورند حب قرص افعی جهت تقویت
باه خصیة الثعلب خولنجان شیر مایه شتر قرص افعی زنجبیل خر
دل سرخ کشنیز با گلاب حب نمایند حب معطر از تالیف
مرحوم ابوی اسکاردن سنبل الطیب زعفران مصطکی زرنباد
حب الفار بزر البنج فلفل افیون فرفیون عاقرقرحا تخم
کرفس دارچینی ریوند قرنفل سنبل اصمغ عربی با گلاب بنهند حب
حب نشاط جهت سرفه حار و نزلات و سل و قوة باه و جماع و نشاط
و باه محرورین و منع اسهال و تعدیل مزاج کوکو نافع و لذت
حقیقت کثیرا افیون صمغ عربی رب السوس نشاسته حب
مجلب مروارید کهربا یاقوت بالعاب به دانه حب سازند
و شنگ لذت کاه اضافه نمایند حب نزله از حکیم محمد باقر جرجانی
زعفران بزرالبنج افیون صمغ عربی تخم کاهو تخم لفاح
رب السوس نشاسته حب جدوار از ظرفی مرحوم ابوی

بهر دو ماهم

مهی و مقوی دماغ و معده و مقوی باه و مجرب است جدوار عود صندل
مصطکی زرنباد زعفران قرنفل صمغ عربی در ونج فلفل عاقرقرحا
مسک مقال نیم دارچینی با آب نبات حب سازند اگر افیون نیم مثقال اضافه
نمایند جهت نشاط نیک و اما در قوت باه ضعیف نیکو حب جدوار از
از متاخرین این زمان است جهت تقویت باه و دماغ و ضعف دل
و معده بسیار نافع است جدوار مروارید دارفلفل تخم شاد
زنجبیل قرفه دارفلفل خصیة الثعلب سقاقل تخم انجره عود
قاری قرنفل کبابه زعفران نرم صلایه نموده قند را بقوام
حب سازند قدر شربت نیم مثقال حب عطاری جهت سرفه و ورم
و ضیق النفس بغایت نافع و مجرب است از تالیف جد حقیر علاء الحکما
کندر مرصاف زراوند مدحرج افیون میعه سایله حب سازند
از دانگ تا نیم مثقال شام اول نمایند با اشربه موافقه سریع الاثر است
حب السعال که از رطوبت و برودت باشد مجرب است منقول از معالجات
ایلاقی کندر میعه مرصاف از هر یک یک مثقال افیون ربع مثقال جمیعا
سازند بقدر نخودی یک حب سعال دیگر از تالیفات مرحوم ابوی
که با تب نباشد مجرب است تخم رازیانه تخم کرفس رب السوس
پرسیاوشان بادام تلخ با دلسوبه با لعاب تخم کتان سرشته
حب یا قرص سازند وزن مثقال با مطبوخ مناسب مدامند حب

جهت استمساک منی بغایت مجرب دانه تمر هندی را سه چهار روز
در آب خیسانیده پوست او را گرفته بجز و مغز او را با حرج قند
کوبیده حب بمقدار علوی که بقدر نخودی باشد استعمال کنند دیگر
بیندرفع اثر او را آب لیمو بمکیند حب دیگر که با خون باشد
هلیله هندی پلپله آمله از هر یک پنج مثقال تخم گشنیز سه مثقال
کهربا مرجان محرق دو مثقال و نیم مقل ازرق ده مثقال ادویه را کوفته و
بیخته و مقل را حل نمایند با آب ورق سبز دو ورق تا که ماده دیگر را
با و سرشته حبها سازند شربتش سه مثقال با آب کاهو تافته
در او انداخته باشند حب السقوط منقول از کامل الصناعه جهت فالج
و لقوه و درد سر که از بلغم باشد غاریقون ابیض چهار مثقال حرشوف نیز
از هر یک یک مثقال مر صاف یک درم فربیون اشق مثقال کندش
بورق ارمنی از هر یک مثقال جندبیدستر زعفران از هر یک مثقال پنج
جاوشیر مثقال با آب چقندر حبها سازند بقدر دو حبه تا سه حبه
سعوط نمایند بروغن خیری حب السعال افیون صمغ عربی نشاسته
تخم کاهو رب السوس کثیرا کوفته با آب حب سازند
حب الطین المختوم طباشیر بنجر جوز قاقله قرنفل کافور دارچینی
خولنجان از هر یک یک مثقال مشک دو دانگ اعلی سلیمه
و با سایر ادویه با گلاب حب ساخته در هاون نگاه دارند و اگر

اگر قی کند که معده از عفونت مفسده پاک شود مخلوط با زیره بادکورات
ایارج فیقرا با آن همه را بلذکا فرو زن نیم شربت ساقط نیز
قدر شربت یک مثقال حب زرشک جهت سرعت انزال مجرب است و منقول
از خط حکیم قرص زرشک با سرکه مثل در هاون سائیده
تا منحل شود و مخلوط با زیره با وسه مثقال هندی در ظرف آهنین را
سرکه پر کرده زرشک را در آن بجوشانند و در آنجا مسحوق سازند
اندک در درچینه بدسته هاون سائیده تا ملقمه شود پس در آن
سطبری گندم ساخته و آنچه در کرباس مانده با آب سرد شوینده تا چرک
او زایل شود و مجموع را یک جا ساخته در روغن سوراخی باشد
منه از سوراخ او که در انیده با آب لیمو انداخته یک شبانه روز بگذار
شود پس بروغن بابونه انداخته تا بستر نرمی طبخ نهند و در وقت
احتیاج در دهان نگاهدارند که ریسمان او بیرون باشد و بلع نشود
قی که از لعاب انزال در استر باشد از دهان بیرون آورند
حب دیگر امساک منی بقوت تمام کند و قوت انثیا و منوم و مشهی
او را افیون تر سمی ساخته و مجرب است زنبق صد و از شیح نوکرا
مثقال پرزنسج سه ل کوفته و زنبق را با نها مخلوط ساخته در صد و
پنجاه ل آب بجوشانند تا آنکه آب را تمام جذب کند و در وقت
حاجت بقدر حبه استعمال نمایند و اگر گیت او را تیز خواهند با رنگ

شیرازی که ورق انجبار است بجوشانند حب بدل جهة درد سر مزمن
وضعف معده وجگر نافع وقاطع افیون است تا نوزده شبانه بخورند
ریوند چینی حبی بقدر نخودی بسازند از یک تا سه عدد بقدر مزاج هر کس
میتواند خورد حب عنبر مجرب حقیر جهة نعوظ مجرب است ابتدا از سن شباب
نعوظ می‌آورد تا هر لقمه ساعت چون باب سرد خورد را بپوشند نعوظ بر
طرف میشود وچون درد هان نگاه دارند در عرض یک شبانه روز آب
نمیشود ودهان را بسیار معطر میسازد وبسیار خوش مزه است و
جمعی کثیر لذة الطبا بجهة نواب خاقان خلد آشیان صاحب قرانی که آن
امر جهانا ترتیب نموده هر یک دو ظرف نموده بعضی زرد آب بشیدند وبعضی
باینکه وقتی نرم میشود وبعضی بد مزه بهم رسانند این حب بغایت مستحسن طبع شده
وذا الواقع معد ملیت چینی بهشت اعلا عنبر اشهب مرکی
حصه الثعلب خولنجان مصطکی قرنفل تبر منفر فندق حب الزنز
زرزیک علوی استعمال نمایند واز عقب آن شراب یا شیر تازه یا آب
تره شیرک یا آب نخود خیسانیده بنوشند واز این حب تا نیم مثقال
میتوان خورد حب طرب المزاج زیاده میل میتوانند نمود حب جهة بواسیر ودموی
ورحی قاطع خون ومجرب است منقول از کامل الصناعه اهلیله سیاه
اهلیله بلیله کشمش مورد حب البلوط طراثیث گلنار صمغ طین
حوز بوا سنبل الطیب قرنفل تخم گندنا مقل خبث الحدید مدبر هر یک
بالسویه

اهلیله جات وتخم گندنا را در روغن زیتون بجوشانند ومقل را با آب گرم
سرد حل کنند وادویه را بآن بسرشته وحب بسازند ومقل را با آب گرم
بنوشند حب سعال جهة ضیق النفس وسرفه دائمی وبحة ولین سینه وتلیین
بقیه صوت وجهة ربو نافع است بادام شیرین تخم کتان بریان
انگبین کثیرا حب صنوبر الکبار صمغ عربی انیسون اصل السوس رب السوس
فانیذ شکر بالسویه باید که عسل وآب را زیاده بسرشته وحب نمایند
در زیر زبان نگاه دارند بالسیم در اقراص اقسام قرص مثل
اقسام حب وحد وسط نحوف ومعاجین ونحوه ادویه را زرد
ماجون قدیم است وآنچه مشتمل است بر ادویه کبار زوالی خیسه وافیون
از قوتش تا چهار سال باقیست ومسهله نقاد اقسام آن در نقال
قوت مثل حبوب بند وحفظ قوت ادویه در قرص زیاده بر نحوف است
قرص افعی در اول درجه سیم خشک وملطف وتری ومقوی حرارت غریزی
وپادزهر سموم وجهة تقا بای جذام ورفع وتحلیل خلط محترق وبواسیر
ورفع ظلمه جلد نافع وقوتش تا ده سال باقیست وبعد از اشتداد استعمال
نماید بعد از تحویل شمس بحمل افعی ماده را صید باید نمود وبلا فاصله
ایام بعده سر ودنبالش را بسته بر روی تخته که قدیم نهنه گذاشته چهار
انگشت از سر وچهار انگشت از دنبال بیک ضرب قطع نمایند
وجثه اش را پیچ رشته با آب بجوشانند وباید که شبت ونمک

در دیگ سنگی یا سفالین بجوشانند تا پخته شود پس استخوان او را دور کنند
گوشت او را با ربع آن نان سپیده خشک در هاون سنگ با مرق آن
محکم بکوبند تا یکسان شود و قرص یک مثقال سازند و در روی
پرویزن خشک کنند و در شیشه حفظ نمایند و در وقت ساختن دست را
بروغن بلسان چرب کنند و اگر نباشد زیتون کهنه و باید که افعی
قوی الحرکة باشد و گوشش باریک و چهار دندان داشته باشد و علامت
ماده آنست و اشقر و سیاه و ابلق و سرخ بکار نمی آید قرص [illegible]
کان از اجزای تریاک فاروق است جهت سموم و ربو و عسر النفس و کسر
و جبر نافع است و جهت استسقا بی عدیل است عنصل مشوی در خمیر
گرفته را کوبیده بوزن آن ارد کرسنه با شراب معجون ساخته با روغن
گل دست را چرب نموده قرص سازند و بدل شراب مثلث نیز توان کرد
اندروماخس حکیم عنصل را دو وزن و ارد کرسنه را یک وزن کرده
قرص اندروخون که از اجزای تریاک فاروق است جهت گزیدن
هوام و ادویه قتاله و تخفیف سم و تقویه اعضاء رئیسه و ضعف
جگر و استسقا و تفتیح سدد نافع است و نسخه او مختلف و بهترین
نسخه‌ها از جالینوس این است که صاحب کامل الصناعه شرح کرده
دار شیشعان قصب الذریره هارون عود بلسان حب بلسان مصطکی
فو از هر یک [illegible] مر [illegible] زعفران از هر یک [illegible]

سعال و [illegible] حماما مر صاف از هر یک [illegible] و چهار مثقال اذخر ان
[illegible] سنبل الطیب شش مثقال با شراب یا مثقال غسل [illegible]
قرص سازند قرص اندروخون الملک که مولفان باسم پادشاه
عصر تالیف کرده جزو اعظم تریاق غرزه و بعضی معاجین کبار است
مقوی معده و دماغ و جگر و با قوة تریاقیه و جهت علل بارده اعضا
ریشه سفید بابونه سرخ و سفید و ساق سیدانه مر صاف آرون
افیون اشنه قصب الذریره عود بلسان [illegible] با شراب یا جمهوری یا
مثلث بالیند زلیپ قرص سازند قرص لک که از جمله اجزای
معاجین کبار است فیلجوش که لوف باشد بجز و لک مغسول در جزو
با شراب یا جمهوری یا مثلث قرص سازند قرص اذخر و معمول کار جمله
اجزای مخلصه است که سوطیرا گویند ملطف و مفتح و جهت استسقا و امراض
جگر و سپرز و معده نافع و ضماد او محلل اورام بارده و جهت درد
سر بلغمی و نزلات قدیم بسیار موثر است حماما دار شیشعان قط
ثلج قصب الذریره فلفل سفید فلفل [illegible] از هر یک [illegible]
مصطکی زعفران مر صاف از هر یک شش [illegible] سنبل الطیب
سازج هندی از هر یک [illegible] با شراب و امثال آن المذکورات
قرص سازند قرص اقروفو معا یعنی قرص زعفران از جمله اجزای
[illegible] لطیف است و در خواص مانند اذخر معمول و بعضی [illegible]

نیلا مندر زعفران دارچینی پنج پوست آمله بلیله سادج هندی از هر یک دو ل
گل سرخ ... قسط تلخ از هر یک یک مثقال ترصا چهار مثقال شراب ...
ان بدستوری که گذشت قرص سازند قرص فوفیون از افرادی است دیطوس
است مفتح و ملطف و محلل و مفتح احشا و جهت امراض بارده اعضای رئیسه
نافع دیاقوت یرقلیه قیه است مویز بیدانه ده ل علک البطم ۱۴ الکلم
مرتماف اذخر هر یک دو ل دارچینی مقل ازرق اظفار الطیب اسکندر
رومی سلیخه اکلیل الملک سعد حب الغار هر یک سه ل قصب الذریره یک ل
زعفران یک ل مقل الیهود دو ل و نیم صمغ عربی در شراب حل کرده ان
حب سازند قرص ساز بند و بعضی از قدما سه وزن ان عسل معجون کنند
قرص طباشیر ملین جهت تبهای صفراوی و دموی و رفع تشنگی و تسکین غلیان
خون نافع است طباشیر سفید گل سرخ صندل سفید مغز تخم کدو مغز تخم
خیار مغز بادام رب السوس زرشک سماق صمغ عربی کثیرا ترنجبین
باب ترنجبین قرص سازند و اگر تلیین بیشتر خواهند ریوند چینی غاریقون
سفید اضافه کنند مقدار شربت یک ل انتها قرص طباشیر ملین از
تالیف مرحوم میر محمد عطاءالله حید حقیر است و بهترین نسخها و معمول حقیر
است و بهترین نسخهاء و جهت تبهای حاره و حصبه و آبله و تب دق
و حرقة البول و تشنگی و تسکین التهاب اخلاط محرقه و سعال و ذات
الجنب مفید است گل سرخ طباشیر نشاسته تخم خرفه مغز تخم کدو

مغز تخم هندوانه تخم خیار تخم کشنیز گل بنفشه صندل سفید کثیرا
رب السوس فوفل زعفران باشیره جو قرص سازند و از یک مثقال
تا دو مثقال بنوشند قرص طباشیر قابض منافعش مثل منافع ملین
است با لینت طبع استعمال نمایند تخم خرفه بو داده گل سرخ صندل سفید
سوده گلنار اقاقیا صمغ عربی بو داده گل ارمنی بو داده نشاسته
بلوط هر دو بو داده رب السوس طباشیر تخم حماض بو داده زرشک سماق
را نرم صلایه نموده بیک دیگر مخلوط نمایند و بعد از ان با آب سیب یا به
زرشک قرص سازند و در سایه خشک کنند یک مثقال را بیاشامند و
اگر با سهال و غدقه کبدی باشد و خون صرف بسیار آید ریوند چینی
کهربا مرجان سماق مشوی انجبار اضافه کنند قرص ورد قابض
جهت نزف الدم و جهت اسهال ذوبانی منقول از قانون و مجرب
گل ارمنی طباشیر نشاسته بلوط تخم حماض مغشر گل سرخ صمغ عربی مقلو
نات محرقه با الشویه با آب به قرص سازند قرص ورد الاخر جهت ورم
معده و حمیات بلغمیه گل سرخ شش ل اصل السوس چهار ل اسل
یک ل با سکنجبین بقدر یک درم قرص سازند قرص ... جهت ...
و جمیع امراض انواع نفخ قسیر نافع است تخم کرفس انیسون از هر یک
هشت ل فستق چهار ل فلفل دو ل مرصافی دو ل دارچینی شش ل
مصطکی چهار ل ... چند بیستره درم با آب قرصها سازند قدر یک ...

قرص کاکنج جهت قروح کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم نافع مجرب
منقول از جامع ابن الدوله افیون تخم کرفس بزر البنج نشاسته از
هر یک ۱ل تخم رازیانه ۵ل زعفران تخم خشخاش بری مغز حلقوزه
مغز بادام تلخ مغز [illegible] از هر یک ۳ل حب کاکنج جبلی [illegible]
تخم خیارین [illegible] ۱ل ادویه را کوفته با [illegible] معجون ساخته قرص سازند
قرص [illegible] جهت اسهال و قرحه و قروح امعا و کسی را که هضم طعام
نشود و پیچش سحج و زحیر و سیلان حیض متواتر باشد حب الآس
دو ل تخم رازیانه افیون نانخواه تخم کرفس بزر البنج دو [illegible] از هر یک
اوقیه افیون دو ل با شراب معجون ساخته [illegible] قرص سازند
و بعد از [illegible] استعمال نمایند قرص برمکیه جهت بلغم خام و صفرای حار
قوی بسیار نافع است هلیله [illegible] ملح [illegible] از هر یک جزو بے
ترنجبین [illegible] خراشیده مثل همه اجزا فانیذ را در [illegible] و قدری آب ترنج
ریخته بعد از چند جوش از آتش گرفته ادویه را بر و پاشیده خوب
باهم ممزوج نمایند و بعد از آن بوزن هفت ل قرص ها ساخته در
شربت یک قرص [illegible] که در [illegible] کشنیز خشک یک [illegible] خیسانیده و صبح [illegible]
باشند و این قرص از ده بار بیست و از بیست بار کمتر اطلاق می فرماید
و اگر احتیاج افتد اخراج بلغم زجاجی لزج نمایند زیاده کنند با وزن ربع
جزو هلیله و شحم حنظل را قرص زرشک لک دار جهت [illegible] مستسقی

[illegible]

زرشک
[illegible] وجهت تپهای مرکب و برقان نافع و مجربست و عصاره
باربر [illegible] لک مغسول از هر یک ۳ل افسنتین با عصاره
غافث از هر یک ۱ل [illegible] طباشیر گل سرخ سنبل الطیب
انیسون [illegible] صمغ عربی [illegible] گل ارمنی نشاسته کثیرا همه [illegible]
مصطکی [illegible] زعفران [illegible] بادیان ترس
افیون اقاقیا تخم مورد ریوند چینی [illegible] قرص سازند و با
سکنجبین بزوری یا شربت [illegible] بنوشند و اگر سرفه داشته باشد
با شربت مورد بنوشند قرص افسنتین منقول از کامل الصناعه [illegible]
[illegible] جهت ضعف جگر افیون افسنتین [illegible] تخم کرفس
صبر عصاره غافث بادام مقشر مصطکی سنبل الطیب ساذج
هندی بقدر درهمی قرص سازند قرص [illegible] جهت تپهای حاد
و اورام جگر حاره و تب شطر الغب و رفع تشنگی بسیار نافع است
مغز قرع تخم خیارین مغز تخم کدو رب السوس کثیرا نشاسته
تخم رازیانه گل سرخ زعفران با لعاب بزر قطونا قرص
سازند و قدر شربت یک مثقال است قرص ریوند جهت تپهای
کهنه و صلابت جگر و ورم جگر و ورم سپرز و خصوصا که واقع شود
بجگر و سپرز ریوند چینی فوه عیدان لسان [illegible] تخم کرفس
افیون عصاره غافث هر یک [illegible] با آب قرص ساخته استعمال نمایند

قرص غافث مجربست جهة سطر العنب و تبهای کهنه گل سرخ سنبل الطیب
طباشیر عصاره غافث باب قرص زنند قدر درهمی
قرص البسد جهة اسهال دموی و قذف خون نافع است
بسد کهربا کندر اقاقیا جلنار هر یک چهار ل صمغ عربی مثقال
دار چینی بابونه تخم مرغ بقدر درهمی قرص بسازند قرص طباشیر
کوفته بسیار مجربست تخم خرفه سوسن ۱۲ تخم خیار چهار ل فلفل ابیض
سنبل اشق از هر یک ۲ ل اشق را در سرکه حل نمایند بقدر مثقال قرص
قرص کافور جهة تبهای محرقه و تشنگی و تب دق و خفقان گل
سرخ … طباشیر صمغ عربی کثیرا از هر یک مثقال تخم کدو تخم خیار
تخم خرفه اصل السوس هر یک هشت ل نشاسته ۲ ل زعفران
یک ل کافور نیم درم بلعاب بزر قطونا بقدر درهمی قرص سازند بآب
… استعمال نمایند قرص مثلث جهة صداع حار و اورام
حاره ضماد او نافع است مرصاف لادن افیون کافور هر یک
پنج ل کندر … زرد رامک گل ارمنی هر یک مثقال قرص سازند
… بگلاب … با سرکه حل نموده بر پیشانی طلا نمایند قرص
مثلث معمول زعفران افیون مرصاف بزر البنج …
بالتوبه باب کاهو قرصها مثلث سازند که مثلث به …
خورده نباشد و با سرکه و آب کشنیز و امثال آن بر اورام حار

وصداع

وصداع حار طلا کنند و در صداع بارد بآب حنا و آب نمک و
مرزنجوش و امثال آن قرص للدق جهة تب دق مقبول … گل سرخ
… طباشیر … گل سرخ … گل ارمنی ۴ ل تخم کدو تخم خیار
تخم خرفه کهربا هر یک ۳ ل بقدر … ل قرص سازند و این قدر
شربت قرص جهة اسهال … تالیفات مرحوم والد حقیر گل
سرخ تخم حماض صمغ عربی نشاسته طباشیر هر یک … ل بلعاب
بزر قطونا قرص سازند و قدر شربت یک ل قرص گل صغیر معمول
ابو الراجم جهة درد معده و تبهای بلغمی و رفع رطوبات معده مجربست
گل سرخ ۳ جزو سنبل الطیب رب سوس از هر یک یک جزو قرص
سازند قدر شربت یک مثقال قرص للدق از مرحوم ابو الراجم جهة
تب دق و تب مطبقه و محرقه و اسهال صفراوی و دموی
که با تب باشد بغایت … است تخم بارتنگ نشاسته
کثیرا صمغ عربی گل ارمنی طباشیر خشخاش گل سرخ مغز کدو
خیارین و تخم خرفه مغز دانه به مغز تخم هندوانه رب سوس بلعاب
بزر قطونا قرص سازند قرص جهة بول الدم و بول … و قروح کلیه
و مثانه مغز تخم خیار تخم خرفه خشخاش کثیرا گل قرمز شادنج
مغسول و اگر نباشد … محرق مغسول رب سوس صمغ عربی
بادام دم الاخوین کندر تخم کرفس افیون کاکنج ده عدد …

تا دو درم قرص ایضا جهة امراض مذکوره که مسکن الم است تخم خیار
و خیار بادرنگ تخم خرفه تخم کاهو و هندوانه از هر یک [illegible] گل افیون
گل ارمنی عصاره لحیة التیس خشخاش صمغ دم الاخوین قدر
شربتش تا درمی [illegible] نباید داد [illegible] جهة درد گرده و مثانه تخم
خربزه تخم خیار تخم کدو شیرین بزر البنج تخم خرفه بادام مغز
کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش ابیض از هر یک [illegible]
بزرقطونا هر یک [illegible] قرص سازند قرص زرشک معمول [illegible]
از قانون جهة سده جگر و سپرز که از حرارت باشد و جهة تبهای [illegible]
معده حاره بعد [illegible] زرشک [illegible] رب السوس گل سرخ
تخم خیار تخم هندوانه تخم کشوث تخم کاسنی بکد ۳ ل مصطکی سنبل
الطیب عصاره غافث ۳ ل قوة الصبغ ریوند زعفران بکد
ترنجبین ۴ ل را با آب حل کنند قرص سازند و اگر ریوند چینی باشد
اجود خواهد بود قرص کاکنج جهة حرقة البول تخم خیار حب کاکنج
مغز بادام شیرین رب السوس کثیرا گل ارمنی صمغ دم الاخوین کندر
بکد مثقال تخم کرفس ۲ ل افیون ل از یک [illegible] زیاده ازان
قدر شربتست با شراب بنفشه و توتش [illegible] قرص
للغوا یزاق کندر ۵ ل راس یابس ۳ ل فودنج ورق [illegible]
هر یک ۲ ل بذر التنام ۳ ل صعتر ل نانخواه ل نیم شربتش [illegible]

[illegible]

بزر البنج

مطبوخ زیره قرص از باربطس طباشیر ۱ ل تخم کاهو تخم خرفه
نیم ل کشنیز خشک نیم ل گل سرخ حب الرمان ۲ ل گل ارمنی نیم ل
کافور نیم ل با آب انار ترش بنوشند قدر شربت ۲ ل قرص
[illegible] قرص الحیض [illegible] سه ل [illegible] نیم ل ورق سداب فودنج
[illegible] شیح فوه حلتیت سکنجبین جاوشیر قسط سنبل [illegible] ل
با آب سداب قرص سازند قدر شربت یک مثقال قرص الورد
المسهل للصفرا المطفی للحمیات گل سرخ نیم ل تخم خیار نیم ل تخم
کدو نیم ل رب السوس ۳ ل سقمونیا مثقال کافور ربع ل با آب
خرفه قرص سازند شربتش یک مثقال با یک مثقال شکر قرص درد
نوع دیگر جهة درد معده گل سرخ ۴ ل سنبل ۲ ل رب السوس ۴ ل
اکلیل الملک بابونج اذخر از هر یک ۳ ل مصطکی کهربا مثقال شر
[illegible] مثقال مطبوخ افسنتین جهة درد معده با عنب الثعلب جهة
ورم معده قرص الخشخاش جهة قروح سینه و شش و تب حار و
درد سینه و زکام گل سرخ صمغ ۴ ل کثیرا رب السوس [illegible] ل
خشخاش [illegible] ابیض و اسود ۳ ل طباشیر ۵ ل زعفران [illegible]
یک مثقال قرص سازند و با شربت خشخاش بنوشند قرص مروارید
از املای مرحوم حکیم محمد باقر جهة حمیات و عطش و قایم مقام قرص
کافور است مروارید طباشیر صندل سرخ و سفید نیلوفر کشنیز

کل سرخ تخم خاص تخم کاسنی تخم خرفه تخم کدو تخم هندوانه از
هر یک سه ل نشاسته کثیرا انزروت خشخاش سفید هر یک چهار ل
بزر قطونا در آب خیار سبز ده ۲ انکه صاف کنند با قرص سازند
این قرص ها لطیف طبی است که سفوفش از شرب قرص کافور قرص
کافور از رازی جهت علل جگر که گفته است که انفع اقراص است جهت
علل جگر و حمیات و معمول حقیر است طباشیر ده ل گل سرخ [illegible] ل تخم
کدو تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه صندل سفید کافور بلعاب بزر قطونا قرص
سازند و باز فربه که اگر بزر البنج داخل نمایند جهت تب و جگر و تطفیه
حرارت عجب خواهد بود قرص سرطان جهت سلولین طاین ارمنی طاین
مختوم طاین رومی نشاسته گل سرخ هر یک یک ل چهار ل سرطان
محرق ده ل کثیرا طباشیر شادنج مغسول [illegible] ل ریشه انجبار ده ل
کنند یا شاخ گاو کوهی سوخته که حقیر تجربه نموده ام و بسیار مجرب است
خشخاش سفید و سیاه زعفران نیز اضافه نمود رب السوس [illegible]
لسان الحمل قرص سازند قدر شربت ۲ مثقال و با شراب انار ترنجبین بیاشامند
قرص گل کبیر جهت تبهای بلغمی و سوداوی و تبهای مرکبه و غیر مرکبه گل
سرخ عصاره غافث ده ل افسنتین مصطکی سه ل و نیم سنبل [illegible]
روغن عود اذخر مکد [illegible] قدر شربتش یک مثقال بیمار را [illegible]
قرص شادنج بهتر از اقراص کهربا و قاطع خون جمیع اعضا و مجفف

قرص

قرص ورد [illegible] جهت تبهای مرکبه و اسهال دموی مجرب
گشنیز خشک بود لغه خشخاش سفید هر یک ۶ ل کهربا جلنار
تخم خرفه از هر یک ۵ ل طاین مختوم و اگر باشد گل ارمنی شاخ
گاو کوهی سوخته کثیرا صمغ عربی هر یک ۳ ل و ودع سوخته بزر البنج
شادنج مکد ۳ ل و قدر شربت یک مثقال است بدل شادنج [illegible]
طین محرق مغسول است قرص کهربا از نجیب الدین جهت حبس خون
از هر موضعی که باشد مجرب است هر واحد خشخاش سفید و سیاه
گل مختوم گل قبرسی [illegible] کامل است کهربا تخم خرفه [illegible] تخم حماض
شاخ گاو کوهی سوخته و پوست بیضه تخم مرغ گل ارمنی صمغ بود [illegible]
تخم گشنیز جلغوزه مکد و ودع محرق جلنار بزر البنج اکاکیا سماق
طباشیر کثیرا نشاسته مصطکی بود لغه زعفران افیون [illegible]
م سه [illegible] قدر شربتش یک مثقال است جهت نفث الدم و با شراب
خشخاش جهت قروح امعا قرص زرشک هندانه رب السوس گل
سرخ مغز تخم خیار مغز تخم خربزه مصطکی عصاره غافث سنبل الطیب
ریوند [illegible] عصاره افسنتین اسارون [illegible] اذخر
تخم شاهتره کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران طباشیر ترنجبین
با آب قرص سازند قرص گلنار جهت اسهال مراری رقیق الکیموس از
انکه دموی باشد یا صفراوی عفص خرنوب نبطی گز مازج گندر گلنار

ساوری فیلبوث صمغ عربی ملکه نیم جزو تا دول قرص سازند

قرص کهربا جهة حمی لثعة و تبهای کهنه مجرب است کل سرخ

ربّ سوس نشاسته بزره سنبل الطیب مصطکی کهربا انیسون قرص سازند

قرص جهة تبهای مرکبه کل سرخ مصطکی سنبل الطیب رازیانه تخم

کرفس تخم کاسنی عصاره افسنتین طباشیر تخم تبش با

مثقال با کلقند و طبیخ رازیانه قرص الاستسقاء الحار منقول از

مختار و مجربست عصاره زرشک یا زرشک کل سرخ تخم خیار

تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس مصطکی لک مغسول از هر یک

یک مثقال سنبل الطیب نیم مثقال بقدر یک مثقال قرص ساخته با چهل مثقال

اب عنب الثعلب و ده درم سکنجبین و پنج مثقال مغز خیارشنبر بیاشامند

قرص سهله از تالیف حقیر و در امراض حاره و تبهای گرم و مرکبه

رفع قولنج ثقلی بغایت نافع و سریع العمل دید غالبه و تهیه تراق فم

قرصهای سهله است بنفشه مغز تخم کدو و تخم خیار نیلوفر مغز هندوانه

تخم خرفه کل سرخ طباشیر نشاسته کثیرا کشنیز تخم کاهو مصطکی

انیسون از هر یک یک مثقال و اگر حب الملوک با کثیرا و انیسون و مصطکی

ساییده در سه روز در اب لیمو بخته بهتر از توبه است قرص

مروارید از تالیف حقیر جهة تب دایمی و بواسیر و دق و اسهال نافع و

بغایت مجربست طباشیر کل سرخ کل ارمنی تخم کدو مغز تخم خیار

صندل سفید

صندل سفید تخم خرفه مروارید کهربا عصاره لحیة التیس تخم بارتنگ

باربت الکافیس مورد مهرشته قرص سازند و یک مثقال ازین

را با شربت خشخاش و در بعضی مزاج با شیر الاغ باید داد و در

بعضی مولوسی سرطان محرق اضافه باید نمود و جهة تب دق کافور

زعفران اضافه کنند قرص قابض از تالیف حقیر جهة اسهال

دموی و صفراوی و قطع خون از هر موضعی و سرفه رطوبی و سحج و ذوسنطاریا

بغایت مجربست طباشیر نشاسته صمغ عربی گلنار کل سرخ کثیرا

زعفران افیون تخم مورد لو الجبل سماق کاه کوهی سوخته گل

ارمنی خرنوب نبطی ارد کنار مازو تخم حماض دم الاخوین با اب

بارتنگ قرص سازند و یک مثقال را در هر مرضی با ادویه مناسبه

موافق ان مرض بدهند قرص طحال از تالیف ابوی ام جهة ورم

و درد سپرز که با تب باشد مجربست کل سرخ عود زرشک

تخم خیار تخم خرفه ریوند طباشیر لک مغسول مثقال

عصاره غافث نیم مثقال کافور عصاره افسنتین زعفران ثمرة الطرفا

ایرسا سنبل الطیب یک مثقال را با سکنجبین و اب کاسنی با اب معصر

یا اب شاه تره بنوشند قرص کوکب واضع او بلمیوس است و او

دعوت کوکب زحل میکرده و بهوست متلبس بلباس کوکب

بجهة و در ان زمان نیز معروف ملقب بکوکب گشته لهذا این قرص

سمر یا بخام کوکب شده و سبب دیگر در این تسمیه آنکه طلوع کوکب
الارض شبیه مانند و جزو اعظم این قرص است و معتدل الحراره
و یابس است در اول و جهت ضعف معده و دماغ و جگر و سپرز و
فضول غلیظه و صداع و فواق و نزف الدم از هر موضعی که باشد
و جهت درد گوش و قرحه و امعا و مثانه و سرفه و قرحه و زحیر و قولنج
و درد رحم و سموم مشروبه و ملدوعه و قوتش تا چهار ماشه است
و شربتش تا دو مثقال و منقول از تذکره است و آنچه بوعلی آورده
این قرص شبیه موافق کامل و شفاء الاسقام است و قویسیالیوس
تخم کرفس انیسون بزرالبنج سبعه سایله مکد ... ستر سنبل
پوست بیخ لفاح گل مختوم مرصاف سلیخه طلق محلوب مکد و در
بعضی نسخه خشخاش ... و در بعضی نسخه مصطکی طباشیر قط زعفران
حلتیت مکد مثقال قطع قطع تنها و درد پشت و در بعضی نسخه کافور ... مثقال
و بعض افیون یک مثقال جهت قطع خون و حرقت بول اضافه کرده اند
قرص گلنار منقول از تذکره جهت تبهای حاره و اسهال مزمن
و نفث الدم از هر موضعی که باشد نافع است و گویند در تجفیف
قروح و باقی ... فارسیه که معروف است عجب فرح نفع
عجیب میکند بشرط مازو یا پوست انار گل سرخ اقاقیا مازو مکد
... انیسون گل مختوم سلیخه صمغ مکد چهار ... کثیرا افیون مکد مثقال

باب کرم

باب کرم استعمال نشیند قدر شربت از نیم مثقال تا دو مثقال میباشد
قرص دیاسقوماطون جهت زحیر و مغص و اسهال مفرط و قروح امعا
و نزف الدم و اسهال دموی و فساد هضم نافع و از رسن
در حال ظاهر است که تخم کرفس نانخواه رازیانه انیسون و
سنبل الطیب مر سلیخه افسنتین با شراب ریحانی یا قائم مقام
او قرص سازند و قدر شربتش تا نیم مثقال است قرص ریوند
منسوب بشیخ الرئیس ... المنافع مجرب است جهت یرقان
و درد سر و درد سینه و معده و جگر و سپرز و بادها و تبهای
مزمنه و عسر البول و ... هضم و سموم و در اکثر منافع مثل قرص
کوکب است و از اسرار مکتوم است و قوتش تا چهار مثقال
با قیمت ریوند ... لک مغسول مکد ... تخم کرفس انیسون
عصاره غافث عصاره افسنتین از هر یک ... و اگر مرض
را در سر کهنه باشد قط مصطکی و تربد اضافه کنند و اگر
صفرا غالب باشد عوض قط هلیله کابلی و اگر با تصاعد بخار باشد
کشنیز خشک بجای تربد و اگر با تب و قبض طبیعت باشد اصل السوس
گل سرخ طباشیر بنفشه از هر یک ... و اگر با عطش باشد بدل
اصل السوس تخم خرفه کنند قدر شربتش تا دو مثقال قرص گل
قابض جهت سحج و اسهال دموی بغایت نافع و منقول از ایلاقی

کل ارمنی گل سرخ تخم حماض بود لهذا صمغ عربی کثیرا نشاسته بود لهذا آب
بالعاب بزرقطونا قرص طباشیر قرص ریوند جهت سوء مزاج جگر
در اسهال دموی سودمند افتاده الذ منفعت است ریوند چینی عصاره غافث
زرشک تخم کاسنی بالسویه با آب برگ با زرشک قرص طباشیر
و با آب بارزشک بنوشند قرص اندرون تالیف قد باشد
شقول از کامل و تذکره عجیب الفعل است جهت بقایای نار فارسی
و آتشک و قروح مزمنه واهل روم او را حب ... نزد اهل فرنگ
ارو کند رم هشت ل زیبق سه ل افیون و عنبر لذ هر یک نیم
ل اضافه منهایند و در استعمال او شرط است بقیه بدن و ترک
ترشیها و نمک و قوتش تا دو سال باقیست و بعد از آن جهان روز
استعمال نمایند و حب مثقال او را در سه روز شاول نخیند
زرا وند مدحرج ۴ مثقال کندر عفص ۲ دال بشب یمانی مرصاف ملکد
۴ مثقال قلقدیس مثقال با گلاب قرص طباشیر قرص بروی در
ضمادات مذکور است قرص عفصه از جمله ضمادات است و مذکور
خواهد شد باب چهارم در سفوفات و آن اقدام ترا کرده است
و بعد از آن معجون ترکیب یافته دیقوریدوس گوید که مخترع او
بقراط شاگرد اسقلیبوس است نه بقراط طبیب مشهور و استعمال
اورا با ضعف معده و شدت امتلا جایز نداشته اند مگر آنکه الطف

سریع النفوذ و لذیذ الطعم است در تلطیف شکم سفوف ارسطو و سفوف ارسطاطالیس
سفوف اسکندر را نامند معده را قوه دهد و کهنه سنج دارد و دو
سو اسن و فراموشکاری ببرد و جهت هضم طعام و بوی دهان خوش
کردن نافع است و در تفریح دل نظیر ندارد و جهت بخار و قطع عرق
فاسد و بد بوی بدن نافع و این سفوف را ارسطو جهت اسکندر
ترتیب داده لهذا سفوف اسکندر نیز گویند و قوتش تا دو سال
باقی و شربتش تا دو مثقال است قرفه سلیخه نارقیصر کان سعد
نارکیسر است بلغت هند و ان رازی رومی و قسمی از هیو فاربعون
است عود هیل اسارون مصطکی هلیله کابلی قرنفل گچ کرناری
دارچینی پسته فلفل زنجبیل قرنفل نانخواه زنگ جوز بوا کافور قاقله ملکد
جزو شانک عنبر ملکد نیم جزو و شکر شش چندان پیش از طعام و بعد
از طعام یک مثقال تا سه درم شاول نمایند سفوف جهت اسهالی
که از مجربات ابوبکر رحمه الله اطفال و غیر اطفال را نیز نافع است حب
الرمان بوداده را بسیار نرم سائیده صلایه کنند طباشیر سفید
صمغ عربی کثیرا مصطکی سفید تخم مورد گل سرخ گل ارمنی بالسویه
معادل معادل مقال مثقال مثقال مثقال
سفوف کنند و با اطفال نیم مثقال شب با شربت به یا شربت
سیب ترش بدهند سفوف بلوط منقول از منصوری جهت تقطیر
البول و سلس البول مجربست بلوط مغشر بود لهذا کندر کسنیز خسک
۱۰ ۳ ۵ ۲ ۱۰

کل ارمنی صمغ عربی سفوف سازند بقدر دو درم صبح و در حال شام و اگر
با تقطیر و سلس و تشنگی شدید باشد که مریض هر چه بیاشامد
رفع و دفع شود باید که ماء الشعیر بر بزر قطونا پاشیده و غذا آب
غوره و سماق و مثل آن ترتیب دهند سفوف دیگر جهت سلس
البول مجرب بلوط ۸ کشنیز خشک ۴ مر آس ۳ عرق السوس ان
التنور بخشم خرفه افیون سنبل الطیب طباشیر مصطکی زرور
سعد کندر سکر مثل همه وقت خواب استعمال نمایند قدر
سه ال سفوف جهت اسهال مراری مزمن و بواسیری و نواحی صاحب
نهایت مجرب از تالیفات حقیر کل ارمنی ناردان بوداده دانه
انگور که از سرکه پیرهن اسفه باشند و بوداده هر یک پنج ال
کل سرخ صمغ عربی بوداده هر یک سه ال طباشیر گل مختوم یا داغستانی
هر یک ... ال مصطکی عود قماری هر یک یک ال قدر شربت ... ال
ربوب مناسبه سفوف دیگر جهت اسهال بواسیری مجرب
تیواج خطائی نیلوفر سفوف طین جهت سحج و اسهال صفراوی
بزر قطونا تخم مرو تخم ریحان نشاسته صمغ عربی بوداده کل ارمنی
جزو صمغ عربی و گل ارمنی و نشاسته را نیمکوب ساخته بزرها را
باتش نرمی بوداده مخلوط کنند و در وقت استعمال بروغن بادام
کل چرب ... با شربت به یا رب آس ... سفوف ...

جهت اسهال

جهت اسهال که از ضعف معده باشد و تقویت معده و امعا
کنند ناردان بوداده حب الآس بلوط سماق کمون در سرکه
خیسانیده بوداده آرد بندق آرد سنجد کشنیز خشک بوداده
خرنوب نبطی خرنوب شامی ملح جزو سک رامک مکرر ربع جزو
نیمکوب ساخته استعمال نمایند سفوف ... جهت اسهال
کهنه و زحیر و ضعف معده و سردی معده و مغص و بواسیر نافع است
حرف بوداده نیم رطل تخم کتان تخم کندنا و نبطی مکرر ربع
رطل مصطکی یک اوقیه و نیم هلیله سیاه بوداده زیت مکرر ربع
رطل نیمکوب ... استعمال نمایند سفوف زرشک جهت تقویت
معده و جگر و حبس شکم نانخواه سماق در تخم حب رمان بوداده
زرشک بوداده آرد ... مکرر ۲ م شکر طبرزد ۲ م ... کوفته
سفوف سازند سفوف ساق جهت اسهال مزمن سماق دو جزو
حب الآس ۲ جزو حب الرمان بوداده ... خرنوب نبطی
سه جزو صمغ عربی گلنار نیم ... کوفته سفوف سازند سفوف
... جهت باد ... و نفخ کرویا انیسون زیره کرمانی قاقله کبار
قرفه نانخواه تخم کرفس هر یک دو ... قاقله صغار نیم ...
و فلفل نیم ... زنجبیل فلفل دراز و شکر ۲ ... شش ...
۲۰ ال سفوف ... جهت رفع اشتهای زیاده در وقت حمل

[illegible]

وجهت تقویت معده و اشتهای طعام و تسکین خفقان بکار برند نافع است زرنباد تخم کرفس هر یک ۵ مثقال ناخواه کندر ۳ مثقال جند بیدستر نیم مثقال زیره کرمانی ۲ مثقال سفوف سازند سفوف دیگر جهت جوارش بسیار نافع است و جوارش السمه نیز گویند کنجد مقشر زیره کرمانی زنجبیل یکدرم دارفلفل فلفل هر یک نخود درم دارچینی ۲ مثقال هیل قاقله ۳ مثقال شکر طبرزد یک رطل سفوف الاسهال منقول از حنین جهت ضعف معده که با اسهال باشد و تب ربع و اشتهای طعام زیره کرمانی و کمون نبطی که ۲ شبانه روز هر دو در سرکه خیسانیده و خشک شده و بو داده باشد هر یک ۳ مثقال حب الآس هشت درم کشنیز خشک بو داده ۲ درم ارد سنجد ارد ناردان هر یک ۲ درم قرط ۱ مثقال سک ۳ مثقال عود هندی ۳ مثقال به بریان کرده سبع تخم شربتش سه مثقال با هلیله قبل صبح و شام سفوف للفواق جهت فواق تشنجی که از امتلا حادث شود تخم کرفس حلبه سعد زیره کرمانی با الیویه سفوف ساخته شربتش یک مثقال با آب نانخواه سفوف لوج الکبد جهت درد جگر باشد شربت استعمال نمایند لک مغسول ۳ مثقال طباشیر ۲ مثقال گل سرخ ۳ مثقال تخم کاسنی و کشوث هر یک ۲ مثقال و نیم سفوف ساخته تا پنج مثقال بخورند

۵۷

سنایی و علاوقیه شیر شتر گرم که کف گرفته باشد بنوشند سفوف بورنجان صغیر مجرب است جهت نقرس و عرق النسا سورنجان ۸ مثقال شکر سلیمانی ۵ مثقال زعفران یکدانگ بقدر یک مثقال با آب سرد استعمال نمایند سفوف القطع دم بغایت مجرب است یک مثقال اندر مع لحاجات تقراطر عجیب الفعل است جوز محرق بنجخ و ریزه تخم مرغ سوخته تیکی کرد و کنجد بو داده سه جزو مجموع را ساییده ۵ مثقال با شربت سیب یا آس یا ریباس ناشتا استعمال نمایند سفوف مقلیا از رواید مرحوم جهت زلق الامعا مجرب است هلیله سیاه و املج و بلیله بریان کرده بروغن زیت برشته کرده هر یک پنج مثقال زیره کرمانی یک شبانه روز در سرکه خشک شده حب الرشاد بو داده هر یک مثقال تخم کرفس انیسون در سرکه خیسانیده خشک شده بو داده هر یک ۴ مثقال مصطکی قرنفل قاقله عود هندی سنبل الطیب هر یک ۲ مثقال سعد ۳ مثقال صبح و شام ۲ مثقال استعمال نمایند سفوف بجهت اسهال بلغمی تالیف ابوی امام رحمه الله نانخواه کندر گلنار هر یک جزو دانه مویز جزو با هلیله استعمال نمایند سفوف الحفظ جهت تقویت دماغ و تنقیه او از رطوبات فاسده و زیادتی حرارت غریزی و زایل کردن نسیان نافع است کندر مصطکی دارچینی دارفلفل عود لسان الثور بادرنجبویه گل گنج یازده دانه شکر سفید مثل همه قرص شربت ۲ مثقال

تا حل یابد کرم در تابستان یک روز میل نمایند یک روز نه سفوف
از تالیف حقیر جهت حرقه بول مزمن که با حرکت بیش و بالاد تقطیر بول و سلس
البول نیز بیش و نافع است جهت درد زهار و امراض مذکوره چند مرتبه تجربه
شده و بسیار موثر افتاده بلوط بود که گل ارمنی کشنیز خشک
صمغ عربی تخم حماض بود که کندر زرد کر بکند ۲ ال با سرد و استعمال
و در ایام شرب این سفوف از اجتناب نمایند جهت حرقه و حبس البول
مجرب است چند قطعه سنگ عجد خارا در آب تف بدهند و بخورند حرقه
خاک الجبه باشد رفع نماید سفوف که در انواع اسهال که با تنج و مغض
و حرارت باشد نافع است تخم خطمی تخم خبازی بکده ال نشاسته
صمغ عربی بکند ام ال کوبیده اندک بود که اول با آب به بهیه
نوشند سفوف للحفاظ البارد از قرابادین مرحوم حکیم محمد باقر
نعناع کهربا بریان کنه شب یانی بریان که بکند بیل زر
هر جوج زرنبا دورنج بهم ال مروارید شقاقل شکر ۲ ال با شربت ۳ ال
باطبیخ افسنتین سفوف زنجبیل کبیر جهت مفاصل و عرق النسا
مجرب است سورنجان مصری ال سنا مکی سلام مغز بادام ۲ ال
پوست هلیله زرد ۳ ال زعفران نیم ال قند سفید ۱۰ ال تعوینا سورنج
شقاقل هر واگر مغز بدل تعوینا تربد ۲ ال کنند شربت ۳ ال
سرد سفوف جهت قطع سیلان منی و مذی مجرب است تخم کاهو

۵ درم
تخم سداب تخم خشت مربی ۲ درم سعد شهدانج ۲ ال
کلنار شقاقل شربت شربت ۳ ال با آب سرد سفوف جهت قطع شهوت
جماع از زنان و مردان بزر البنج تخم خرفه تخم کاهو تخم خشت
بکده جزو نیلوفر دو جزو شربت ۳ ال لیقا در قطع وذی زنان
بیعدیل است و مجفف نارفا سیر و اشک است بلوط جزو کنه تخم جزو
کوبیده بروغن زیتون چرب کنه هر روز ۳ ال مداومت کنند
سفوف جوارش آرد بار الجانی استعمال نمایند از خط مرحوم ابوی پوست هلیله
کابلی و سیاه بکده ۵ ال غاریقون ۳ ال بسفایج ۴ ال افتیمون ۶ ال
گل گاوزبان ۶ ال اسطوخودوس ۴ ال نمک نفطی لاجورد مغسول
مثال افرنبوی سیاه شقاقل شربت شربت مثقال سفوف جهت سیرز
از مجربات مرحوم حکیم محمد باقر قمی است ذوفا خشک پوست بیخ کبر
عنب الثعلب پرسیاوشان تخم خشت تخم سداب با ابو بدام
با سکنجبین تا شتا تا شاو نمایند سفوف جهت سپرز مجرب است تا گلوله شرابی
میکند منقول از تذکره مرجان سوخته یکدرم کتیرا دو دانگ بشود
شکر و عرق بهار و مرجان دقیقه مداومت نماید مجرب است
سفوف مجرب جهت حرقه البول و رفع حبس بول مغز تخم خربزه
مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه خشخاش سفید نشاسته
کتیرا رب السوس بزر البنج سفید قند مساوی همه حل را با حلاب.

ساده با شربت بنفشه بنوشند سفوف نقرس منقول از زبده
ذکر یا سفر باید که مجرب است جهت رفع نقرس بارده و درد مفاصل
بارده که بالکلیه قطع میکند ناخواه اهل برق سه دانگ
تخم کرفس راز یانه دو قوه یکدرم جزو فوه بادام تخم سنبل قسط حلو
زراوند مدحرج مکید نیم خرد هر روز یکدرم استعمال نمایند و ابتدا
از زمستان غیره تا وسط بهار و بعد از استعمال این سفوف تا چهار
ساعت چیزی میل نکند از ماکول و مشروب و بعد از تنقیه بدن استعمال
نمایند سفوف سرطان مستعمل مرحوم ابوی ام رحمه الله بگیرند سرطان
نهریه و قطع کنند سرها و پاهای او را و شکم او را پاک کنند چند بار با آب حار گنجشک
زرد و نمک بشویند تا پاک شود و بعد از آن با آب گرم شسته تری او را
رفع کنند و در کوزه گل افروده که اشتر در تنور معتدل اندازند
یکشبانه روز بعد از آنکه سوخته باشد بیس خوب کوفته و ده درم او را
و از صمغ عربی و طین قبرسی و خشخاش سیاه و تغید و پنج درم اکثیرا
سه مثقال کوفته نمایند شربت دو مثقال سفوف تالیف حقیر جهت
تب دق و سل و مرفه که با تب شبی جهت لیث طبع بر ضبع نزلات
حاره مجرب است قدر شربتش دو مثقال تا سه مثقال با قلی کثیرا
نشاسته صمغ عربی تخم خطمی مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه رب
السوس خشخاش تغید مغز بادام مغز بادام طباشیر مغز تخم خیار سرطان محرق

عصاره لحیه التیس گلنار اقاقیا گل ارمنی سفوف نانخواه
از مجربات حقیر جهت ریاح و درد معده و سپرز و تقویه هاضمه
و رفع خرخر و نفخ بخارات بغایت نافع است نانخواه تخم
کرفس انیسون با شال ان قند سفوف کنند با آب تخم در اشربه
و ربوب واضع او قیفا غورس است و در تنقیح شد دو امراض
حاره و بارده اقسام او بهتر از سایر ترکیب است و روش
اعتقاد ان است که رفو فاسد میشود و سریع الاستحاله است
و قول هر حب امزجه و امراض مختلفه حق است اگر بیند مکمل
اقدست و شیخ الرئیس ده میفرماید از حکمای فرس است و یونانی
و رسیلا و اشربه بد مستعد حبوب و اقراص و اقسام معاجین و
قدما حب ماده زمان و اختلاف استعمال ان در امزجه مختلفه
شش صد قسم و سکنجبین را هزار روایت و شش قسم بهم
ساخته اند و ظاهر است که ترتیب اشربه موافق امزجه و امراض
مختلفه منحصر میشوند و مزاج اشربه زیاده از یک سال باقی
نماند و شروط ترتیب است که هرچه از فواکه صلبه مثل سیب و به
بعد از پاک کردن از پوست و تخم و کوبیدن لتن با دو وزن آن
آب بجوشانند تا بنصف آید پس صاف نمایند و هرچه غیر صلبه مثل لیمو
و ترنج و امثال آن افشرده آب او را بگیرند و هرچه گیاه و برگ خشک

یکشبانه روز خیسانیده بعد از آن بجوشانند و هرچه از جمله بجهاند
ریشه‌ها و شاخها بشو زیاده از یک شبانه روز بخیسانند و هرچه از برگ
و شاخ و گل تازه بشو بکوبند و با شکر و عسل و شراب انگوری
و امثال آن بقدریکه مقصود بشود بقوام آورند و عطریات را مثل مشک
و عنبر بعد از قوام و فرود آمدن آن از سر آتش داخل کنند و در
شربتهای فواکه مطلب تقویت بجهت شربت شیرین او بعد
ثلث آب میوه‌ها باشد و قدما گفته‌اند چنین مریض را قوتها تغییر یافته
و با الطبع بسکر مشتاق شیرینی و جاذب است پس اگر شکر را مثال
آن زیاده بیشتر جذب میکند و بار طبیعت میشود و اگر کمتر باشد جاذب
او حسب الواقع نمیشود و از خاک عسل و شکر و شیرینیها در اشربه باید درجه
مزاج هر یک را از شیرینی او با آنچه شربت میسازند ملاحظه نمود موافق
قصد ملحوظ کرد و هرگاه المی در اعضای نفس و یا مرض صاحب سعال باشد
اشربه حامضه را استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشند
مثل سل و دق باید صمغ عربی و کثیرا و غیره مغریات استعمال نمایند
سکنجبین ساده که عبارت از سرکه و قند است هرگاه [illegible]
باشد مایل بسیر در خواهد بود منضج شده و رافع تشنگی و قاطع صفرا
و در حمیات حاره و امراض سپرز و جگر و معده مفید است و اگر
سرد و تر خواهند سرکه را زیاده کنند و اگر معتدل خواهند قند را چندان سرکه کنند

سکنجبین

با سکنجبین نوشند تا نه مثقال مقدار شربت مقوی تخم ترب تخم شبت
تخم خربزه ریشه خربزه اصل السوس از هر یک سه درم جوشانیده آب
او را با شکر زرد و سکنجبین نوشند سکنجبینات آنچه در [illegible]
از منفعه شیره ایشب زرد رنگ سپید انار دانه ابریشم ساق [illegible]
کهنه پوست بیخ کرفس پسته از هر یک [illegible] و طباشیر گل سرخ غوره
از هر یک نصف جزو کوبیده تا سه مثقال او را با آب به یا آب انار
شربت به و امثال آن نوشند نسخه دیگر که مجرب حضرت است انار
ترش مویز دانه دار با آلو به زیره کرمانی ده یک آنها بسیار نرم کو
بیده تا سه مثقال نوشند اما مسکن قی بلغمی و سوداوی گل سرخ ۴ درم
زرشک سپید از هر سه درم نعناع پوست بیخ کرفس پسته مصطکی عود هندی
سنبل الطیب قرفه قرنفل فرنجمشک زیره کرمانی ابهل که پرورده از هر یک
ده درم دو مثقال این دوا را با سکنجبین صفرجلی و امثال آن نوشند

باب نهم در سنونات و غرغره و مضمضه سنونات ادویه مخصوصه
بامراض دندان است اعم از آنکه سائیده بپاشند یا بخور کنند
یا قرص کنند و مولف تذکره گوید که سنون از مخترعات [illegible]
والد بخشوع است و ظاهر این کلام اصلی نداشته باشد و از قدما نقل
اظهار است و در استعمال سنون شرطست که معده ممتلی نباشد و
قبل از استعمال او دهن را با بهای ادویه مناسبه بشویند و مسواک [illegible]

سنون از مجربات و آنکه حقیر جهت رفع درد دندان بغایت نافع و امتحان کرده
هو جوبه زرد چوبه تخم ریحان برشش پوست درخت بیخ خمر زرنیخ گیرا بادام سوخته
صمغ عربی از هر یک دانگی فلفل سپید حب علو سپار زرم ساییده استعمال نمایند
سنون ابیض از معالجات بقراط حکیم جهت استحکام بنون دندان و گوشت
بن دندان و رفع خون آمدن و منع کرم خوردن و تحلیل مواد از
دماغ بر بن دندان بغایت مفید و رفع بد بویی دهان میکند و جلای
دندان میدهد و چون با روغن زیتون یا قطران سرشته بر دندان
دردناک نهند در حال رفع الم میکند و چون با سرکه مخلوط کرده مضمضه
نمایند دندان متحرک را مستحکم گرداند و فی الواقع بهترین سنونات
است عاقرقرحا وج کزمازج سعد از هر یک شش مثقال پوست انار
عنبر سبز کندر گلنار گل سرخ مروارید بسد سعال چینی از هر یک سه مثقال
بیخ سوسن کبود چهار مثقال شاخ گاو کوهی سوخته دندان فیل و ابریشم طباشیر
تخم خرفه ستبر کثیرا کشنیز خشک بو داده عدس از هر یک پنج مثقال
زبد البحر نمک سنگ صدف حلزون سوخته شب یمانی از هر
یک مثقال و نیم فلفل سفید مصطکی عود بلسان از هر یک مثقال همه را
ساییدن اجزا را همه داخل کافور اضافه نمایند سنون از آن بکار برند
حقیر جهت رویانیدن گوشت بن دندان و رفع بد بویی دهان بغایت
نافع است دم الاخوین کزمازج انزروت جوز السرو کندر بیخ سوخته

اقاقیا

اقاقیا گل سرخ گلنار حب بلوط پوست انار ترش از هر یک جزو قصب
الذریره نصف جزو در وقت خواب استعمال نمایند سنون منقول
از اختیارات ابن جمیل و شفای الاسقام جهت بوی گوشت متعفن
و آکله و سیلان خون لثه بغایت نافع و معدّ پلیت زرنیخ زرد و
سرخ آهک آب ندیده زاج سفید مازوی سبز با اسویه با سرکه قرص
سازند و دو آنکه را بر لثه مالند بعد از ساعتی بشویند و اگر سوزش کند روغن
گل سرخ مضمضه کنند سنون دیگر جهت تاکل بد بویی دهان و حرکت
بن دندان مازوی سبز طباشیر اخ جزو مرصاف پنج جزو با روغن
گل سرخ بالند و سرکه عنصل مضمضه کنند سنون مستی لثه و جانبهای
منقول از کناش فاضر منسوب به ابن سراپیون جهت قطع خون
و تقویت لثه و دندان نافع است پوست انار سه جزو گلنار عفص شب
یمانی عاقرقرحا از هر یک پنج جزو سماق پنج جزو نیم نمک هندی نصف جزو
یا سرکه یا آب دانه مورد قرص سازند سنون جهت رویانیدن گوشت
بن دندان مجربست و اکثر اطبا بر این اتفاق دارند دو درم
آرد کرسنه را با عسل سرشته بر روی آجری در تنور بگذارند تا تمام آن رنگ
بجوش رسد و کندر و دم الاخوین از هر یک پنج درم و از ایرسا
و زراوند مدحرج از هر یک دو درم اضافه کرده سنون کنند سنون منقول
از غنی منی جهت رویانیدن گوشت لثه از مغه است صفت پوست

پنج کبابه اهلیلج عاقرقرحا پنج سوسن کرسنه آرد جو با آب سویه است
سنون از تألیف حقیر و موافق اکثر امزجه است در تسکین آلام و
رفع خون و رویانیدن گوشت و منع ریختن برلها از مجربات سعد
طباشیر گل سرخ تخم مورد گلنار قرنفل کات هندی کزمازج اقاقیا از
هر یک جزوی سماق سه جزو سنون منقول از معالجات بقراطی
و ایلاقی جهت جلای دندان و پاک کردن دندان از زرد و سیاه و سفید
کردن بسیار مؤثر است زبد البحر نمک سوخته با آب سویه یا عسل سنون
کنند سنون دیگر قوی‌تر از آن در ربیع الاشراحت نمک [illegible] سوخته
صدف سوخته زرد و [illegible] پوست بیضه سوخته جو سوخته سفال چینی با آب سویه
سنون کنند و سقمونیا و زجاج سحق و سادج در جلای دندان را
سفید کند و هر گاه زردی دندان یا رنگهای دیگر قوی و در جوهر دندان
نفوذ کرده باشد زنجار را در عسل حل نموده بر دندان بمالند و اگر قوی‌تر
باید سقمونیا اضافه نمایند سنون معمول [illegible] ایلاقی جهت رفع سیاهی
دندان مجرب داشته است قرنفل ده درم فلفل چهار درم جلنار
سه درم سادج هندی حضض محرق از هر یک [illegible] درم سنون منقول از
ابن جبل جهت دندان متحرک به سبب ریش گوشت لثه [illegible]
نافع است عود سوخته [illegible] گلنار سماق اقاقیا با آب [illegible] استعمال نمایند
و اگر سبب حرکت دندان [illegible] از زیادتی رطوبت باشد مضمضه با آب [illegible]

مضمضها

مضمضه‌ها مذکوره نمایند بعد از آن این دوا را بر دندان متحرک بپاشند
شب یمانی سعد مصطکی کندر ثمرة الطرفا [illegible] شاخ گاو کوهی
از هر یک جزوی نصف جزو سنبل الطیب [illegible] ساق از هر یک نصف
جزو [illegible] با هم سرشته استعمال نمایند تریاق الاسنان از
تألیف قدما و بغایت مجرب در تسکین درد دندان زنجبیل
فلفل حلتیت خربق سفید [illegible] افیون با آب سویه یا عسل سرشته بر دندان
دردناک قرار دهند اثر کند و مؤلف شفاء الاسقام این ادویه را
اضافه نموده است [illegible] زرد و [illegible] از هر یک نصف
اجزای سابق و آنچه از تسکین درد دندان بتجربه مکرر رسیده مانند آن
فلفل با عسل است هر گاه از رطوبت و نزلات دماغ باشد [illegible]
هر گاه فلفل را در گلاب بجوشانند و از پنبه طلا کنند [illegible]
[illegible] هندی را کوبیده در کف دست [illegible]
موضع درد گذاشته تکیه بآن جهت کنند [illegible]
تسکین [illegible] سنون منقول از [illegible] که در زمان هارون الرشید [illegible]
[illegible] جهت استحکام لثه و دندان و خوشبو کردن دهان و قطع
رایحه کریهه و تحلیل اورام و دفع سیلان آب دهان [illegible]
نمک سوخته ده جزو نان جو سوخته هفت جزو عود هندی شش جزو
[illegible] سه جزو کزمازج فلفل دار فلفل زنجبیل [illegible] قلعه از هر یک

دو جزو با سرکه قرص ساخته حبک کنند و بختیشوع شیح ازبر از هر
مرجح از هر یک نصف جزو اضافه که جهت سیل ولعاب دهن
قرحا و اذخر از هر یک جزو الحاق نموده با عسل سرشته و بعضی
این ادویه را اضافه کرده اند صندل سفید سعد گل سرخ فوفل قرنفل
خاکستر شاخ گاو کوهی از هر یک سه جزو بوره ارمنی جزو
و تصریح نموده اند که بهترین چیزها از برای سرشتن ادویه
دندان سرکه است که در زیره کرمانی خیسانیده باشند و همچنین
مضمضه او نیز بهترین اشیاست سنون جهت امراض حاره منقول
از کامل پوست بلوط و جاذ کبیر و شکر طباشیر گل سرخ از هر یک سه
درم مروارید گل ارمنی برشته دم الاخوین از هر یک درم مرجان
سوخته صندل سرخ و صماف حب الکاکنج گزمازج تمامی از
هر یک یک درم سنون جهت امراض بارده عاقرقرحا فلفل مشک
خولنجان پوره با الثویه با قطران یا طبیخ زیره سرشته سنون
جهت کندن دندان ناپ ... تکلیش است و بقیه ... سنون
منقول از کامل عاقرقرحا پوست حنظل چوب توت سبز مازریون
پوست بیخ حلتیت زرنیخ زرد با الثویه مجموع را سائیده سه روز
در سرکه خیسانیده و حلتیت را با نصف وزن آن ... ازرق
اول در سرکه حل نموده ادویه را سرشته و در وقت استعمال احتیاط

نمایند

نمایند که بدندان صحیح نرسد ملکه دندان مجاور دندان درد
ناک را بخمیر و یا موم غلاف کنند سنون جهت دندان سحر
مجرب حکمای هند است ورع سوخته برنج با الثویه سنون کنند
سنون جهت قلاع بوو اوی موی زبید انه اسفنون با الثویه یا عسل سنون
کنند سنون دیگر که عدیم برگ سفنون اقاقیا از هر یک یک جزو قلقطار
شب زانج سفید سعتر از هر یک خمس جزو بیخ سوسن ثلث جزو زعفران
ربع جزو و صفت ادویه که کرم دندان را ساقط کند تخم پیاز بزر
گراث برابر تخم بنج سائیده با پیه بز سرشته حب سازند و عود دی از
آن در آتش انداخته یک سر نی را بر دندان ملاصق کرده سر دیگر را
در ظرف آتش ... کنند که دود او از راه نی بدندان برسد
و اگر ظرف آتش لوله دار باشد بهتر است که نی بر لوله نصب شود
... ظرف را بپوشانند تا دود از لوله داخل نی گشته و دستور
چون پنبه را بقطران آغشته ... گذارند کرم را ساقط کند
مضمضه باب برگ شفتالو و قدری زراوند طویل نیز بغایت مفید است
و دستور بخور را تیایج مؤثر است و چون سوراخ دندان کرم خورده
یک فوریر کنند موجب سکون درد میگردد و دستور خرقی ... نیز بعسل
بغایت مجرب است و هم برگ دوان ... و میویزج و حلتیت و نوره
... اثر دلالو ادویه که رفع ضرس کنند و آن کندی دندان است که از

غذور دت ترشی و برودت مفرط بهم رسد چون سماق و تخم خرفه را گرم نشند
رفع آن کند و بدستور خائیدن بادام و نارجیل و فندق و جمیز
نان گرم و مضمضه بشیر دختران و شیر الاغ و طلا کردن بروغن
تازه و روغن زیتون لکو و به دندان اطفال زود برویاند از انجمله
طلا کردن لثه است مغز سر خرگوش که پخته باشند و مالیدن روغن
سوسن و طلا نمودن حنا بروغن سرشته صفت مضمضه و غر
غره جهت امراض دهان و غیر آن مضمضه جهت رطوبات بن دندان
و حرکت اسنان سنبل الطیب گل سرخ جوز السرو سعد ثمرة الطرفا
با الویه با آب جوش بنده مضمضه کنند مضمضه که قبل از استعمال
سنونات باید کرد تا تاثیر او و ذرور رات و سنونات انجح
کهکو از کتاب فاخر شعول منسوب بحکیم ابن اسحق است بگیرد
گل سرخ زرنیخ ثمرة الطرفا برگ صنوبر برگ زیتون
از هر یک پنج و بسبح بارتنگ با برگ آس پنج و نیم جوشانیده
نیم جزو شب یانی حل نمود مضمضه نمایند مضمضه جهت ورم لثه
و سستی آن طراثیث شب یمانی پوست انار سماق با الویه مضمضه
کنند مضمضه جهت قلاع که آن جوشیدن دهان است در اوایل
برگ علیق و آب برگ بارتنگ و آب سیب و در عدس و خار
و شاخهای تازه تاک را در جو جوشانیده باشند مضمضه کنند و

بالکوز

بدستور گزمازج و گلنار و کشنیز خشک و پوست انار عفص را جوشانیده
مضمضه نمایند مضمضه جهت قلاع بلغمی ترنجبین برگ زیتون
مامیران پوست انار عفص با الویه جوشانیده مضمضه کنند غرغره
که ثقل زبان و سستی آن و تشویش کلام را مفید است خردل زنجبیل
فلفل عاقرقرحا نوشادر بوره شونیز صعتر نمک با الویه مرتب سائیده
با سکنجبین عنصلی یا ادویه که در و مرزنجوش و امثال آن جوشانیده
باشند غرغره کنند غرغره جهت خناق حار رب انار ترش با میبه
او فشرده باشند یا رب توت و آب کشنیز غرغره کنند
و بدستور غرغره با آب برگ بارتنگ و آب عنب الثعلب و آب
سماق مطبوخ نافع است و بعد از چند روز که نضج یافته شد غرغره
رب توت با بوره و مر بسیار مفید است غرغره که بعد از نضج
نافع است انجره زرد حلبه تمر هندی گل سرخ تخم مرو را جوشانیده
با رب سوس غرغره نمایند غرغره خناق بلغمی که دریچه نامند ترتیب
کوکان که از آب کوکان سنبر ترتیب داده باشند با مر صافی
زعفران غرغره کنند و بدستور آبکامه و عسل و سکنجبین عنصلی با
آب ترب و خردل و مویزج و عاقرقرحا غرغره کنند غرغره
که جهت حاره و بارده امراض نافع است عدس گلنار گل سرخ
گزمازج جوشانیده با رب جوز بویا غرغره کنند باب دهم در

و سایر ادویه عینی کحل و ذرور عبارت از ادویه سحق شده است
که در چشم استعمال کنند و چون سرشتن بچیزی و برودات آن نخواهند
با بهای مخصوص سرشته باشند و مانند ذرور استعمال نمایند
مثل توتیای عوزه و امثال آن و مخرج این سیلاطرس است چون
اول از کافور و مبردات ترتیب یافته باین اسم موسوم گشته
و توتیای که اطبا از ادویه حاره ترتیب داده اند بغیر این اسم [illegible]
و شیاف آنچه بمایعات سرشته بتقاطیع قطع کنند و در سایه
خشک نمایند بمایعات حل کرده استعمال نمایند و گویند مخرج او
بقراط است و از کتب یونانیان مستفاد میشود که قبل از او نیز
یافته باشد و کحل مخصوص است بآنچه بمیل در چشم کشند و ذرور
آنچه بپاشند و مخصوص چشم نیست بلکه مخصوص بقطع الدم جراحات است لهذا در باب امراض نیز مذکور میشود و در رسالهٔ کار
اسقلیبوس مذکور است که بموجب وحی کحل ترتیب شده و گویند
مخرج او فیثاغورس است و شرط است که استعمال آن بعد از
تنقیه باشد و صاحب مزاج کحل حاره در شب و تبرید صبح
استعمال کنند و اگر کحل حار باشد و مزاج مریض بارد در آخر
روز در چشم کشند و اگر هر دو بارد المزاج باشند در وسط
روز و هرگاه بجهت نزول آب و امثال آن استعمال نمایند باید

مریض به پشت تکیه کند و هرگاه علت در خفقان باشد باید بعد از کشیدن
دارو پلک را پوشیده برو خواب کند و هرگاه جهت دمعه باشد
پلک را نباید پوشید و بر پا ایستاده باید کشید و بعد از کشیدن
نباید در امتلای معده استعمال نمود کحل روشنائی بینائی بعد از لام
و نون بعد الالف یونانی بمعنی مقوی البصر و جابر الوهن است و
مخرج او بقراط و گویند فیثاغورث است جهت ضعف بصر و غشاوه
و دمعه و سلاق حار و ابتدای آب و سبل و جرب و حکه و [illegible]
عاین بغایت نافع میباشد زاج سفید شاذنج مغسول اقلیمیای محرق از هر یک
مرتبه باب گرم شسته باشند از هر یک پنج درم نوشادر صبر زرد
دار فلفل زعفران مروارید هر یک یکدرم زنجار اسفیداج بلیله کابلی
زنگار هر یک نیم درم اقلیمیای فضی بوره مر قشیار فضی از هر یک
ربع درم از تافته بیرون کرده استعمال نمایند و اگر با امراض مزمنه
است خواهم باشد مثقال سرمه هم اضافه کنند و اگر با بیاض باشد
نیم اندرانی دو درم باید کرد و اگر با ضعف اخفیان باشد سنبل الطیب
یکدرم و نیم اضافه نمایند و بجهت بر دوش ربع درم فلفل دارفلفل
باسلیقون کبیر از تالیف بقراط و یونانی بمعنی جالب العاده
است و مسمی باسم پادشاه آن عصر است و بجهت ادر رتبت و ظلمه
جلا و حافظ صحت عین و حکه و غشاوه و پلک چشم و سبل

مجرب و دمعه و بیاض هر دو را نافع است اقلیمیای فضی زبد البحر هر یک ده درم
سرب سوخته پانزده درم سفیداب قلعی نمک ترکی فلفل سیاه هر یک چهار درم نوشادر
دار فلفل از هر یک دو درم و نیم قرنفل اشنه هر یک یک درم کافور
نیم درم سادج هندی یک درم و نیم حضض هندی سنبل الطیب هر یک سه درم از
هر یک ح درم باسلیقون صغیر منافع او مثل منافع کبیر است اقلیمیای ذهبی
دو درم نحاس محرق مغسول پانزده درم سفیداب قلعی نمک ترکی از
هر یک دو درم نوشادر چهار درم فلفل سیاه اشنه هر یک یک درم
کحل عزیزی از تالیف یونس است جهت حفظ صحت و قطع دمعه
و امراض که از زردابه رسد نافع و در سایر علل چشم منافع او مثل
منافع باسلیقون کبیر است اقلیمیای ذهبی توبال النحاس محرق
هندی قرنفل صبر برگ فرنجمشک هر یک یک مثقال ملح هندی زبد البحر
نوشادر از هر یک یک مثقال و نیم مشک یک دانگ کحل ملکایا از مقالات
ثابت که سبزیا نیم عبارت از ملائکه باشد و در قراباذین یونانی
مسطور است که بقراط در خواب او ملهم شد محلل و ملطف و جلاء و مجفف
او اخر امراض صلبه و ورم را نافع است انزروت مربی به شیر
الاغ نشاسته شکر سفید است هر یک پنج درم مغز تخم تشمیزج یک درم
کحل حسنت احمد مولف شفاء الاسقام و صاحب تذکره گویند
مجرب است دخان کندروس که در چراغ با روغن گل سوخته شده

باشند

باشند با قدری مشک و عنبر آمیخته در چشم احول کشند کحل جهت بیاض
رقیق و جرب و حکه و حمره ملتحمه و بقایای رمد و حرقت دمعه چشم
نافع و حافظ صحت و بغایت رافع است چهار مثقال تشمیزج را با آب
مثقال گیاه مامیثا بجوشانند و سه روز در آن آب بگذارند بعد از آن
آنقدر خشک کنند و از مغز مغز او ده درم صمغ عربی کتیرا صمغ اللوز انزروت
نبات هر یک دو درم کوه برز قطونا که از کوبیدن او جدا شود بیشتر
دو درم افیون دو نخود ذرور نمایند ذرور ابیض بسیار لطیف و محلل و
مجفف رطوبات و جهت امراض چشم اطفال بسیار نافع است
انزروت تشمیزج از هر یک جزوی حبه السودا نشاسته از هر یک
نصف جزو سفیداب قلعی ربع جزو ذرور اصفر منافع او مثل منافع
ذرور ابیض است و در قطع دمعه و منع نوازل مفید انزروت مربی
جزو زرد زعفران تخم گل سرخ از هر یک دو جزو افیون هر یک
مامیثا جزوی ذرور منصف چون ذرور مذکورین را با ابیض و اصفر
ترکیب کنند باین اسم نامند ذرور کافوری جهت حرارت عین و
رمد خفیف صدف محرق مرواریه دو درم نشاسته پنج درم کافور دانگی
ذرور رمادی منقول از معالجات بقراطی جهت رفع حمره و دمعه و درد
چشم که از غلیان خون باشد بسیار نافع است کثیرا نشاسته
صمغ الوکه ۳ صمغ عربی ۲ شیاف مامیثا یک و نیم ذرور مامیرانی

از معالجات بقراطی جهت اصلاح دایم و امراض بارده مزمنه و تقویت
بصر بغایت از مجربات است زنجبیل و فلفل و مامیران فلفل دار فلفل
توتیای کرمانی مغسول شش مثقال و نیم صمغ عربی شش مثقال و نیم [illegible] جهت
سبل و جرب و قرحه و بثور بغایت نافع است شیاف [illegible] ملطی قلیمیا
فضه مقناطیس محرق مغسول صمغ عربی از هر یک چهار مثقال [illegible] شسته
افیون نحاس محرق زعفران از هر یک مثقال و نیم کافور [illegible] اندک
ذرور مغسول از معالجات بقراطی جهت رفع حمره چشم و ازاله صلابت [illegible]
دانائه و طرفه بغایت از مجربات است برگ عنب الثعلب سوخته گوگرد
سوخته مروارید مقناطیس سوخته مغسول ریگ [illegible] که زرگران جلای
نقره باو دهند بالسویه برود مغسول از معالجات بقراطی [illegible]
جهت سلاق و دمعه و جرب و سبل و ضعف بصر و شترناق و سایر امراض
نافع است توتیای کرمانی مغسول بآب عوزه تازه پرورده زرجوبه
هر یک ده جزو هلیله زرد و تخم زنجبیل هر یک پنج جزو دار فلفل مامیران
هر یک سه جزو و نیم نمک هندی یک جزو بعد از سائیدن پنج مرتبه
بآب عوزه سائیده خشک کنند توتیای عوزه توتیای کرمانی را
شسته هفت بار بآب عوزه سائیده خشک کنند جهت دمعه و
جرب و حکه و حرارت چشم نافع است و چون بآب [illegible] همان
عمل کنند در اقسام امراض چشم نافع است خصوصاً جهت رمد مزمن

۱۵۱ ادمه

و حکه و دمعه و سلاق و جرب و رفع بثرات و تقویت طبقات
و حفظ صحت چشم و رفع شعله و التهاب و چون بآب انار پرورده
کنند جهت امراض مزمنه نافع و محلل ورم چشم و مقوی بصر است و چون
بآب مرزنجوش پرورده کنند جهت حدت بصر و امراض مزمنه مفید
و دستور بآب رازیانه همین اثر دارد برود [illegible] بغایت مقوی
بصر و حافظ صحت و قاطع دمعه و جهت بیاض و حکه و جرب مزمن
و تحلیل ورم نافع است از تالیف جالینوس و مسمی بجلای و کحل الرمانی است کیفیت
توتیای کرمانی شادنج نحاس محرق هر یک پنج جزو فلفل دار فلفل شادنج
مغسول با مقناطیس محرق مغسول از هر یک نصف جزو مامیثا عفص
اشمیزج انزروت زبد البحر هر یک ربع جزو سائیده بآب [illegible]
تا پنج مرتبه پرورده در آفتاب گذارند برود القاطع و برود مامیثا
نیز نامند از تالیف محمد زکریا است و او در تقویت اجفان [illegible]
ثره و رفع برص اجفان و تقویت بصر و منع نوازل مجرب دانسته
سنبل الطیب سرمه اصفهانی از هر یک پنج و دانه خرما دانه هلیله کهر
دور الحمیر گرفته سوخته باشند از هر یک نصف جزو بعد از سائیدن
بآب کشنیز بآب مورد پرورده خشک کنند برود اکبر [illegible]
نیز نامند از تالیف قدما است و جهت التیام قروح و تجفیف رطوبات
و رفع جرب مجربست شادنج چهار جزو و اگر نباشد مقناطیس

محرق مغسول سرمه محرق دانک توبال النحاس دانک و نیم صاف کوفته
بغیداب قلعی مروارید یک نصف جزو قلیمیای فضی صمغ عربی نشاسته
هر یک پنج جزو سائیده باب رازیانه تر پرورده استعمال نمایند
شیاف ابیض از تالیف بقراط است جهة امراض حاره و تحلیل اورام
و رمد و ریح آن مفید بغیداب قلعی کثیرا صمغ عربی از هر یک سه جزو نشاسته
انزروت از هر کدام دو جزو و چون پنج درم افیون اضافه نمایند شیاف
ابیض افیونی نامند و چون دو قیراط با یکدرم کنندر اضافه کنند کندری نامند
و کندری جهة رفع قروح اقوی است بعد از سائیدن با لعاب بزرقطونا
شیاف سازند شیاف احمر لین جهة بقایای رمد نافع است کثیرا
صمغ عربی شادنج هندی پنج جزو مرصاف دم الاخوین زعفران از هر یک
نصف جزو شیاف وردی از تالیف ابن رضوان رادع و محلل
و مسکن مواد و مانع نزلات و مقوی اعضای عین و جهة رمد ورد
نیز نافع و عظیم الاثر است در امراض حاره گل سرخ ۲ اقاقیا
۵ جزو ۱۲ صندل سفید و سرخ هر یک پنج جزو حضض کثیرا مر شیاف مامیثا
هر کدام یک جزو با گلاب شیاف سازند شیاف مرقالیا بیونانی
بمعنی محلل است از تالیف جالینوس و حنین بن اسحق ترجمه نموده جهة
ظلمت و مولو منجلیه و اوجاع و قروح مزمنه و جرب و طول مدت
را اکثر امراض بغایت نافع است قلیمیای ذهبی توبال النحاس صمغ عربی

لنزله

از هر یک سه جزو مرصاف سنبل افیون زعفران سادج یک جزو
فلفل پنج قیراط با شراب قابض سرشته و با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند
سفید
شیاف اخضر جهة سلاق و جرب و حکه و غشاوه و سبل بسیار
نافع است صمغ عربی بغیداب قلعی اشق از هر یک پنج جزو زنجار شادنج نصف
جزو و اگر شادنج نباشد شیاف مامیثا محرق مغسول بدل کنند شیاف
جهة منع موی زیاد زاج صدا الحدید یک جزو زنجار نوشادر توبال
النحاس محرق نصف جزو با زهره طیور هر چه باشد شیاف نارنج
شیاف نارنج از مخترعات حقیر است جهة منع نوازل و حمره و جرب و حکه
و دمعه و رمد و حفظ صحت چشم و امراض ملکیه مجرب است توتیا با آب نارنج
پرورده ده درم کثیرا اثاث سه انزروت گل سرخ صبر زرد حضض مکی
از هر یک یکدرم بغیداب قلعی هلیله زرد دارفلفل دو درم افیون ارزیز درم
شیاف مرارات و یونانی باسلیقون نامند بمعنی ملوکی و بقراطی گویند
گویند که از تالیف اصطفان است و قوتش تا دو سال باقیست جهة
نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید است و سریع النفوذ است
و حدیده در طبقات تاثیر میکند قلیمیا محرق ۵ اصمغ ۱ مرداسنگ هندی فلفل
سفیده ۵ بغیداب قلعی ۴ اشق سکنجبین روغن بلسان جاوشیر ۲ اگر
روغن بلسان نباشد روغن اجر افیون از هر یک یک جزو زهره ماهی
های شبوط زهره کبک هر یک ۲ زهره باشه و عقاب و گاو و خرس و گرگ
زهره گلقند:

وغراب و باز یک جزو نصف و شیخ ابو علا قدس سره جعفر نام کرد ضروری از زهره مشبوط و کبک است و سایر مرارها در کار است و باید باب رازیانه اکتحال باشند و از مجربات صحیح یافته که زهره حلزون که بفارسی غلیواج نامند و بوم که جغد گویند و کبک در رفع نزول آب و غشاوه مجرب است و چون زهره غلیواج را با آب رازیانه اکتحال کنند جهت اخراج سم مجرب دانسته اند شیاف نقاحی النهایت لطیف و بغایت و جهت قروح و ضربان و غشاوه و نشو و مفید است اقلیمیا زر محرق مطفی در شیر الاغ یا شیر دختران شش جزو صمغ اقاقیا مغسول هشت جزو زعفران چهار جزو کثیرا جزو و به آب باران سرشته با سفیدی تخم مرغ استعمال نمایند شیاف سماق اکبر جهت رطوبات و دمعه و حکه و اسلاق و جرب و بیاض رقیق و امراض حاره نافع است سماق ده جزو و برگ مورد و هلیله زرد و عفص هر یک ربع سماق مجموع را با ده چندان آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و این ادویه را بآن سرشته شیاف سازند شیاف ما میثا سرمه توتیای کرمانی نحاس محرق بغداد اقلیمیا فضه هر یک یک جزو اقاقیا نصف جزو کثیرا افیون نشاسته هر یک ربع جزو شیاف سماق صغیر جهت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه و دمعه و جرب و سبل و مجوط حدقه و ماق و التصاق پلک نافع است

دیگر جهت حقر

دیگر بجهة حقیر رسیده سماق مدانه ده جزو بغداد آب یک جزو کثیرا نصف جزو کافور ربع جزو و هرگاه سماق را بجوشانند آب او را تا نیم طبخ نمایند تا غلیظ گردد و پنج جزو او کافیست شیاف عزب و ناصور از مجربات ذکریا جهت عزب و ناصور مجرب حقیر است صبر کندر انزروت گلنار سرمه شب یمانی دم الاخوین بالسویه زنگار ربع جزو بآب سیر سرشته شیاف الابناصر جهت تقویت چشم و منع نزول و حمره اجفان و جلای بصر مفید است گل سرخ صمغ الوصمع عربی حضض و قلیمیا نقره یک جزو نشاسته چهار جزو توتیای هندی مغسول انزروت چهار جزو نیم اقاقیا یک جزو نیم بآب سرشته تخم مرغ المعلل جهت رفع بیاض نجابت موثر است چند عدد تخم مرغ فاسد و تو شده را خالی کنند آب در وریچه در آفتاب بگذارند دیگر آن عفونت تا هر بچه که در او باشد جدا شود از آن بعض نشف کند پس خشک گرداند و چند مرتبه از آن کفه بر فرو کنند و با صدف سوخته و سنگ سوخته و سرگین خطاف و سرگین سوسمار و بوره ارمنی بالسویه مخلوط نموده با زهره بز و کلنگ سرشته شیاف سازند و با عسل شهد رقیق استعمال نمایند و قبل از استعمال چشم را به بخار طبخ بابونه و اکلیل الملک و سداب و حلبه بدارند و در معالجات بقراطی مذکور است الیوت تخم مذکور را که تخم

صفرا باشند با سرگین کبوتر و سوسمار و خطاف ازاله بیاض چشم کند
از آبله بهم رسیده باشد می نماید و جرم معلّس ساق قوی تر است
شیاف علما جهت جلای بصر و تقویت چشم و منع آفات و سبل
و بیاض رقیق و دمعه و حکه نافعست توتیای کرمانی مغسول پلیله زرد
غیر مطوال مغشر کثیرا هر یک پنج جزو نوشادر یک دانگ زرد چوبه
رنجبیل صمغ عربی هر یک سه جزو با گلاب سرشته شیاف کنند جهت
ضعف بصر رطوبی بغایت مجرب و از شیاف مرارات بهتر
و بغایت است جهت نزول آب و خیالات بی نظیر است چهار درم
توتیای کرمانی مغسول را با آب غوره خوش تازه که نشا حل شده
صاف شده باشد سرشته خشک کنند و با رنجبیل فلفل دار
فلفل مامیران هر یک سه نوشادر جزو زعفران حضض کثیرا صمغ عربی
اشق نحاس محرق زنجار قلیمیا فضی هر یک نصف درم مخلوط کرده
با آب رازیانه تازه سرشته شیاف سازند شیاف باسلیقون جهت
رفع آثار و التحام قرحه مجرب است سرب سوخته و نحاس محرق
توتیای هندی غیر حار صمغ عربی کثیرا هر یک هشت درم قلیمیای
ذهبی شیاف ابیض هر یک چهار درم افیون مرصاف هر یک نصف درم
کندر پنج درم با آب سرشته شیاف کنند جهت حرارت و سوزش
و شدت وجع و سبل و دمعه حاره نافع است شیاف ابیض چهار جزو

احمر گاو

صمغ عربی کثیرا مرصاف نصف درم سنبل افیون هر یک چهار درم
با آب باران سرشته شیاف اصفر جهت ابتدای نزول آب و غشاوه و بیاض
رقیق و سحاب و دمعه بارده و سبل و جرب مزمن نافع است انزروت
ماميثا هشت درم مرصاف بوره ارمنی فلفل سفید چهار درم ریش سرخ
دو درم زعفران درم و نیم با آب سرشته شیاف سازند قطور که در ابتدای نزول آب
نافع است و تسکین رجع است و حقیر تجربه نموده تشمیزج هندی تخم خیار
هر یک ده عدد کوفته کهنه با نشاسته نیم درم حضض دو درم با آب
بجوشانند تا غلیظ شود پس صاف نموده با قدری سفیدی تخم مرغ
کهنه بر هم زنند و نیم گرم در چشم چکانند قطور دیگر که در ایام تجربه
بی نظیر نافعست تشمیزج به دانه هر یک سی عدد و تخم کوفته کهنه با آب
مثقال نیم انزروت سفید در شیر کهنه با آب عصی الراعی و شیر دختران
در آتش نرم بجوشانند و صاف کرده در چشم بچکانند و آب برگ
تنک بدل عصی الراعی میشود قطور دیگر که در اختلاط بسیار نافع و
مسکن و جلا و مانع ظهور شور و فرحه است قلعی را بکف دست بسیار
بمالند تا دست سیاهی بسیار ازو بگیرد پس با گلاب کف دست
را تر کرده سیاهی را جمع کنند با شیر دختران بچکانند و سیاهی سرب را نیز
همان خاصیت است در تلیین و جمع شدید مکرر به تجربه رسیده است
که گوشت بچه را کوفته از ورق بسیار رقیق کرده به مقدار در کف دست

دارند که گرمی دست در آن اثر کند پس بر پشت چشم و پیشانی بنهند در
حال درد را ساکن کند و مسح ضماد در این اثر عجیب است باب دوم
در ذکر ادهان مخرج ادهان فیثاغورس است و گویند اول اعراض (?) طریق
استخراج مغز و هرچه از تخم‌ها و گلها و مانند آن ترتیب دهند مثل روغن
کنجد و روغن گل در تحت ذکر اصل آن در ادویه مفرده مذکور است با جمیع
خواص و افعال و مزاج آن و هرچه در حکم عطریات را اعلای غیر است
مثل روغن عنبر و امثال آن دستور اول مسطور گشته و قواعد کلیه
و ادهان مرکبه در این باب مذکور میشود و اما طریق استخراج روغن نزد
آن است که آن تخم را کوبیده قدری آب گرم بر آن پاشیده با آتش گرم
کرده بفشارند و هرچه از اوراق و اغصان و از خارج بکار برند با
باشش وزن آن آب بجوشانند تا بربع رسد پس صاف نموده با مثل آن
روغن کنجد یا روغن زیتون و امثال آن بجوشانند تا آب بسوزد و
روغن بماند و آنچه از گلهای تازه و مانند آن گیرند بهتر است که بکوبند
آب آن را بگیرند و با مثل آن روغن مناسب بجوشانند تا روغن
بماند و آنچه متعارف است آنست که گلها را در روغن کرده در آفتاب
گذارند و بعد از هر هفته صاف نموده گلها را تازه کنند تا سه مرتبه
و اگر زیاده تکرار عمل نمایند قوی‌تر میشود و اقسام متعارف ضعیف‌تر از
قسم اول است و طریق استخراج روغن تخم مرغ و روغن گندم و امثال

آن در قسم

آن در قسم اول دستورات مذکور است مگر آنکه اکثر ادهان تخم و غیر
آن که تلخ میشود مگر روغن حب البان که هرچیز را که بر روغن آن تربیت دهند
تلخ نشود و فاسد و بدبو نشود مانند تخم و غلاف مشک و خرما که گرمی
نمایند با نخالجه (?) مانع [illegible] در روغنها است و هرگاه که خواهند روغن را
سفید کنند بجهت طیب و بخور او باید بازاء هر رطلی از روغن مثل الوا (?)
دو وقیه مغز گردکان و یک وقیه نمک که سائیده باشند اضافه نموده
بجوشانند تا آب بنصف رسد پس سرد کرده روغن را از آب
جدا کرده و باز با آب بدستور بجوشانند تا و صاف نمایند و مکرر
عمل کنند بحدی که خواهند دهن ناردین روغن سنبل است در کل امراض
بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و قولنج و ضعف معده و جگر و گلیه و
مثانه و گرانی سمع و درد چشم و احتباس حیض و درد اعضا و اعصاب
نافعست شربا و ضمادا و احتقانا قصب الذریره عود بلسان سعد
ورق الغار قسط تلخ ناردین مر بجوش قردمانا ساذج از خراسان (?)
اهیل برگ [illegible] اذان الفار از هر یک یک مثقال نمکوب کرده با
ششصد و پنجاه مثقال شراب کهنه یا جمهوری یا مانند آن یک شب و روز
و ششصد و پنجاه مثقال آب با آتش ساعت بجوشانند تا که بنصف رسد و بعد
از آنکه یک شبانروز [illegible] باشند پس صاف نموده با گل سرخ و [illegible]
[illegible] و آب [illegible] تازه و [illegible] صاف از هر یک [illegible] مثقال تا

سه ساعت ثانیا بجوشانند تا بنصف رسد و صاف کنند و با شش رطل آب
و قرنفل و میعه سائله و روغن بلسان و اگر نباشد روغن زیتون
کهنه و جوزبوا از هر یک بیست و سه ل روغن کنجد ششصد و پنجاه مثقال
باتش نرم بار ثالث بجوشانند تا آب سوخته روغن خالص بماند آنگاه
صاف نموده استعمال نمایند دهن السذاب جهت درد کمر و گرده و مثانه
و کلیه و ساقین و ادرار مثوبات بول و حیض و تحلیل ریاح و درد کمر
و صرع و صداع بارد ضمادا و شربا و قطورا او حقنا نافع
است بار آ از هر یک وقیه سداب تازه سه وقیه روغن زیتون و یا
کنجد مثقال از هر یک اذخر ده مثقال حب الرشاد و عاقرقرحا مصطکی
آب بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده استعمال کنند
دهن العلقم دهن الحنظل است و دهن قثاء الحمار نیز نامند و اکثر
اطبا بهترین روغنها دانسته اند خصوصا جهت تقویت باه و اشتها
و برودت معده و درد مفاصل و نقرس و عرق النسا و بعد ...
و عجب الفعل تر از روغن ناردین دانسته اند عصاره قثاء
الحمار ده رطل روغن زیتون پانزده رطل میعه سائله پانزده مثقال
قنطوریون تخم الحنظل زراوند مدحرج زوفای خشک پودنه کوهی و برگ
و نهاد سکبینج برگ دفلی پنج بوسن اسارون (?) هر یک ده مثقال
عاقرقرحا چهار مثقال آب صاف روغن زیتون با انسا صفه

بانصفه

با نصفه رطل بعد از خیسانیدن ادویه بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند
پس صاف نموده استعمال نمایند دهن الکاکنج از حکمای هند است
و جهت امراض بارده مثل فالج و درد مفاصل و اعیاء و ازاله آثار و
تقویت موی و شرب او و جهت تقویت جگر و معده و کلیه نافع و مدر بول
و حیض است و انواع اهلیلجات و بلیله و آمله فلفل دار فلفل زنجبیل
هر یک شش درم جاوشیر اشق سکبینج هر یک پنج درم تربد سفید چهار درم
خسک کرنب تازه سداب تازه هر یک ده درم با یکهزار و بیست
مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با چهارصد
مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با چهارصد مثقال
روغن خروع بجوشانند تا روغن بماند دهن الزعفران که دهن الخلوق
نامند جهت صلابات و اوجاع رحم و معده و تشنج و فساد رنگ رخسار
و تجاویف و تنقیه روح و خروج حسم نافع است زعفران ده مثقال قرنفل
الذریره مرصاف یک جزو در سیصد مثقال روغن کنجد بکیفیت ... هفت روز
هر روز بر هم زنند و با صد مثقال آب بجوشانند تا روغن بماند و
صاف نمایند دهن اللبوب السبعه منقول از قرابادین عیسی بن نعمات
مرطب و جهت امراض یابسه و ازاله علل سوداوی و صداع و جذام
و مالیخولیا نافع است ضمادا و شربا و سعوطا مغز فندق و پسته و
بادام شیرین و کنجد و حب الصنوبر کبار و مغز تخم کدو و مغز بادام تلخ

۱۱۷۱

بارتنگ بیرکوبیده کرم کنند تا شیف رند تا روغن از و جدا شود دهن البان کرکسقول از شفاء الاسقام دهن اللقوه نامند جهته لقوه و فالج و کزاز
و عرق النساء و هزال و نقرس و تحلیل ریاح و تهییج باه و اشتهای طعام نافع و قطور او جهته کری و کرانی سمع و سده صماخ در از موثر و فرزجه او جهته امراض رحم نافع است و مولف تذکره
کوید که جهت ارواح و عاقد است حلبه شونیز بارتنگ بیرکوبیده بقدر
بر روغن زیتون بطریق تخمیص نماید تا بر روی آتش نرم شدن جهت خود روغن را جذب کند پس تقطیر دهن کنند لباس الثوم دهن اب
نامند و للذر بها ان تالیف یا فته در کل مرض بارد مجرب است
و اعاده باد مایوسان میکنند و جهته تعقد عصب و درد دکمر و جد و بواسیر و تقطر بول و سرخ کون رنگ رخسار از منفعه است و
در زمستان استعمال نمایند محتاج بپوشش نشوند ثوم مغز نکجر و فرفیون عاقرقرحا هر یک ثلث جزو و فلفل سیاه ابر کرکس
ربع جزو یا نیم و روغن آن روغن زیتون بجوش نهند تا یک ثلث
شد پس صاف نموده استعمال نمایند دهن الکخ معروف دهن دار
الکرس جهته بثوری که در اصل صول شعر و سام بهم رسد و
جهته جمیع مواد غلیظه تحت جلد و خزاز و جرب و حکه نافع
است بیست مثقال روغن کل در ده مثقال سرکه بجوش نهند

تا روغن نیم

تا بروغن باشد و فرفیون و شیطرج هندی کبابه راتینانج
هر یک و ابکر کاغذ سوخته مداد چینی دانه برنج سوخته دانه
هلیله سوخته زرنیخ هر یک نیم مثقال در آن حل نموده استعمال
نمایند دهن حمص که ماء نامند از اسرار مکنونه شمرده اند در
تقویت باه بی عدیل دانسته اند و چون با عسل معاجین با هم آمیخته
دهند سند فع او را التحدید میشود آن منو و چون با شونیز استخراج
دهن ان نمایند در جمیع اوجاع بارده نهایت موثر است و
استخراج روغن نخود بعنوان مختلف است و بهترین ان قطر او
که نخود را نیم کوب بکنند در قرع سطین کنند بطریقی که کلوی کل قرع خالی
باشد و از لیف و ماننده آن در کلوی قرع کنند تا در وقت معکوس
کردن آرد نخود از شیشه بیرون نیاید کوزه ترتیب دهند و
طبقه و کلوی قرع را از سوراخ اول بطرف اسفل کوزه بیرون
کنند شکم قرع در طبقه اول ظاهر باشد و قاطر بدهن قرع وصل
نمایند و بر اطراف شکم قرع آتش سرکین یا زغال نمی برافروزند
تا روغن از لیفهای کلوی قرع بقابله بچکد دهن ما المحلل از
تالیف والد حقیر میر محمد زمان بخشی رحمته جهته تقویت معده
و بلغم در تحلیل ریاح معده و جگر مهدی است سنبل ارزق ۳ ل
سند الطیب مصطکی علک البطم هر یک ۳ ل اشق اسارون

قصب الذریره لادن هر یک ۲ ل با روغن بابونه و روغن گل سرخ
بالسویه از هر یک نیم رطل مخلوط نموده در آفتاب نهند الا در
هر روز بر هم زنند تا ده روز الا در جای گرم نگذارند این
دهن داره است شفا جهت اسهال و ضعف معده و تحلیل ریاح نافع
است داره استسقاء چهل و پنج ل سلیخه ۶ ل عود بلسان
۳۵ ل قرفه ۳۲ ل قصب الذریره ۵ ال همگوب کهنه با ششصد و
پنجاه ل روغن کنجد با آتش نرم بجوشانند تا ثلث بسوزد دهن
البلا در جهت استرخای عصب و فالج و لقوه و امراض بارده نافع
و بغایت محلل ریاح است سنبل الطیب هیل فلفل از هر یک شش طسوج راسن
دار فلفل جوز القی بلادر پنج طسوج سوسن آسمانجونی از هر یک قسط
تلخ بوزیدان زنجبیل دو درم هر یک سه ده ل این را کوفته با شیر
تازه و آب از هر یک پانصد ل و روغن کنجد دویست و پنجاه ل
بجوشانند تا آب و شیر سوخته روغن بماند نسخه دیگر جهت گوارش
و جمیع امراض بارده و تحلیل ریاح غلیظه عظیم النفع است و از
تالیف قدماست مقل ازرق ده ل میعه سائله اشق از هر یک شش ل
حب بلسان بادام مغز خربق سفید زرنباد فلنجه شش طسوج از هر یک
شش ل قرنفل جوزبوا زنجبیل خولنجان دارچینی بلادر چند از هر یک
سه ل برز ایشان کند زیت الوسن نحم کنند تا شود نیز نحم تره پیر کار آید

قسط تلخ

قسط تلخ هر یک پنج ل سعد برگ مورد مر نخش حلبه هفت جز از
هر یک شش ل حب وفر ده ل اشنه زنجبیل هر یک نه ل ورق الغار
نوفل هر یک چهار ل عسل کف گرفته روغن گاو روغن یاسمین لقط
سفید قطران روغن حب وج دهن الغار هر یک ده ل روغن زیتون
ششصد و پنجاه ل آب صاف نهر اربعه مثقال بجوشانند تا آب برود
دهن القسط جهت درد جگر و معده و مفاصل و فالج و تقویت اعصاب و دهن نیکو
کردن رنگ رخسار و حفظ سیاهی مو و در رویانیدن او نافع و مقوی
معده و اعصاب شیدان او جهت برص احشا سودمند است قسط تلخ قصب
الذریره سنبل الطیب ساذج هندی سائله ایر قرفه اشنه از هر یک با کف
ل قرنفل راسن اگر باشد وج سلیخه هر یک بلال سرخ صاف چهار ل
جوزبوا ده ل عود بلسان پنج ل کوبیده با هزار و دویست ل آب
خیسانیده بجوشانند تا آب خشک شود در روغن شیخ صنعان جهت التیام
زخمهای تازه مجرب است و از نسخه هندی نقل شده محلل اورام
بارده و مقوی اعصاب است زرد چوبه سه ل چوب زرنگ که بهندی
دار هلد گویند و دیودار که چوب صنوبر است اصل السوس کلنج دهلک
است چوب گز پوست خار مغیلان آب برگ نیم آنهوس از هر یک پنج ل
برگ خاهوجو برگ سنبل باشد اال ته مقال زنگ جوز بوا از هر یک سنگ
شنجرف کات هندی منجار تراشیده هر یک یک ل موم کافوری چهار دانگ

جدوار نیم دانگ روغن کنجد دویست ل چوبهار زردچوبه و سنبل الطیب
و برگ حنا و اصل السوس و پوست مغیلان را در هشتصد ل آب ...
بجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده باقی ادویه را ...
با آب نیم و روغن بجوشانند تا آب بسوزد و آنگاه صاف نموده ...
نسخه دیگر قلیل الاجزا که حقیر تجربه نموده در التیام زخمهای تازه بهتر از نسخه
اول است و ظاهرا ترتیب نسخه اول جهت دکان است اصل السوس
پوست درخت صنوبر هو چوبه پوست درخت مغیلان زردچوبه بالسویه
چهارصد ل کوفته با روغن چراغ ششصد ل که از پنبه دانه ...
تخم کتان بگیرند و سه من شاه آب با آتش نرم بجوشانند ...
کف بگیرند تا آب بسوزد پس صاف نموده استعمال نمایند روغن ...
ریختن مو از علت آتشک مجرب حقیر است و جهت داء الثعلب بغایت
مفید است و چون موی سفید از موضع داء الثعلب برآید استعمال این روغن
موی سیاه میرویاند برگ مورد پانصد ل وسمه سی ل در چهار ...
آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده ...
... کنجد بجوشانند تا روغن بماند و شش ل لادن در وی حل کنند
روغن جهت فالج و رعشه و تشنج و خدر و امثال آن باید ...
اعصاب و اعضای دردناک را با کهنه درشت مالیده تا سرخ شود
و بعد از آن نموده بخورانید قسط تلخ سنبل الطیب هر یک ... ل نرم کوفته

و در یک رطل آب بجوشانند تا روغن بماند پس صاف نموده ...
با ادویه مذکوره بجوشانند و صاف کنند و اگر بجای آب هر مرتبه عرق ...
زیان یا عرق بهار کنند بهتر است و بعد از آن جند و فلفل و فرفیون و
سعد سائله هر یک ده ل در آن حل نمایند روغن ...
ششصد ل آهک آب ندیده صد و پنجاه ل قلی شصت ل مجموع را کوفته
ده حصه کنند و سه من شاه آب را بجوش آمده یک حصه را ...
... باشد یک حصه آهک و قلی در آب ریخته بجوشانند تا عشر آب
رسید و شصت ل است بسوزد پس ... حصه دیگر را بریزند تا مجموع
ریخته شود و از آب عشر بماند آنگاه امتحان به پر مرغ کنند تا ...
موی ستره و یا در آفتاب بدون جوشانیده چند روز بگذارند تا ...
رسد و اگر از ملح و قلی و آهک هر یک جزوی ... ده جزو ...
قوی تر است و باید بقدری آب ریخت که چهار انگشت بر سر آید و بعد از
یک شبانه روز بدون جوشانیدن صاف کنند و سه بار ...
اجزا را تجدید نموده و صاف ... پس صاف نموده با ربع وزن آن روغن
کنجد بجوشانند تا روغن خالص بماند روغن بواسیر پنجاه عدد ...
در روغن کنجد برشته کرده از روغن ... با ده درم دنباله ...
... سائیده ... با موم روغن ساخته با اجزای سائیده ...
و بر موضع بواسیر بمالند و جهت قطع خون با اندک مازو که عفص باشد

استعمال نمایند روغنی که جهت قطع خون دامه بواسیر مجرب و معالج
است گوگرد و زرنیخ را بالمناصفه سائیده و تقیه روغن کنجد کنند
بحدیکه جذب کند و با قرع و انبیق تقطیر نمایند و در حین تقطیر باید زور
آتش نرمی باشد روغن مرغ جهت ورم مقعد و درد بواسیر نافع
از تجربه است هر گاه از حرارت آتش مرغ را با پیه بز کوبیده در آب بجوشانند
تا مهرا شود و روغن که بر روی آب بعد از سرد شدن آب بسته شود
بجوارند و اگر دنباله بادنجان را سائیده اضافه کنند جهت بواسیر بادی
نافع است و داغ کردن مابین خنصر و بنصر دست چپ جهت قطع خون
بواسیر و داغ مفصل ترقوه جهت ریاح بواسیر از مجربات است
روغنی که موی بر رویاند و بغایت قوی الاثر است و زرنیخ زراه و بلغبه
شکابن وارسلس و بلغبه اصفهان سایین نامند اب و بر او ربان قطع
که سه درم سائیده با یک وقیه روغن بان بجوشانند تا اندکی غلیظ
شود و با مشک و عنبر خوشبو کنند و بمالند تا موضع الکه کند و موی بر آید
باب ۵ از مرهم در ذکر مرهمها و ذرورات جراحات و ما یتعلق بها
مرهم گویند بقراط است و تصحیح نسخه آنچه قوه اکثر ... تنها باقی
و هر چه مصنوع بسیار داشته باشد تا شش سال قوت او باقیست
و بعضی را معتقد است که هر چه با روغن زیتون ساخته شود قوتش
ساقط نمیگردد و آنچه با شحوم ترتیب یابد قوتش تا یک سال باقی

بنمایند

بنمایند و شرط است که موم زیاده از نصف روغن و کمتر از ربع آن نباشد
ملکه اوسط شش جزو روغن پنج جزو و موم ربع جزو باشد ضماد اعم
از مرهم و مرهم مخصوص جراحات است و آنچه در قوت جراحات باشد .
جهت مبرهوین روغن زیتون رسیده کنند و در غیر آن زیتون نارس
که زیت الانفاق نامند و در مرهم آنچه به روغن کنجد کنند موم را
اولا با روغن و شحوم بگذارند و از سر آتش بزیر آنچه ادویه صمغیه را
اول در روغن حل کنند پس ادویه مسحوقه را مخلوط سازند و طریق حل
عنبر و مصطکی و علک البطم و مومیائی و سکبینج و امثال آن چنان است
که در قدر مضاعف باشد یعنی ظرف آب در دیگچه و بر آتش گذارند
تا آب بجوش آید و ظرف کوچک را روغن مخصوص که در میان آن
ظرف اول بگذارند تا روغن از حرارت آب گرم شود پس عنبر و
امثال آن را در روغن ریزند تا حل شود و بعد از آن سایر ادویه را
مخلوط نمایند مرهم الکحل زیتون و خامیجه و بجار چهل نیز خوانده میشود
بهر یک را تسمیه گفته اند چه اول بمعنی تحریک مواد جهت دفع از ملک
است چنانکه از پر و بال آن ... میگردد ثانی بمعنی اخذ عطای کبیر است
بسبب استشفای باو و از تالیف جالینوس عظیم النفع است و
بجهت جبر کسر و اصلاح عصب و کوفتگی عضل و استخوان و التحام جراحات
و تحلیل اورام و رفع جرب متقرح و حکه رطوبه و نمله و جمره و اکله بغایت

یک وقیه مرداسنگ و با قدری سرکه بمقدار سه سائیده بجوشانند
و در آفتاب گذارند تا چهار وقیه را جذب بکند پس سه وقیه
روغن زیتون تنقیه کند و دو وقیه سه کاو صاف [illegible] و وقیه
قلقطار اضافه نموده بر روی آتش نرم بر هم زنند تا منعقد شود
مرهم انجار [illegible] نامند جهة شقاق و حکه رطوبی و قرحه رطوبی و داء
الثعلب و سعفه نافع است سرکه کهنه روغن زیتون با [illegible]
مرداسنگ سحوق ربع روغن با آتش نرم بجوشانند و هم
بر هم زنند و مرداسنگ رسوب ننماید تا منعقد گردد
مرهم زنجار جهة اسقاط بواسیر و تخفیف قروح و رد نابت در
گوشت جراحات و بیرون کردن گوشت زیاد در قروح خبیثه نافع است
و مولد ماننده بالکلیه مفید است موم زرد هر یک [illegible]
اشق محلول با آب سداب سرکه هفت ل روغن زیتون
چهل و هشت ل با آتش نرم مجموع را حل کنند و زنجار چهار ل
انزروت سه ل راتینج [illegible] ل نیم اضافه نمایند مرهم داخلیون
[illegible] از تالیف بقراط است جهة اورام جاسیه
و اوجاع شدیده و تعقد عصب و خنازیر و صلابات بغایت مفید است
چهار وقیه مرداسنگ سحوق را با یک رطل و نیم روغن زیتون با آتش
نرم حل کنند و تخم خطمی و بزر قطونا و تخم مرو و حلبه و تخم کتان

سه ل جداگانه خیسانیده و لعاب هر یک را بگیرند و از مجموع بقدر
چهار وقیه با آنچه بر اندک اندک تنقیه کنند و بجوشانند تا منعقد
گردد و هرگاه زفت و حاشا چوب زرد و خبث الحدید و مرصاف
زنجار و درم صدا الحدید مثقالی اضافه نمایند بغایت قوی الاثر است
مرهم زنجفر جهة تحلیل اورام و عسرة البول البرد و خنازیر
و سرطان و ورم مزمن انثیین نافع است کندر اشق علک البطم
هر یک شش درم مرداسنگ ده وقیه هر یک [illegible] شنجرف [illegible]
چهار موم پانزده روغن زیتون شصت ل مرهم حواریان [illegible]
و مرهم وشلیخا نامند جهة اصلاح مزاج و جراحات و تنقیه و تحلیل
و نضج و اندمال آن و شقاق و رفع آثار و حکه و جرب و لوث
و بواسیر و سعفه و دفع کرم نافع است موم علک البطم چهار درم
اشق هفت مقل مرداسنگ چهار زراوند طویل [illegible] سه جاوشیر
زنجار مرصاف [illegible] سکنجبین اشق و مقل را در سرکه حل کرده با یک رطل
روغن زیتون بجوشانند تا سرکه برود پس صمغ را و موم را
بگدازند و ادویه یابسه را مخلوط سازند مرهم [illegible] جهة سوختگی آتش
والتهاب جراحات و ورم منعقد و حمره و شقاق و قبل که از حرارت
باشد نافع است موم ده روغن کنجد یا روغن زیتون بعد از گداختن
موم از سر آتش برداشته با سفیدی تخم مرغ بر هم زنند

اگر تبرید زیاده خواهند بجای روغن زیتون روغن گل سرخ کنند و حضض
وسفیدی تخم مرغ اضافه نمایند و جهة تسکین درد بجای حضض افیون
کنند مرهم باسلیقون جهة جراحات مزمنه و ورم بارد نافع و در خواص
مثل مرهم نخل است زفت راتینج موم هر یک جزوی قنه ربع جزو
روغن زیتون دو وزن ادویه بر روی آتش مخلوط سازند مرهم
محلل جهة تحلیل اورام وصلابات و اقسام استسقا و صلابات تحلیل
و اخراج کرم بسرعت نافع و از مجربات دانسته اند [illegible] سرگین
کبوتر دانه خرما شیلم با الویه زفت را مثل مجموع در [illegible] مرغابی که احتیاج
سائیده را مخلوط نمایند مرهم جاذب از تألیف ابن تلمیذ منقول از
ابن تلمیذ منقول از شامل جهة اخراج پیکان و خار و آنچه در عضو فرو
رفته باشد مجرب دانسته است [illegible] نی خشک [illegible]
با الویه سائیده با عسل سرشته استعمال نمایند مرهم [illegible]
گردکان سوخته دانه رز [illegible] با روغن کوهان شتر سرشته
بالند و بخور [illegible] مرهم سفیداب جهة [illegible]
ورو یانیدن گوشت در قرح شوربچه و امثال آن بغایت نافع است
مرداسنگ پنج درم با سرکه بسایند و با روغن گل تنقیه کنند تا غلیظ
گردد پنج درم سفیداب قلعی و اندکی کافور اضافه نمایند مرهم
نوره جهة سوختگی آتش و التهاب قروح بغایت نافع است

موم ده مثقال

موم ده مثقال با روغن گل سرخ سی مثقال که [illegible] و آهک را هفت بار
باب شسته اضافه نمایند مرهم عرق مدنی که رشته گویند و پیوستن نمایند
و از [illegible] غلیظه [illegible] بهم رسیده خصوصا در بلاد لار و اکثر
از مفاصل مانند خیاطه بیرون می آید و بعد از ورم حار و درد عظیم و هر چه بیرون آید
بیرون آید باید پیچید و مانند آن هر روز برقی پیچید تا تمام بیرون
و پاره نشود که هرگاه قطع شود از جائی دیگر بروز میکند و این مرهم
میکند بروز او را و هرگاه پاره شود باید موضع را بطول شکافت مرهم را
را استعمال نمود موم [illegible] مثقال موم
با روغن گل که [illegible] ادویه را مخلوط کنند و بجهة التهاب بزرقطونا را
با روغن بنفشه مخلوط کرده استعمال نمایند قیروطی عبارت از موم و
و روغن است و اقسام باعتبار داخل کردن ادویه مختلفه است اما التهابات جهة
سینه و ذات الصدر و تبهای محرقه و اورام ملتهبه باید موم سفید و روغن گل
در [illegible] روغن گل که [illegible] و آنجبار و کدو و آب برگ خرفه صاف کرده
تنقیه کنند و هرگاه بترتیب بیشتر خواهند بجای روغن گل روغن بنفشه کنند
و آب برگ بید و برگ خبازی تنقیه کنند مرهم جهة سرطان مفتوح
و غیر مفتوح سفیداب قلعی توتیای کرمانی شسته با الویه با روغن
گل سرخ بسایند و با آب برگ خرفه یا لعاب بزرقطونا یا عنب الثعلب
و آنجبار و آب کدو تنقیه نمایند مرهم السلعه خبث الرصاص سه بار [illegible]

با روغن زیتون بر روی آتش مخلوط سازند و علک البطم را در آن
حل کنند مرهم جهت منفجر شدن قرحه که محتاج به نشتر نباشد
خمیر مایه سه بوره ارمنی یک جاوشیر یک سرگین کبوتر یک سرگین مرغ یک
دبق تخم شتر یک آهک آب ندیده دو صابون دو با روغن زیتون
سرشته استعمال نمایند مرهم جهت بواسیر مرهم مقل نامند جهت شقاق
مقعد و درد آن نافع است موم روغن کنجد سه مرغاب سفیداب قلعی دو
روغن کوهان شتر زرده تخم مرغ با الوبه مقل را در لعاب کتان حل کنند
مرهم ترتیب دهند مرهم ناصور رو باصور ظفرباد زنگار ضرباد زرد چوبه
ده موم اسفنک یک نرم سائیده با چهار مثقال روغن گل دو درم موم
وانچه لص بقدر کفیه او و سپر را بپوشاند با آتش نرم چندان بجوشانند
تا مرهم شود مرهم هوجوبه که سنگ زنا هند جهت زخمها و اورام و شنج
و نمله و جراحات نافع است هوجوبه را نرم سائیده با روغن کنجد
پا نیم درم موم چهار درم مرهم سازند مرهم کافوری جهت جمیع قروح حاره
و سوختگی آتش و جمره و نمله مجرب است چهار درم موم را در پنج
درم روغن گل گداخته با سفیداب قلعی ده مثقال کافور قیصوری
یک درم مرهم سازند مرهم دال مشهور از حکمای هند است جهت جراحات
ترشته و غیرها بغایت مجرب است و بجهت قروح آتشک و ناصور
بغایت نافع است و منبت لحم و دافع گوشت فاسد و مصلح عضو

ضعیف

ضعیف و ظاهرا عددی نداشته و حقیر مکرر تجربه در قروح آتشک نموده
نسخه است کافور قیصوری رال هندی که لعل صغری و شجره قیقهن
نامند کات هندی هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته و موم را با روغن
گاوی تازه به یک حمک مساوی مجموع باشد در ظرف آهن گداخته
اول رال را ریخته تا سه جوش کنند پس کات را بعد کافور
را بریزند و دیگر جوش ندهند و در قسع بزرنگه قدیمه تا سه روز
قدری از فوفل بوجه استعمال نمایند و بعد از آن مشهائی
مرهم که زمانی از تالیف والد حقیر میر محمد زمان نشکانی رحمه الله اقلا
جهت جراحات ترشته بغایت مجرب است و در تاثیر کمتر از مرهم رال
نیست و با اعتدال اقرب است انزروت کاغذ کبود دو جبه کو
دردشت کاج رونانس کاف هندی هر یک دو سفیداب مغسول پنج
مرد اسنگ مغسول سه کافور قیصوری یک موم سفید پنج روغن
گل سرخ بیست مرهم سازند مرهم آتشک از مجربات مؤ
اسرار است و در یک شبانه روز رفع درد انهای زخم آن نمایند
توتیای هندی شسته دو شنجرف اگر دو چوب چینی بسیار اگر
نباشد با زمو شر است با زرده تخم مرغ که در زیر خاکستر پخته باشند
بقدر کفایت سرشته استعمال نمایند و اگر بجای گرد چوب چینی
زیبق را کمتر از گر باسکه زنند تا زیبق در آن نماید نیکو

پس کرباس را بسوزانند و از خاکستر ان نیم مثقال در آب خل کنند
سعد ثابت است هفت مرهم جهت نضج دمامیل و جراحات بغایت نافع
است کثیرا الحشم مورد تخم کتان سرشیش هوجوبه گلپا بونه گل
خطمی با الوبه کوبیده باشد بچه نیم گرم استعمال نمایند
مرهم جهت نضج جراحات از مجربات است و جهت پاک کردن جراحات
و رفع ورم جراحت از نفعه است ارد گندم را با قدری روغن گل
سرخ اگر نباشد روغن طعام و زرده تخم مرغ چندان روغن
مخلوط کنند استعمال نمایند مرهم شقاق مجرب حقیر است و بغایت موثر
علک البطم مجزر و پیه بز چهار جزو قدر مضاعف که اخته استعمال نمایند
و در کجی ناخن و تقشر ان و شقاق لب و اطراف و حکه و جرب
و زخم اتشک و شقاق چهارپایان از نفعه است مرهم خدام
از مجربات والد حقیر است و در سایر قروح سوداوی و اورام
بارده از نفعه است سنبل الطیب قردمانا حماما دارفلفل کبابه سلیخه
قسط تلخ عاقرقرحا مصطکی مقل مرصاف حب بلسان اشق صبر زرد
میعه سائله حب الیوس زراوند طویل مدحرج سعد اکلیل الملک
قرنفل ایرسا روغن زیتون کهنه هریک یک اوقیه لادن [illegible]
زعفران نصف اوقیه علک البطم موم هریک سه [illegible] روغن باز
دین [illegible] جمیع اسم سرطان که در بهقیه تحلیل سرطان

و سایر صلابات کند فقول بزرالانجره کبریت زنده لبحر زرا
وند طویل اشق مقل باالوبه هریک یکجزو روغن زیتون کهنه
مثل جمیع موم سرخ ربع روغن ذرور سرقولون از جراحات
مزمنه را یک دفعه و دو دفعه التحام دهد و چون بر سلعه و غدد
لیاهی الخنان یا سبن نهند بسرعت زایل سازد و از مجربات
و اسرار است کندر مرصاف گلنار زهب البلوط گل ارمنی گل
سرخ هریک دو ثلث از حریر کنند زنگیده استعمال نمایند ذرور اعظم
جهت اکله و قروح ساعیه دهان و گلو و قضیب و سایر اعضا مجرب راز
تالیف حقیر است و عدیل ندارد و از جمله اسرار است و در قطع خون
جراحات و رویانیدن گوشت و منع ورم قروح و بغایت نیکو
از نفعه است موی سوخته گلنار شاخ گاو کوهی سوخته و اگر نباشد استخوان
سوخته برگ عناب گل ارمنی هریک ٥ جزو کنند سفیداب سوخته توتیا
کرمانی شسته هریک جزو از حریر کنند زایند استعمال نمایند و هر گاه
در غیر گلو و دهان استعمال نمایند صبر زرد یکجزو مرداسنگ زرباش
سرخ و در سرکه اندوخته و هغول [illegible] جزو اضافه نمایند و هرگاه
خواهند فتیله سازند و در سوزنک استعمال نمایند قدری از افیون
مخلوط کنند با سفیدی تخم مرغ سرشته فتیله سازند و در مجاری بول
ملکه زنند بغایت مسکن درد و رفع سوزنک نیز نمایند ذرور دیگر

جهت اکله و قروح ساعیه و بواسیر الانف و بواسیر مجرب حقیر است
استخوان رمیم یا سوخته صبر زرد با التوتیه در زخم کنند و همچنان یک عناب
خشک را ضماد نمایند جهت اکله بعد بلی است دیگر در رفع اکله
و تجفیف قروح از مجربات است سوخته دو جزو پوست پیاز سوخته
یکجزو تخم ریحان بو دلم نصف جزو کافور قیصوری ربع جزو
دیگر معقد از تجربات حکمای قدیم است در اندمال جراحات عسر الاندمال
و تجفیف آن در رفع اکله و قروح ساعیه و بجهت گوشت زیاد و اسقاط
بواسیر نابیچ مهتاب جلا دیدت از زنجفر سرخ و زرد هر یک دو جزو
الکساب ندیده زاج سفید هر یک یکجزو زاج زرد زاج سرخ هر یک ربع
جزو با سرکه سرشته مثبت و چهار روز در میان جوکه اسپرس در تصعید
تصعید کنند هر چه متصاعد است جهت اندمال جراحات و اکله
و هر چه رسوب او است جهت اسقاط بواسیر و بجهت گوشت زیاده
استعمال نمایند که بهتر از بریدن و مجاوبه است و اهل فرنگ نیز
او را نیز در بعضی امور بسیار نافع دانسته اند اما خلاف واقع است
دیگر معمول از تذکره جهت تجفیف رطوبات و بجهت گوشت زیاده
بسیار مجرب است پوست انار و عفص و شب یمانی معدنی کاغذ
کبود سوخته از زروت هر یک ده مثقال کاس مجرق پنج مثقال زنگار مصفی
کند زدم الاخوین سه مثقال دیگر از اسرار و در اندمال جراحات

بغایت

بغایت سریع الاثر و عظیم الفعل است صبر زرد گلنار قشار الکندر با التوتیه
دیگر جهت قروح حار المزاج و ملتهبه و متورمه بغایت موثر است
و از عجایب این صنعت است صندل سرخ نیلوفر صبر زرد با التوتیه
ذرور نمایند باب سیزدهم در ضمادات و کمادات و نطولات
و قطورات مخترع ضمادات بقراط است و اطلیه اعم از وست
ضماد سلطایانس یعنی ترس چون بر کتیس بیچ زان ضماد نماید اسهال
صفرا کند و بر معده اسهال بلغم نماید و بر ورکین اسهال سودا و بر
پستان اسهال خون و از اسرار شمرده اند ترس نرم باشد
و حنظل بقدر نصف دلق محلوب بقدر خمس و زهره گاو بقدر ربع
و با شیر تازه در دیگ خمیر گرفته بجوش دهند تا انضراج یابد
ضماد مهل بر معده و پستان ضماد نمایند زهره گاو و عسل از هر یک
شحم الحنظل زرنیخ با التوتیه ضماد سلطونیه مسمی باسم نقل ازو
چون بر فم معده ضماد کنند قی آورد و بر ناف اطلاق نماید و
بر پشت زهار ادرار حیض کند برگ سداب مغشر قثار الحمار سه خربق
سفید موی سنگ دانه نیخ چهار سپر زرنیخ روغن زیتون چهارده ضماد
بقراط جهت ورم و صلابات حاره بغایت نافع است پوست انار مسحوق
مطبوخ در سرکه سماق حی العالم با التوتیه گل ارمنی از هر یک نصف
کافور بقدر حاجت اسپاح با روغن گل ضماد نمایند ضماد منفج صلابات حاره و نقوش

بغایت از نفعه است ضماد لین کلیل الملک یک شیاف مامیثا مرنج
اقاقیا و زعفران یک اسقولوقندریون یک درهم ضماد قیا
غورنس جهت استسقا و مار اصفر و ضعف جگر و معده و ورم و غیر ذلک
زوفا و رطب سه موم تپ چهار زعفران سه اردک و مرغابی که
جر معه سایله مقل ازرق اشق مصطکی هشت ضماد جهة اسهال حار
و ذرب و تقویة معده و جگر کعک کهنان بکسیات نامنذ نیم ل
گل سرخ شکوفه انگور اگر نباشد شاخ رز به ل گشنیز کلک مورد و تخم
مورد چهار اقاقیا عفص سماق جاورس پوده زعفران مصطکی
دو کافور نیم ل با آب مورد سرشند ضماد جهة اسهال بارده
و تقویت جگر و معده نان یک سه تا پنج ل تفاح اذخر سنبل سعد
چهار شب یمانی دم الاخوین نانخواه پوست ترنج جاورس مر صادق
کندر ه ل با آب مورد سرشند و هر گاه جهة تقویت معده و جگر استعمال
و خالی از اسهال باشد همان جمع کنند و بجای آب مورد با روغن گل
ضماد نمایند ضماد طحال و اورام صلبه الخیر ازر دمغز کوکانات
ارد نخود لوبیا قسطی پرسیاوشان تخم کتان بالسویه اشق بقدر حاجت علیه نصف
یک سنبل الطیب کلیل الملک بابونه ربع یکی با سرکه ضماد نمایند
ضماد حابس منقول از شفاء الاسقام در قطع اسهال مجربات جاورس
کندر پشک گل سرخ گلک مورد یک ساعت ده الوح پنج با آب باطبیخ او سرشند

ضماد حار

ضماد حار جهة قوبا و اثار مفید است و مجرب قردمانا مویز ارد نخود
سیر کرنب بزر هریک شانه ل اصل السوس گوگرد هر یک پنج ل با سرکه و
امثال ان بحسب هر عضوی که قوبا و حالیه سرشند ضماد قوبا و ارحم جرب
و الد حقیر جهة قوبا و عفه یابسه و جرب از نفعه است گوگرد اصل عرق
دشنه تازه پنج در حمام بعد از حمام بدو ساعت ضماد نمایند ضماد
لیفا ار والد حقیر جهة شقاق از نفعه است زاج سیاه با المشادی بانفط
سیاه با لند و دست را نیک آتش برانند ضماد جهة نغز و جرب
بغایت نافع است نعال شوره خرد و نمک جرودی با سرکه طلا کنند
در شقاق و مرفق جمیع حیوان بعد پیراست پنج نعال موم سنگ را آب باید
با پنج درم روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و سه درم قند
اضافه نمایند و طبخ دهند تا غلیظ شود و بقوام رفت سیاه در آن
موضع شقاق را با آب گرم نرم کرده ای مذکور را گرم نموده در شقاق
شقاق بچکانند ضماد جهة رفع داخس اقاقیا عفص گل ارمنی ارسته
شیاف مامیثا صندل سفید بالسویه افیون جزو یک با لعاب
قطونا و سرکه ضماد کنند ضماد جهة رفع ناسور قوبا و جرب را با آب بایند
و بمالند در اوایل زایل کند ضماد تا ثیر از مجربات والد مرحوم حقیر
اشق بقدر حاجت مکوب کرده یک شبانه روز در سرکه کهنه خیسانیده بس حل
کنند و کلی خطمی تخم مرو تخم کتان بابونه بنفشه اضافه نموده با آب گرم استعمال نمایند

ضماد جهت تقویت معده اطفال و غیر آن بغایت مجرب و مؤثر است
در رفع اسهال دمی لادن یک رقیه اقاقیا چهار مثقال موم ده درم
با روغن سوسن پنج درم در خلای معده ضماد نمایند ضماد جهت
ضربه و سقطه سنبل الطیب مغاث برگ مورد ماش برگ گل
سرخ بالسویه با زرده تخم مرغ و روغن گل سرخ که قدر الکهول در آن
حل کرده باشند سرشته ضماد دیگر ایضا جهت ضربه و جبر کسر از جمله
مغاث گل ارمنی جبر ارز دکل سرخ عدس شیاف مامیثا و فوفل
برگ حنا صندل با آب مورد مطبوخ ضماد نمایند ضماد حابس حیض
جوامد عدس مقشر پوست انار برگ مورد با سرکه سرشته
بر پشت زهار و کمر ضماد نمایند ضماد جهت نقرس بغایت مجرب است
مرزنجوش خطمی بزرقطونا آرد جو سورنجان بالسویه با زرده تخم
مرغ و روغن گل ضماد نمایند و اگر قدری زعفران و افیون اضافه
نمایند سریع التأثیر شود ضماد طحال از حسین بن اسحق متطبب از جمله
الحنظل را بقدر پنجاه مثقال کوبیده نه روز در سرکه خیسانند در
تا در آن حل گشته و قسط بحری چهار مغز بادام تلخ ده پنج کنگر سه
اشترغاز پنج سداب خشک بوره سه اضافه نموده در خلای طحال
استعمال نمایند ضماد دیگر ایضا زروت سماق اقاقیا هر یک
یک مثقال مرتشیشا شادنج اگر نباشد کبریت سقمونیا طلیس نو جهت

شب یمانی

شب یمانی کندر زعفران هر یک هشت مثقال مرجان جوز السرو
هر یک ده مثقال با موم ده مثقال و روغن مورد چهل مثقال سرشته
لزاق الصدغین جهت درد سر با پارچه کرباس که بقدر درهمی
باشد که آغشته بر شریان صدغین ببندند تخم کاسنی تخم کاهو
زعفران حضض سه افیون یک و نیم با لعاب بزرقطونا کرده ببندند
ضماد منوم که رفع بیخوابی کند از مجربات والد معزوز افیون تخم خشخاش
کاهو بزر البنج پنج لفاح بالسویه با آبی که خشخاش در آن خیسانیده
باشند استعمال نمایند ضماد مسهل جهت درد مفاصل مزمن مجرب است
اشکنه که سلاخ نامند ریش هر یک ده با هم سائیده با آب دهی
ترکنند تا ریق گشته شود و ده مثقال صابون حلبی را در آب حل کرده اضافه
نمایند ضماد دیگر جهت مفاصل بارد و فالج و امراض عصبانی جمیعا نافع
و نفخ و مقوی و محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن
و حقیر تجربه نموده است مداومت ضماد او بر مهره‌های پشت مفلوج
باعث نجات جمعی کثیر از استرخا و تشنج چند ساله می‌شود
تخم انجره پیت بوزیدان بوره نوشادر زراوند مدحرج شیطرج حنظل
علک البطم پنج حلبه فلفل دار فلفل عاقرقرحا سه اشق چهار مثقال
فربیون تا عود بلسان کندر زعفران راتینج زاج اسطوخودوس وجه
اهلیلج جبر ارز و افسنتین سعد اذخر فرفیون سورنجان سه دبی الکفه

سوم چهارم و پنجم حب اسطوخودوس ششم با روغن سوسن و امثال آن
با نفخه به دستوری که در قاعده ورم اسم مذکور است ترتیب دهند
و صمغ عربی در سرکه حل کرده و عسل به قدر سرکه اضافه نمایند
ضماد دیگر جهت سعال و آنچه قریب به تجربه باشد و مسکن اوجاع بارده
است و جهت تجربه نفخه مغز دانه خروع که سپید ایجنبر باشد سه جزو روغن
تازه گاو و عسل هر یک جزوی اما سرکه بوزن عسل بعد از سحق
مجموع سرگین خشک گاو سائیده به قدری که غلیظ سازد ضماد ضماد قریب
نیمگرم استعمال نمایند ضماد مسکن الام اوجاع و مسکن درد مفاصل حار
و بارده مجرب حقیر است حلبه را با آب و سرکه با الوزن طبخ دهند
تا مهرا شود و عسل بوزن حلبه اضافه کرده بجوشانند تا غلیظ شود و نیمگرم طلا
کنند ضماد دیگر جهت مفاصل بارده بعد از تنقیه عرطنیثا و حشیشه را با عسل
و سرکه به قدر کفایت با الویه سرشته ضماد کنند ضماد محلل جهت درد
مفاصل بارده و اورام نرم مینه بوره و ریق اشق را که آب نموده
با الویه با سرکه و عسل با المناصفه طلا کنند ضماد دیگر در اوجاع مفاصل
حار و نقرس مجرب است و رفع تقاطر بول مرا امی نماید صبر زرد
زعفران مرصاف با الویه با آب کلم طلا کنند و اگر حرارت زیاد
باشد با آب کاهو ضماد اورام حاره و ورم فرج و رفع کنج زانو و مرفق
و سایر اعضا از مجربات است پوست خشخاش سحق را در آب

بجوشانند

بجوشانند تا مهرا شود و بزر قطونا سحوق بوزن او و روغن گل سرخ
هشت ل بوزن هر دو اضافه کرده استعمال نمایند ضماد قروح ساقی
خاکستر کاه گندم نمک طعام با الویه با سرکه طلا کنند با
ضماد جهت اقسام استسقاء بغایت مفید است سنبل الطیب صبر زرد
هر یک مثقال خاکستر سرگین گاو با نفخه مثقال سرگین بره و بلی
و سعد و قرد مانا ایرسا قطع بنفشه در اشنه طحاما نیکو عود.
حب بلسان بوره صعتر نمک سرکه حنظل بیخ با بول شتر ضماد
نمایند و طلای آب به شیرین که گرم کرده باشند در اقسام استسقاء مجرب
حقیر و بعد تجربت ضماد بواسیر شقاق مقعده و قرحه آن و استرخاء
بواسیری و ترف الدم حضض سفیداب موم عنصل حضض هر یک جزوی
گل خطمی مقل هر یک جزو و نیم سه جزو روغن گل پنج جزو بارزده
تخم مرغ استعمال نمایند ضماد دیگر جهت درد و سوزش مقعده که عذرا
کوبیده با روغن گل و سفیده تخم مرغ ضماد نمایند و بدستور زرده
تخم مرغ وارد جو و روغن گل همان اثر دارد و بدستور سفیداب
بیخ مو اسفنج بیخ بذرالبنج با زرده تخم مرغ و روغن بنفشه استعمال
نمایند و بدستور چهار زرده در خاکستر گرم پخته با همو زن آن روغن
تازه گاو ضماد نمایند و بدستور یک خطمی گل با بونه اکلیل الملک
چهار حلبه تخم کتان سه عدس مقشر ده مجموع آنچه با زرده تخم

مرغ و روغن بنفشه استعمال نمایند ضماد جهت گزاز بارده و درد های کهنه
بجهة باد بواسیر درد اعضا بهم رسد از تالیف حقیر و [illegible]
و مجرب فلفل قاقله نوشادر جلبه زنجبیل سورنجان با روغن گاو [illegible]
موم زرد ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر بارده مر صاف سکبینج [illegible]
باران شتر ضماد نمایند ضماد جهت خنازیر [illegible] لدن [illegible]
بغایت موثر است قنه ده درم حلتیت اشق از هر یک پنج درم جاوشیر
هشت درم فرفیون سه درم مقل ازرق چهار درم سکبینج سه درم
صمغ را در سرکه حل نموده با گشنیز ضماد نمایند و بعد از سه روز تا [illegible]
باید [illegible] مرهم حوارپول و مرهم زنجفر نیز بغایت موثر است
ضماد مفاصل بواسیر [illegible] مفاصل دریابد مجرب است سیر را کوبیده
و روغن زرد [illegible] بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده
روغن را طلا و سیر را ضماد نمایند ضماد جهت کشودن خون بواسیر
تخم حنظل سه مغز بادام تلخ چهار [illegible] مویز [illegible]
هر یک [illegible] با [illegible] کاو [illegible] نخود [illegible] استعمال
نمایند و هرگاه فتیله را با روغن گل [illegible]
ضماد جهت ورم سپرز که از حرارت باشد از مجربات والد مرحوم
مغفور برگ درخت گز را کوبیده با آرد جو و سرکه استعمال نمایند و بتوبند
سبوس گندم را در سرکه پخته [illegible] آغشته ضماد نمایند

ضماد جهت

ضماد جهت اورام جگر بارده و سپرز از مجربات قانون [illegible] میعه موم
مصطکی جاوشیر زعفران بابونج اکلیل الملک چهار چهار درم [illegible]
خرنوب بلسان شش اشق هشت با روغن سوسن و شراب [illegible]
ضماد نمایند ضماد دیگر جهت ورم جگر و معده بارده و تلیین صلابات آن
و درد سینه مزمن مجرب است زوفا خشک رطب هر یک مثقال [illegible]
ارزن و پیه مرغ هر یک ده مثقال حلبه [illegible] پیه [illegible] ضماد نمایند
ضماد جهت ورم [illegible] تخم کرفس [illegible] نرم سائیده با
گلاب و سرکه ضماد نمایند و بدستور گل خطمی [illegible] را با [illegible]
با زرده تخم مرغ و قدری صبر زرد طلا کنند و هرگاه ورم [illegible]
زیره کرمانی تخم مویز [illegible] مثقال کوبیده با روغن دانه خروع [illegible] ضماد نمایند
ضماد جهت حرارت [illegible] بفارسی [illegible] گویند بغایت [illegible] است [illegible]
با روغن کنجد چرب کنند [illegible] سوخته [illegible] سوخته و جو سوخته [illegible]
بپاشند ضماد دیگر [illegible] مجرب است زرد چوبه برگ حنا
هلیله زرد و عفص و [illegible] املة مغز سرکه هر یک [illegible] روغن گل
تلخ چهار جزو ضماد جهت جراحت بینی و ناصور الانف [illegible]
بغایت [illegible] است مغز هندوانه مغز تخم کدو [illegible]
مغسول صبر زرد [illegible] و با روغن تازه استعمال نمایند [illegible]
مجرب است سفیداب [illegible] مرداسنگ مغسول [illegible] بشراب

و روغن موم استعمال نمایند و بدستور اب انار ترش و یا انار با نیم
در ظرف مس بی قلعی بجوشانند تا غلیظ شود استعمال کنند
لطوخ جهت طلوع مجرب است ضماد جهت برص و بهق از مجربات حقیر است
و از جمله اسرار و در رفع برص جیولات که آلا گویند بخلف […] میکند و
در رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است و حار است و
حاد و سریع النفوذ و زیاده از نیم ساعت نباید که گذاشت و بعد از
شستن ان صندلین بجهة رفع حدت بر موضع ان طلا کنند و بر
اعضای رئیسه طلای او جایز نیست و هر گاه دیگر ان برص و امثال ان
[…] باشد یکبار بر همه مواضع نباید مالید و ضماد نمود بلکه بر بعضی بعد
بعض دون بعض تا همه ضماد شود و بعد از ازاله کردن مراهم مناسبه علاج
کنند سیلیا یک جزو صندل سفید پنج جزو باب […] سرشته استعمال
نمایند و اگر بجز و سفیداج […] با دو جزو صندل سفید و دو جزو خمیر مایه
دو جزو و قسط نیم جزو از زردچوبه ضماد نمایند اولی است حقیر تجربه
نموده ام ضماد دیگر جهت بهق و جمیع اثار مجرب است منقول از […] و
مردم را […] مثقال بکوبیده در اب لیمو بگذارند تا حل شود تخم […] مثقال
خردل سفید حرف بابلی است سه مثقال تخم ترب پنج مثقال […]
و بادام تلخ مغز […] خمیر مایه هر یک شش مثقال ضماد دیگر از […]
سره جهت رفع اثار قاطعه و جرب مکرر تجربه رسیده است سیماب

موم بولس

سفوناباد ام تلخ سه تخم خربزه غیر مقشر پنج هر شب طلا کنند یا بهقعه رفع
علته مینماید ضماد جهت جرب رطب و یابس و مو […] از
مجربات منقول از حکمای هند ده مثقال سرب را در ظرف
سفال بگدازند و سیماب و گوگرد و زرنیخ هر یک ده درم
سائیده بعد از انکه ظرف را از سر اتش بردارند و هوای اتش
نگاه داشته باشند اضافه نموده حرکت دهند تا منعقد گردد
پس از انعقاد چون بدست بمالند هر گاه مثل غبار شود استعمال
نمایند و هر گاه متحجر شود سائیده طلا نمایند و غیر متحجر نیز از مفردات
ضماد داء الثعلب و داء الحیه از مجربات حقیر و سعد […] کندش
شیطرج هر یک جزوی زرنیخ سرخ […] جزو با روغن زیتون طلا کنند
ضماد دیگر ایضا جهت داء الثعلب مجرب است موی […] سوخته صدف
سوخته گوگرد با التوبیه بروغن زیتون سرشته و اول موضع را با پیاز
عنصل بسیار مالیده شود بعد پس […] مذکور را ضماد نمایند […]
ضماد ریختن مژگان و منع سقوط موی مجرب است […]
سوخته سنبل الطیب سرگین موش صدف سوخته فلفل از هر یک
سه جزو قلعی سوخته […] شش جزو زعفران نیم جزو
ضماد شعر زاید که بعد از قلع بر چشم طلا کنند منع رویانیدن کند
زعفران مثقال کافور نیم […] سائیده استعمال نمایند ضماد جهت

باد سرخ که حمره گویند و در کل اورام حار مجرب است گچ زار شده
بیخته با اب کشنیز بسیار رقیق سرشته بمقداری بر هم زنند که را
بستگی راید شود و مکرر طلا نمایند قرص بردی در کل اورام حاره
از منفعه است صندل سرخ نوفل شیاف مامیثا سفیداب قلعی
گل ارمنی بزر البنج مرداسنگ حضض ملک پوشد رنیدی ارویه مسحوقی
بیخ لفاح افیون هر یک دو جزو با اب سرشته بهیات اقراص
ترتیب دهند با اب کشنیز و گلاب و سرکه امثال ان طلا کنند
قرص سعفه منقول از مجامع امین الدوله جهته سعفه و قوبا و اورام بارده
و صداع بلغمی بغایت از منفعه است زرد چوبه بادام تلخ مرد ارسنگ هر یک
وقی مقل ازرق دو جزو وجزو مقل را سه شبانه روز در سرکه
خیسانیده قرص ترتیب دهند با اب کاسنی در روغن گل سرخ
و سرکه و امثال ان ضماد نمایند ضماد مقوی دماغ نزلات مزمنه
مجرب مداومت کند و جهته درد سر مزمن و تقویت دماغ بسیعد مجرب
است منقول از تذکره نمک سنگ نمک طعام سوخته بوره
سوخته خربق سفید شونیز شوره خردل سرخ زبد البحر هر یک
جزوی کوکرد گل سرخ سماق برگ حنا اذخر عوض قرص افسنتین
صمغ عربی کندر قرنفل عود صبر زرد بیخ سوسن زرنیخ زاج سرخ
سنبل الطیب جوز بوا هر یک نیم جزو سرکه را بجوشانند و صابون

رقی و وزن

رقی و وزن مجموع در سرکه حل کرده بسرشته و قرص ترتیب دهند و بوقت
با اب گرم ضماد نمایند ضماد سرطان متقرح و جرب حاره و حکه
و اورام حاره مجرب است و منع شر به نمایند سرب را با اب کاسنی
بسایند تا غلیظ شود با روغن یا روغن بادام بالسویه ضماد
نمایند و اگر با اب کشنیز یا اب بارتنگ بسایند بهتر است و نافع است
ضماد جرب بغایت از منفعه است تخم ریباس سه مثقال مغز زرد
آلو تلخ زنبق هر یک دو مثقال با سرکه سائیده و با روغن گل بخیسند
در حمام طلا کنند ضماد دیگر ایضا جهته جرب و حکه بغایت مفید است
انار ترش را با پوست ریزه کرده چندان بجوشانند که مضمحل گردد پس
بکوبند تا دانه و پوست یکی شود و در حمام طلا کنند و هرگاه از ماده
سوداوی و صفراوی باشد با حدت خلط مغز دانه که هندوانه
را با شیر دختران سائیده طلا کنند ضماد جهته خناق و کل اورام
حاره از مجربات است عدس و خنازیر را نافع است ارد جو با
اب کشنیز و سرکه و هرگاه ماده مرکب از بلغم و صفرا باشد ارد
گندم با اب کشنیز بغایت مفید است ضماد خیار شنبر با روغن بادام
جهته اکثر اورام و اوجاع مجرب است و جند بیدستر طلا کردن عسل با تو تیز
و جند بیدستر با حلبه از جمله مسکنات وجع بارده است و محلل مواد
ضماد سفیداب قلعی با شیر تازه و بزر قطونا با سرکه در تسکین اورام

اورام حاره و نقرس آن مجرب است ضماد جهة جرب مجرب است آرد کوکنار
زاج سفید مازوی نیم سوخته بعکید رخنج فلفل سفیداب قلعی اجزای …
جزو مرداسنگ سه جزو با روغن تازه یا نمک ضماد نمایند
ضماد انثیان الفضا جهة جرب و حکه مجرب است سنا مکی پوست هلیله زرد
مرداسنگ سفیداب قلعی با الویه یا روغن گل و روغن بنفشه …
ضماد جهة سعفه یابسه و قوبا که با خارش باشد … دفع …
میکند و از مجربات حقیر است و مجرب است تخم مغز کدو …
مغلول شنجرف با شیر تازه ضماد نمایند ضماد … منضج دمل …
اورام الکلیل الملک حلبه تخم کتان دانه تمر هندی سرگین کبوتر
آرد کرسنه با الویه یا روغن کنجد و موم ضماد نمایند و اگر اجزا را
با آب و شیر بچه طلا کنند و مکرر تغییر دهند بغایت موثر است
سرگین خشک شده اسب را با سرکه استعمال کنند رفع جرب …
جهة جرب خشک سرگین تازه اسب را بفشارند آب او …
… با سرکه استعمال نمایند مجرب است ضماد جهة …
دمل از مجربات است دانه تمر هندی را کوفته نیم مثقال … آب
آب بر روی آتش گذاشته … مخلوط سازند … نرم
طلا کنند و چون … را با آب دهان تر کرده بر دمل ببندند
… و سکن وجع … منضج قوی است ضماد جهة رعاف عدس

مغز

مغز شتیاف ابیض صندل سفید آرد جو افیون گل ارمنی …
کافور نیم جزو با آب مورد و امثال آن طلا کنند ضماد جهة رفع ادرار
حیض از مجربات است پوست انار سماق گلنار رب السوس … زاج کهنه
زیره کرمانی تخم مورد با آب به طلا کنند و چون ثقل … که …
و مستعمل … است با سفیدی تخم مرغ … طلا کنند
بغایت مجرب است ضماد جهة رفع احتباس بول گل کافشه و عصفر …
در شیر بچه … اضافه نموده ضماد نمایند ضماد جهة
… دفع ورم … کنند … سوخته
جزو … جزو با سرکه … ضماد …
جهة افتادن ناف … گلنار …
پوست تخم مرغ … از …
نمایند ضماد جهة … صندل …
عود … زعفران … کافور نیم جزو با آب به … طلا کنند
ضماد جهة کرم معده برگ شفتالو نمک … با الویه …
… ضماد جهة کلف و آثار … بغایت موثر است …
… تخم مرغ … ملح العلا … هندی …
کوبیده … شاخ گوزن … تخم خربزه …
زراوند طویل بادام … کتیرا … نخود

باسرکه طلا کنند ضماد جهت بدبوی زیر بغل گل کیلانی کنج زر آن برگ سوسن کرده سرد
کوبند موم اسفنک توتیا پوست درخت کاج درد [illegible] جوز [illegible] و
محرق داغ کنند [illegible] باسرکه طلا کنند ضماد جهت منع توالد
قمل [illegible] زراوند طویل با الیوسه یا روغن زیتون طلا کنند
و طلای کرد سیماب در استاصل کردن قمل از مجربات است
ضماد روغن مرتب برای رفع قمل را و بدستور صبر زرد و طلای
همین قاتل قمل است و نشاره [illegible] چوب کرد کان
چند روز در روغن زیتون بخیسانند بعد همین ان را رفع قمل و
صیبان و از مجربات است و بدستور طلای [illegible] با آب قاقلی [illegible]
و صابون است بعده این روغن کردکان [illegible] ضماد جهت [illegible]
خردل چند [illegible] با الیوسه باسرکه [illegible] ضماد نمایند ضماد جهت [illegible]
و [illegible] فرفیون خردل [illegible] طرح هندی تخم انجره با الیوسه
باسرکه طلا کنند ضماد عبارت از پاشیدن ادویه یابسه است که کرم
کهنه بر عضو ببندند یا ادویه مطبوخه را در مثانه [illegible] ان
یا بالب ادویه [illegible] را [illegible] بر عضو [illegible] ضماد جهت [illegible]
از مجربات است [illegible] چند قطره آب نمک [illegible] ان
پاشیده نیم گرم بر سر ببندند و اگر [illegible] کوبیدن بدستور
کرم کهنه استعمال نمایند بغایت مفید است ضماد جهت تحلیل ریاح

معده

معده و طحال و [illegible] حلبه شونیز تخم کرفس نانخواه اب نمک [illegible]
که کذشت کرم کهنه ببندند چون سرد شود تبدیل کنند ضماد جهت [illegible]
بارده و ریاح برگ سداب [illegible] کلیا بونه [illegible] طعام [illegible]
[illegible] سرخ بوره [illegible] سفید افسنتین رومی [illegible]
با اسوبه بدستور استعمال نمایند ضماد جهت رفع علل بارده و گوش و
ریاح با بونه [illegible] ورق [illegible] بودن [illegible]
در مثانه [illegible] کرده کرم [illegible] بر بن گوش [illegible] ضماد نمایند ضماد دیگر
جهت ورم گوش [illegible] با بونه بنفشه خطمی اکلیل الملک [illegible]
[illegible] باروغن بنفشه مخلوط [illegible] ضماد نمایند نطولات [illegible]
از ان است که ادویه را طبخ [illegible] اب [illegible] عضو [illegible]
ببندند و عضو را به بخار آن [illegible]
[illegible] معمول است و نطولات رطبه و محلله [illegible]
[illegible] باشند و هر یک را ادویه ان معلوم است [illegible]
بعضی مرقوم میگردد نطول جهت ترتیب اعضا و رفع بخواب و صداع
حاره بنفشه برگ بید نیلوفر خشخاش [illegible]
تازه در آب طبخ دهند تا [illegible] و عضو را به بخار ان [illegible]
باب [illegible] عضو را بشویند و ثفل را [illegible] نطول جهت تحلیل [illegible]
بارده و تقویت اعضا برگ [illegible] کل بابونه [illegible] رومی [illegible]

اسطوخودوس شطرنج عصفر جاب جدوار حنا ابهل فطراسالیون
شحم الحنظل خربق اسود و کماذریوس دارشیشعان ابوسینه بوزنه
بدستور معلوم نطول کنند اگر مجموع یافت نشود به بعضی اکتفا جایز است
و در یا شوبه با ادویه مرطبه هر گاه بابونه و فودنج و امثال آن اضافه
نمایند اعانت تعریق میکنند قطورات عبارت از چیزیست که بر
عضو بچکانند و در عرف اطبا مخصوص بچشم و گوش و ادویه غایت
باقی مهما مذکور شد پس قطوری که اختصاص بگوش دارد در انجا
مرقوم میشود قطور بجهت دوی و طنین نجایت نافع است منقول از
معالجات بقراطی چند بیدستر نطرون ۵ بوره ارمنی خربق
سیاه با الوبه در سرکه حل کرده در گوش بچکانند و باید نیم گرم
قطور لیفا جهت دوی و سده از اجتماع چرک و طنین نافع و مستعمل است
حریق است خربق سفید ... سرخ نیم زعفران قرص ... با
با ادهان مناسبه حل نموده بچکانند قطور دیگر در دفع علت مرقدا در
ساعت کند حجر سیاه را در کوزه سفالین تنور ... با بول خر
او را با بول گاو بچکانند حجر البلغه اصفهان ... دیلمی و ...
چیک نمایند و این حیوانیست کوچک ... قطور دیگر منقول از
مجربات عطاء الله جهة جمیع جهت کراذ گوش سامعه و کری و دوی و طنین
بوره ارمنی سه دانگ شحم الحنظل یک چند بیدستر نیم زراوند مدحرج نیم

نقل

عصاره افسنتین نیم فرفیون دانگ قسط تلخ با زهره گاو سرشته در
روغن بادام تلخ حل کرده بچکانند و والد حقیر در اوزان او تصرف
بدستوری در بحث هر یک قید شده نسخه است و مجرب داشته
قطور جهت کری که دفعتا واقع شده باشد طبیخ افسنتین را با زهره
گاو استعمال نمایند و زهره سلحفات ... باشد
روغن بابونه بغایت نافع است و چکانیدن دو قطره از قطران کرپا
لعقا یا روغن قسط حل کرده باشند صبح و شام مداومت نمودن جهت
جمیع انواع درد گوش ... بارده مجرب است قطور جهت کشتن حیوانی
که در گوش رود قطران را با آب فودنج یا آب برگ شفتالو حل
نموده نیم گرم بچکانند قطور دیگر که اخراج کرم های متولده در
گوش نماید شراب کهنه سه عسل سه روغن گل صرف سفیدی تخم مرغ
دو عدد و شبی را آغشته در گوش نیم گرم کرده بگذارند و ساعتی بهمان
جانب تکیه کرده پس یک دفعه بسرعت بیرون آیند و اورند قطور
دیگر جهت درد گوش که از حرارت ... باشد بگیر زرد روغن گل سرخ را
با سه جزو سرکه بجوشانند تا که سرکه بسوزد پس تقطیر نمایند و بدستور
شیاف ابیض با شیر دختران و روغن بنفشه با کافور و آب ...
بدستور آب عنب الثعلب نافع است و سفیدی تخم مرغ ...
از مجربات قطور جهت ورم بارد و ریاح نافع است زهره گاو

را با روغن خیری یا امثال آن بجوشانند تا رطوبت زهره بر طرف شود

آنگاه استعمال نمایند قطور دیگر جهت چرک و درد و قرحه گوش

برصاف جبر رزد زعفران با روغن بادام شیرین تقطیر نمایند

دیگر جهت تسکین درد رفیون بغایت نافع است جهت چرک پاک کردن

از گوش آب برگ زیتون با عسل نافع است و بدستور مرداد آب حلبه

کهنه با روغن گل قطور کنند و بدستور انزروت با ماء العسل بسیار نافع است

قطوره جهت رفع سیلان رطوبات اطفال شب یا نه زعفران یوره نیم

از هر یک دانگ عسل و شراب هر یک پنج مثقال قطور کنند این شیر افعه

یکبار اندر قطور دیگر از منع سیلان خون که از سبب صدمه یا ضربه از گوش

بیرون آید شیر مائیه کوش را با سرکه حل منعه بچکانند و بدستور گوشت

کاو نر را با قدری سپر که کباب نیم پخت که آب او را افشرده در

گوش بچکانند از مجربات اکثر اطباست باب چهاردهم در سعوطات

وعطوسات ونشوقات ونفوخات وبخورات و دخنه سعوط

عبارت از چیزیست که در بینی کنند وعطوس آنچه عطسه آورد ونشوق

آنچه به بینی کشند وبخور و دخنه هر چه بخار او را استنشاق کنند و

لخلخه آنچه از مایعات خوشبو در ظرفی کنند و بو کنند ونفوخ آنچه

در بینی دمند سعوط جهت تقویت حافظه گویند مداومت آن موی سر و

ریش را سیاه کند مغز مغز کلنگ دانگ و زهره آن قیراط

نرم سائیده

نرم سائیده با روغن زنبق سعوط نمایند و ساعتی بر پشت بخوابانند

و زهره خطاف را جهت سیاه رویانیدن موی سفید مجرب دانسته‌اند

سعوط جهت قطع رعاف مجرب است حضض هندی سوخته را با

آب بادآورد سعوط کنند و بدستور سعوط عصیر سرگین خر و نفوخ

سرگین محرق او بسیار قوی الاثر است و سعوط آب برف

با آب کنند نافع است سعوط که در قطع رعاف سفید تر بیخ خشنه

زاج سفید آهک دم الاخوین مازو کاغذ سوخته با آلسویه یا روغن

زیتون سعوط نمایند جهت رعاف بغایت مفید است مازوی سوخته

را در سرکه انداخته زاج قلقطار محرق کنند با آلسویه نرم سائیده

نفوخ نمایند نفوخ گلنار رگ کندر رگ حب البلوط نیم زرد و دست

کافور دانگ افیون دانگ مازوی سوخته با آب برگ بید بان

کاهو و امثال آن سعوط و یا به اینها نفوخ نمایند نفوخ جهت دردسر و

ثقل و بیضه و خوذه نافع است صعتر مرصاف جبر زرد حضض

نکه شونیز جاو شیر چند بید ستر سکنجبین مشک زهره کلنگ زاج

گنگ با آب کرفس سرشته قدر عدسی با آب مرزنجوش سعوط نمایند

سعوط جهت تحلیل ریاح دماغی و سده بلغمی مومیائی چند مشک فرفیون

با آلسویه قدری نخته را با روغن زنبق و امثال آن سعوط کنند نفوخ

جهت سکته و سبات و لیثرغس نافع است چند بید ستر حلتیت

زهره کلنک مفردة و مجموعة با آب مرزنجوش و ماء العسل نفوخ نمایند
عطوس جهة سده دماغ و مواد بارده نافع است و دفع مواد ب
سکند کندش خربق سفید جند خردل سرخ زراوند طویل مفردة و مجموعة
چون نرم سائیده بر پر مرغ مالیده در بینی کنند باعث عطسه گردد
عطوس دیگر جهة فالج و لقوه و امراض دماغی صرع زرد خربق سفید بو
مرزنجوش بوره ارمنی شیطرج هندی مشک با الویه استعمال نمایند
لخلخه جهة تقویت دل و دماغ حار گلاب سرکه کافور روغن بنفشه
آب سیب در ظرف سر تنگ نهند بوئیدن لخلخه جهة منع سعوط بخارات به
دماغ و سرسام و اختلاط عقل نافع است آب گشنیز ده آب برگ
بید ده سرکه ده روغن گل سرخ پنج صندل ده بدستور لخلخه نمایند
لخلخه لخلخه دیگر جهة ضعف دل و مواد بارده و فالج دانگ
بسباسه دانگ با گلاب و عرق بهار لخلخه نمایند نشوق جهة جراحت
بینی و چرک آن پوده خشک را نرم سائیده با شراب استنشاق
کنند و جهة پاک کردن چرک قدری انزروت اضافه نمایند
نشوق جهة تقویت دل و دفع غشی و خفقان آب مورد صندل سفید
گلاب سرکه کافور عود استنشاق نمایند بخور جهة تقویت دل
و دماغ عود و مشک لبان پوست بیرون ترنج سائیده با گلاب سرکه
نکته و با برف و به و سیب گذاشته در آتش نرم بسوزانند بخور جهة

صداع

صداع مزمن و شقیقه و مواد بارده دماغی از مجرب است اجزای
چند بار در آتش سرخ کرده در شراب انداخته سر را به بخاران
دارد اگر ماده بسیار غلیظ باشد بجای شراب آب گشنیز و بابونه
آب مرزنجوش برگه نیز جایز است بخور جهة زکام سیلانی
نانخواه زیره دو دوا را استنشاق نمایند و جهة حبس کردن ماده
زکام و قطع سیلان رطوبات کند بخور سندروس مجرب است
بخور جهة ثقل سامعه و دوی و طنین و ریاح بغایت نافع است
مرزنجوش سداب افسنتین شیح ارمنی صعتر اهل بابونج اکلیل الملک
حشیشه نیلوفر با الویه جوشانیده در ظرف لوله دار که لوله
را در سوراخ گوش بگذارند تا بخار داخل گوش شود بخور جهة احتباس
حیض شحم الحنظل شونیز کندش هر یک جزوی عنبر اشهب نیم جزو
مشک زعفران ربع جزو به روغن زنبق سرشته بدستور بخور کنند بخور
جهة درد دندان و مواد نزله پوست خشخاش عنب الثعلب کلبابونه
با الویه بجوشانند و سر را بخار او بدارند تا عرق بر جبین ظاهر شود دخنه
جهة سقط کودک و انهای بواسیر کور دبیلا در اصل السوس سنج کبر
برگ مورد با الویه با روغن زنبق سرشته جهة ... دخنه نمایند
و در آب برگ مورد جلوس کنند و عمل را اکثر ازین باب و باب هم
در حقنها و شیافها و فرزجات و حمولات حقنه عبارت است از ارسال

مایعات معاء مستقیم و رحم و مثانه است سال جایز است بر جهة
و در عرف شیافه نامند و فرزجات آنچه زنان از ادویه در قبل
بر دارند و حمول اعم از فرزجه و احتمال در قبل و دبر است و واضع حقنه
بقراط است و آلت حقنه باید از قبیل جلود باشد بهیات کیسه
تنند و حقنه که طرف دیگر بهیات گردن کدو باشد و از [illegible] طرف
باریک او وصل نمایند که تا آخر آب حقنه در مقعد کنند و آب حقنه را
در آن کیسه [illegible] کیسه را بهم آورده بفشارند تا آب [illegible]
را باید حقنه کننده بروی بخوابد تا آب حقنه بمعاء علیا تواند رسید
قدر هر آبی که در هر دفعه بر بزند از پنجاه مثقال نباشد و بعضی
است که کمتر از آن هم جایز نیست اگر اطبا [illegible] اعضاء [illegible]
دانسته اند و مراعات اعتدال آب ادویه لازم است چه غلیظ
زحیر و قرحه میگردد و بسیار رقیق باعث انتشار و فساد میشود
و بارد مولد ریاح حاره مورث غشی و کرب است و منافع حقنه
بسیار است از جمله امالة مواد مرتفعه بدماغ و اعضاء عالیه است
در رفع [illegible] و رفع اقسام قولنج و در فتایل [illegible] شیافات
طول آن بقدر چهار انگشت میان آن شخص باشد و فرزجات [illegible]
[illegible] انگشت نباشد و چون آب حقنه [illegible] نصف
قدر اول باز بر بزند تا آب اول را دفع نماید و قبل از حقنه باید ادویه

بادنجان مبلغ

هو المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

عمر افزا کلامی که در ابحاث طول حیات کوتاهی [illegible] و روح پرور
لطیفه که چون آب زندگانی آتش فنا را فرونشاند حمد حی لایموت
جل جلاله که امتثال اوامرش موجب عمر بی زوال و ارتکاب [illegible]
باعث فنا و اخترام آجال است و درود نامحدود بر سید [illegible] و صاحب
کتاب [illegible] نبیا و آدم بین الماء والطین باد که عمر طویل خضر و نوح در تعداد [illegible]
[illegible] کوتاه و [illegible] حصن حصین از مهالک [illegible]
و عقبات و بر آل معصومین و عترت طاهرین او که متابعت ایشان
مادة حیات جاودانی و مایه دوام زندگانیست اما بعد چون عمر عزیز
گوهریست قیمتی و عوضش در عالم ممکنات از قبیل [illegible]
از ممتنع عادیست و بهر قیراطی از این گوهر گران بها قنطاری ذخایر
عقبی خریداری توان نمود و وسیله نجات ابدی و ذریعه زندگی سرمدی
[illegible] چنانچه اشاره باین معنی است خبر بشارت اثر حضرت رسول [illegible]
طوبی لمن طال عمره و حسن عمله یعنی خوشا کسی که عمرش دراز و عملش
نیکو باشد لهذا محرر این رساله و مضیع عمرهای [illegible]
ابن محمد صالح شیرازی عفی عن جرائمها بخاطر فاتر رسید که اموری که باعث
ازدیاد عمر و طول حیات و موجب دوام زندگی و تاخیر ممات

باشد از افعال واقوال ولوعجه ولوویه واطعمه واشربه واز کلام
اخبار نظام الهی واحادیث حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه
وعلیهم اجمعین وسخنان معتبرین علما وحکما وتجربه کنندگان حقایق
از ما ملتقط ومبسوط میگردد با اختصار کلام وایجاز تمام چون آب حیات
از چشمه ظلمات دوات به بسیار رخ الوری قلم خضر قدم بعیسی دم
مریم شیم در چند اول مستور درست دستور صفایح معدوده جاری و
چشمه زهر که موسوم بتحفه بعرض پایه همگان محفل رتبت این خاقان
سکندر شان سلیمان نشان خضر القای یوسف ضیا ظل الله [illegible]
شهنشاهی که ریزش سحاب بیپایان مآب درزرفشان دریای
عطایای بیکرانش کافه تشنگان وشایستگان کرم واحسانش
مانند جد امجد خود ساقی کوثر صلوات الله علیه واله سیراب زلال [illegible]
از دریای کرمش در گلوی عدوی بدکیشش آتش نوروز [illegible]
شجره خبیثه وجود مخالفش را بباد فنا رساند تیر قضای [illegible] از قلب
لشکر اعدا اهلبیت پران وزلال عدالتش لب تشنگان [illegible]
بیابان ظلم را چند ولیت از چشمه حیوان هر مطلوبی [illegible]
ظلم ظالمی گرفتار [illegible] از عین عدالتش چشمه آبحیات [illegible]
جاوید رسیده وهر آتش طینت ابلیس صورت که از طوق اطاعتش
گردن کشیده عکس وجود خود را در آب شمشیر جهانگیرش دیده قطره موافقه
ان

آن سلیمان حشمتی کز عدل او در آشتی شد مرغ ومور ومار دریا وصحرا واهو
جاودان بر عدالت جای شیر وسباع پنجه شیر برویس سلطان حیز وگور گشت
انکه بیشیع اژدها هم سکر گشته چون ازعلاقه پوست می کند در خشم مار از
هیچ جدا آنکه بخشد از کرم در عرصه افلاک ماه شربت دنیای الی [illegible]
خلایق رشفا انکه ابر بت ثوری دست دریافیض او آتش [illegible]
بعد خاک کربلا هر که استشفا با تربت ثوری او کرد دست از جان
با برش شستن بر بای فنا انکه در عهدش نیاید هیچ دردی در ادا
غیر درد دین که هم درد ها راشد شفا آن شاه ارفع قدر اقدس طینت
اعلی نسب شاه همنام از اخلف هم نام شاه کربلا بار الها تا بود از
جان نشان در جسم اسم جسم وجان اشرف او را نگهدار از بلا
دوستانش را عطا کن نصرت وصحت مدام دشمنانش را فنا گردان [illegible]
وبالسلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان ابو المظفر ابو المنصور
شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان ابقی الله الملک والدوله [illegible]
الی الیوم القیام المعاد واحیی العین عدالته العباد والبلاد [illegible]
نخل سعادت ثمر حیات با برکاتش از چشمه زهر کان شاداب [illegible]
وگلبرگ زبان عالمیان بر عای دوام دولتش بلبل الحان باد [illegible]
با هرای هدیه حقیر [illegible] تحفه بدولت اعرابی [illegible] خلعه
سلطان زاران [illegible] که از کرم قبول فرمایند

است اما چون قبول هدیه از تشنه و طریق مرضیه جد امجد
بزرگوارش صلی الله علیه و آله رجا بر آن و جار آن دلکو از ارکرم فی
فرمایند و خواست این چشمه حیات‌بخش که دارای هدا غدب سافران
سایغ شراره بنوشانند تمام و حلقوم له عام باشد از لغت عرب و از
و زبان فارسی انشا نمود و از دانشمندان عظام و صاحب طبیبان کمال
مرام آنکه چون شایسته که مورد اند از این چشمه به نظر صفا منظور دارند و در
اصلاح آن کوشیده مثل کلاز زرین در حجاب پاش از عیان مردم
پوشند و بالله التوفیق و این چشمه را مرتب ساخت بر مقدمه و
جدول و ساقیه بر بن تعداد منبع در تحقیق عمر و ماهیت حیات جدول
اول آنکه عمر قابل زیاده و نقصان میباشد و از بعضی چیزها طول آن و از
بعضی قصیر میشود جدول دویم در اموریکه در عمر افزاید جدول سیم در چیزهای که
عمر را ناقص کند جدول چهارم در تدبیر سته ضروریه در طول
عمر دخیل است جدول پنجم در نگاهداشتن قوت جوانی و حفظ مو از
سفید شدن موی جدول ششم در تدبیر مردم پیر جدول هفتم در
اغذیه و ادویه معمره و در این جدول سه مورد است مورد
اول در غذاهای که موجب طول عمر شود مورد دوم در ادویه مفرده
معمره مورد سیم در ادویه مرکبه معمره ساقیه در ذکر امور منابه اما
منبع در حقیقت عمر و تحقیق حیات بدانکه عمر عبارت از مدت

تعلق

تعلق گرفتن نفس است به بدن و حیات صفتیست که مقتضای حس
و حرکت میکند بواسطه حرارت غریزی و سبب آن تمام می شود افعال
در حیوان در باقی ماندن خود با تمام ضرورت محتاج است مثل جذب
نمودن قضا و چیزهای ملایم طبع و دفع کردن منافی آن و هضم کردن
قضا و غیر اینها و ماده حرارت غریزی است که بمنزله پیه در روغن
چراغ است و حرارت غریزی بمنزله شعله چراغ پس هر گاه چراغ آن روغن
یعنی رطوبت غریزی خالی شود شعله اینهم که عبارت از حرارت غریزی است
منطفی شود و از این بیان روشن گردید که طبیعت حیات گرم و تر و طبیعت
موت نقیض آنست که سرد و خشک است و موت عبارت است از
منقطع شدن آن تعلق نفس و روح است از بدن و اما تحقیق نفس
و چگونگی تعلقش بعلاقه تجرد کاریا علاقه آن علاقه تدبیر و تصرف است
چون تعلق پادشاه بمملکت یا از قبیل علاقه شعله بچراغ یا از باب علاقه
عاشق بمعشوق یا غیر اینهاست این مختصر را جای گنجایش آن نیست
راین حقیر در کتاب حاشیه البرئیه در شرح الذهبیه قدری از استماع کلام
در این مقام نموده جدول اول در بیان آنکه عمر قابل زیاده و نقصان
میباشد و بعضی اشیا بالخاصیه باعث طول حیات و برخی علت
هلاک و سرعت ممات میشود و بعضی مردم را بسبب بعضی و بسبب بعضی
وکارها عمر ایشان زیاد و طایفه را العلیه امور چند خرمن و جوان باشد

بجا آورند و فنا میرود مخفی نماند که بعضی از آیات قرآن و بسیاری از اخبار
اهل بیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر این مطلب
دلالت دارد و از آن جمله آیه کریمه است که یمحوا الله ما یشاء و یثبت
که علما چنین تفسیر کرده اند که رزق و اجل که الله تعالی از جهت عباد تقدیر
کرده محو میکند از آنها آنچه را میخواهد و اثبات میکند هر چه را
که میخواهد یعنی تغییر میدهد آنها را و زیاد و کم میکند آنها را بمقتضای
مصلحتهای خود بهتر میداند و از آن جمله آیه کریمه است و یؤخرکم
الی اجل مسمی یعنی تاخیر میکند شما را تا اجل وقت تمام شده صاحب
کشاف گفته اگر گوئی چگونه گفته که یؤخرکم با وجه آنکه در آیه دیگر خدا گفته
که تاخیر اجل ممتنع و محال است این هیئت مگر متناقض و جواب از این
گفته که الله تعالی حکم کرده است بانکه مثلا قوم نوح اگر ایمان بیاورند
ایشان را هزار سال عمر عطا کند و اگر بر کفر باقی بمانند هلاک کند ایشان را
ایشان را بر سر نهصد سال پس از برای ایشان گفته شده
است که ایمان بیاورید تا موخر دارد شما را تا اجل مسمی و وقتیکه خدا حکم
کرده از آن تجاوز نمیکند و در نمیگذرد و آن اقصی اطول است که
هزار سال تمام باشد بعد از آن خبر داده که هر گاه آن وقت بیاید
تاخیر نمی شود و چاره از برای شما نیست همچنانکه در آن وقت دیگر که پیش
تاخیر ممکن است پس مبادرت و پیشدستی نمائید در آن اوقات

مهلة و تاخیر

مهلة و تاخیر و از آن جمله این آیه شریفه است و ما یعمر من معمر و لا ینقص
من عمره الا فی کتاب یعنی عمر داده نمیشود صاحب عمری و کم کرده نمیشود از عمر او
مگر آنکه در کتاب است صاحب کشاف در این آیه گفته است که با دلیل
آن دیگر است و آن اینست که طول بهم میرسد عمر آن یا کوتاه
میشود مگر آنکه در کتاب است و صورتش اینست که در لوح نوشته میشود
که اگر فلان شخص حج نکند یا جهاد ننماید عمرش چهل سال باشد و اگر حج و جهاد
هر دو بعمل آورد شصت سال است پس هرگاه عمرش زیاده شده است
و هر گاه بجا نیاورد و از چهل تجاوز نکند عمرش کم شده است اینچنان
عمری که نهایتش شصت بود مولانا محمود در تفسیر خودش گفته که ابن عباس گفته
که حق تعالی هر نفسی را دو اجل حکم کرده است یک اجل از وقت ولادت
تا زمان موت و یک اجل از موت است تا بعث اگر صاحب اجل
حق تعالی از اجل مماتش در اجل حیاتش افزاید و اگر غیر صالح بود از
دنیا او در اجل مماتش افزاید و عمر او کم و بی برکت باشد و از
این معنی است که خدای تعالی میفرماید و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا
فی کتاب و بعضی محققین مفسرین را در این مبحث تحقیقی هست و آن
اینست که هرگاه علم خدا تعلق گرفته باشد که زید در سنه خمسین خواهد مرد
محال است که قبل از آن یا بعد از آن بمیرد پس محال است که اجلها که
علم خدا در آنها جاری شده زیاد و کم شود پس معین است تعویل

زیاده و نقصان بنا بر آنکه بنا بر آنها نسبت بملک الموت یا اعوان او
از ملائکه موکلند بر قبض ارواح بنی آدم که الله تعالی امر کرده است ایشان
را بقبض آنها بعد از اجلهای معین محو نمی کند زیرا که الله تعالی ابدا از
آنکه ایشان را بقبض روحی که در وقت معین امر نموده یا در لوح محفوظ
اثبات فرموده عمر او را کم میکند یا زیاد میگرداند بر آنچه علم او تعلق گرفته
در هر چیزی و این معنی قول اوست که فرموده یمحو الله ما یشاء و یثبت
و عنده ام الکتاب و قول دیگرش اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة
و لا یستقدمون و لا یستاخرون و بعضی از اصحاب گفته
اند که قضا بر دو قسم است قضای جازم که تبدیل و تغییر قبول
نمیکند و قضای معلق و آن آنست که الله تعالی حکم میکند بر امری که
واقع میشود با آنکه خالق آنرا شرط گردانیده و این حالتی اگر یافت شود
آن نیز از قبیل قضای الهیست این جمله آیات داله بر زیادتی و کمی
اعمار که تغییر آنها بیان شد بر سبیل اختصار و اما احادیث
واله در این باب از آنجمله حدیث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
صلة الرحم یزید فی العمر یعنی نیکوئی کردن با خویشان و قرابت
خویشان زیاد میکند عمر را و از آن جمله قول آنحضرت است افضل
صدقه بر میگرداند بلاها را و زیاد میکند عمرها را و از آن جمله آن
است که در بعضی کتب نقل شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

دعا که

دعا که بعضی اصحاب را بطول عمر و علما گفته اند که اگر زیادتی عمر
ممکن نمیشود چون حضرت دعا در آن می فرمود و از آنجاست که در هم
در دعا کردن سعید بگیر بسیار میگویند که اطال الله عمرک و اطال
بقاءکم و فسح فی مدتک و امثال اینها چنانکه در شرح و خواص ادعیه
ماثوره حدیث زیادتی عمر و الله اشد و حقیر در آن رساله در خواص بعضی
از آنها اشاره خواهم نمود انشاء الله و دعاهای که برای هلاک دشمنان و تفرق
کردن بر ایشان در کتب ادعیه واقع شده مثل دعای علوی مصری و دعای لیلة
قاطع است بر انقطاع اعمار ظلمه و اشرار و در این جدول ذکر احادیث
و دیگر داله بر زیادتی و کمی مدت حیات همین قدر کافیست و باقی
در جدول دوم و سیم ذکر خواهم نمود و صاحب حصن الحصین گفته که
کسی که میگوید چون تقدیر تغییر پذیر نیست و مقرر است عمر هر فردی از افراد
بنی آدم و نزول قضا بحسب قدر بر زمره خلق عالم مقرر است بر وفق احادیث
احادیث بحکم صحت چگونه موصوف تواند شد جواب گوئیم که در آن
سهمی هیچ گونه تبدیلی متصور نیست کاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة
و لا یستقدمون و اما در لوح قدر محو و اثبات زیادتی و نقصان
میگویند کما قال فی قول العهد و فصل الخطاب یمحو الله ما یشاء و یثبت
و عنده ام الکتاب و تعلق مسببات باسباب بتقدیر رب الارباب.

در عالم محسوس مثالی این شکل را آن است که انسان اگر چون تقدیر
بادی و قضای آسمانی بسر رسیده تعلق کرد و هیچ شایبه آن نشد
در کسب نوعی از اطعمه سعی کنند تا طعمه بدست آید و اطفال را بسر جمع
پدر او بوسیله تقدیم رسانند کوشش کشت شیب کان نیز بتقدیر
خداوند تعالی او واقع شده است این کوکب حسن الحسین نقار
ان در انمو ضعیع لایق مختص نانا و اطبا عمر طبیعی را در این زمان ها
صد و بیست سال میدانسته اند و عمده دلیل ایشان آنکه نهایت کمال انسان
چهل سال است و زمان نقص نیز او را است هم برابر زمان کمال آن
و آن هشتاد سال می شود مجموع صد و بیست سال باشد اما این قول
از قبیل اعتبار این روزگار ناپایدار به اعتبار است و این بحث بندرت
واقع می شود بلکه آنچه غالب و مشاهد است چنانچه حدیث نبوی صلی الله علیه
و آله بر ان شاهد است اکثر عمر امت میانه شصت و هفتاد میباشد
و اما بحسب بعضی اوضاع فلکیه عطیات کواکب بر اسناد احوال
حکما ذا اتفاق افتد رسیدن زیاده از صد و بیست سال ممکن در
اکثار زمان ممکن است چنانچه ابوریحان بیرونی بر آنچه قطب المحققین
و قدوة المدققین علامه شیرازی در شرح قانون از کتاب او نقل کرده
با ثار الباقیه عن القرون الخالیه است نقل که عمر انسان در ان ایام

۱۰ دلی

بدویست سال می رسد و از ماشاء الله حکیم اقلیمی که در اول کتاب مذکور آمده
که ممکن است انسان نهصد و شصت سال زنده ماند و کا نزاد ان اعظم
خوانند و نامند و اما امم سالفه چنانچه در کتب منزله ذکر شده باعمار
طویله تعیش میکرده اند و انکار آن و تاویل کردن سالهای ایشان بماه نیز از
سالهای متعارف این زمان چنانچه از بعضی صادر شده نشان جهل است
نهایت مادر الباب چنانچه قطب المحققین علامه فرموده است که اعمار در
این اعصار یافته نمی شود چیزی که در زمانها یافت نشود حکم بر محال آن ممتنع بودن
صورت نمی بندد بلکه از معلوم می شود که احوال این عالم بحسب اختلاف زمانها و مکانها
مختلف میشود و الله اعلم و چون در این جدول بطلان قول مشهور را اطبا که عمر
طبیعی آدمی صد و بیست سال است ظاهر شد بیان کردن مذهب حق نیز
در این مسئله لازم دید پوشیده نماند بنابر آنچه در منبع آن حشمه یاد شده ایم
کل ماده حیات حرارت و رطوبت غریزیت محققان اطبا گفته اند
که عمر طبیعی هر شخص آن است که رطوبت غریزی آتش و فا بفنا و بقای او دارد حرارت
غریزی آتش نماید پس هر کس که در نقد وجود آن گوهر ابدار آتش
بسیار اکثر و اوفر نصیبش از حیات زندگانیش بیشتر و نزول آتش در
خاک تیره عالم فانی دیرتر خواهد بود چنانچه در روایت وارد شده است
افضل المتشرعین و اکمل الحکما سلطان در طب النبی منسوب بابو العباس
مستغفری مذکور است باین معنی اشارت شده اشبه النجم درین بطول العمر

یعنی شدت گرما و مردم حار المزاج گرم طبیعت را ابداً زیادتی عمر و جهت
کان وقت است که سانحه از خارج روند هم مثل غرق شدن یا از جای
بلندیها زیر افتادن و زخم تیغ و آتش و امراض صعبه عارض شود
منتهامینه و ذکر مینه جدول دوم در ذکر اموری که باعث زیادتی عمر و طول
حیات میشود غرض اینکه از این چشمه زنده که همان جدول حیات
بخش است دام الله بقاک و جعل لباس العافیه رداک از جمله امرات
و موجبات طول حیات شکر کردن زنده بجان و جان دهنده خالق
پوشش بر نعمتهای خود زنده و تازه بودن کل حیات از هر مرده که
در قران مجید فرموده که لئن شکرتم لازیدنکم یعنی اگر شکر کنید هر آینه
زیاده میگردانم نعمت شما را و از حضرت صلعم مرویست الشکر زیادة فی
النعم یعنی سبب شکر کردن زیادتی شود نعمتها و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نیز فرموده که من شکر دامت نعمته و من لم یشکر النعمه عوقب بزوالها
یعنی کسیکه شکر میکند دایم و باقی میباشد نعمتش و کسیکه شکر نعمت نکند
عذاب کرده میشود بزایل شدن نعمت از او و مخفی نیست که نعمت عمر
از سایر نعمتها لذیذتر و گوهر مراد زنده که از باقی گوهرها عزیزتر است و از اینجا
در رشته نعمت شکر کردن اشیای اولی و اهم است زیرا که حیات اصل همه نعمت
هاست و بدون آن نیز بر خود که صورت نعمت دیگر دیگری است و از آن جمله عدل
و احسان و نفع رسانیدن با فراد انسان و ترک اذیت رسانیدن

بایشان است که در کلام ربانی بصورت این معنی بر نحو صریح واقع
شده و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض ترجمه اش این است
که اما چیزی که نفع میرساند خلق را پس مکث میکند در زمین از حضرت
رسول صلعم روایت شده که موت انسان بذنوب و گناهان بیشتر از
موت اوست باجل و حیات او بنیکوکاری بیشتر از حیات اوست
بعمر و در حدیث دیگر فرموده من عدل ملک و من ظلم هلک یعنی کسیکه
عدل نمود مالک و یا پادشاه شد و کسیکه ظلم و ستم کرد هلاک شد
و انصاف فرموده که نیکی میکند در عمر مگر نیکوئی و در ارشاد دیلمی از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقول است من حسن بره فی اهل بیته زید فی عمره
یعنی کسیکه نیکو باشد ترو خوبی او در اهل خانه اش کشیده میشود در عمر او
از آنجمله صله رحم است چنانچه در شهاب الاخبار از نبی مختار صلعم مرویست
صلة الرحم تزید فی العمر یعنی احسان کردن بخویشان زیاد میکند در عمر و در
روایت دیگر فرموده کسیکه میخواهد عمرش زیاد شود باید صله رحم خود را
بجا آورد و در اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که
صلة الرحم و حسن الجوار یعمران الدیار و یزیدان فی الاعمار یعنی صله رحم و نیکوئی
نمودن با همسایگان معمور میگرداند اعمار را بطریق عامه نیز همان حدیث
از حضرت رسول صلعم روایت شده لیکن بجای حسن الجوار حسن الخلق
واقع شده یعنی خوش خلقی در من لایحضره الفقیه و در باب فرض الصلوة

و در حدیث طویلی از امیرالمؤمنین ع منقولست که صله رحم بسیار کننده اجل
تاخیر کننده اجل است و در اصول کافی از حضرت صادق ع مرویست
که حضرت رسول ص فرموده است که کسیکه خوشنود شود که تاخیر اجل
و زیادتی عمر و رزق دارد باید صله رحم خود را بجا آورد و از حضرت ابی جعفر
منقولست که صله رحم پاکیزه میکند اعمال را و زیاد میکند مالها را
و دفع میکند بلاها را و آسان میکند حساب را و تاخیر میکند اجل را
با این مضمون اخبار بسیار است و در کتاب جوامع الاخبار از
سید اخیار صلوات الله علیه و آله الاطهار روایت شده
بدرستی که مردی صله رحم خود بجا آورد و حال آنکه باقی مانده باشد از عمرش
سه سال باشد و دراز میگرداند خدا عمر او را تا سی سال و مردی
قطع کند رحم خود را و حال آنکه باقی مانده باشد از عمرش سی سال
برساند به سه سال و حضرت بعد از این حدیث این آیت را تلاوت فرمود
یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و در اصول کافی
نیز از حضرت صادق ع همین مضمون منقول است که صدقه بدفع میکند
بلا را و زیاد میکند عمر را و در روایت دیگر چنین است که صدقه خاموش
میکند غضب پروردگار را و دفع میکند هفتاد نوع را از مرگهای بد مانند
مرگ مفاجات و غرق شدن و خانه بر سر فرود آمدن و غیر آن
در مکارم الاخلاق از حضرت امام محمد باقر ع روایت شده

بروایت کوید

بروایت نیکو که صدقه دادن زایل میگرداند فقر را و زیاد میکند
عمر را و دفع میکند هفتاد نوع مردن بد را مؤلف گوید بدرستیکه
صدقه در دفع بلیات و تطویل حیات تاثیر عظیم دارد چنانچه از
اخبار بسیار و تجربه صاحب نظران روزگار هویدا و آشکار است
نقل کرده اند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام با اصحاب خود گذشته بود
مردی هیزم کش از آنجا بگذشت و پشته هیزم آورد از صحرا میرفت حضرت
روح الله ع با یاران خود فرمود که این مرد زنده برنخواهد گشت از این
سخن متعجب ماندند یاران و اغیار و از یمین و یسار در کمین انتظار
نشسته مترصد آن خبر که صدق و کذب این سخن بر ایشان
ظاهر گردد ناگاه دیدند که آن مرد هیزم کش پشته هیزم بر دوش
بصحت و سلامت از آنجا مراجعت نمود گفتند یا روح الله از شما هرگز دروغ
صادر نشده و این مرد را که گفته بودید از صحرا برنگردد اینک در کمال
صحت و سلامت زنده و قائم برگشته حضرت فرمود که او را نزد من
طلبیدند و از او پرسیدند که امروز از تو چه عمل خیر صادر شده
آن مرد گفت که کاری نکرده ام الا آنکه یک قرص نان از قوت جان و قوت
روانم بود سائلی گرسنه دادم و از نان در خوردن خود او را بر خود
مقدم داشتم حضرت فرمود که آن پشته را بر زمین بگذار و در میان آن
بگشا چون همه را باز کرد ماری در میان آن بود سر فرو کرده حضرت

فرمود که ان تصدق این بلیه را رفع نمود حکایت تازه که در این ازمنه
واقع شده حقیر در سن صبی بودم جوانی از اغزه و اعیان دار السلطنه
اصفهان بدار العلم شیراز امد و در انجا بیمار شد چون خبر ازار
رش رسید به پدر بزرگوارش از راه اشفاق و درد فراق
با استعجال تمام از اصفهان روانه شیراز گردید و بمعالجه ولدارش جهد
کوشید لیکن معالجه فایده نمی بخشید و در انجا مجتهدی بود با علا
مقداره در انجا بود از دم عیسوی‌اش حیات دین باقی بود و صیت صلاح
و تقوی و اوازه فضل و فتوای او در عراق و حجاز و اصفهان و شیراز اخذ
بزرگ و کوچک افاق از مخالف و موافق بسیار صلاح او عاشق
و مشتاق بودند و باعتبار اماثل و اهالی دریت گاه او
و رستگاری فقرا و مساکین عرب و عجم را از ما فی الذمه اغنیا نمود
میرسید القصه چنین ان جوان از بیماری بجان رسید و ارادش شده
انجا امید پدر مهربان بخدمت ان مجتهد الزمان رفت و در باب
استشاره نمود ان شیخ نبند زکردن خون بهای مریض تصدق
اشاره فرمود ان مرد قولاً قبول نمود اما قلباً غرضش معلوم نبود
اتفاقا ان بیمار در همان شب حالش بدتر شد و نزدیک بمردن
رسید پدر چشمه جگر بشتاب و اضطراب تمام تر در ان شب باز
بنزد ان شیخ عالیمقام رفته صورت حال را باز نمود شیخ فرمود بیت تا او را

در همین

در همین ساعت حاضر کنید که بفقرا بدهم تا دعا کنند ان مرد فی الفور عمل
نموده و الحال مبلغ را تسلیم نموده چون فقرا ببرکت تصدق و دعای ایشان
شفای عاجل کرامت فرمود و ان شیخ بسهمی گسسته ولد را از دام هلاک
رهاند و الحق و حیات جدیدش زنده نمود که ز الکیمیا الموت و هو علی کل
شیء قدیر و از ان جمله احسان مسنون است در روز هیجدهم ماه ذیحجه روز
عید غدیر است از حضرت امام رضا ع منقول است که [illegible] احسان
کردن در این روز مال و عمر را زیاد میکند و هر که یکدرهم دهد [illegible] درهم در
این روز برابر است با دویست هزار درهم و از انجمله حسن عمل و کارها
شایسته و اعمال صالحه است خواه از عبادات بدنیه و خواه از مالیه
و مقالیه باشد چنانچه از عموم کلام حیات فرجام امیر المومنین ع از
مدار و غرر مفهوم میشود که برکت العمر فی حسن العمل یعنی برکت عمر در نیکوی
عمل است و از انجمله این امور است که در کلام اهل بیت علیه السلام مذکور
است که من اراد البقاء و لا بقاء فلیباکر بالغداء و الیجود الحذاء
و الخفف الرداء و التقلل من مجامعة النساء یعنی کسیکه اراده بقاء کند باید
ماند زاد و حال انکه بقا ممکن نباشد باید زود چاشت کند طعام چاشت را
نیکو نماید کفش را و سبک نماید ردا را و کم نماید مجامعت زنان را و توقف
کو در این حدیث بعبارتهای مختلف روایت شده و در بعضی روایت
چیزهای دیگر نیز بغیر از این چهار چیز مذکور شد اضافه شده و حقیر در

کتاب حاشیة الزبدة در شرح زبدة انهار الثقلین مغفرام و این مجهول را
مجال تطویل مقال نیست و در قصیده که منظوم که نابش الملو
طلب امرت این روایت اشاره نموده و این بیت از آن
قصیده است ای که خواهی در جهان باید ز عمر خود بقا زود ترک اجابت
باید بمیل فرمودن قضا غذا و در تفسیر این حدیث بنظر این فقیر
رسیده که مراد از خدا رفو است و غرض از رد اقرض است
در بستکیش هموزن ارض است و از آن جمله اسباغ وضو است
یعنی کامل کردن آن و نیکو بجا آوردن آن که دعای نشرها را
بعمل آوردن و در من لایحضره الفقیه روایت کرده که وضو را مرتبه بعد از
اسباغ است و ابن بابویه رحمه الله چون قائل باستحباب
شستن غسلات وضو نیست ترک آن را تجدید وضو عمل نموده و از آن جمله
از آن جمله توقیر و تکلیس و لوب نگاه داشتن پیران و شیوخ است
را استهزا کردن و آزار نمودن چنانچه عادت جاهلان است و
از آن جمله حفظ نمودن و با خود نگاه داشتن تسبیح است خصوصا
از خاک کربلای معلا که چشمه آب خضر و همدم مسیح است و از آن
جمله ضرر کردن و قطع نمودن و انداختن درختان ترا است مگر در حالت
ضرورت چنانچه گفته اند درخت افکن بود کم زندگانی بدرویشی کشد
کشد نخچیر نوازنده مؤلف گوید از این چهار چیز در اینجا مذکور شد از

آداب

آداب المتعلمین و افضل المتقدمین خواجه نصیر الدین طوسی نضر الله روحه القدسی
نقل کرده شده و از آن جمله غائبانه دعا کردن است از برای طول عمر
برادران مؤمن در این صورت عمر دعا کننده و آن کس که از برای
او دعا کرده هر دو زیاد می شود اما زیادتی عمر دعا کننده از برای آنکه هم
دعا کرده بجهت دیگری میکند فرشته در جوابش میگوید و لک مثلاه یعنی از
برای تو هم چندان باشد و اما زیادتی عمر آن کس دیگر بجهت آنکه توافق
احادیث ظهر الغیب مستجاب است و از آن جمله ناخن گرفتن در روز
جمعه است در کتاب بقیة الایام و بعرفة الاعیاد والایام از مؤلفات
قبلة الاعلام و قدوة الفضلاء الکرام مولانا محسن کاشی طاب ثراه
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل فرموده که روز جمعه ناخن بگیرد زیادتی عمر و مال
و از آن جمله جامه نو بریدن است در روز جمعه و حدیثش در رساله کتاب از
حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله مرویست که هر کس که در روز جمعه جامه ببرد
در این سیکه عمر او و زیادتی دولت او و نیز دست شستن پیش از
طعام و بعد از طعام است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که
این موجب زیادتی عمر و حفظ لباس از چرک شدن و باعث روشنی
چشم و صحت بدن و وسعت عیش است و از آن جمله دایم الطهارت
بودن یعنی همیشه با وضو بودن و با غسل بودن و دلیل این مدعا از
روایت ولکو است قال النبی صلی الله علیه و آله اکثر من الطهور

یزاد فی عمرک فان استطعت ان تکون باللیل والنهار علی طهارة فافعل
فانک تکون اذا مت علی طهارة مت شهیدا یعنی حضرت رسول
از برای انس فرمود که ای انس بسیار پیوسته باش طهارت را
تا الله تعالی عمر ترا زیاده گرداند پس اگر توانی در شب و روز با طهارت
باشی بعمل آر از راه بزرگی تو هر گاه که با طهارت باشی شهید میمیری
مولف گوید که این روایت اگرچه در کتب معتبره بنظر فقیر نرسیده و سندش
ضعیف نماید لیکن ضعف سند ضرری بقوت مضمون نمیرساند زیرا که استحباب
دایم الطهاره بودن از خارج متحقق است و مترتب شدن فایده طول حیات
بر این قسم عبارات هیچ استبعادی ندارد و از آن جمله صلوات
فرستادن است بر سید پیغمبران و آل طاهرینش صلوات الله علیهم اجمعین
چنانکه بعضی گفته اند و حقیر در این باب حدیث خصوصی مطلع بر سندی و ماخذی
نشده لیکن بنا بر تحقیقی که حالا گذشت و عموماتی که قبل از این بیان کرده
بعید هم نمی‌نماید بلکه در اینجا حکم کردن بحصول مطلب از اکثر وسیلهای دیگر
اولی و اقرب است و غزالی در این مدعا دلیل عقلی گفته و ترجمه کلامش
این است که صلوات فرستادن بر آنحضرت برکتست در ذات مقدسش
و عمرش و عملش و اسباب مصالحش زیرا که مصلی دعا میکند که خداوند
پروردگارش اگر برکت دهد و زیاده کند بر آنحضرت و بر آلش
و این دعا مستجابست و جزا از جنس دعاست و از آن جمله سلام گفتن

بر مؤمنی است بنا بر آنچه صاحب کشاف از انس نقل کرده که گفت خدمت
رسول الله صلی الله علیه و آله کردم که نگفت بمن در این مدت کاری را که کرده بودم
چرا کردی و نگفت بمن چیزی را که ناکرده بودم ایستاده در پیش سر مبارک
آنحضرت و آب میریختم بر دستهای ایشان سر برداشته فرمودند که
تعلیم کنم ترا سه خصلت را که منتفع شوی بآنها گفتم بلی یا رسول الله فرمودند هر گاه
ملاقات کنی از امت مرا اسلام کن بر ایشان تا زیاده گردد عمر تو خانه را
مولف گوید که این روایت اگرچه از سنیان است سنیان واقع شده
اما چون در طریق علمای امامیه اند هم نیز افشای سلام بر اهل اسلام
استحبابش نیز وارد شده اما چون در طریق علما تاثیر مخصوص در طول
اعمار خالی از اعتبار نخواهد بود چنانچه در تحقیق سابق گذشت و از آن جمله
بوسیدن است بعضی از فضلا گفته اند از عجب است که مومنی را او بیند
روز چو او نمیرد و عجب است که نیزه بود ... باشد و بسن پیری
برسد و از آنجمله طول دادن در رکوع و سجود نماز و سجده شکر از
نماز است و در این باب اگرچه حدیثی بنظر حقیر نرسیده اما از خارج شنیده
و بعضی صلحا را هم دیده که از طول سجود و طول عمرشان نود یا صد رسیده
و از قوت عبادت ضعف زیادی عارض نگردیده و در کتب معتبره احادیث
اهل بیت عصمت علیهم السلام وارد شده که بهترین عبادت نزد خداوند
عالم را سجده کردن است و نزدیکترین حالی که بنده را با الله تعالی میباشد

وقت سجدات و در روایت بصحت رسیده که امام جعفر صادق ع
در رکوع شصت مرتبه تسبیح رکوع گفته اند و شایسته عموم مرتبه آن المعمر
و حسن المعاد این مطلب را شامل است و از آن جمله حفظ کردن کلام
مجیدست و امیر احقر در کتابی دیده ام مطلع بر ماخذ نشر کرده و از
آنجمله حبس نفس است باعتدال یعنی نفس را زمانی نگاه داشتن و
دم نکشیدن تا حرارت غریزی زیاد و عمر افزون شود و این طریقه حکمای
هند است و در آن اهتمام تمام دارند و از آن اعمال بر چند فایده
مترتب شده ذکر آنها در این مختصر موجب ملال می شود و گویند حبس
نفس را که فرو کرده اند در درون جوف حرکت دهند چنانچه هر
عضوی را که خواهند قوی سازند تمام نفس و دم را در آنجا مایل گردانند و
توجه در مدد آن عضو برند و آنرا بزرگ کنند چنانچه گویا ورم کرده باشد کلان
الحاح عود فرمایند صاحب خلاصة التجارب گوید که من جوگی دیدم که
دم میکشید و در درون شکم خود رگها را چنان حرکت میفرمود
از بیرون پوست شکم او پنداشتی چیزی مجتمع گشته پوست را بلند میکرد
بهر طرف میبرد و در آن جوف شکم او قراقر عظیم پیدا میشد و امثال این از اعمال
ایشان غرایب بسیار است مولف گوید جوانان را در ابتدای
فرو بردن حکم حبس نفس خواهد بود زیرا که حرارت غریزی ایشان را اول
سرد فرا گرفته در باطن مجتمع میگردد و بعد از آن قوت گرفته زیاده از

بمقدار

بمقدار سابق پیدا ظاهر میکند چنانچه در کلیات طب بیان شده
و از آنجمله سکوت و خاموشی است و این هم از طریق حکمای هند است
و در بسیاری از احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام مدح سکوت
واقع شده و اکثر آنها شاید احتمال این معنی داشته باشد چنانچه ظاهر
این حدیث است که بدرستی که از دو جهت این کلمات تعلیم شده
که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیء حلیة و حلیة الصحة
ذالکر اربع خصال قلة الکلام و قلة المنام و قلة المشی و قلة
الطعام یعنی از برای هر چیزی چاره ایست و چاره صحت در دنیا چهار
خصلت است کم گفتن و کم خفتن و کم راه رفتن و کم طعام خوردن و از آن
جمله بزرگ ترین تدبیرات حکمای هند است افکندن پوست است
همچو مار که هر سال پوست می اندازد و تازه می شود و درازی عمر مار را از این
کار دانسته اند صاحب خلاصة التجارب نقل کرده از جمعی کثیر از حکمای
ایشان شنیدم که چون از این کار فارغ شوند موهای ایشان دوباره می آید
سیاه بر می آید و این علامت عود شباب است و قوت
حرارت و رطوبت غریزی و در آن اوقات ادویه مقوی مزاج
و سیاه کننده موی پیوسته تناول میکنند و از آن جمله در میان هند
علاوه هار تهار شاید جاری گردیده است چنانچه شیخ ابو علی سینا بیان
مختصر اشاره نموده است و در جدول چهارم کلام تامی در این باب خواهد آمد

آنش ... و از انجمله بر بدن مالیدن روغنهای خوشبو است چون روغن
نرگس و روغن یاسمن و مانند آن خصوصاً بعد از حمام که تراکم
میکند تحلیل را در بدن واقع شده و قوة میدهد حرارت غریزی را
و بر میگرداند قوت حیوانی را و در حدیث وارد شده که همچنانکه
درخت در هر چند وقت باب احتیاج میدارد که شجره انسان هم از
چند زمان بروغن مالیدن محتاج است ... مدار ... در شرح ذخیره
مبسوط بیان شده و از انجمله مصاحبت نیکان و دوستان است که مفرح
دل و قوت جان است قرشی گفته که از جمله معالجات شافیه مشترک
است در اکثر امراض ملاقات معشوق است که با او عشق ورزیده
و نقل کرده که دیدم مریضی را که مرضش از امراض حاره شدیده بود
بحدی ضعف بهم رسانیده بود که قوت نبضش نمانده است و چون
معشوقش حاضر شد نبضش در ساعت مفارقت نمود در همان وقت
قوت بهم رسانید و بجهت حوایج خود بیرون رفت و از آن جمله است
چیزهاست که حکما گفته‌اند ثلاثة تزید العمر اکل التفاح بالاسحار
والنوم بالجانب الیسار والاغتسال بالماء الحار یعنی سه چیز عمر را
زیاد میکند خوردن سیب در سحرها و خواب کردن در دست چپ
و غسل کردن در آب گرم و از انجمله تجدید و تازه کردن چیزهاست نو
گردانیدن آنها متعارف و ممکن است مانند لباس زیرا که

بمقتضای کل جدید لذة موجب التذاذ میگردد و لذت موجب نشاط
روح و مقوی حرارت غریزی است و از انجمله تجدید ...
استماع صوت حسن است یعنی گوش داشتن آوازهای خوش که تأثیر
در تقویت روح و انتعاش حرارت غریزی دخل عظیم است
و تأثیرش در بعضی حیوانات از جمله محسوسات است اشتر
بهوای حدی چون مرغ بهوا به شدی میرود و از بهوا اگر معتمدی شنیدم که در
سمت هند و شبانان در مجلس یکی از اکابر و از حکام طالع
در انجا در فن موسیقی صاحب هنر و ماهر گفتند بعد از چند ... که کار
عجایب که نقل آنها در اینجا مناسب است ماری کشیدند و شروع در
نغمه و سرود نمودند آن مار معه رقصه رقصه بحرکت آمد و همو ... از
زمین بلند میشد چنانچه گویا روح در جسمش میدمید تا آنکه بهوا
زمزمه رسید از زمین برخاست و در رقص افتاد و بعضی از حکما گفته‌اند
که اصل لذات دنیا چهار چیز است لذت طعام و لذت شراب
و لذت نکاح و لذت سماع و سه لذت اول حاصل نمیشود مگر
بحرکت و تعب و لذت سماع هیچ یک از اینها یعنی تعب ندارد ...
لازم آید بلکه بحیث هم از آن متمتع میتوان شد و در حدیث آمده
که اقرءوا القرآن باحسن اصواتکم یعنی قراءت کنید قرآن را
که به نیکوترین آواز و از انجمله فرح و خوشحالیست و آن اصل عظیم

در تقویت قوتهای طبیعی و انتعاش حرارت غریزی و شفای امراض
اما بقدر اعتدال باید باشد و افراطش ضرر دارد و گاه باشد که باعث
که هلاک سازد و از آن جمله سعی کردن در طاعات و عبادات
ماه مبارک رمضان خصوصاً در شب بیست و سیم که بنابر ظاهر
اخبار شب قدر است و در آن عمرها و سایر امور مقدر میشود و منقولست
که چون ماه رمضان داخل میشد حضرت امام جعفر صادق ع
فرزندان خود را وصیت میفرمود که اهتمام نمائید و سعی کنید در اینماه
در عبادت که در اینماه روزیها قسمت میشود و اجلها و عمرها نوشته
میشود و نیز در حدیث دیگر فرموده که شب بیست و سیم شب جهنی است
و در آن شب مقدر میشود مرگها و بلاها و اجلها و قضاها و آنچه در آن
سال واقع میشود تا شب قدر آینده مولف گوید سنن و آداب و احیاء
این شب را از کتب ادعیه باید دید و ایمان آورد باینها باید کوشید
و از جمله متحصن شدن و متمسک شدن بحرزها و تعویذها و هیاکل
و آیات حفظ و دعاهای دفع سحر و چشم زخم و دفع شر حشرات و
موذیات و آفات و بلیات است که هر یک از آنها
در کتب ادعیه و احادیث انواع بسیار و اقسام بیشمار وارد شده
و در این مختصر ذکر آنها متعذر است باید از خارج اکتفا و بهتر آنست
تحصیل و انتخاب نموده بانچه خوانده باشد بر خواندنش مداومت نماید

برکم نگاه

نگاهدار ایشان باشد چون حرز جواد ع و حرزهای معتبر دیگر انگشتر عقیق منقوش
بر عبای مأثور و بازوبند و امثال آن سپاه همراه خود داشت
و اهتمام تمام در این باب نمودن و از کسالت و کاهلی در این باب اجتناب لازم
و متحتم زیرا که از برای حفظ بدن هیچ سپر و جوشن با دعیه و آیات
حفظ نمیرسد و آیه و ان یکاد را خواندن و با خود داشتن تجربه در دفع چشم
زخم واجب غیر است از حضرت رسول ص روایت شده که العین
حق و اعظم است و اگر چیزی باشد که سبقت و پیشی بر قدر گیرد چشم خواهد بود
و در حدیث دیگر فرموده چشم داخل میکند مرد را در قبر و اشتر را در
دیگ و بعضی اصحاب کتب نقل کرده اند که چشم بر در قوم بنی اسد بیشتر بود
بحدی که هرگاه اشتری پاک و فربهی یکی از ایشان میگذشت از آن چشم زخم میزد
و بجاریه خود میگفت که زنبیل و درهمی بگیر و از گوشت این حیوان بیار
و آن حیوان بسبب زده چشم مشهور بچه جیران در راه از آن حال افتاده میمرد
نمیرسید تا اینکه ذبح میشده و در بعضی تفاسیر نقل کرده اند که مردی بسیار
عرب شخصی که چشم او مشهور بود وعده گرفته بودند که بحضرت رسول ص
ضرر رساند حق تعالی آیه و ان یکاد را فرستاده و حبیب خود را
العین قدسیان بخواند از شر آن مردم کور باطن بی بصیرت نگاهداشت
مؤلف گوید که از مردم معتمد در تأثیر چشم حکایتهای عجیب شنیده
یکی از آن حکایتها در خانه و آنکه چه در شیراز واقع شده آن است
که در گرمای تابستان مردی و الکو انجا شده و در آنجا چهار صفه خنک خوش

هوای و آمد درا دران گرمای صیف بحکم اکرم الضیف در انجا مقیم
نشانده الحیزان شور چشم نزیره هوای انخانه را سپید پره لجه
برهان نیاز نازش از روی تعجب انگشت چاری شده او کان چهار
صفه چرخش هوا نیست چون از انجا بپر و نزف هات عت
انخانه در هوای صاف از فرو آمدن گرما و اشتدت بیرون و نوم
عاصف که به هیا و منور الکه یکوش مگر چون رسید الفقه جان
عیسه را نجز اوعیه مدعی شیت چنانچه از حضرت رسول صلعم ماثور است
لا یرد القضاء الا الدعاء یعنی بر نمیگرداند قضا را مگر الا دعا و حدیث
دیگر فرمود ولا یغنی حذر من قدر والدعا ینفع مما نزل و مما لم ینزل یعنی غنا
نمیسازد حذر کردن از قضا و قدر و دعا دفع میکند چیزی را که نازل
نشده و چیزی را که نازل شده و در این باب احادیث بسیار است
و مجملا مطالب حیات و خایف بلیات از مداومت و ملازمت
دعاهای مناسب واجب است و حقیر در اینجا انچه خواص باز دیاد عمر
دلالت مرقوم میسازد از آن جمله این دعای معتبر مشهور است که در کتب ادعیه
مذکور است سید ابن طاوس طاب ثراه از جمیل بن دراج روایت
کرده که روزی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمدم و گفتم یا مولای من
ششم بالا رفته است و خویشان من مرده اند و خوشی ندارم و میترسم
که مرا نیز مرگ دریابد حضرت فرمودند برادران مؤمن صالح ابرار
انس گرفتن بهتر ندارد از اقارب اگر درازی عمر خود و خویشان

کسان

و دوستان خود را خواهی بعد از هر نماز این دعا بخوان راوی گفت چون
باین دعا مداومت کردم چندان عمر یافتم که از زندگی ملول شدم
دعا اینست اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم ان رسولک الصادق
المصدق صلواتک علیه و آله قال انک قلت ما ترددت فی
شیء انا فاعله کترددی فی قبض روح عبدی المؤمن یکره الموت و اکره
مساءته اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل لولیک الفرج و العافیة
و النصر و لا تسوءنی فی نفسی و لا فی احد من احبتی و اگر خواهی بگیری از
دوستان خود را نام ببر باین طریق و لا فی فلان و فلان و لا
فلان و از آن جمله اینست که در بلد الامین از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلعم فرمودند هر که خواهد که خدا در اجل
او تاخیر کند و او را بر دشمنان یاری دهد و از مرگهای بد او را نگاه دارد
هر بامداد و پسین باین دعا مداومت نماید سه مرتبه سبحان الله ملاء
المیزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا و زنة العرش و سعة الکرسی و سه
مرتبه الحمد لله ملاء المیزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا و زنة العرش و لا اله الا الله
و سعة الکرسی و سه مرتبه الله اکبر ملاء المیزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا
و زنة العرش و سعة الکرسی سه مرتبه و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین
ملاء المیزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا و زنة العرش و سعة الکرسی و از
آن جمله این آیات عنیات است که در کتب معتبره بنظر حقیر رسید

که مرویست از رسول خدا که کسیکه بخواند بعد از نماز فریضه سوره اخلاص
سی مرتبه و سه مرتبه صلوات فرستد و بعد از ان یک مرتبه
این ایه را بخواند و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث
لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله
لکل شیء قدرا و بعد مداومت اسما طول عمر میکرداند الله تعالی عمر او
را عطا میکند با و مال بسیار عطا میکند او را در بهشت چها
و از ان جمله مداومت کردن بر خبر نیست و در این خبر اثر مذکور
است و این از امور غریبه و ذخایر عظیمه است که در خزانه ملوک نیست
و کم کسی بران مطلع میباشد و عمر را چنان طولانی میکند که آدمی از زندگی
بجان میرسد و غیر از فایده طول عمر فواید عظیمه دیگر هم دارد و از
برکت آن خاصیت اشکندری و بسیاری محفوظ میباشد و مصیبت با ولادش
نمیرسد و حقیر این حدیث را در کتاب بسیار معتبری دیدم که مورخ بتاریخ
سنه تسعه و تسعین و تسعمائه بود و در حین تالیف این رساله که هشته
بود تاریخ ان کتاب پانصد و پنجاه و سه سال و ان کتاب مشتمل بود
بر ابواب متفرقه و احادیث و در اخر بعضی ابواب اجازه نامه بود
بخط علی ابن عبید الله الحسن ابن الحسین بن الحسن الحسن علی بن الحسین بن
موسی بن بابویه رحمه الله برادر ابن بابویه صاحب من لا یحضره الفقیه باشد و از
معتبرین علمای امامیه علیه الرحمه است اجازه حدیث کرده بود او

الصدر بن

الصدر بن محمد الوزیری رحمه الله و او نیز از مشاهیر علماست و تاریخ مذکور در
بعد اجازه بود و ان کتاب بخط فضلای سلف مثل معمر غرض در نهایت
اعتبار بود و از بعضی متورعین موثقین مسموع شده که اخوند مولانا محمد باقر
مجلسی نور الله روحه الزکی این روایت را در کتاب قدیم دیده بعینه
همان عبارت عربیه در انجا نقل نموده اند و بفارسی ترجمه نموده اند
و موسوم بحرز ذات القلاقل است و عبارت در ان کتاب باین
عنوان بود حرز ذات القلاقل و بهذا الاسناد حدیث الاجل
المخلص سعد المعالی صاحب کفایتش حرز الکفایتش روایت چار قل
همان سند حدیث کهف بزرگ با خلاص سعد المعالی صاحب کفایتش
پدر جوانی حسن پسر محمد یاری نوشته است در مصر در سال چهار صد و
پنجاه و هشت کهف حرز الله ما را ابو الحسن پسر خیاره نوشته بود که در شهر
و لهو از سد بدیان نود بیان بصره سال سعید و نود و کف قحط
شد با نان سال چند و بازداشت همان باران اش را پس امد باران
مخصوص که اطراف بصره و شنیده عربان حرز را از اصل ام
مردم قحط رسیده از جاهای دور و بیابانهای بعیده که کسیکه بنا شده
بود با ندیار پس از ان با اختلاف زبانهاشان و رداهای تاخیره
ایشان و ستم های ایشان و بود من در ان هنگام ناظر
در معامله دروازه بصره و ان از کارهای بزرگ بصره بود پس من و ان

پیر و ترسیم در صبح روزی ما من و جمعی از نویسندگان از شناسان
تجار از جهت برآمدن بر کوی ایشان و با ایشان فایده داشتیم
لیا باشند که فایده را بیابیم نزد ایشان پیوسته در اطراف
در خانها یعنی خیمهای ایشان و شدیم بر گرد ایشان از برای
ایشان تا آنکه نمودار شد از برای ما خانه بلندی پس قصد آن خانه کردیم
در کنج خانه پیری دیدیم نشسته و تحقیق که افتاده بود ابروی او
بر روی چشمهای او پس از پیری و درد و رنج زاو دیده جای عمر او که سال
و حدیث کاران ره نگاه مید اشتند مصالح او را و انتظار
میبردند چه امر کند با آن چیز با ایشان پس نزدیک او شدیم باو
و سلام کردیم باو پس جواب سلام داد و بنشست و گفت کو
بر خلو را پس گفت معنی از ما کار سعد و اشاره که گوی من
کاو ناظر است در معامله در دروازه داد او از فصحا و اولاد
عرب است و همچنین این جماعت پس بیش از ایشان
مگر کسی [illegible] و لکو نبوی قبیله و مخصوص است برای گفتار و
فصاحت و هم چنین پیر [illegible] آنکه این شنید و [illegible] اطلاع
با ما از هنگامه و [illegible] تو پس الا [illegible] طلب فایده
تازه را از نیک و هنگامه دیدیم ترا امید وار شدیم چیز را
میخواهیم از نزد تو بلندی [illegible] تو پس گفت شیخ نخبه اقسام ازان

برادری

صفات

نایره و بعد از غروب زود خنک شود و چون متصف باین صفات
باشد ماده روح حیوانی و حرارت غریزی [illegible] موجب ازدیاد
عمر باشد و الا قضیه منعکس خواهد بود و بهترین اماکن مساکن
شمالیه و مواضع عالیه است مثل بالاخانها و قلهای جبال که
از همه جهات نسیم وزد و هوا [illegible] و از این جهت شیخ ابو علی
حکم کرده که ساکنین مساکن عالیه عمرشان بیشتر است و هرگاه هوا
عفونتی عارض شود یا ظاهر گردد صلاحش به بخور کردن کندر
و پوست انار و مشک و صندل و امثال اینها باید نمود و در آن حال
بوئیدن سیر که و پیاز از اعظم تریاقات [illegible] اول ان [illegible] زاید
[illegible] است و موافق [illegible] سرمای اول فصل [illegible] زمستان
رو [illegible] در آخر رو به بهار باشد نافع است و حقیر این [illegible] را در
قصیده که منظوم [illegible] و آن این بیت [illegible] موسم پائیز [illegible] گذر
هوای سرد کن تا نیفتد نخل [illegible] از این [illegible] عکس آن [illegible]
سرو اسفندیر [illegible] که [illegible] باد نوروزی چو آب خضر باشد جان فزا
و بهترین اقالیم باعتبار هوا اقلیم چهارم است و در وسط معموره ارض
است و بهترین شهرها شهری است [illegible] باز و خوب [illegible] کوه [illegible]
در گرفته باشد و در کنار دریا واقع نباشد و ضد این احوال [illegible] تقرب
آجال است و هوای بلاد گرم [illegible] مسامات بدن [illegible] ضعف

حرارت غریزی و تحلیل روح و قوت هضم است و بدین سبب ایشان
زود پیر می‌شوند و کم زندگانی می‌باشند و مردم سردسیر قوی‌تر و شجاع‌تر
و خوش‌هاضمه‌تر و عمر دراز‌تر اند بجهة آنکه استیلای برودت بر ظاهر
بدنهای ایشان موجب احتقان حرارت غریزی است در باطن ایشان
پس معلوم شد که هوا را در زیستن انسان دخلی عظیم می‌باشد
و باین اعتبار شهرها و قریه‌ها اختلاف زیاد با هم میرسانند صاحب
قاموس در لفظ مربوط آورده که نام دهیست در مضافات اسکندریه و مردم
آن عمر دراز‌ترین خلق‌اند و گفته که من جمعی از ایشان را دیدم و صاحب
آثار البلاد نیز مربوط دهیست در مصر و از عجایب آن طول عمر ایشان
[illegible] هیچ شهری عمر دراز‌تر از مردم آنجا نیست و نیز گفته
که غونه ولایت وسیعی است در طرف خراسان و از خواص آن است
که آنجا عمرها طبیعی می‌باشد تدبیر کلی و ماکول بهترین غذا‌ها غذای
قلیل الفضول و سریع النزول و خوش‌طعم و لذیذ و مایل بحرارت
و رطوبت باشد مثل زردهٔ تخم مرغ نیم برشت و گوشت بره و نان گندم
[illegible] رسیده که فطیر و خام نباشد و باید در خوردن غذا
افراط و تفریط ننماید بلکه میانه روی را مرعی دارد که نه بمرتبه امتلا رسد و نه
بمرتبه سقوط اعضا رسد بلکه هنوز یک دو لقمه باقی باشد دست
باید برداشت چنانچه حضرت امام رضا ع در ذهبیه بیان

فرموده

فرموده و بعضی فصحای فرس آنرا بعینه با این عبارت ترجمه نموده‌اند
و آنکه اشتهای چند لقمه از آن اول [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ضرور [illegible] از آنکه حرکت زبان و دلکو چند آن می‌خورد که تا آن
دلکو و باید غذا در وقتی خورده شود که [illegible] راغب
باشد اشتهای صادق باشد باعث تخمه و فساد غذا که
ماده اکثر امراض از آن است و طعام لطیف را بر طعام غلیظ
باید مقدم داشت و از میوه‌ها که زود فاسد می‌شود و خلط متولد از
آنها بزودی [illegible] می‌گردد مانند زردالو [illegible] احتیاط
از آنها واجب و در تابستان غذاهای سبک و خنک و در زمستان
ماکولات حاره غلیظه چون [illegible] بسیار [illegible]
تجربه غذاهای مخصوص چند را با هم خوردن موجب ضررهای صعب
یافته‌اند از آنجمله شیر با ترشیها و خربزه با عسل و گوشت مرغ
و ماهی همراه شیر و انگور بر بالای کله و انار در عقب هریسه و تفاوت
بسیار [illegible] است و حضرت امام رضا ع در ذهبیه فرموده
و فقیر در گوهر منظوم بان اشاره نموده این است چشمه که از مشرق آید
بهترین چشمه‌هاست روشن است آنچه جاری در چشمه علی الرضا
و آب نهری که خوش طعم و عظیم‌تر و منبع آن دورتر و جریانش بیشتر
و قبول گرمی و سردیش از طلوع و غروب آفتاب زود باشد

و مجرب شده [illegible] مفید [illegible] شده [illegible] ازدیاد کرد

[illegible] شد و از [illegible] از آن [illegible] هر که [illegible] دندان [illegible] در طعام

انسان اگر [illegible] احوال [illegible] آب بجای [illegible] زیره [illegible]

[illegible] و [illegible] حار المزاج [illegible] غذای [illegible]

کباب [illegible] از آن [illegible] از آن الخوردن [illegible]

[illegible] بارد المزاج [illegible] باشد [illegible]

[illegible] از الخوردن اجتناب [illegible] در [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] و روغن و از آن جمله [illegible]

[illegible] از حضرت [illegible]

[illegible] دست [illegible]

[illegible] احادیث [illegible] جاری [illegible]

[illegible] آب [illegible] هر که نوشد [illegible]

[illegible] از آب [illegible]

اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] برد [illegible]

و کثرت [illegible]

امراض [illegible] خواب [illegible]

غذا در [illegible] گذشته و در قعر [illegible] قرار گرفته باشد [illegible]

باب اول

باب اول در [illegible]

و بعد از آن بر [illegible] جانب چپ [illegible] خواب [illegible]

[illegible] و بعد از آن بار دیگر [illegible] بجانب راست [illegible] خواب

[illegible] در این جانب [illegible] بجانب [illegible]

از همان جانب [illegible] خواب [illegible] و این طریقه [illegible]

امام رضا ع [illegible]

احادیث [illegible] خواب کردن بر جانب چپ [illegible]

[illegible]

پسندیده [illegible] و خواب [illegible]

قیلوله [illegible] از [illegible]

در خواب [illegible]

جالینوس گفته اگر خواهی [illegible]

به خواب [illegible] و بعضی وقت خواب [illegible]

[illegible] صحت را پس از خواب [illegible]

[illegible] حرکت و سکون [illegible]

[illegible]

[illegible] غذا [illegible] ماده امراض

[illegible] دفع آن فضلات [illegible] احتیاج [illegible]

جسم اگرچه بدن را از اخلاط پاک میکند اما باعث کم شدن
بدن و تحلیل رفتن جوهر روح می‌شود از قبیل مایون که اگرچه جام را
پاک میکند اما باعث ~~کم شدن بدن و تحلیل رفتن جوهر روح~~
نزد حکیمه ریاضت شکستن نمی‌دانند و هرگاه در ریاضت در وقت حصول
را تدبیر اعتدال دفع شود و بدن به سبب آن گرم شود فضلات را
محتبس گشته به سبب حرارت حادثه از ریاضت رقیق میکند
و قابل دفع می‌شود و عرق میکند و بغیر از آن تحلیل میرود و باعث اشتعال حرارت
غریزی و قوتهای طبیعی زیاد قوتهای هاضمه و ماسکه و جاذبه بدن را در ارکان
نشو و نما می‌شود و بهترین حرکت در ریاضت آن است که در وقت اعتدال
هوا و خالی بودن معده از غذای اول ... و تحلیل در ... حرکت ضعیف
ضعیف باشد و در ... شدید شود
شد آن ... گردیدن عرق رسد چون به آن حال رسد باید
پس از آنکه تعب و فرو ماند ... قطع نماید
و سواری ... از ریاضات معتدل است و تقویت معده است و حفظ
نمودن از حرکت بعد از طعام چنانکه حرکت پیش از طعام لازم
است ... پس از طعام انواع
ریاضات را ... باید پس ... بعد از طعام راه رود زیراکه سکون
شر عظیم است و حرکت خیر کثیر و اعضا را ... نیز نفع بسیار دارد

داروهای

در حدیث وارد گشته که اگر چیزی نافع باشد در بدن انسان آن
حجامت خواهد بود و جای زخم ... از نیش ... در حجام
و اگر ... را ... مضمون
حدیث و آن در کتب ... حجام
به آنکه دخول حمام ... اشغال ... فواید
... فضول بدن ... اخلاط حمام را
... و قابل دفع شدن ... بدن را از حرکت پاک می‌سازد و
حرارت غریزی را ... دفعه از هوای
سرد به هوای گرم و همچنین در عکس آن انتقال ...
... حرکت ...
رفتن موجب ضعف و قوت ...
مضمون احادیث ... روایت شده پس ...
آن است ... از خلو ... طعام و ... حمام ... امام
... مشغول است ... در ... آن ...
... باعث ... روز ...
... حضرت امام رضا علیه السلام ...
... حمام ...
پس از آن ...

فرزند نجیب و قیصر [illegible] این [illegible] است قیچه [illegible] از جماعت [illegible] بادر داد فرد
احمر زاید و [illegible] اغراض جراحت و مقدار [illegible] با قیا [illegible] پس از
[illegible] اعضا کشتن با [illegible] و شست این [illegible] از شقاق [illegible]
و آنچه [illegible] را از این [illegible] از میان سنبل و سعد و کلاب برگ
شفتالو و حنا چون [illegible] دارو [illegible] از کلاب و [illegible]
[illegible] طلا و [illegible] این [illegible] شاشیدن [illegible]
[illegible] است [illegible] باشند [illegible] از [illegible]
هیچ سستی و ضعف در خود نیابند [illegible] چنانکه [illegible] نشان
و آنچه [illegible] در خوب [illegible] شد که انجا [illegible] را اجماع معتدل
با [illegible] حرارت غریزی که [illegible] قوتهای طبیعی [illegible]
و هاضمه و اشتها در [illegible] اغذیه و اطبا [illegible] و جان [illegible]
[illegible] را حذر [illegible] از هوا [illegible] زیرا [illegible] صورت [illegible] کشته [illegible]
هلاک [illegible] خواه [illegible] حیات [illegible]
[illegible] اگر خواهی کم کن و اگر خواهی زیاد کن [illegible]
[illegible] در همه امور اعتدال باشد [illegible]
[illegible] نباشد [illegible] از هضم غذا [illegible]
[illegible] فصد و حجامت [illegible] ورزش در حمام [illegible]
و همچنان [illegible] بفرط و خون بسیار و [illegible]

[illegible]

چشم [illegible] که [illegible] مقام اقتضا [illegible]
و [illegible] حال [illegible]
رجال از [illegible] از [illegible] زلال [illegible]
و [illegible] است و همچنین از [illegible] و [illegible] و [illegible]
باشد موجب [illegible] است [illegible] بول [illegible]
این [illegible] از [illegible] و در کتاب [illegible]
[illegible] بول [illegible] کند [illegible] تردد کند [illegible]
[illegible] موجب [illegible] باشد و [illegible] امام
رضا [illegible] مکرر [illegible]
و [illegible] این [illegible]
[illegible] مرض قولنج و [illegible] القوه
[illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] واقع [illegible] از [illegible]
فرزند [illegible] رسیدن [illegible] بیشتر است و باعث زیادتی عقل و [illegible]
[illegible] مولف [illegible] این مختصر مجال [illegible] در [illegible]
ضروریه [illegible] قدر [illegible] شرح [illegible] امام
اشباع کلام در هر مقام [illegible] در این باب اطلاع کامل خواهد

بالشرح رجوع نماید و در این رساله این جدول را بکلیه جامعه حشم ان
با نهایت اختصار مشتمل بر چند چیز است که شهره و سبب سلامتی بدن
باشد و آن حدیثی است که در کتاب بحار الانوار تالیف قدوة العلما
الاخیار و قدوة المجتهدین فی جمیع الاقطار فخر شیخ الاسلام فی
المسلمین ناشر العلوم الدینیه فی الارضین مولانا محمد باقر مجلسی نور الله
روحه الذکیه بنظر فقیر رسیده و مضمون آن روایت اینست که هر گاه
گرسنه شوی غذا بخور و هر گاه تشنه شوی آب بیاشام و هر گاه بول پیچان کند
بول کن و مجامعت مکن مگر با حاجت بدان و هر گاه خواب بر تو غلبه کند
بخواب که بهترین اسباب صحت بدن است و در کتاب
مکارم الاخلاق از حضرت امام جعفر صادق ع چنین روایت شده
که خالی مگذار شکمت را از طعام و کم بیاشام آب را و مجامعت مکن مگر با
خواهش تمام و این سخن قاعده ایست چند در جدول انجم و در مکان
جوانی از حفظ نمودن موی از سفید شدن مخفی نماند سبب سفید شدن
موی در سن کهولت و شیخوخیت غالب شدن بلغم است بر مزاج و کثرت
رطوبت بسبب ضعف حرارت غریزی از تحلیل نمودن
این رطوبات و عاجز شدنش از آنکه غذا را نضج کامل دهد تا بلغم
زاید متولد نشود چنانکه در ایام جوانی نضج میدهد پس هر گاه ماده سفید
موی که این رطوبتهای بلغمی باشد و سبب قصور حرارت در استیلای آن
در سمات

در سامات ظاهر بدن منجر گشته برنگ ماده خود سفید خواهد نمود و علاج
تدبیر در دیر سفید شدن موی آنکه از اشیائیکه قوت حرارت غریزی را تشدید
لا اقل در حفظ صحت چنانچه در سابق مذکور شد و بعد از آن بدن
هم خواهد آمد و اجتناب کردن از میوهها و سبزیها باید نمود که سرد و رطب
باشند و تناول نمودن غذاهای صحیح و اهتمام فراوان در تقویت
معده بجوارشات و معاجین و ادویه مقویه هاضمه و سعی کردن در دفع بلغم زیرا
که سبب پیری خواهد شد چنانچه حکمای هند است گفته اند شدن معده
اعضای باطنیت از معده در رطوبت ... و منشاء این آورده که
رطوبتها چنانچه در صحن ... دیده میشود بسبب قوه جذب و هضم
و امساک و دفع ضعیف میشود و از این جهت هر اندام که تحلیل چنانچه
میرسد پس بعضی را منظور میشود ... و در ایام جوانی از غذا
کمتر ... تناول باید که رطوبت آن مضرت معده را دفع کند
و تقویت نماید و مفتح و محلل و مخفف باشند از دلفدو و خارج استعمال
باید نمود تا قوتها را ضعفی نرسد و شکستگی نشود و چون این تدبیرات
بعمل آید اعراض پیری و سفید گشتن موی دیرتر بظهور رسد و در ... چند
گفته اند خوردن اطریفل صغیر و کبیر و هر روز ... و از هلیله ...
خوردن که همیشه الکو ... تا آخر عمر بشرط آنکه اجتناب نماید از
شوربا و اشکنها و میوههای تر و بسیار خوردن آب و کثرت جماع

و اگر تغیر کشت بر حمامها و طلاها و غذاهای [illegible] الباه یا [illegible] اگر [illegible] حاجتها [illegible]
رفو [illegible] خشک [illegible] از آن [illegible] کرد [illegible] بعد از خوردن طعام هضم
شرب [illegible] سکنجبین و [illegible] منضج و خوردن طعامهای مجفف
و بوی [illegible] قطران [illegible] ساعت و بعد از آن بحمام رفتن و
مالیدن روغن قسط و روغن [illegible] و روغن حنظل و روغن
فول هر یک از این ها موی را [illegible] سفید میکند و غیر از اینها آنچه
هست [illegible] در این باب باتفاق حکمای هند و یونان نافع است
فلفل و دار فلفل و [illegible] و بلیله و [illegible] اطریفلها و بلادر و زرده
[illegible] روغن [illegible] و زیره و حلتیت و نانخواه
[illegible] دار و [illegible] و زهر حیوانات و امثال اینها
[illegible] از [illegible] جدول ششم [illegible]
و افزون [illegible] مقوی معده [illegible] بعضی مردم را
می افتد [illegible] از وقت [illegible] آثار پیری در ایشان پدید می آید
و سبب آن ضعف حرارت طبیعی و غلبه رطوبت غیر طبیعی باشد
یا [illegible] بمفرط [illegible] خارجی یا داخلی چنانچه بعد از
امراض حاره و غمها و خوفها [illegible] می شود و اینحال
سفید شدن نباتات [illegible] و از این جهت از چیزهای موجب
پس مفرط باشد [illegible] از موجبات [illegible] قوت [illegible]

بافراط

بافراط ممنوع اند و [illegible] در شرح [illegible] شده [illegible] می شود
در بعضی [illegible] از امراض حاره محرقه چون [illegible]
که شود موهای سفید ایشان [illegible] بجای آن موی سیاه روید
و ابن [illegible] در مختار نامه [illegible] که کسی را موی پیش از وقت سفید شود [illegible]
و با قوت [illegible] یک مثقال [illegible] و چون این [illegible]
موهای سفید او بریزد و موی سیاه بر آرد و مجرب است اگر [illegible]
جدول ششم در تدبیر مردم پیر [illegible] در زمان کبر [illegible]
پیران را آسایش و راحت موافق عظیم [illegible]
مرطب مقوی [illegible] نرم شدن اعصاب و قوت [illegible]
نافع باشد و ترطیب دماغ ایشان را خوابیدن [illegible]
مفید باشد و [illegible]
[illegible] را تحلیل [illegible] و قوت [illegible] ضعیف [illegible] از انواع استفراغات
چون فصد و حجامت و اسهال و تعب و ریاضت خصوصا
از جماع اجتناب واجب بود اما اگر عادت [illegible]
یکباره ترک نباید [illegible] و اگر [illegible] بقدر [illegible]
[illegible] دشوار باشد [illegible] لازم [illegible]
[illegible] طبع پیری بود [illegible] افزایند [illegible]
و اگر معتاد بچنین چیزها باشد [illegible] از آنها باز ایستند

دور میشود چرا که از خوردن روغن در آدمی آتش شده
و از برای حفظ حرارت غریزی و تقویت قوتهای طبیعی بعضی ادویه
مقویه را چون جوارش است و تریاقات مداومت باید کرد و عطریات
معتدل و مفرحات و نشاط انگیز و دل را قوت باید کرد و اگر
آزاری عارض شود قانون مدارا و رفق را در معالجه آن ارشاد
و آلو و کرده است و طمع در سرعت برء مرض بجلال الدین قوا با تمام
چنانچه در حفظ آن بسیار شنیده باید داشت جدول هفتم در اغذیه و اد
ویه مفرده در آن سه مورد است مورد اول در غذاهای موجب طول
عمر و بهترین غذاهای مردم میان گندم است که بسیاری در میان
الوان نعمت با مثل و فضل ماده از سایر حبوب است و همچنین
جو و سبوس که گرم است برا روزی حقیقی داد و همچنین نیک بخش
رنگین سالها بسلامت گذشته است آن هم موجب بنیان
شد و زندگی و سلامتی میشوانند و نیست و لهذا حضرت رسول صلعم فرموده است
که بهترین طعام شاهان و بهترین میوه های شاه انگور است گوشت
قوی تر از همه غذاها و ماده حرارت غریزی است و خصوصا گوشت
بخورد و مستحیل بگوشت بدن شود و سید انبیا صلعم فرموده که گوشت
طعام دنیا و آخرت است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
که پیغمبری از پیغمبران علیهم السلام شکوه کرد که خدای عز و جل از ضعف امر فرمود

آن شیر را که گوشت را با شیر بخورید پس چنین کردند و قوت
ایشان ظاهر شد و گوشت نقل بعضی انبیا بر گوشتهاست و گوشت
مرغ بدن را فربه و عقل را زیاد مینماید و کبوتر فربه و مرغ و مشایخ را
موافق بچه کبوتر بچه حرارت غریزی را نافع و زیاد گردانند و اطبا
و از چهار ساله گذشته باشد و افضل نامی و الکوه برنج غذای
نیکو و موافق طبایع و مسمن بدن و مختار حکمای هند است و در حدیث
نبوی صلعم و آله وارد شده است که سید طعامهای دنیا و آخرت برنج است و اطبا
در طبع اختلاف واقع شده است و اصح آن است که گرم مایل
باعتدال و کم آبی است تخم مرغ نیم برشت غذای پسندیده
قوت دهنده و کثیر الهضم و مولد خون صحیح و تلافی کننده امراض
محلله و مقوی جوهر روح و مهیج باه است و تخم کبک و کبوتر و دراج
و مرغ خانگی و گنجشک همه مقوی روح و تخم اردک و قاز و غلیظ
و ردی الکیفیات شیر تازه دوشیده مسمن و مقوی باه و مولد منی و مسمن
بدن و دافع ضرر ادویه مسهله و سموم قاتله است رازی گوید که
مداومت و آشامیدن شیر نباید بمقدار معتدل از زیاده از حاجت
نخورد و نگاه دارد صحت را و طول عمر داند حیات او را و اطبا
گویند خوردن و آشامیدن شیر آدمی را دیرتر پیر میکند و این چون
گفته که شیر محافظت میکند رطوبات اصلیه بدن را و دیر پیر میکند

عقل کسی آرد و سبب سودا نباشد و مداومت شده باشد و زیاد میکند جوهر
دماغ را و صاحب ذخیره گوید که در مزاجهای گرم و خشک موافق
ترین شیر گاو است و از حضرت رسول صلعم منقول است که شیر گاو
شفای همه بیماریهاست نخود بهترین حبوبات است طبعش گرم و تر
و مقوی باه و مولد منی و از تعریف مستغنی است عسل در مزاج مشایخ
و مبرودین و مشایخ سرد مزاج و هوا حرارت غریزی را قوت دهد و از
عجایب خواصش چنانچه بقراط گفته آن است که چون اطبا میشد
بر نیرا تازه و تر نماید و به فتح آب بر نیر را خشک نماید و محرورین را
ملین و مبرودین را قابض بود بر پوشش گفته که هر که عسل خام
بسیار بخورد عمرش دراز شود و ز میوقراطیس فیلسوف گویند
که کسی که تعهد کند ظاهر بدنش را به روغن بمالد و باطنش را به
عسل همیشه با صحت بود و حقیر در شرح ذهبیه سخنان نوشته ام در مبحث
عسل بر وجه اکمل ایراد نموده در این مختصر همین قدر اکتفا کرده شد و نبات
و شکر طبع اینها رطب و قلیل الحرارت است و آنچه کهنه باشد مایل
به یبوست است و مقوی روح و حرارت غریزی است و اکثر
طبایع را موافق و در اینها فواید بسیار است از حضرت امام
جعفر صادق ع مرویست که اگر در شکم موی هزار درهم باشد
و دیگری هیچ نداشته باشد و بان هزار درهم شکر بخرد حرکت

نخواهد بود

نخواهد بود در حدیث دیگر فرموده اگر نفع و ضرر آلو بهی بدانند و نفع
ند آلو شکر نفع و آلو همه ضرر و ضرر هیچ ضرر نه آلو مویز جالینوس
گوید مویز جگر را قوت میدهد و اخلاط را نضج دهد زیاده بر نضج
آلوان منضجات و دیگر در حدیث وارد شده که هر که هر روز
بیست و یک دانه مویز سرخ ناشتا بخورد بیمار نشود مگر در مرض الموت
انگور گرم و تر است و از رطب بهتر است مگر آنکه غذا ... رطب بیشتر
و مقوی حرارت غریزی و فربه ساختن بدن را رازی گوید که از خاصیت انگور
است که در معده فاسد نمیشود انجیر جالینوس انجیر و انگور رسیده را
سید میوه ها خوانده و غیر از این دو میوه دیگر میوه نخورد و در کتاب مکارم
از حضرت رسول صلعم منقول است که بخورید انجیر تر و خشک را که
زیاد میکند جماع را و قطع میکند بواسیر را و نفع میکند نقرس را و ابرده را
ابرده بکسر الف و را سردیست مبتلی را عارض میشود و نقرس نوعی از
درد مفاصل است و در انگشت بزرگ پا هم میرسد و دیگر در حدیث
مذکور است فرموده خوردن انجیر امان از قولنج است و در روایت
و در نخود اطبا مشهور است که مداومت نمودن بر خوردن انجیر موجب
پیدا شدن شپش در بدن میشود و در طب مصلحش را سکنجبین گویند و از
پیدا شدن آن علاجش بعرق کردن در حمام و بر بدن مالیدن
آلو نخود و بوره و تبدیل جامه گفته اند و در تذکره

که چون در جهان صباح ناشتا انجیر را با بادام بخورند در فربه کردن بدن
نظیر ندارد و چون با گردو خورده شود امان از زهرهای کشنده است
سداب ناشتا بمنزله تریاق فاروق و با پسته و بادام اصلاح
بدنهای نحیف لاغر و زیاد کننده عقل و جوهر دماغ است پسته گرم
و تر است و در آن تریاقیت بسیار و از مفرحات قلب است جالینوس
گفته خوردن پسته رگها را از اخلاط ناشایسته پاک میکند و از درد
از میان روده و معده را قوت میدهد بادام شیرین ابن زهر گفته
که خاصیت عظیمی در محافظت جوهر دماغ دارد و علامه گفته نگاه میدارد
رطوبت اعضا را نگاه میدارد [illegible] آنست که رطوبت غریزیه احداث
کند رطب گرم و تر باشد و در اول ایام [illegible] منی افزاید و بدن را فربه نماید
و طبع را نرم سازد و [illegible] گوید حرارت غریزی را برانگیزاند و
تولید خون لطیف نماید خربزه شیرین گرم تر بدن [illegible] و در
رطوبت غریزیه را بیفزاید و از خشکی [illegible] نگاه دارد [illegible]
فربه گند چنانچه از بعض فضلا مسموع شد که این حدیث [illegible]
[illegible] حضرت رسول الله صلعم هر گاه خربزه تناول میکرد [illegible]
مبارک [illegible] نظر [illegible] و سبب آنرا [illegible] میخواهم [illegible]
چه مقدار از خربزه لطیف و سریع الهضم است و آنچه از آن [illegible]
بدن میشود [illegible] باعضا میرسد و آنچه فضلات آنست با [illegible]

بود هم

میوه حضرت امام رضای علیه السلام برای خربزه ده صفت ذکر فرموده
کامل است و حلوا و شامه و میوه [illegible] اشنان و طعام و [illegible] جگر
و پاک کننده مثانه و جلا دهنده رخسار و خوشبو کننده [illegible] است
انار شیرین معتدل المزاج مقوی حرارت غریزی و [illegible] طبع است
[illegible] جگر میباشد و انار میخوش [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] انار بسیار است پس شیرین مفرح قلب و مقوی حرارت غریزی
است خصوصا هر گاه با شیرا گرفته با تخم ریحان [illegible]
و عرق بیدمشک بیاشامند و همچنین است امرود [illegible]
جاری گویند تفریحش کمتر از تفریح سیب است اما [illegible]
قوت دهد [illegible] مفرح دل و حرارت غریزی [illegible]
سرد و خشک و محرور [illegible] بسیار کار و دافع خفقان حار [illegible]
هوای وبائیست سیب [illegible] مقوی حرارت غریزی
[illegible] و دافع [illegible]
سمرقندی گفته [illegible] گرم [illegible]
غریزی دارد و این بهترین جمله [illegible] مولف گوید [illegible]
فواید کثیره میباشد و در شرح [illegible]
و در این موضع [illegible] کلمه اختصار [illegible] از فواید [illegible] اصلاح [illegible]
باد و دفع اختلاف [illegible] و جمیع امراض [illegible]

بارده را نافع و در ردی رنگ و درد را دافع و چون کوبیده با
روغن زیتون کهنه و چند سپیده آمیخته و بر موضع گزیدن جانوران
زهردار مثل عقرب و مار که انداخته ضماد کنند دفع سم باشد
و صاحب تذکره گفته که چون داخل و سنداب زایله برفا در زهرات و مصر
سیر کوفته بود سپیده در خمیر و خنازیر و درد سر و ظلمت بصر است و مصلحش را
بعضی است که در روغن گفته اند فالوده نقاری با لجه کوفته مقوی حرارت
غریزیت و سینه را و شش را نافع و لیکن معده را مضعف است معده
حریث و آلوده شده از عسل و زعفران ساز تر بت ریح را نافع بود
مولد مواد [illegible] در القویه مفرده تسمیه ابریشم شیخ ابوعلی گفته که بلع او فضل از [illegible] است
نگاهمید الکوار بیماری سفید شده موی سبب خفیف شدن رطوبت
های بلغمی و قوت سعید بالا اعضای باطن را خصوصاً معده و رحم و دفع عطر
در قوه دار آن دارد بادرنجبویه مقوی حرارت غریزی و مفرح قلب و مقوی
دماغ و فم معده و نافع جمیع امراض بلغمیه و سوداویه و معاون با هضم
مجرب و بستر نیز از منافع است عرق مشک بید منعش حرارت غریزی
و مقوی قلب است خصوصاً با تخم ریحان و قلومه و قند و طبع مشک معتدل
و در هر مزاجی موافق است بهمن با سرخ و سفید هر دو مقوی حرارت غریزی و زیاد
کننده باد و منی و فربه کننده بدن و مفرح قلب اند و نوع سفید حرارتش
کمتر است دارچینی از ادویه عطریه قلبیه [illegible] دارد

اخلاط و نافع معده و مقوی هضم و معاون باه است درونج از مفرحات
شده و ان [illegible] و از تریاقات سموم است و گرم و خشک است در اول
درجه سیم و بجهة بخشش حرارتش مخلوط شدن با شربت سیب و امثال
مناسب است ورق طلا و نقره باعتبار خاصیت مفرح هستند و تفریح
طلا زیاده از نقره است و بعضی گفته اند در مالک [illegible] طلا [illegible]
موجب فرح و قوت دل است بر آنکه صاحب مفرح گفته که [illegible] خشم
دختر امید فرح [illegible] آلو و گرم و خشک است در دوم باشد
آب سرد و برفی حرارت غریزی را منتعش گرداند و غشی از
حرارت عام و غیر آن حادث شود و شده باشد زایل سازد
عطر و بوی خوش منعش حرارت غریزی و مقوی قوتهای نفسانی و حیوانی
است بشرط آنکه معتدل باشد جالینوس گفته بوی خوش غذای روح
است و پاره نفس از آنها لذت می یابد چون بوی عطر و [illegible]
بدن از آنها ملتذ می گردد مثل بوی طعامها از قبیل بریان گرم
و کباب زرنباد تفریح و تقویت قلب [illegible] افزاید و گرمی آن
جانور [illegible] نافع و اجزای تریاق کبیر است و قوت [illegible] روح
در جگر است. زرنب بالخاصیه مفرح و مقوی قلب است زعفران
در تفریح و تقویت قلب بی نظیر است و با هر [illegible] اشتهای
طعام را کم کند [illegible] مفرح دل و مقوی حرارت غریزی است

قرنفل خاصیتش آنکه تریاقی است قرنفل مقوی حرارت غریزی
و سواس [illegible] مبرد و مطیب بوی دهن است کبابه مقوی حرارت
غریزی و مسخن معده است کندر تقویت روح حیوانی و نفسانی
نماید و بلادت را زایل گرداند زنجبیل بعضی گفته‌اند اگر کهول
آنرا استعمال کنند زود پیر و شکسته نشوند مولف گوید چون
با شیر و شیرینی مخلوط شود و بپاشانند یا نان خورش نمایند موافق
ترین غذاهای پیران و در آن فواید فراوان است روغن
زیتون روغن کثیر المنافع است قرشی گوید مومیا قوت معده
و دیر هضمی نماید و تقویت معده کند و صاحب تذکره گوید چون
بر گزیدن عقرب مالند فی الحال ساکن سازد سادج هندی
دل را قوت دهد سعد مقوی قلب و دباغ معده و زنجبیل است
و دهن را خوشبوی و حافظه و عقل را زیاد کند و بوی عرق را نیکو
نموده اما مداومت مغز آن خوردن را [illegible] و اکلیل الملوک صاحب
تذکره گفته چون در سرکه بخیسانند از خوف ایمن باشند سلیخه
از مفرحات قلب است سنبل الطیب در تفریح و تقویت
قلب اثر تامی دارد و حرارت غریزی برانگیزاند [illegible]
با رفیق شفیق و خاطر جمع از هر طریق بیشتر مقوی حرارت غریزی و
دافع غموم و هموم و [illegible] امراض است نگاه کردن مفرح قلب و منعش

حرارت

حرارت غریزیست صندل قلب را تقویت نماید و مفرح است آلوی گیلی
مختوم خاصیت عظیمی در تقویت و تفریح قلب دارد و در آن تریاقیت
هست در برابری با همه گوهرها و در اعضای رئیسه بسیار شدید و تریاق
همه زهرهاست عود خلوکش بخور کردنش مقوی حرارت غریزی
و مفرح قلب و دافع رطوبات فاسده است قهوه بعضی را
عقیده آنست که تقویت روح میکند و فرنجمشک از مفرحات
و مقویات قلب است و گاوزبان در تفریح و تقویت دل خاصیت
عظیم است و گلش از برگش قوی‌تر و بهتر است اصطکان آب
قوه دل دهد و فرح و شجاعت آورد و خفقان و [illegible] را
ببرد و باه را بیفزاید و طریق ساختنش آنست که آهن را مکرر در
آتش سرخ و در آب خاموش کنند تا بجهت آب [illegible]
انگاه صاف کرده و صاف شده بعوض [illegible] بعوض آب بنوشند طلا
تاب و نقره تاب نفعش در تقویت قلب مثل آهن تاب است
و همانطور تیار میشود انگشت [illegible] را [illegible] سازند
از مقویات قلب است گلاب ترکیب القوی است خلوق
و بر رو مالیدن آن منعش حرارت غریزی و مقوی دل و دماغ
و حواس است و گویند بسیار استعمال کردن آن موی را سفید میکند
آب ترنج و لیمو و نارنج محرور و زنیرا مقوی قلب و جگر است و مسکن آرام

وحشت است و دل و همه ارواح را قوت دهد و فرح و تفریح کند
جانوران نافه مشک حرارت و بیهوشی را که از سمیت است دفع کند
بمنزلهٔ زعفران است و حرارتش را کافور و صندل بشکند
از مقویات قلب است و تجربه مردم این بر روغنش را با زعفران باید سرشت
نعناع مقوی قلب و مشهی و مشهور و عظیم است و زیاده خفقان از معده بود
تخمه و غذای غلیظ و لعل و یاقوت و مروارید و کهربا انجا که مقوی دل و مفرح جوهر
روح و مفرح هستند و فیروزه بعضی از حکما گفته اند که نظر کردن در او موجب
زیادتی نور چشم و طول عمر است گرفته در تفریح و تقویت خاصیتش عظیم
و بر روی معده مالیدن آن منع تخمه و فساد غذا نماید و با خود داشتنش
نیز قوت دل دهد و دفع خوف نماید لاجورد حرارت غریزی را او را
قوت دهد و فرح آورد و دیدنش نیز مفرح است فادزهر حیوانی
در دفع هر زهری که باشد خواه حیوانی و خواه نباتی هیچ فادزهر
و تریاقی نمی‌رسد و قوت این شی در تقویت حرارت غریزی
پر آتش باک خمیره را بجوشانند غلیظ ساخته و از اجزا افزوده تر و قرص
خمیرش نقل بسیار است دستور استعمالش در کتب طبیه بیان شده
چند دارد از جمله مفرحات قویه و مقویات عظیمه و تریاق جمیع سموم
گشته است و حرارت بسیاری نیز الکل کلیه حلواها از آن
سازند ضعف قلب را نفع دهد مولوی نسیم در اردو به مرکبه معجونه علاج
از گلاب و نبات

گلاب و نبات باشد مقوی حرارت غریزی است و در منهاج گفته
که نگاهدارنده صحت و قوت و دهنده معده و ساکن کننده تب
و تشنگی و حرارت غریزی نیست و در منهاج گفته است که این هر چند
قسم است و در اینجا یک قسم اکتفا میکنیم گلاب خوب را با همراه
آب سبز دفع مغص و در دیگ پاکیزه ریخته قند یا نبات اضافه کرده با آتش
هموار بجوش آید و کف از او گرفته بقوام آورند چون سرد شود بسیار لذیذ
شده آرد و دل و حرارت غریزی را قوت دهد و زنگ کند و ذکر
خوشبو نماید و جگر را نفع عظیم دارد اکثر قبل از طعام و بعد از طعام استعمال
آن خوراک است و صفتش در قرابادینها مذکور است سرکش عنبر
عجیب پر نفعی است ابوالبرکات فخر الدین محمود با شهرت بود
آن است اجزا او را میخواسته از نظر خلق پنهان باشد برای عزیز
در نهایت الفاظ و تعمیه و معرفی شده نفع کننده در عشق و
مقوی حرارت غریزیه و مزیل تبهای کهنه و شفای امراض بارده است
تریاق فاروق و شرح اوطوس رئیس الحکما شیخ ابو علی سینا علیه
هیچ چیز از ادویه مرکبه با این معجون نمی‌رسد در موافق بودن
به مزاج انسان و قوت دادن دل و دفع نمودن زهرها از انسان
معتدل المزاج هرگاه که استعمال کند مقدار معتدل از هر یک
از این معجون که باشد در وقتهای معتدل با سرحوا بشرط آنکه

بسیاری نفع خواهد شد از اینها انتفاع عظیمی در حفظ صحت
و تقویت قلب این معجون از ضرر عفونات هوای وبا و جرب کثیر
گفتن خلطهای بد و اشتها میکند و در دفع سموم زهری از زهرها اما مردم
حار المزاج در هواهای گرم از خوردن اینها و سایر معاجین حاره باید
اجتناب و احتراز نمایند مگر در حال ضرورت و معالجه امراض
گلقند مقوی حرارت غریزی و دافع فضول معده و معاون هضم و مدبر
هو نیز انافع است شربت ابریشم مقوی حرارت غریزی و مفرح قلب و
مسمن بدن است و نسخه آن در کتب قرابادین است معجون مفرح بلغم
از مخترعات مصنف خلاصة التجارب و صفتش این است که [illegible]
و کنجد مقشر [illegible] جزو فلفل و قرنفل و دارچینی از هر یک سه جزو زرنگ [illegible] نصف
جزو هلیله بلیله آمله از هر یک چهار جزو و ماش مقشر نصف مجموع اول [illegible] در
و کنجد را باهم نیک سحق و خلط نیکو نموده بعسل معجون سازند شربتی چند
فندق هر روز مخور و اینها سر طعام و بعد خور [illegible] مولف گوید مجرب
قدر فندق و صاحب خلاصه گوید بسیار است ملکه قدرت [illegible] و خاصیت
معجون جالینوس [illegible] آنچه نقل کرده اثر تأثیر عظیمی دارد حکایت کرده اند
از علماء الدین مفرد و العهدة علی الراوی که این معجون را حکمای هند
ترکیب نموده اند و معجون جالینوس نامش کرده اند و مداومت کرده با آن
خلیفه زین الدین کرمانی و مشهور گشته پانصد سال عمر نموده دیگری

بران مداومت

مداومت نموده عمرش بهفصد سال رسید و نسخه اش را اغراض بر
پنهان میداشتند و آن این است مغز فلفل و قرنفل و جوز بوا
دارچینی زرنباد خیربوا ساذج عاقرقرحا فلفل دار فلفل
زنجبیل هلیله آمله بلیله نانخواه کمون [illegible]
حب الاس [illegible] اسپند [illegible] یا بر کش [illegible] و نبات با عسل [illegible]
[illegible] هر روز درهم بنوشد و آن را [illegible] معجون
جهت اسکندر ترکیب یافته چون در تمام سال استعمال می نمود
باین اسم مشهور گشته و در ذخیره خوارزمشاهی و قرابادین [illegible]
و سایر کتب در خواص آن بیان نموده اند هر که از آن [illegible] اول
نماید موی او هر آنکه سفید شده باشد سفید نشود [illegible] گفته اند
و چون [illegible] خلو شود موی سفید شده را سیاه گرداند و چون
بران مداومت کنند جهت تقویت معده و نور باصره و دفع
بر قوت اعصاب و قوه باه و زیادتی حافظه و حرارت غریزی
و دفع امراض بلغمی و سوداوی چون بهق و برص و لقوه [illegible]
و نسخه اش در کتب مذکوره مسطور است و از ترکیبات [illegible] استعمال
آنها در این باب مناسب است مفرح [illegible] الملک
شیخ و شیرین و مانند اینها است سابقه و باقیه در ذکر امور
مناسب و در آن چهار امر است اول آنکه [illegible]

در السنه مشهور است که شبر المرء بوجهه لطول العمر است
بده مرد بوجهین را بدرازی عمر و مرد بو عرا و بعضی گفته اند بعضی مبسوط
القامه و میانه بالا گرفته اند و جمعی بعضی بتربیع گفته اند و در
حدیث واقع شده که اطیلوا الجلوس علی المایده فانها لا
تحسب من اعمارکم یعنی طول بدهید نشستن را در سر سفره طعام که آن
عمریست حساب که نمی شود از عمرهای شما در حدیث دیگر واقع
شده که زمانیکه صرف زیارت حضرت امام حسین ع می شود آن
عمر محسوب نمی شود مولف گوید که ادراک حلاوت ازان دو حدیث شکال
از اشکال است و بعضی چنین می فهمند که آن دو وقت داخل در عمر محسوب نیست
بلکه بر عمر افزوده می شود و برین معنی اشکال لازم می آید بنابراین در
زیارت بر سر سفره میباید کسی از عالم فانی رحلت کند نباشد و در
مشاهده خلاف آن بوقوع میرسد و رای طایفه آنست که در این
وقت بعضی در زیارت اعراف تکلیف نمی شود والله یعلم سیم در تقویم الایام
مولانا محسن کاشی رحمه الله در حدیثی از دروع الواقیه از حضرت صادق ع
نقل کرده در باب احکام ایام شهور عربیه مذکور است هر مولود
در سیم و دهم و چهاردهم و شانزدهم و ... دهم ماه متولد شود طویل العمر
باشد و آنچه در بیست دهم متولد گردد زنده نمی ماند و آنچه روز بیستم متولد
آید زندگیش دشوار باشد و در یازدهم ماه حکم اعمار نمی آید در
اکثر آن

در انچه حدیث مذکور شد چهارم قطب المحققین شیرازی و فخر الدین
رازی در شرح قانون و رساله علم فراست گفته اند هر کس گوش
دراز باشد عمرش دراز باشد و جاهای فرو و آن باشد پنجم محمد بن
زکریا در منصوری گفته هر که او گوشش سست و افتاده و سجاف او
شکسته باشد قصیر العمر است ششم اصحاب تجربه گفته اند
کسیکه خنده کردن او طول داشته باشد و بسیار در آید و فرو
رود عمرش کوتاه است هفتم در کتاب غرر و درر از امیر المومنین
حیدر ع ای العمر الذی یعذر الرجل فیه اشده الاربعون یعنی عمری
در آن مرد بقوت و کمال خود میرسد چهل است هشتم در کتاب
من لا یحضره در باب نوادر اموات روایتی که رسیده شش است از حضرت صادق
ع از قول خدای عز و جل فرموده اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر یعنی
آیا عمر ندادیم شما را عمری که یاد آوری نماید در آن عمر کسیکه اراده یاد آوری
داشته باشد حضرت در جواب فرموده کاین سرزنش گیست با هجده
ساله شده باشد مولف گوید چنانچه علما گفته اند هرگاه الله
تعالی در روز قیامت فرزند هجده ساله را که سال ... را از
زمان تکلیفش بیشتر نگذشته بسرزنش نماید فرماید در ...
سه سال بعد از بلوغ مهلت دادم و توجه نکردی در آن مدت قدر او
خود را فراگیری حضرت گفتند خود را و تقصیر نمودی در امر آخرت یاد الله ... در

روز قیامت پس چگونه خواهد بود عتاب [illegible] از شرم آن بگریزد عرش
به هیبت و چون به پنجاه و شصت رسیده باشد امید رحمت حق تعالی از
عمیمش همه عباد خود را پس از بعضی اعصار از خواب غفلت بیدار
ناید متنبه و کرم بهم در کتاب درر و غرر از کلمات علی بن ابی طالب
علیه السلام ولکم شیاه الله الذی اعذر الله تعالی فیه الی ابن آدم واعذر الیه ستون
و ترجمه اش این است والله یعلم عمری که در آن عمر عذر گذاشته است ایزد تعالی از برای فرزند
آدم را ترسیده است او را عمر شصت سال است و هم صاحب کتاب جامع
الاخبار آورده است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که کان العبد لفی
فسحة من امره ما بینه و بین اربعین سنة فاذا بلغ اربعین سنة اوحی
الله عز و جل الی الملائکة انی قد عمرت عبدی فغلظا و شددا و تحفظا
و اکتبا علیه قلیل عمله و کثیره و صغیره و کبیره یعنی بدرستی بنده ام هر آینه در فسحت
است از کارهای خود آنچه میانه او و میانه چهل سال است پس هرگاه
برسد بچهل سال وحی میکند خدای تعالی بسوی فرشتگان که من عمر دادم
بنده خود را پس سخت نمایید و سخت بگیرید بر او و ضبط کنید و بنویسید
عملهای او را از کوچک و بسیار کوچک و بزرگ او را و نیز ایضا صاحب
جوامع الاخبار از حضرت رسول صلعم روایت کرده که حق تعالی نظر میکند
در روی مومن هر صبح و شام و میفرماید که ای بنده من بزرگ شده
و بالا رفته سالت و باریک شده استخوانت و نازک شده

پوست

پوستت و سست گردیده و نزدیک رسیده اجلت و وقت آمدنت بسوی من
پس شرم نما بعد از من که من شرم دارم از موی سفید تو که عذاب کنم
ترا با آتش و همچنین از آنحضرت روایتست که خدای تعالی فرموده است
موی سفید نور منست پس نمیسوزانم نور خود را بنار خود و هم
روایتست که حضرت رسول صلعم در وقت [illegible]
بر روی بنده مسلمان هرگاه بگذرد بر او چهل سال خدای تعالی ایمن گرداند او را از
جذام و برص را و هرگاه بگذرد بر او پنجاه سال دوست میدارد او را
اهل آسمان و هرگاه بگذرد بر او هشتاد سال می‌آمرزد گناهان
گذشته او را و هرگاه بگذرد بر او نود سال می‌نویسد الله تعالی نام او را و میگو
آن که این اسیر خداست در زمین یا علی و حق [illegible]
شیخ شهید ثانی در شرح لمعه شهید اول رحمهما الله تعالی روایت
نقل است از حضرت رسول صلعم هرگاه برسد بهشتاد سال
امرزیده شده است گناهان گذشته و آینده او [illegible]
علی محمد و آله صلی الله علیه و آله خاتم الرساله تاریخ تالیف این کتاب الموسوم
این نسخه در باب [illegible] گشت و لیکن تالیف [illegible] از فضل جلیل
تاریخش اگر ز خضر جویی گوید از چشمه زندگی شود عمر طویل تمام شد نسخه
مرقومه از نسخه جناب آخوندی آخوند مولانا محمد کاظم [illegible]
نسخه مولف [illegible] من عبدالله اعان [illegible] فی الدارین [illegible]

قزوینی مرحوم رضوان مکان مولانا عبد اللطیف اردبیلانی (؟) نقل نمود که
چون بفضل حضرت باری جل جلاله وعم نواله شبها در حال این شکسته
کنج زاویه خمول فقیر تارک رتق و فتق مهم منوعه مضمومه غیر (؟) سرخ
نمیکرد در روز ها بیت (؟) که میمون نرجع المساکین عبارت از ایام جمعه
جمیع مؤمنان تعجیه (؟) باشد مضمون آیه وافی هدایه یا ایها الذین آمنوا
اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم
خیر لکم ان کنتم تعلمون با جمعی از برادران دینی و خلان یقینی و در اکثر تاریخ (؟)
جمعه در مسجد جامع قصبه تویسرکان با جماعت مؤمنان و دوستان فرایض
ظهر و عصر را در عقب عمدة العلماء و زبدة الفضلاء اخوند مولانا محمد حسین
پیشنماز گذاردم (؟) و از حضرت عالیجناب مغزی الیه التماس و خواهش
نقل این نسخه شریفه فقیر نظر بصفای باطن و اشتیاق نسخه
معلوم چند روزی عاریت باین حقیر بی بضاعت داد در بیت الاحزان
خراب شهادی (؟) در قریه سرکان تمام و این کتب (؟) کثیر التعداد (؟) محشد (؟) و به
بی بضاعت رحمت (؟) اسرار ان مرحوم میرزا محمد سرکانی تمام مشهور (؟) سابق سنه
شهر قرونی (؟) بهمن (؟) ثانی سنه ١٢٢٠ هرکه خواند دعا طمع دارم
زانکه (؟) من بنده گناهکارم
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد ذو الجلال را که آثار قدرت او در عالم آفاق و انفس از
آفتاب جهانتاب بر چشم اهل بصیرت تابان تر است کقوله تعالی سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و اظهار صفت صنع او در عالم ظاهر و باطن
عالم ملک و ملکوت روشن و عیان تر است کقوله تعالی و فی الارض آیات
للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون بلکه از اوج گنبد خضرای افلاک تا
حضیض مرکز خاک دلایل هستی اوست کقوله ان فی خلق السموات
والارض و اختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب
و هیچ ذره از ذرات عالم از فیض وجود و کرم او خالی نیست کقوله تعالی
فاینما تولوا فثم وجه الله و ذرات و قطرات بحار و جبال
جمله در تسبیح و تهلیل حضرت اویند کقوله تعالی و ان من شیء الا
یسبح بحمده و صلوة و تحیات فراوان بر جان پاک انبیای رسل
علی الخصوص بر جان مطهر پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات باد که خلق را از تیه ضلالت و بادیه جهالت بواسطه انوار هدایت
خلاص کرده اند و بعضی خلایق را بعلم خداشناسی خاص کرده اند و بواسطه
نفس بمعرفت حق رسانیده که من عرف نفسه فقد عرف ربه و بر آل
اهل بیت و یاران او و سلم تسلیما کثیرا اما بعد بدانکه این مختصریست در
بیان معرفت نفس و علم خداشناسی و دیدن نقوش لقای حق سبحانه و تعالی
بواسطه دانش و دیدن صنایع و بدایع و غرایب و عجایب قدرت او در عالم
ظاهر و باطن و شناختن آیات و بینات او در آفاق و انفس و این کتاب
را مرآت المحققین نام نهاده شد بجهت آنکه مرآت آینه باشد و حاصل آن
آینه آن باشد چون کسی در نور آفتاب ناظر باشد و هوا روشن باشد در آینه

مصیقل باشد چون در روی نگرد خود را بتواند دید و چون کسی نیز اعتقاد کرده باشد فهم این را روشن و چون در این کتاب نظر کند خود را تواند دید و دارا خود شناختن بخدا شناسی تواند رسید که قوله امیر المؤمنین من عرف نفسه فقد عرف ربه و بتحقیق بوحدانیت حق تواند رسید و لقاء در هر ذره از ذرات عالم مشاهده تواند کرد و بواسطه این از نابینائی کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا نجات تواند داد و از چشمه حیات جاودانی آب زندگانی جاودانی تواند نوشید و این کتاب مرتب بر شش باب

باب اول در بیان نفس طبیعی و نباتی و حیوانی و انسانی و قوای ایشان و خادمان و حشر کاران ایشان بدان که نفس طبیعی عبارت از قوتیست که اجزای جسم را نگاه دارد تا از هم متلاشی نشود یعنی از یکدیگر پاره پاره جدا نشود و نفس طبیعی را دو خدمتکار است که یکی را خفت گویند و یکی را ثقل و خفت عبارت از قوتی باشد که او مایل محیط باشد و ثقل عبارت از ... و نفس نباتی عبارت از قوتیست که جسم را در طول و عرض و عمق بزرگ گرداند و نفس طبیعی خادم نفس نباتیست و نفس نباتی را ازین خادمان هشت خادم دیگر است چون قوت جاذبه و ماسکه و هاضمه و ممیزه و دافعه و مولده و مصوره و منمیه و جاذبه قوتی را گویند که غذا را از طرف جسم بطرف باطن جذب کند و ماسکه قوتی را گویند که غذا را نگاه دارد و هاضمه قوتی را گویند که غذا را پخته گرداند و ممیزه قوتی را گویند که غذا را پخته شود کثیف را از لطیف جدا کند و دافعه قوتی را گویند که آنچه از غذای کثیف باشد از اجسام بیرون کند از مسام و از راه ... چیزها بیرون آید که او را صمغ گویند و مصوره قوتی را گویند که غذا را هم رنگ جسم گرداند و مولده قوتی را گویند که آنچه از جسم لطیف تر باشد آن را جمع کند تا از آن مجموع مثل آن جسم حاصل کند چنانکه در نبات

آن مجموع را تخم گویند و در حیوانات نطفه گویند و منمیه قوتی را گویند که جسم را در بزرگ شدن قوت دهد و این هر دو نفس با مجموع قوت تا که بیان کردیم همه خادمان نفس حیوانی اند و نفس حیوانی را قوتیست که جسم باختیار از حرکت کند و چیزها را حس دریابد و نفس حیوانی را غیر از این خادمان که گفتیم ده خادم دیگر هست چنانکه ده خواسته و یکی شهوت و یکی قوه غضب و از این ده حواس پنج ظاهر اند چون چشم و گوش و بینی و دهان و دست و پنج باطنند چون حس مشترک و خیال و وهم و حفظ و فکر و ما بیان حواس عشره و بیان غضب و شهوت و چگونگی احوال ایشان در بیان خادمان نفس انسانی بیان کنیم اکنون بدانکه نفس طبیعی با خادمان خود خادم نفس نباتیست و نفس نباتی با خادمان خود خادم نفس حیوانیست و نفس حیوانی با خادمان خود خادم نفس انسانیست پس از این مجموع نفسها و قوتها که بیان کرده شد همه خادمان نفس انسانیند و نفس انسانی را نیز غیر از این خادمان خادم بسیار است اما آنچه در معرفت نفس ضروری باشد غیر از بیان حواس ظاهر و باطن نیست از آن خادمان نگفتیم تا بر طالبان راه حق آسان باشد و روشن گردد اکنون بدانکه در این پنج حواس ظاهر هر یک را کاری و شغلیست مقرر و مخصوص که دیگری از آن کار و شغل عاجز است چنانکه کار قوت باصره است که اشکال الوان را ادراک کند فرق میان سفیدی و سیاهی و سبزی و سرخی و درازی و کوتاهی و راستی و کجی و نور و ظلمت تواند کردن و حواس دیگر از این کار عاجزند و کار سمع است که ادراک اصوات کند یعنی آوازها از یکدیگر بشناسد و فرق کند و سخن بواسطه او در تواند یافت و حواس دیگر از این شغل عاجزند و کار شم است که بوهای خوش و ناخوش را ادراک کند و این شغل بدو مخصوص است و کار ذوق است که طعم را بشناسد و شیرینی از ترشی و تلخی از شوری و غیر از اینها فرق کند و کار لمس است که در همه بشره باشد اما در دست بیشتر که چیز نرم

و حرارت و برودت و گرمی و سردی و تری و خشکی و گرانی و سبکی و بعضی چیزهای دیگر که
ظاهر است لون اگر تلذذ کون و از این مقرر بر روشن شده حواس
هر یک در کار خود و از کار دیگر عاجز چنانچه از چشم کار گوش نیاید
و از گوش کار چشم نیاید و از ایشان کار حس ذوق نیاید و از بینی کار ذائقه و
ذائقه کار لمس نیاید علی هذا در انموضع اسعد رکفایت و از احوال حواس
ظاهر اکنون بیان حواس باطن کنیم بدانکه یک حس از حواس باطن حس مشترک
است و او در اول دماغ است و او را از برای آن حس مشترک خوانند که
از برای آنکه چون چیزی بدو چشم ادراک کنیم صورت آن چیز در حس مشترک
می آید و اگر کسی را در حس مشترک خلل باشد آنکس یک چیز را دو بیند مثلا
یک کس را بیک چشم احساس توان کرد چون آن چشم را بگیری بچشم دیگر نیز
احساس توان کرد پس اگر حس مشترک این صورت را با هم جمع
نکند آنکس آن چیز را دو بیند همچنانکه احول را و چون ظاهر است که بدو چشم یک چیز
احساس میکنیم با وجود آنکه علم آن چیز را احساس میکند پس روشن شد که صورت
آن چیز در حس مشترک نقش می شود آن چیز یکی می نماید و یک معنی حس
مشترک اینست و معنی دیگر آنست که او در آخر حواس ظاهر است و در اول
حواس باطن و هر چیزی که از حواس ظاهر معلوم شود اول بدو رسد و بعد از آن
بحواس دیگر و هر چیزی که از باطن بظاهر رسانیده خواهد آمد اول از حواس باطن
بدو رسد بعد از آن بحواس ظاهر پس او را بجهت این حس مشترک خوانند
و از این تقریر معلوم شد که کار و عمل آن در بدن چه چیز است و از حواس باطن
یکی دیگر خیال است آنست که چون از حواس ظاهر چیزی معلوم شود یا شخصی را دیده
شود و بعد از آنکه صورت حاضر نباشد خیال آن صورت را می بیند اگر آن
صورت آنجا باشد چنانکه کسی شهری را دیده و از آن شهر رفته بجای دیگر آمده که به
خواه صورت آن شهر را مشاهده خواهد کرد بدانکه بچشم آن شهر را تواند دید

اینه

ببیند پس کار خیال آنست که اگر ادراک کند از صورتها حقیقت خیال از مثال کاتب
باشد که معانی را از صورت جدا میکند یعنی تا کسی لفظی نگوید معنی حاصل نشود و کاتب آن
معنی را بدیگری نتواند رسانید الا آنکه الفاظ و اصوات در میان باشد پس خیال آنچه را
مردم نماید و برسانید آنکه چیزها حاضر باشد ولیکن باید که چشم یا یکی از حواس
ظاهر از احساس آن لحظه باشد یا مثال آن صورتها را ادراک کرده باشد یا مثال آن
صورتها را و دیگری از حواس باطن وهم است و کار وهم آنست که چیزهای که دیده و
نادیده و راست و دروغ بنفس نماید خواه آن معانی در عالم صورت بود و خواه نباشد
وهم ادراک آنچیزها کند مثلا چنانکه مردم خواهند که هزاران هزار آفتاب بر آسمان
توهم کند از سیماب با وجود آنکه یکی بیش نیست و هزار دریا در عالم توهم کند از سیماب
با وجود آنکه هیچ عیب و هزار کوه از یاقوت و زر و فیروزه توهم کند ولیکن او در حیوان
غیر انسان بجای قوت عقل است بجهة آنکه بره گوسفند مادر خود را بواسطه آن شناسد و در
رمه گوسفند با وجود آنکه مانند مادر او صد گوسفند دیگر باشند و دشمنی گرگ و گوسفند و دیگر
چاپان بره گوسفند بدین قوت احساس تواند کرد و این قوت وهم را بعضی از مشایخ
شیطان گفته اند و این جمله قوتها که بیان کرده شد همه مسخر قوم شدند الا وهم که او
مسخر نشد چنانکه جمله ملایک آدم را سجده کردند الا ابلیس و ابلیس او را سجده
نکرد و قوت وهم هرگز از تصور دروغ لکاش و چیزهای که ممکن باز نیاید و آنکه بجهة منع
که هر گوشی را از مادر برابر او در اشتراط همراه باشد و آن قوت وهم است و حس دیگر
از حواس باطن فکر است و آن قوتیست که اگر آن قوت در فرمان عقل باشد او را متفکره گویند
و اگر در فرمان وهم باشد او را قوت وهم و قوت متخیله گویند و کار این قوت آن باشد
که هر چه از حواس ظاهر و باطن در قوت حافظه نوشته باشد و آن چیزها را
مشاهده میکند و تحقیق چون خواننده است که لوح در پیش نهاده باشد و آنچه
در لوح مسطور باشد میخواند و حس دیگر از حواس باطن حافظه است کار وی چون
لوحیست که هر چه از حواس ظاهر و باطن بدو رسد نقش آن چیزها آنجا نماید و آن

چون ان صورت را بیند واز اینجاست که چون مردم یکدیگر را دیده باشند چنین بهم رسند
بگویند مگر پیش ازین آشنا بوده ایم بجهه انکه چون اول بهم رسیده اند نقش ایشان در قوه
حافظه هر دو نقش شد و چون بار دیگر بهم رسند قوت ذاکره ان نقش اول را که
در حافظه نوشته است با این نقش دیگر که نقش ثانیست در کرت دوم تطبیق میکند
بعد از ان داند که این شخص را پیشتر ازین دیده ام پس قوت حافظه چون
لوحیست و قوت ذاکره چون خواننده و قوت خیال چون نویسنده و قوه
وهم چون شیطان و حس مشترک چون دریایی که هرچه ازین جویها اید در او
در انجا جمع شود و حس مشترک را بنطاسیا نیز گویند و درین مقام ذکر حواس بهمین مقدار
کافیست اکنون بدانکه قوت غضب و قوت شهوت چیست هرچه که از
برای جذب منفعت است یا طلب لذت که در حیوان پدید اید انرا قوت شهوانی
گویند و کار قوت غضب و شهوت و منفعت ایشان انچه معلوم میشود درین مقام
همقدر کافیست اکنون بدانکه این جمله حواسها و قوتها تنها و نفسها که بیان
کرده شد همه خادمان نفس انسانیند و اورا بغیر ازین خادمان دو خادم دیگر
هست که یکی را قوت عقل نظری گویند و یکی را قوت عقل عملی و مثال قوت
عقل نظری چنان است که کسیکه خواهد عمارتی سازد اول منظر و عمارت
تصور کند چنانکه چند صفه و چند رواق و چند خانه خواهد بود و این کار عقل
نظریست بعد ازان عقل عملی انرا در عمل آورد چنانکه عقل نظری چنان است
انرا از قوت بفعل آورد و جمله صنعتها و پیشها در عالم از خوردنیها
و پوشیدنیها و گستردنیها و متاعهایی باشند از کوشکها و سراها و دیهها
و شهرها و هرچه امثال این چیزها باشد همه از قوت عقل نظری
وجود یابد بالقوه بظاهر اید از فرمانبرداری کردن عقل عملی عقل نظری را و از
اینجا معلوم میشود که عقل عملی خادم عقل نظریست باب دوم در
موجودات و آفرینش موجودات بدانکه اول چیزی که حق سبحانه و تعالی بیافرید

عقل کل هو

۱۷۸

عقل کل هو کقوله تعالی اول ما خلق الله تعالی العقل و عقل را اشرف جواهر
کرامت کرد تا بیند اول معرفت خود و دوم معرفت حق سبحانه و تعالی
و سیم معرفت احتیاج او بحق سبحانه و تعالی و از هر معرفتی چیزی در وجود امد از معرفت
عقل دیگری پیدا شد و از معرفت دوم همین نفس پیدا شد و از این سیوم معرفت
او هم بدین طریق عقل دیگر و نفسی دیگر و جسمی دیگر همچنین تا نه مرتبه و نه عقل و نه نفس
و نه جسم پیدا شد و ان نه جسم نه فلک است و ان نه نفس نفوس افلاک است
و نه عقل عقول افلاک پس هر فلکی را عقلی و نفسی و جسمی باشد و ان فلک
اول را عرش خوانند و فلک الاطلس و فلک الافلاک و جسم کل خوانند
و فلک الکرسی و فلک البروج خوانند و فلک الثوابت نیز خوانند و فلک
دیگر که در زیر اوست فلک زحل و فلک دیگر فلک مشتری و در تحت او فلک مریخ
و در تحت او فلک افتاب و دیگر فلک زهره و دیگر فلک عطارد و دیگر فلک قمر
و عقل فلک قمر را عقل فعال خوانند و نفس او را واهب الصور گویند
و از امتزاج ایشان عناصر اربعه پیدا شد و بعد ازان بفرمان حق تعالی کواکب و عناصر را
در هم سرشتند و از ازدواج و امتزاج ایشان موالید ثلثه پیدا شد یعنی
که معدن و نبات و حیوان و بعد ازان انسان پیدا شد و هر چیزی که درین عالم
پیدا شود همه از تاثیر کوکب است و کواکب بیکبار حضرت الهی انرا مسخر
امیند و بفرمان او کار میکنند کقوله تعالی والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره
و ترتیب عناصر چنان است که اول کره اتش است و در جوف او کره هوا
و در جوف او اب و بعد ازان خاک و اتش که بالای هواست دلیل است
اتش را میل بطرف بالاست چنانکه در شمعها و چراغها و غیر ان مشاهده میکنیم
و دیگر انکه چون نفاطان اتش بازی میکنند ان اتش را که در جسم در وی
می افتد بالای هوا میرود و مکان هوا بالای اب است بدان دلیل که اگر مشکی را پر باد
میکنیم و در زیر اب میبریم در زیر اب قرار نمیگیرد و در بالای اب می اید و

و مکان آب بالای خاک است مانند آنکه اگر سنگ و کلوخ را چون بر بالای آب
می نهیم قرار نمیگیرد و در زیر آب میرود و از عقل کل تا کره خاک سیر نزولی
بطریق مبدا است و از خاک معادن و نبات و حیوان و انسان این طریق
معاد است پس نور الهی و فیض نامتناهی از عالم ارواح و از قوای عقول و نفوس
و از نفوس بر افلاک و از افلاک بارض فایض میگردد و این را مبدا
گویند و باز از آن بمعاد رجوع کند و از معادن بنبات و از نبات بحیوان
و از حیوان بانسان و از انسان کامل بحضرت الهی متصل میشود و همان نور باشد
کاول از آن مقام آمده باشد و از این مقامات گذشته و باز بمقام اول رجوع
رفته کقوله تعالی انا الیه راجعون و قوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و قوله علیه السلام کل شیء
یرجع الی اصله و باشد که گرمی آتش بتدریج در مرور ایام اندک اندک
صورت آتش رها کند و صورت هوا گیرد و هوا نیز بتدریج صورت آب گیرد
و آب بتدریج صورت خاک گیرد و خاک نیز بتدریج صورت آتش گیرد
و هم برین طریق عناصر اربعه صورتی بصورتی نقل میکنند تا باز بصورت اصلی خود
میرود و این تبدیل صورت عناصر را استحاله گویند و بدانکه طبیعت آتش گرم
و خشک است و طبیعت هوا گرم و تر و آب سرد و تر و طبیعت خاک سرد و خشک است
پس آتش با هوا در گرمی یکی باشد و هوا با آب در تری یکی باشد پس چون خشکی
آتش تری کسب کند گرم و تر شود و چون گرمی هوا سردی آب کسب کند و هوا آب شود
و چون سردی آب خشکی خاک کسب کند آب خاک شود و این استحالت ابتدا
از طریق آتش باشد یعنی آتش هوا شود و هوا آب شود و آب خاک شود و خاک آتش
شود و این طریق را مبدا گویند و شاید که عکس استحالت پذیرد چنانکه خشکی
خاک تری آب بدل شود و خاک آب شود و سردی آب بگرمی هوا بدل شود و آب
هوا شود و تری هوا بخشکی آتش بدل شود و هوا آتش شود و چون گرمی آتش بسردی

فادلوها

خاک بدل شود آتش خاک شود و این طریق معاد خوانند اکنون از طریق
استحاله عناصر دلایل گوییم تا طالبان سالک حق را راه حق شناسی نزدیک شود
و آثار قدرت او تعالی شانه روشن شود اکنون بدانکه اول دلیل آنکه
آتش هوا میشود دانست که جمله چراغها و شعلها که فروخته میشود همه میل بطرف
بالا دارند و میل ایشان در شب بغایت ظاهر و روشن است و چون آتش
بطرف بالا میرود و هوا میشود و اگر آتش هوا نشدی بایستی که از هر شمع و
چراغ خطی بجای روشن متصل در کره آتش در میان هوا با کره آتش متصل شده
با کره آتش و لیکن چون آتش با هوا در گرمی شریک میشود و در خشکی و تری از یکدیگر
جدا اند و خشکی آن شعلها نسبت با تری هوا اندک است از حال خشکی آن
شمع و چراغ به تری مبدل میشود و آن آتش هوا میشود و این دلیل بغایت ظاهر
و روشن است و نزد یک عاقلان بغایت مبرهن و معین است اما بیان آنکه
هوا آب میشود در فصل بهار و خریف صباح چون مردم نگاه کنند نباتات را
همه تر شده می بینند و اثر آن شبنم خوانند و آن هوا بوده که در سحرگاه سرد شده
آب شده بجهت آنکه هوا با آب در تری شریک اند و در گرمی و سردی از یکدیگر جدا میشوند
چون گرمی هوا بسردی آب بدل شود هوا آب شود و دلیل آنکه آب خاک میشود آن
که چون باران اول قطرات که ببارد در حال خاک شود چنانکه مشاهده میکنیم که اول
قطره ها بر زمین میچکد در خاک ناپدید شود و قطره آب خاک شود اما چون قطرات بسیار
بزمین رسد گل شود و بعد از آن خاک شود اما بیان آنکه خاک آتش میشود آنکه نباتات
مرکب از عناصر است و جرم خاک در ایشان بیشتر است و آتش چون در
هیزم افتد تمامی اجزای او را آتش کند و دلیل این سخن آنست که هیزم بسیار
بسوزانند چون سوخته شود و اندک خاکستر مانده باشد و اجزای آن هیزم
بر هوا رفته باشد و بعضی آتش شده باشد و در هوا رفته باشد چنانکه بعضی
هست که هیزم آن بوم نگشت و سنگ میسوزانند و از آن سنگ بعضی
آتش می شود و از آن معنی حق تعالی خبر داده است فاتقوا النار التی وقودها

الناس و الجان و دراین مقام بروشن شد که دلیل استحکام عنوان ارابعه را
هرچند صنایع و بدایع و عجایب صنع او تعالی بسیار است ولیکن در این کتاب
اینقدر کافیست باب سیم در بیان واجب و ممکن و ممتنع بدانکه هرچه
عدم او ضروری بود او را ممتنع الوجود خوانند و هرچه وجود او ضروری بود او را
واجب الوجود خوانند و هرچه وجود و عدم او هیچ کدام ضروری نبود او را ممکن
الوجود خوانند اکنون بدانکه هرچه موجود است یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود
بجهت آنکه موجود در وجود خود اگر بغیری محتاج نیست او را واجب الوجود خوانند چنانکه
حق سبحانه و تعالی و اگر در وجود بغیری محتاج است او را ممکن الوجود خوانند و از
اینجا اثبات واجب الوجود ظاهر شد بجهت آنکه اینجا ممکنات موجود از وجود
ممکنات البته از غیری باشد هر آینه منتهی شود بواجب الوجود و دیگر آنکه تا ذات او موجود
نباشد ممکن الوجود را ممکن الوجود نتوان گفت یعنی تا اول محتاج الیه نباشد
نتوان گفت که فلان بفلان چیز محتاج است پس واجب الوجود ثابت شد و
ممکن الوجود در بقای وجود اگر بغیری محتاج نباشد او را جوهر خوانند و اگر باشد او را
عرض گویند بدانکه بقای وجود غیر وجود است بجهت آنکه هر کس را می فهمیم که تا بوده است
نمی ماند و چو بکبر رسد لاجرم بمیاند و هرچه در وجود شک کند بجهت آنکه در حالت حیات بر
هر دو صادق است که موجود اند اما بقای وجود این صد سال است و بقای وجود اندک بر ده سال
پس معلوم شد که بقای وجود غیر وجود است پس ممکنات جوهر باشند یا عرض و
جواهر بر پنج قسمند اگر جوهر محل جوهر دیگر است و محل هیولی گویند و حال را صورت
و اگر مرکب باشد از حال و محل او را جسم خوانند و اگر از این اقسام نباشد
او را جوهر مفارق گویند و جوهر مفارق اگر در اجسام متصرف باشد تصرف
تدبیر او را نفس خوانند و اگر نه او را عقل خوانند و اگر میان عقل و ذات حق
واسطه نباشد او را عقل اول و عقل کل گویند و اگر در زیر این پنج عقل دیگر
نباشد او را عقل فعال خوانند و اگر در طرفین او عقول باشند او را عقل
متوسط خوانند و نفس را اگر در اجسام او بسیط تصرف کند او را نفس فلکی
خوانند و جسم یا بسیط است یا مرکب بسیط آن باشد که از عناصر او بود مرکب

باشد او را مرکب خوانند و جسم بسیط یا علوی باشد یا سفلی علوی چنانکه افلاک
و سفلی چنانکه عناصر و مرکب یا علوی باشد یا ممتزج باشد اگر باشد کوکب و اگر نباشد او را
نفس اگر در اجسام مرکب متصرف نتوان جسم را نشو و نما باشد آن جسم را
معادن گویند چون زر و نقره و لعل و فیروزه و اگر نشو و نما باشد و حس و حرکت
نباشد او را نباتات خوانند چون درختان و میوه ها و گیاه ها و اگر با حس و حرکت
نطق نباشد او را حیوان غیر ناطق گویند و اگر نطق باشد او را انسان و در ذات
و حالات نفس طبعی عالیست و در نباتات نفس نباتی و در حیوانات نفس حیوانی
و در ذات انسانی همه هست و این همه نفس فلکی هم هست بدانکه عرض یا بر اجسام
و جوهر با عرض جمع کنیم ده شوند یکی جوهر و نه عرض و این مجموع را مقولات عشره خوانند
و این بیت مجموع را متضمن است بیت از تو مقولات اگر پرسد کسی شیرین
در جواب او بگو در حال کاری چون حال جوهر است و کم و کیف اگر اضافه تا متی باز
وضع این ملک آن نفعل و ان ینفعل و این بیت دیگر مثال همه را شامل است بیت

جوهر	کم	کیف	اضافت	این	متی	ملک	وضع	ان یفعل	وان ینفعل
لعل	دراز	نیکو	مهتر	شهر	امروز	باخواسته	نشسته	و رفعل	خوش و رز

و در این مقام از احوال اعراض همین قدر کافیست پس بدانکه جوهر پنج قسم باشد
عقل و نفس حیوانی و صورت و جسم و جسم یا بسیط باشد یا مرکب بسیط چون
افلاک و عناصر و مرکب چون معادن و نبات و حیوان پس اول از مکونات عقل و
جان است و آنکه پس از آن نه فلک کرد ذات زین اختر چه بگذری چهار ارکان
پس معدن و پس نبات و پس حیوانست دیگر بدانکه در مرتبت مرکبات در میان
معادن و نبات متوسط مرجان است که او را مرجان خوانند یعنی در صلابت همچون
سنگ است ولیکن در دریا میروید همچون نباتات از میان آب میروید و چون خشک
میشود سخت میگردد همچون سنگ و متوسط در میان نبات و حیوان درخت خرما ست
گرچه خاصیت حیوان دارد یعنی همچنانکه در حیوان مذکر و مؤنث هست درخت خرما
چنانکه تا حیوان نر نباشد وجود نبیاید مگر بار ندهد درخت خرما نیز تا نر نباشد بار ندهد

دیگر چنانکه حیوانات را چون سر ببرند هلاک کنند در حشرات ماران چون سر ببرند
هلاک شوند و متوسط در میان حیوان و نبات بسیار است اول انچه ظاهر است
نخل است یعنی بوزینه که همه اعضای او بمردم ماند و این متوسطات از برای آنند که
از نقص در مرتبه اعلی رسند تا سلسله موجودات و مراتب آن منتظم باشد پس
بدانکه بامر حق تعالی چون کواکب و افلاک حرکت کنند عناصر را در هم سرشتند و معادن
پیدا شد و بعد از ان نبات پیدا شد و بعد از ان حیوان و چون حیوان بکمال رسید
انسان پیدا شد و این سخن را در جای دیگر روشن تر ازین بیان کنیم باب
چهارم در بیان حکمت چه بود که حق تعالی عالم را بیافرید و ادم را بیافرید که
حق سبحانه و تعالی مردم را بجهت آن افرید تا حضرت او را بشناسند کقوله تعالی و ما
خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون یعنی ایشان را از آن
که بیافریدیم پریان و آدمیان را مگر از برای آنکه مرا بشناسند و بپرستند و در احادیث الهی
چنین آمده است که از حضرت الهی سؤال کردند که حکمت چه بود که عالم را افریدی خطاب آمد که
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق یعنی حدیث ربانی بعطا
در نظم بیان فرموده بیت ندرت آلوت الاان در جواب داود چه حکمت بود کامد خلق
بوجود جواب آمد که تا این گنج نهان که ما بهم رسانند ایشان توار
گنجی لطف سر فروداری بگنجی در روشنست که حق تعالی مردم را بجهت معرفت خود
افریده است هر آینه باید که ایشان را استعداد شناسائی خود داده باشد و اگر نه
مردم را استعداد حق را شناختن نبودی شناسائی حق تعالی ازین اثار صفت انوار
قدرت که در افاق و انفس افریده است نتوان شناخت و مردم را ازین سبب که
در قعر بحار و عروق جبال روند و همگی اسرار عالم سفلی را مشاهده کنند و بر
افلاک روند و حقایق و دقایق فلکی را ببینند در انفس عالم علوی نظر در
عالم علوی از احوال ارواح یعنی عقول و نفوس افلاک معلوم کنند و بر همگی
صفات حق تعالی مطلع شوند و افعال او تبارک و تعالی در ابداع و اختراع مو
جودات بشناسند پس حق تعالی از غایت عنایت هرچه در عالم افریده بود از

ظاهر

از ظاهر و باطن از علوی و سفلی در وجود انسان بهمان طریق بیافرید و نظیر آن گوهر
بدان موصوف گردانید همچنانکه عالم مسخر امر قدرت اوست این عالم را که
مسخر امر روح ایشان گردانید تا مردم از ترکیب اعضا و ترتیب اجزای
وجود خود بر عالم علوی و سفلی مطلع گردند و از دانستن صفات خود صفات حق
تعالی را بشناسند کما هو و از امر کردن روح ایشان بر بدن ایشان و فرمان
تعالی در عالم و ما این معنی را بیان کنیم و محققان درین معنی سخن گفته اند بیت ای نسخه نامه الهی
که توئی وی آینه جمال شاهی که توئی بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست از خود بطلب هرانچه
خواهی که توئی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرموده است که ان الله خلق
ادم علی صورته باب پنجم در بیان مبدا انسان و معاد او بدانکه تن مردم را اصل از
خاک است و خاک بواسطه ادوار افلاک و شعاع کواکب و امتزاج و اختلاط عناصر
صورت خاک رها کند و بصورت نباتی براید بعد از ان نبات غذای حیوان
شود و انگاه حیوان غذای انسان شود فی الجمله آن غذا را اول قوت جاذبه جذب
کند و ماسکه نگاه دارد و هاضمه هضم کند و تمیز و کثیف را براه امعا دفع کند و انچه
در معده باشد انگاه انچه لطیف باشد از معده نقل کند بجگر بواسطه قوت جاذبه و
در جگر همان قوتها همان فعل کنند که در معده کردند انگاه هرچه کثیف بود به سه قسم شود
یک قسم زهره رود و صفرا شود و قسم دیگر به سپرز رود و سودا شود و قسم دیگر بمثانه
رود و بول شود و انگاه انچه لطیف باشد بعروق رود و خون شود در عروق همین قوتها
بیکبار دیگر همان عمل کنند و کثیف را از لطیف جدا کنند و انچه کثیف بود بمسامهای
رود و چون چرک گوشت و فضله بینی و ناخنها و موی سر و اندام و چیزی بعرق
در حمام بیرون رود و اگر چیزی بماند علتها و دانها و اماسها در وجود پیدا شود و انچه لطیف
بود هر جزوی بعضوی رود که لایق آن باشد انگاه قوت مصوره هر جزوی را همان عضو
دهد که موافق او باشد در حالت تصور یکبار دیگر همان قوتها دهد که موافق او باشد در
همان قوتها که گفتیم همان عملها کنند و کثیف را از لطیف دیگر باره جدا کنند و انچه کثیف
باشد بدل ما یتحلل شود و انچه لطیف باشد قوت مولده بصلب ضرب کند تا
منی شود و انگاه منی در وقت معین برحم نقل کند و با نطفه صورت جمع شود انگاه

چند روز همچنان نطفه باشد بعد از آن صورت نطفه رها کند و در صورت
علقه درآید و مدتی نیز علقه باشد یعنی خون بسته شود بعد از آن مضغه شود یعنی
یعنی گوشت و در روزی چند دیگر انچنان باشد آنگاه در وی عروق و عظام و
پوست و گوشت و سایر اعضای ظاهر و باطن ظاهر شود و در چهار ماهگی روح
حیوانی در وی تصرف شود و قضای او خون شود و آن غذا از راه ناف بدو
رسد و ماه اول که نطفه در رحم افتد در تربیت زحل باشد و ماه دوم در تربیت
مشتری و ماه سیم در تربیت مریخ و ماه چهارم در تربیت آفتاب و ماه پنجم
در تربیت زهره و ماه ششم در تربیت عطارد و ماه هفتم در تربیت قمر
باشد و شاید که در هفت ماهگی متولد شود و عمر یابد و بزرگ شود و اگر در هشت ماهگی
متولد شود ماه هشتم در تربیت زحل باشد اگر متولد شود البته بقا نیابد بجهت آنکه
زحل سرد و خشک است و طبیعت موت دارد و نحس اکبر است و اگر در ماه نهم
متولد شود نوبت مشتری باشد البته بزید بجهت آنکه مشتری سعد اکبر است و گرم و
تر است و مزاج حیات دارد که گرم و تر است و از این طریق که بیان کرده
شد حق تعالی در کلام مجید بیان فرموده است کقوله تعالی لقد خلقنا الانسان
من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم
خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا
العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین
اکنون ازین تقریر معلوم شد که اصل بدن مردم از خاک است و از خاک نبات
شد و آن نبات غذای حیوان شد و آن حیوان غذای انسان شد
و آن انسان نطفه و علقه و مضغه شد آنگاه عروق و عظام یابد و بقا
یابد یا نیابد اکنون بدان ای طالب راه حق که از چندین هزار هزار خاک
یکی نبات و اشجار و اثمار اندک جزو حیوان شود و از چندین هزار
حیوان یک جزو انسان شود و از چندین هزار جزو انسان اندک قطره منی شود
و از چندین هزار نطفه یکی در رحم قرار گیرد و از چندین نطفه که در رحم قرار گیرد یکی
متولد شود و از چندین هزار متولد یکی بقا یابد و از چندین هزار ارتقا یافته یکی
بمقام عقل رسد و از چندین هزار عاقل یکی مسلمان شود و از چندین مسلمان

یکی مؤمن

یکی مؤمن شود و از چندین هزار مؤمن یکی را در طلب سیر شود و از چندین هزار
طالب یکی تارک شود و از چندین هزار تارک یکی محقق شود و از چندین
هزار محقق یکی واصل شود و مقصود از جمله موجودات این شخص باشد و باقی
همه طفیل او باشند و در این معنی محققان چنین فرموده اند بیت در هر هزار
سال هیچ دلی سد از آسمان عشق بدین سان ستاره ای بیت سالها
باید که تا یک سنگ لطف آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
اکنون چون مبداء بدین نوع معلوم گردید معاد نیز معلوم شد بحکم کل شیء
یرجع الی اصله و چون شخص خواهد بمعاد خود عود کند و منازل معاد دیگر قطع
کردن خواهد خود را پیش از پیری داند که کهل گشته است و پیش از آن طفل گشته است
و پیش از آن در رحم مادر جنین گشته است و پیش از آن مضغه گشته است و پیش از
آن علقه و پیش از آن نطفه و پیش از آن غذای پدر و مادر گشته است و پیش از
از آن اجزای عناصر گشته است و پیش از آن جسم مطلق گشته است و پیش از جسم
طبیعت مطلق گشته است و چون سالک بدینجا رسید بپایان اجسام و ارواح
برهان قطع کرده و حجب ظلمانی را رفع کرده و از صفا و حجاب که روایت کرده اند
مصطفی صلعم فرموده است در بیان شده و حق است از نور و ظلمت تمام حجب را
مرتفع کرده است و در اینجا معلوم شده روح غیر بدن است بجهت آنکه جمله منازل
بدن را همه و از یکدیگر جدا کرد و فکر و عقل این راه را بفکر رفت و تحقیق آن همه
چیزها را از یکدیگر جدا کند آنکس غیر آن چیز باشد پس معلوم شد که روح غیر جسم
است و بر این معنی روح غیر جسم است دلایل و براهین بسیار است و از
آنجا آنچه موافق است اینست که باعتبار حیات که در همه محل حیات برود صادق
است که همانست که در پنج سالگی بود و جسم همان نیست و بچندین صفت دیگر گشت
و بزرگ شده در طول و عرض و عمق با آن وقت جوان بود اکنون پیر شده
با آنوقت لاغر بود اکنون فربه است یا بر عکس این تغیری است در جسم بلکه
تحقیق جسم پیر غیر جسم جوان است و جسم فربه غیر جسم لاغر است
پس هر چند تغیر شده است و روح همان روح است که در همانجا کث بود

و این تغیر ناکون روح و تغیر کردن بدن بسبب آنست که روح از عالم
علوی است و در عالم علوی کون و فساد نیست و بدن از عالم سفلیست
و عالم سفلی محل کون و فساد است باعتبار مجاز نه تحقیق زیراکه حق
سبحانه و تعالی مردم را از عناصر اربعه خلق کرد و این ترکیب مردم نسخهٔ
عالم کبیر است و این اجزا دایم راجع است بکل و کل بجزء و اما خلل
پیش باشد بر آن دلیل که کل است و این جزء نو زیراکه مردم
پیر شوند و اجزاء بکل راجع گشته اما دلیل آنکه کل راجع است بجزء آن است
که دایما فیض الهی نازل است بعالم ملک الحمد لله رب العالمین و رحمة للعالمین فصل
و نزول الملائکة والروح و دیگر آنکه الله جمله ملائکه را امر کرد که آدم را سجود
و آنکه امر عبادت بر بنده واجب شده است و سجود و ...
بعضی آنچنانکه کل بجزء مایل است جزو بکل نیز راجع است دیگر آنکه مردم گرسنه
میشوند گرسنه شدن مردم از آن است که چون اجزاء لطیف بکل خود راجع
شدند جسم ضعیف میشود چون چیزی نوشد و ... بدل ما یتحلل حاصل شود
از آن ضعف نماند و هرچه از عناصر اربعه از بدن بتحلیل رود باز از غذا
در بدن در آید بجهت آنکه غذای مردم یا نباتیست یا حیوانی و هر دو مرکب از عناصر
اربعه است پس بحقیقت آن اجزا که بدن ما را در پنج سالگی بوده است همه از آن
از بدن بیرون شده است و این اجزا که در ده سالگی دارد همه غیر
آن اجزاست و بدن ما بتحلیل از غذا پیدا شده است و مثال این چنان باشد
که شخصی مثلا خرگاهی بزند که چوبهای خرگاه سرخ باشد و در هر روز یک پاره
و یک از آنجا بیرون کند و چوب سفید بجای او نهد بهر در ایام چون نظر کند
خرگاه همچنان بر جای باشد ولیکن چوبهای خرگاه دیگرگون شده باشد
سرخ رفته و سفید در جای او آمده باشد و بحقیقت این چوبهای سفید غیر آن
چوبهای سرخ باشد زیراکه چوب همان چوبست اما مجاز این چوبهای
سفید غیر چوبهای سرخ است و همچنین ظاهرا و باطنا متغیر شده و بدل ما
یتحلل شده و آنچه پیشتر بود بتحلیل رفته اما معنی همه بدل ما یتحلل است جمع
شده در این مقام این قدر کافیست از احوال روح و نفس و در موضع دیگر
این مباحث بیاید دیگر بدانکه عالم ما را چون مادر مهربان است چنانکه مادر

قرا نیز

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک اللهم یا من تقدس جنابه عن السهو والغفلات و عصم نوابه
من الشک والشبهات و نصلی علی من ختم به النبوة والرسالات
محمد و آله المعصومین من الزلات والعثرات ما للقمر نمو و للشمس
ثبات و بعد بدان علمک الله و هداک و من تشکیک الشیاطین
وقاک که حسب المضمون هدایت مشحون خبر خیر اثر صادق ائمه
اثنی عشر سلام الله علیهم نماز را چهار هزار باب و چهار هزار حد است
و از الجمله احکام و مسایل شک و سهو است که تعلم آن بر هر مصلی از
و بر کافه مکلفین حتم لازب است بخاطر فاتر و ضمیر قاصر این احقر
مرحمت ربانی و مشطر لطف حضرت سبحانی المحتاج الی رحمة ربه المهیمن
عبدالله ابن محمد مؤمن حماه الله من الشک فی دینه و ثبته فی الدین غفر الله له ولوالدیه
علی الیقین رسید که برخی از آن مسایل و احکام و قدری از آثار آن معالم
عالی مقام که در مؤلفات علمای اعلام و مصنفات فقهای کرام علا الله
مقامهم فی دار السلام و جزاهم خیرا عما یسطولن من فواید الاحکام
مرقوم و مسطور و در ضمن اندراج و سوم مذکور است بمشیت الله العلیم
الشکور الرحیم الغفور بامید نجات از شور یوم النشور و نوید سعادت فوز
بدار السرور جنات و قصور و معانقه حور بلهجه فارسی مشکور در این
اوراق معدوده در رواق منضوده بر سلوک ایجاز و مسمی بمفتاح الکرامة
فی اصلاح المفاسد ذکر نماید و نقاب احتجاب لعبت اعراب از جمال

جهاشاب ان بقدر الوسع والطاقه بکشید تا حمله اخوان و
خلان یعنی زلوا آنرا بصیرتهم واصلح سریرتهم از عیون صافیه ان ارباب
ویغبون وافیه آن شاداب گشته قلم اصلاح وعفو بر خطا و سهو
آن فرو هشته این فرو مایه بی بضاعه را در حین توجه بجناب احدیت
کبریا و مظان اجابت دعا بسوال رحمت وطلب مغفرت
باری یاری نمایند انه ولی الاجابة والکفایة وبه الثقة فی البدایة والنهایة
تذکره فیهما فواید جمه بروایت که اسمعیل ابن مسلم از امام همام
ابی عبدالله الصادق از آبای عالیشان خود علیهم السلام که مجهور از
انصار بخدمت با سعادت سید مختار و حبیب حضرت جبار شفیع دولت
ورو سیاهی اعنی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واله آمد و گفت
یا رسول الله بتو شکوه میکنم از وسوسه که در نماز مرا عارض میشود بمرتبه
که نمیدانم چه قدر نماز کرده ام از زیاده و کم آنجناب فرمود هرگاه
داخل نماز شوی انگشتان راست را بر روی ران چپ خود بزن و بگو
بسم الله وبالله توکلت علی الله اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم که بتحقیق که شیطان را از خود دفع ومنع و زجر میکنی روایت کرده
عمر بن یزید که شکوه کردم با امام صادق ابی عبدالله الصادق علیه السلام
از سهو در نماز مغرب آنجناب بمصطفوی نسبت فرمود نماز شام
بقل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون بگذار اینچنین کردم آن سهو از

من زایل شد

من زایل شد روایت که ابو حمزه ثمالی از قایل بحق ناطق ابی عبدالله
الصادق علیه السلام شخص بخدمت با رفعت مفتاح گنجینه رحمت الهی یعنی حضرت
رسالت پناهی علیه السلام آمده گفت یا رسول الله از وسوسه شیطان و شدت
نقصانی و تنگی من رسیده و حال آنکه من معیل عیالمندم و قرض دار
و محتاجم آنجناب مستطاب در جواب فرموده تکرار کن این کلمات
مبارکات را که توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة
ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره
تکبیرا فرموده که زمانی نگذشت که آن شخص آمده گفت یا رسول الله خدای عز
وجل وسوسه را از من زایل و قرض مرا ادا و روزی مرا فراوان ساخت
و در روایت عبدالله ابن مغیره وارد است که آنحضرت فرمود بالای
که آدمی شماره کند نماز خود را بانگشتری باریک که بدست داشته باشد
و شماره کند مرویست که ثامن ائمه هدی علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثناء
فرمود با کسی که بسیار شود ترا سهو در نماز بگذر در نماز خود
والتفات بسهو مکن یعنی اعتبار والتفات مکن بانچه در ان شک کنی
خواه فعل باشد و خواه رکعتی بلکه بنا بگذار بر وقوع ان والله اعلم روایت که
محمد بن مسلم از مخزن لالی و جواهر ابی جعفر الباقر علیه السلام که آنجناب فرمود
هرگاه بسیار شود بر تو سهو بگذار سهو را و عقب مکن که شیطان را امر کرده
سهو از جانب شیطان است و بعدم التفات ترک تو کند و در روایت

و در روایت ابن ابی عمیر از مهران ابن ابی حمزه ولکوه است که عمر را بی
ابی عبد الله الصادق علیه السلام فرمودند که هر کاه شخصی در هر سه نماز
سهو کند وی کثیر السهو باشد مخفی نماند که ظاهر این حدیث شریف افاده
این میکند که کافیست از برای کثرت سهو وقوع سهو واحد در سه نماز
از نمازها یعنی خالی نباشد سه نماز او از سهوی و این خلاف مشهور است
و بعضی از فضلا افاده نموده اند که شاید مراد امام ع این باشد که سهو کند در اجزای
نماز و لفظ کل در حدیث از برای التعلیم افراد سه باشد نه افراد آن والله اعلم
و انچه از کتب احادیث و فقها معلوم میشود اینست که کثرت شک حاصل میشود
بتحقق شک در فعلی سه بار و ذالک المشهور و اثر عزیز نمیشود و سهو در سهو یعنی
سهو در امری که بواسطه سهو واجب شده باشد نمیباشد مثل سجده سهو
و نماز احتیاط یا شک در آن که سهو کرده است یا نه و در روایت صحیحه زراره
از کنز المفاخر و الماثر مفخر العولاء والا کابر جناب امام محمد باقر علیه السلام
کالمصطفوی انتساب فرمودند که اعاده نباید کرد نماز را مگر از
پنج چیز طهور و وقت و قبله و رکوع و سجود و الکفاه فرمود قرائت سنت است
یعنی واجب است بنص احادیث و تشهد سنت است و سنت نمیشکند
فریضه را بدان رحمک الله که این حدیث شریف موافق تقریر اهل
رجال صحیح است و افاده میکند که قرائت سنت است ظاهرا
که مراد از سنت در این موضع آن است که ثابت و واجب باشد

ازسه

بز

نسبت بنبوی ص و در این صورت منافات با وجوب نداشته کما هو
شایع فی الاخبار و از این حدیث مستفاد میگردد که بآیه کریمه فاقرءوا
ما تیسر منه بر وجوب قراءت سوره استدلال نتوان نمود زیرا که مقصود
حدیث آن است که قراءت ثابت است بسنت نه بقرآن لیکن
توان گفت بر سبیل احتمال که مراد در حدیث مذکور بقراءت قراءت فاتحه
الکتاب است و در این احتمال هم نظر است و بعضی از فضلا افاده نموده اند
که قراءت سنت است مع الخصوص و عموم مستفاد میگردد از قرآن و هذا
ایضا کافیه حاصل کلام و منتهی مرام آنکه استدلال بقرآن نمودن با وجه
این حدیث صحیح کمال اشکال دارد والله علیهم مراده و مراده حجه و صفائه و
اصل در سهو آن است که هر که سهو کند در دو رکعت اول یا از هر نمازی
بر او است اعاده ظاهر آنکه مراد به سهو شک باشد در عدد دو رکعت
اول نه هر سهوی که در اینها واقع شود زیرا که سهو در این دو رکعت غیر از رکن
یا از رکن باشد و حکمش شود استدراک آن و حکمش اعاده برآن
نخواهد بود والله اعلم هر که شک کند در نماز مغرب بر او است اعاده و هر
که شک کند در نماز صبح بر او است اعاده و هر که شک کند در نماز جمعه بر او است
اعاده و هر که شک کند در رکعت دوم و سیم یعنی بعد از اکمال سجدتین
یا شک کند در رکعت سیم و چهارم بنا بگذارد بر اکثر و چون سلام باز
دهد تمام کند آنچه را که گمان ولکوه ناقص کرده است و در کتب تقیه و الکافی است

که خبر حاذق امام المغارب و المشارق ابو عبد الله الصادق علیه السلام بعمار بن
موسی خطاب نموده فرمود یا عمار جمع میکنم برای تو تمام احکام سهو را در دو کلمه
هرگاه شک کنی یعنی در عدد رکعات نه عموما پس بنا بگذار بر اکثر
و چون سلام دهی تمام کن آنچه گمان نقص آن کرده در روایتی صحیحه یعنی
عارف باحکام سهو نماز را اعاده نمیکند شیخ صدوق طاب ثراه فرموده
که این حکم در رکعت سیم و چهارم است نه در دو رکعت اول به اینکه سجده
سهو واجب نمیشود مگر به اینکه نشسته باشد در حالیکه باید ایستاده باشد
یا بر عکس یا بر کسی که تشهد را ترک کرده باشد یا نداند که زیاده کرده
یا کم و موضع این سجدهها بعد از سلام و پیش از کلام است چنانچه عالم
علم سلونی و نازل منزله هارون امیر المؤمنین و مظهر العجائب سلام الله علیه
فرموده اند که سجدتا السهو بعد التسلیم و قبل الکلام و اما احادیث
صفوان بن مهران جمال از امام بحق ناطق ابو عبد الله الصادق علیه السلام
که گفت سوال کردم از آن امام عالیمقام از دو سجده سهو یعنی از موقع
آنها آنجناب فرمود که در مظنه نقصان موقع آن پیش از سلام و در
مظنه زیاده بعد از سلام است ظاهر اینکه محمول بر حال تقیه است
و سوال کرد عمار ساباطی از آن مخزن آثار نبوی از دو سجده
سهو که یا در آنها تکبیر یا تسبیح هست آنجناب [illegible] فرمود
فرمودند نه نمیباشد در آنها [illegible] و نیست [illegible] اگر سهو از جانب

امام جماعة

امام جماعت باشد وی الله اکبر بگوید در وقت سجود و در وقت
سر برداشتن از سجود تا مأمومین مطلع شوند که او سهو کرده است
و بر او نیست که در آنها تسبیح کند یا تشهد بعد از سجدهها آنچه مفهوم
اش این است شیخ جلیل القدر حر عاملی رحمه الله در کتاب تهذیب
ایراد نموده مراد از نفی تسبیح و تشهد در دو سجده سهو آن است
که مثل آن تشهد و تسبیح طولانی در نمازها میباشد نه نفی تسبیح و تشهد
مطلقا و در نزد طایفه محققه اثنی عشریه آن است که تشهد سجدههای سهو
تشهد مخفف باشد نه مطول و در سجدهها خدا را حمد کن صلوات بر
رسول صلی الله علیه و آله بفرست و طول مده ارشد کلام است با اینکه
مستند شیخ علام در این کلام ظاهر روایت فضیل بن یسار و زرارة
و محمد بن مسلم مذکور است در صحیحه باشد والله اعلم و در روایت صحیحه حلبی از
ناطق فائق ابو عبد الله الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمود در دو سجده سهو
بگوی بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد حلبی مذکور میگوید مرتبه
دیگر از آنجناب شنیدم که در سجده سهو میفرمود بسم الله و بالله السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و در تهذیب تفصیل صورت اقوال
و او کار را [illegible] میشود ان شاء الله [illegible] و هر گاه شک کند در اذکار [illegible]
[illegible] یا [illegible] بعد از انتقال [illegible] شده باشد بگذرد و هرگاه شک کند در [illegible]
[illegible] احرام [illegible] باشد بگذرد و هرگاه شک کند در تکبیر احرام بعد از

اگر در قراءت باشد بگذرد و هر که شک کند در قراءت بعد از آنکه
رکوع کرده باشد بگذرد و هر که شک کند در رکوع بعد از آنکه سجده کرده
باشد بگذرد و هر چه شک کند بعد از آنکه داخل حالت دیگر شده باشد
بگذرد و التفات بشک نکند مگر آنکه یقین باشد و اگر یقین شود اذان
و اقامت را تمام ترک نموده و بخاطرش آید در وقتی که اکثر سوره را خوانده
است بازگردد بسبب ترک اذان تدارک این ترک آنکه صلوات بر رسول
بفرستد و بعد از آن بگوید قد قامت الصلوة و هر که یقین داند که تکبیر
افتتاح را نگفته بر اوست که نمازش را اعاده کند و چون او را
یقین حاصل میشود به گفتن آن و حال آنکه مرویست از صادق اهل بیت که
فرمودند انسان فراموش نمیکند تکبیر افتتاح را و سؤال کرد حلبی از ابی عبدالله
الصادق ع از کسی که فراموش کرده یعنی شک کرده که تکبیر افتتاح را گفته
یا نه تا آنکه داخل در نماز شده آنجناب فرمودند آیا در نیت نداشته
که تکبیر افتتاح را بگوید گفتم بلی داشته فرمود بگذرد در نماز خود و در حدیث صحیح
از زراره از ابی جعفر الباقر ع در باب کسی که جهر کرده در نماز در انجا که جهر نباید
کرد یا اخفات کرده در جائی که محل اخفات نیست آنحضرت فرمود هرکدام از اینها را عمدا ترک کند
نمازش را ناقص کرده باید نماز را اعاده کند و اگر جهر و اخفات مذکور را
از روی نسیان یا سهو یا جاهل کرده باشد چیزی بر او نیست و نمازش
تمام است بلا نقصان و روی مذکور کرده گفتم بآنحضرت شخص قراءت را در دو

رکعت اول

رکعت اول فراموش کرده و در دو رکعت آخر بخاطرش رسید آنجناب فرمود
قضا کند قراءت و تکبیر و تسبیح را و در دو رکعت اول فراموش کرده و چیزی
یعنی سجده سهوی بر او نیست در معنی این حدیث افاده کرده‌اند که قضا
بمعنی اداست مثل قول خدای عز و جل و اذا قضیت الصلوة و قوله
العزیز فاذا قضیتم مناسککم یعنی قراءت کند در دو رکعت آخر حمد را
بدون سوره و تسبیح معهود را در دو رکعت آخر بجای نمی‌کند تا اکثر نمازش
از قراءت خالی نباشد و در روایت کرده حسین بن حماد از ابی عبدالله
الصادق ع که گفتم بآنحضرت سهو کردم قراءت را در رکعت اول
فرمود قراءت کن در رکعت دویم گفتم سهو کردم قراءت را در رکعت دویم
فرمود قراءت کن در رکعت سیم گفتم در تمام نماز سهو کردم آنجناب فرمود
هرگاه رکوع و سجود را حفظ کرده باشی نمازت تمام است و قضا بر تو
نیست روایت کرده زراره از احدهما علیهما السلام که فرمود خدای تبارک
و تعالی فریضه ساخته است رکوع و سجود را و قراءت سنت یعنی واجب
و ظاهر سنت شده پس هرگاه ترک کند قراءت را عمدا باید آن نماز را اعاده
کند و هر که از روی فراموشی یا نسیان ترک کرده باشد چیزی بر او نیست
یعنی قضایی نداد و در روایت کرده عامر بن عبدالله از آنحضرت فرمود هرگاه
دو رکعت اول از نواقض و مبطلات سالم باشد نماز سالم است و در روایت
کرده علی بن نعمان رازی که گفت با اصحاب خود در سفری بودیم و کسی پیش نماز

ایشان بجوم پس نماز مغرب را با ایشان گزاردم در دو رکعت اول سلام
دادم اصحاب مرا گفتند نماز را با ما دو رکعت گزاردی من با ایشان حرف
گفتم و ایشان بمن گفتند ما نماز را اعاده میکنیم من گفتم که
نماز را اعاده نمیکنیم بلکه از برای یک رکعت تمام میکنیم آنچنان کردم
روانه شدیم و آمدم بخدمت برگزیده حضرت خالق و هادی جمله
خلایق ابی عبدالله الصادق ع و این ماجرا را بخدمتش عرض کردم
فرمودند آنچه تو کرده درست تر و صواب تر است بر تو اعاده بر ان
کس است که نداند چه قدر نماز گزارده بران رحمک الله شیخ سعید شهید
روح الله روحه بالسلام در کتاب ذکری ذکر نموده اگر عمداً حرف گفته [illegible]
آنکه نمازش کامل و تمام بجهت و بعد از آن ظاهر شد نقصان آن نماز نماز — نقصان
باطل حیث حسب المشهور و بر این روایت صحیح واقع شده و کلام — صحیح
مذکور در حدیث را حمل بر اضمار عدم اعاده کرده والله علیم حسن شیخ جلیل
در کتاب تهذیب این حدیث شریف را بر نوعی توجیه نموده علی بن نعمان
مذکور علم بنقصان مذکور نداشته بلکه ظنی کرده [illegible]
کرده و بان اضافه نماز را اتمام کرده وجوه با و محتمل است [illegible]
نواقض شده باشد انتهی و فیه و ما فیه عند من تأمل [illegible] والله اعلم
کرده علما را از ان سرور ابرار [illegible] سلام [illegible] در رکعت [illegible]
[illegible] نماز اگر [illegible] و بر او اعاده

محمد بن زراره

محمد بن زراره پرسید از ابی عبدالله صادق ع از مردی که نماز صبح را سه رکعت
که گزارد و تشهد کرده فارغ شده رفت و بعد از آن بخاطرش رسید که دو رکعت
کرده آنجناب فرمود که رکعت دیگر بران بیفزاید [illegible]
و بعضی از علمای کرام حمل کرده اند این را بر نافله صبح و شیخ شهید طاب ثراه
در ذکری فرموده اگر احدی از روی سهو ناقص کرده باشد از نماز خود یک رکعت
یا بیشتر بعد از آن بخاطرش برسد پیش از فعل منافی نماز از حدث
یا استدبار یا سخن گفتن و غیرها نماز را تمام کند قطعاً و اگر بعد از حدث باشد
اعاده کند آن نماز را الی آخر کلامه و شیخ صدوق طاب الله مضجعه در کتاب
مقنع ذکر نموده که اگر دو رکعت از نماز فریضه کرده باشی و تعقیب حتی رفته
باشی بیفزای بر نماز خود آنچه را که ناقص کرده اگر چه تا چین رفته باشی و نماز را
اعاده مکن و اعاده در این مسئله مذهب یونس بن عبدالرحمن است و
[illegible] السلام [illegible] بالرحمة والسلام انصراف از نماز [illegible]
عمداً یا سهواً از مبطلات نماز شمرده و جمعی از فضلاء این را صحیح [illegible]
و آن [illegible] علیهم لیکن ظاهر آنکه بهر کدام ازین شقوق از باب تسلیم
عمل کنند میتوانند و ثواب خواهند [illegible]
الا صراط مستقیم و سؤال نمود ابو کهمش از ابی عبدالله الصادق ع که در
دو رکعت اول که نشستم از برای تشهد گفتم السلام علیک ایها النبی
و رحمة الله و برکاته این کلام بیرون رفتن از نماز است آنحضرت

ور فهمند نه پیرفتی رفتش این کلام نیست لیکن چون بگوئی السلام علینا
علی عباد الله الصالحین این پیرفتی رفتش از نماز است و اگر نماز را
فراموش کنی وندانی که کدام یک بجهت چهار رکعت نماز بگذار و یک رکعت
هم بگذار و یک چهار رکعت اگر در واقع آن نماز را که فراموش کرده ظهر
یا عصر یا عشا بجهت خود چهار رکعت را کرده و اگر مغرب بجهت خود سه رکعت را کرده
اگر فایت صبح بجهت دو رکعت هم کرده و اگر در نماز حرف گفته باشی
راست کنید نماز ترا تمام کن و دو سجده سهو را بجای آور در روایت
دیگر والکو است هرگاه در نماز از روی فراموشی حرف گفته باشد چند الله
اکبر بگوید یعنی سه الله اکبر بگوید و اگر عمدا سخن گفته باشد بر او است اعاده
آن نماز و هر که در نماز ناله کند سخن گفته است و حکمش حکم سخن گفتن است عمدا
و اگر نماز ظهر را فراموش کرده باشی تا غروب آفتاب و حال آنکه نماز عصر را
گزارده باشی اگر ممکن باشد بگذاری آن را پیش از وقت مغرب باید
الله اکبر است ابتدا کن بظهر و الا نماز مغرب را بگذار و بعد از آن ظهر را
و اگر فراموش کرده باشی ظهر را و بخاطر آید در وقتی که عصر را کرده بگردان آن
نماز را که میگذاری به نیت ظهر یعنی نیت عدول اگر خوف فوت
وقت عصر نباشد آنگاه ادا کن عصر را بعد از آن و اگر خوف وقت
عصر باشد ابتدا کن بعصر و اگر ظهر و عصر را فراموش کرده باشی در وقت
غروب آفتاب بخاطر آید نماز ظهر را ادا کن آنگاه عصر را هرگاه خوف

فوات

فوات احدهما نباشد و اگر آن خوف باشد ابتدا کن بعصر و اگر ظهر و عصر را
فراموش کرده باشی و در نزد غروب آفتاب بخاطر آید نماز ظهر را ادا کن و
و آنگاه عصر را هرگاه خوف احدهما نباشد و اگر این خوف باشد ابتدا
کن بعصر و موخر مدار ازانکه در این وقت هر دو فوت خواهد شد آنگاه نماز
ظهر را بگذار و در عقب عصر و اگر احیانا نمازی از تو فوت شده باشد ادا کن
از آن هر وقت که بخاطر رسد و اگر در وقت حضور فریضه دیگر بخاطر آید اول
آن فریضه را ادا کن هرگاه وقت اندک شده آنگاه فوت شده را
ادا کن و هرگاه ظهر و عصر هر دو از تو فوت شده باشد و بخاطرش
آید در وقتی که از روز بقدر هر دو نماز باقی مانده است ابتدا کند بظهر
آنگاه عصر را بگذارد و اگر بقدر یک نماز از روز باقی مانده باشد
ابتدا کند بعصر و اگر از روز قدر شش رکعت نماز باقی مانده باشد ابتدا
کند بظهر و صادق ... فرموده که فوت نمیشود نماز ازانکه عازم
نماز باشد نماز روز فوت نمیشود تا غروب آفتاب و همچنین نماز شب
فوت نمیشود تا طلوع صبح محمول است آنچه حدیث شریف بر مضطر و بیمار
و فراموش کار و اگر نماز مغرب و عشا را فراموش کرده باشی و پیش از
صبح بخاطر رسد هر دو را ادا کن اگر وقت باقی باشد و اگر خوف فوت احدهما
کرده باشد ابتدا کن بنماز عشا و اگر بعد از صبح بخاطر رسد نماز صبح را ادا کن
آنگاه مغرب و عشا را پیش از طلوع آفتاب و اگر در خواب مانده نماز

صبح اگر کرده باشی تا آفتاب طلوع کند اول دو رکعت نافلهٔ صبح را آنگه بعد از آن
صبح را ارشاد کن آنرا یا اخی در عبارت همین حدیث شریف لفظ من
الغداة واقع شده بکسر نون نیست واصل آن نون مست کسر واوات و
حق نون آن بود مضمومه باشد تا دلالت بر واو ساقطه کند مانند ضمه
قلت لیکن اهل لغت آنرا ذکر کرده اند تا فرق باشد میان مضموم و مفتوح
والله اعلم واگر تشهد در رکعت دوم را فراموش کرده کسی در رکعت سیم قبل از
رکوع بخاطر رسد راست بنشین و تشهد کن واگر در رکوع کرده باشی نماز را
تمام کن و بعد از سلام دو سجده سهو بجای آر و تشهد کن در آنها
تشهد فوت شده را ظاهر عبارت حدیث دلالت میکند بر آنکه
تشهد در سجده سهو قایم مقام تشهد فوت شده است بخلاف مشهور
بلکه مشهور آن است که تشهد فوت شده را قضا کنند انگاه دو سجده
سهو را با تشهد آنها بجای آورند و محتمل است که تشهد مذکور در حدیث تشهد
قضا باشد و مراد از حدیث فیهما حدیث معهما باشد و در سجده تشهد سجده
مذکور نخواهد بود زیرا که لازم سجده است والله علیم حکیم واگر از سجده دوم
در رکعت چهارم سر برداشته باشی و از تو حدثی خارج شود اگر شهادتین تشهد را
گفته باشی نمازت تمام است واگر شهادتین را نگفته باشی نمازت تمام است
لیکن باید وضو ساخته بمحل نماز خود عود کنی و تشهد را بجای آوری واگر تشهد یا
سلام را فراموش کرده باشی و بعد از مفارقت از محل نماز بخاطرت رسد

رو بجانب

رو بجانب قبله کن ایستاده یا نشسته تشهد کن و سلام بده و دو
سجده سهو بر او واجب شده باشد وانها را فراموش ساخته ان
سجده را هر وقت بخاطرش آید بعمل آورد خواه حدث شده باشد و خواه ظاهر شده
داخل شده باشد و هر چه داخل شود باقی در نماز و قصور کرده باشد از آن
نماز ظهر است وان نماز عصر بعد بروی است کانرا نماز ظهر خود کنند و بعد از آن
عصر را بکنند گرده قصوری نکرده کسی که نماز ظهر را در عقب آنکه نماز عصر میکند بکند
بکند گرده اما نماز عصر در عقب آنکه نماز ظهر میکند کرده بکند گرده و در کتاب ذکری مذکور است
شرط شده اتفاق نماز امام و ماموم نه نوعا و نه صنفا پس جایز است
اقتداء انکه فریضه میکند گرده بنافله گذار و بر عکس و بظهر در عصر و مغرب و صبح
بر عکس حجم این رساله را حوصله زیاده بر این نمی بر قدر مسطور اختصار نمود
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین

تبصره اول در بیان حکم شک میان دو و سه اگر کسی شک کند میان دو و سه
اگر شک مذکور در حال قیام پیش از رکوع باشد نمازش باطل است و در
اثنای رکوع پس نیز باطل است و بعد از رکوع و پیش از سجود هم باطل
و بعد از اکمال سجدتین صحیح است بنا بکند گرده بر سه و مابقی را تمام کند
و تشهد گرده سلام دهد و یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته احتیاطا
بکند گرده بدانکه این شک میشود انشاء الله العزیز تبصره دوم در بیان حکم
شک میان دو و چهار اگر کسی شک کند میان دو و چهار اگر شک مذکور

در حال قیام قبل از رکوع باشد این نماز باطل است و اگر در حالت رکوع
باشد این نماز باطل است و اگر بعد از رکوع و قبل از سجود باشد نیز باطل است
و اگر شک مذکور در اثنای سجود باشد نیز باطل است و اگر شک بعد از
اکمال سجده‌ها باشد صحیح است بنا گذارد بر چهار و تشهد کرده سلام
دهد و دو رکعت نماز ایستاده احتیاطاً بگذارد و تدارک شک مذکور مرضی
اوست احوط تبصره سیم در بیان حکم شک میان سه و چهار اگر کسی شک
کند میان سه و چهار اگر شک مذکور ایستاده پیش از رکوع باشد یا در اثنای
رکوع یا بعد از رکوع و پیش از سجود یا در اثنای سجود یا بعد از اکمال
سجده‌ها واقع شده باشد در تمام این صور نماز صحیح است بنا گذارد
بر چهار و تشهد کرده سلام دهد و احتیاط کند بعد از سلام یک رکعت نماز
ایستاده یا دو رکعت نشسته به تدارک این شک بشود و این احتیاط

تبصره چهارم در بیان حکم شک میان دو و سه و چهار اگر کسی شک کند میان
دو و سه و چهار اگر این شک در اثنای قیام قبل از رکوع باشد این
نماز باطل است و اگر این شک بعد از رکوع و پیش از سجده باشد نیز این
نماز باطل است و اگر این شک در اثنای سجود است نیز این نماز باطل است و اگر
شک مذکور بعد از اکمال سجده‌ها است این نماز صحیح است بنا گذارد بر چهار و تشهد
کرده سلام دهد و احتیاط کند به دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نشسته
به تدارک شک مذکور به شیوه‌ای که مشهور است تبصره پنجم در بیان حکم شکی

میان

و پنج اگر شک کند و نداند دو رکعت نماز کرده یا پنج رکعت اگر شک مذکور
در اثنای قیام قبل از رکوع باشد این نماز باطل است و اگر در اثنای
رکوع باشد به دستور باطل است اگر بعد از رکوع و پیش از سجود باشد هم چنین است اگر شک
مذکور باعث بطلان نماز است اگر در اثنای سجده‌ها باشد یا بعد از اکمال
سجده‌ها باشد در آن حکمی نیست والله عزیز قدیر تبصره ششم در بیان حکم
شک میان سه و پنج هرگاه شک کند میان سه و پنج اگر این شک در اثنای
قیام پیش از رکوع بوده نماز صحیح است بنا گذارد بر چهار و قیام را مقدم سهو را
و تشهد کرده سلام دهد و احتیاط کند به دو رکعت نماز ایستاده و دو سجده سهو
بعد آورد و اگر شک مذکور در اثنای رکوع یا بعد از رکوع قبل از سجود یا در
اثنای سجود واقع شده باشد در این سه صورت نماز باطل است و حکمی ندارد والله اعلم

تبصره هفتم در بیان حکم شک میان دو و سه و پنج اگر کسی شک کند میان
دو و سه و پنج اگر شک مذکور قائماً قبل از رکوع یا در اثنای رکوع یا بعد از
رکوع قبل از سجود یا در اثنای سجده‌ها یا بعد از سجده‌ها واقع شده باشد
تمام این پنج صورت نماز باطل است و حکمی ندارد و اعاده باید کرد آن

تبصره هشتم در بیان حکم شک میان چهار و پنج اگر کسی شک کند میان
چهار و پنج اگر این شک قائماً قبل از رکوع باشد صحیح است بنا گذارد
بر پنج و قیام را منهدم ساخته تشهد کند و سلام دهد و احتیاط کند به
یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو سجده سهو را عمل آورد و اگر

شک مذکور در اثناء رکوع یا بعد از رکوع و قبل از سجده یا در اثنای
سجده یا بعد از سجده باشد درین سه صورت نماز باطل است اعاده
باید کرد و اگر این شک بعد از اکمال سجدتین واقع شود بنا بگذارد بر چهار و
تشهد گوید و سلام دهد و سجدهای سهو را بعمل آورد والله اعلم
تبصره نهم در بیان حکم شک میان دو و چهار و پنج اگر شک کند میان
دو و چهار و پنج اگر این شک ایستاده پیش از رکوع یا در اثنای رکوع یا بعد از
رکوع و قبل از سجود یا در اثنای سجود واقع شود در تمام این چهار صورت نماز باطل است
اعاده باید کرد و اگر این شک بعد از اکمال سجدتین باشد بنا بگذارد بر چهار و
تشهد گوید و سلام دهد و احتیاطا دو رکعت نماز ایستاده بگذارد و دو سجده
سهو را بعمل آورد و تدارک شک مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی تبصره
دهم در بیان حکم شک میان سه و چهار و پنج اگر شک کند میان سه
و چهار و پنج اگر این شک در قیام پیش از رکوع باشد صحیح است بنا بگذارد بر
چهار و قیام را منهدم ساخته تشهد کند و سلام دهد و احتیاط کند یک رکعت
نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته و اگر شک مذکور در اثنای رکوع یا بعد از رکوع
و پیش از سجده یا در اثنای سجده باشد درین هر سه صورت نماز باطل است
اعاده باید کرد و اگر این شک بعد از اکمال سجدتین باشد صحیح است بنا بگذارد
بر چهار و احتیاط کند یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو سجده
سهو را بعمل آورد و تدارک این سهو خواهد شد ان شاء الله تعالی تبصره

یازدهم

یازدهم در بیان حکم شک میان دو و سه و چهار و پنج اگر کسی شک کند
میان دو و سه و چهار و پنج اگر این شک در حال قیام پیش از رکوع
یا در اثنای رکوع یا بعد از رکوع پیش از سجود یا در اثنای سجود واقع شود در
این چهار صورت این نماز باطل است و اگر این شک بعد از اکمال سجدتین باشد
بنا بگذارد بر چهار و تشهد گفته سلام دهد و احتیاط کند دو رکعت نماز ایستاده
و دو رکعت نشسته و بعد از آن دو سجده سهو را بجای آورد و تدارک این شک
میشود ان شاء الله تعالی تبصره دوازدهم در بیان حکم شک میان دو و شش بدان رحمک الله
که شک میان دو و شش خواه در حال قیام قبل از رکوع و خواه در اثنای
رکوع و خواه بعد از رکوع قبل از سجود و خواه بعد از اکمال سجدتین در این پنج صورت
باعث بطلان و اعاده نماز میشود و حکم بر آن شک والله علیم حلیم
تبصره سیزدهم در بیان حکم شک میان سه و شش وفقک الله بدان که
انچنین شکی در تمام این پنج صورت مذکوره در تبصره دوازدهم باطل است
و باعث اعاده نماز است تبصره چهاردهم در بیان حکم شک میان
چهار و شش اگر این شک در حین قیام قبل از رکوع یا در اثنای رکوع یا بعد از
رکوع قبل از سجود یا در سجود واقع شود درین چهار صورت نماز باطل است
اعاده باید کرد و اگر این شک بعد از اکمال سجدتین باشد نماز صحیح است بنا بگذارد
بر چهار و تشهد گفته سلام دهد و دو سجده سهو را بعمل آورد و تدارک این
میشود ان شاء الله الحکیم تبصره پانزدهم در بیان حکم شک میان پنج و شش اگر

این شک در حال قیام قبل از رکوع باشد نماز صحیح است بنا بگذارد
بر پنج و قیام را مقدم ساخته تشهد کند و سلام و دو سجده سهو را
بعمل آورد ان شاء الله تعالی و اگر این شک در اثناء رکوع یا بعد از رکوع
قبل از سجدتین یا در اثناء سجدتین یا بعد از اکمال سجدتین واقع شود در تمام
این چهار صورت نماز باطل است و حکم نماز گذار اعاده باید کرد ان شاء الله

تبصره شانزدهم در بیان حکم شک میان دو و سه و شش اگر کسی
شک کند میان دو و سه و شش انچنین شک در حال قیام قبل از رکوع و در
اثناء رکوع و بعد از رکوع قبل از سجود و در اثناء سجود و بعد از اکمال سجدتین
در جمیع این پنج صورت باعث بطلان نماز میشود ان نماز را اعاده کند

ان شاء الله تبصره هفدهم در بیان حکم شک میان دو و چهار و شش اگر شک
مذکور در حال قیام قبل از رکوع یا در اثناء رکوع یا بعد از رکوع قبل از
سجود یا در اثناء سجدتین واقع شود در این چهار صورت ان نماز باطل است
اعاده باید کرد و اگر این شک بعد از اکمال سجدتین شد نماز صحیح است بنا بگذارد
بر چهار و تشهد کند و سلام دهد و دو رکعت نماز ایستاده احتیاطا بگذارد
و بعد از ان سجده های سهو را بعمل آورد ان شاء الله تعالی و بعد از

تبصره هجدهم در بیان حکم شک میان دو و پنج و شش بدانکه اگر
و حالی که شک مذکور در تمام صور خمسه یعنی قائما قبل از رکوع و در
اثناء رکوع و بعد از رکوع پیش از سجود و بعد از اکمال سجدتین باشد باعث

بطلان آن

بطلان آن نماز است و حکم نماز گذار اعاده باید کرد ان شاء الله تعالی

تبصره نوزدهم در بیان حکم شک در میان سه و چهار و شش بدان
رحمک الله اگر کسی شک کند میان سه و چهار و شش شک کند این
در چهار صورت که ایستاده پیش از رکوع و در اثناء رکوع و بعد از رکوع
قبل از سجود و در اثناء سجود هرگاه واقع شود نماز باطل است اعاده باید کرد
و اگر شک مذکور بعد از اکمال سجدتین بعینه باشد نماز صحیح است بنا بگذارد
بر چهار و تشهد خوانده سلام دهد انگاه یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت
نشسته احتیاطا بگذارد و بعد از ان سجده های سهو را بعمل آورد

این شک میشود ان شاء الله تعالی العزیز تبصره بیستم در بیان حکم شک میان
سه و پنج و شش اگر کسی شک کند میان سه و پنج و شش اگر شک مذکور در اثناء
قیام قبل از رکوع واقع شود بنا بگذارد بر پنج و قیام را منهدم سازد و
تشهد خوانده سلام دهد و یک رکعت نماز ایستاده احتیاطا بگذارد یا دو رکعت
نشسته زیرا که احتمال دارد که رکعت چهارم رکعت سیم بعینه باشد انگاه
دو سجده سهو را بعمل آورد ان شاء الله تعالی و اگر این شک در حین رکوع یا بعد از
رکوع پیش از سجود یا در اثناء سجود یا بعد از اکمال سجدتین باشد در
این چهار صورت آن نماز باطل است اعاده باید کرد و بالله التوفیق

تبصره بیست و یکم در بیان حکم شک میان چهار و پنج و شش اگر کسی
شک کند میان چهار و پنج و شش اگر شک مذکور در حال قیام قبل از

از رکوع باشد نماز صحیح است بنا بگذارد بر پنج و قیام را منهدم ساخته
تشهد کند و سلام دهد و یک رکعت نماز احتیاطاً بگذارد زیرا
که محتمل است که رکعت منهدمه رکعت چهارم واجبه باشد و آنگاه دو
سجده سهو را بجای آورد و شک مذکور در سه صورت یعنی در اثناء
رکوع و بعد از رکوع قبل از سجود و در اثناء سجود باعث بطلان آن
نماز است و اگر شک مذکور بعد از اکمال سجدتین واقع شود بنا بگذارد
بر چهار و تشهد بخواند و سلام دهد و بعد از آن دو سجده سهو را بعمل آورد والله
المستعان. تبصره بیست و دوم در بیان حکم شک میان دو و سه و چهار و پنج
اگر شک مذکور در حال قیام قبل از رکوع واقع شود آن نماز باطل است و
اعاده باید کرد و همچنین باطل است در اثناء رکوع و همچنین بعد از رکوع
و قبل از سجود باطل است و همچنین در اثناء سجود باطل است و اگر آن شک
بعد از اکمال سجدتین باشد نماز صحیح است بنا بگذارد بر چهار و تشهد خوانده
سلام دهد و احتیاطاً دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نشسته بگذارد
و دو سجده سهو را بجای آورد تا تدارک سهو بشود والله الموفق. تبصره بیست
و سیم در بیان حکم شک میان دو و سه و پنج بدان اخی
یا اخی که شک در میان دو و سه و پنج در جمیع صور ششگانه مذکوره باعث
بطلان نماز است و آن نماز را اعاده باید کرد والله المعین.
تبصره بیست و چهارم در بیان حکم شک در میان دو و چهار و پنج و شش

اگر کر

اگر کسی شک کند میان دو و چهار و پنج و شش اگر شک مذکور در حال
قیام قبل از رکوع یا در حال رکوع یا بعد از رکوع قبل از سجود یا در
اثناء سجود که چهار صورت است واقع شود آن نماز باطل است اعاده
باید کرد و اگر این شک بعد از اکمال سجدتین باشد آن نماز صحیح است
بنا بگذارد بر چهار و تشهد که سلام دهد و آنگاه دو رکعت نماز
ایستاده احتیاطاً بگذارد و دو سجده سهو را بعمل آورد تا تدارک شک مذکور بشود
ان شاء الله العزیز عز و جل. تبصره بیست و پنجم در بیان حکم شک میان سه
و چهار و پنج و شش اگر شک مذکور قائماً یا قبل از رکوع واقع شود نماز
صحیح است بنا بگذارد بر پنج و قیام را منهدم سازد و تشهد که سلام دهد
و احتیاط کند بدو رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته و آنگاه
دو سجده سهو را بجا آورد و این شک در سه صورت یعنی در اثناء رکوع
و بعد از رکوع قبل از سجود و در اثناء سجود باعث بطلان نماز است
آن نماز را اعاده باید کرد و اگر این شک بعد از اکمال سجدتین باشد بنا
بگذارد بر چهار و تشهد که سلام باز دهد و احتیاط کند بیک رکعت
نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته و اولی آنکه دو سجده سهو را بجای آورد
تا تدارک شک مذکور خواهد بود ان شاء الله العزیز. تبصره
بیست و ششم در بیان حکم شک میان دو و سه و چهار و پنج و شش الی آخره
لکن یا اخی بالاستعاده بدانکه اگر کسی شک کند در میان دو و سه و چهار

پنج و شش این چنین شک در چهار صورت باعث ابطال نماز است
و حکم آن اعاده آن نماز است یعنی در صورتی که یا قبل از رکوع
در اثنای رکوع و بعد از رکوع قبل از سجود و در اثنای سجود اما
اگر شک مذکور بعد از اکمال واقع شود بنا بگذارد بر چهار و تشهد
سلام باز دهد و احتیاط کند به دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت
نشسته و دو سجده سهو را بعمل آورد تلافی و تدارک این شک میشود ان شاء
الله تعالی والعاقبة بالخیر بدان رحمک الله که رئیس المحدثین طاب الله ثراه
در کتاب فقیه و ثقة الاسلام جعل الله الجنة مأواه در کتاب کافی احکام
شکوک را نیز ذکر فرموده اند بانحو که اختلافی و حسب المضمون اخبار ائمه اطهار
علیهم صلوات الله الجبار بهر کدام از باب اذعان و تسلیم عمل کنند و اجرا
معمول دارند مثاب و مأجور و از ناشیه اثم و خطا مهجور خواهند بود
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم تذنیب بدان
وفقک الله لمرضاته و هداک بحبوحة جناته هر شک کند در نماز
های واجبی دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز سفر و نماز عیدین فطر و اضحی و نماز
کسوف و نماز مغرب و هرگاه غالب آید بر ظن او یکی از دو طرف
شک بنا بگذارد بر ظن که او نهم مثل علم یقینی است و در نماز احتیاط
فقهاء کرام اعلی الله مقامهم تردد دارند در قراءت فاتحة الکتاب
یا تسبیحات اربع جمعی از ایشان اعلی الله شأنهم بر آن شده اند فاتحة
الکتاب

الکتاب در نماز احتیاط متعین است زیرا که آن نماز است و نماز
نمیباشد مگر بفاتحة الکتاب و بعضی بر آن شده اند که مخیر است میان فاتحه
و تسبیحات اربع زیرا که آن قایم مقام رکعت سیم و چهارم است پس
مخیر خواهد بود در فاتحه و تسبیح مانند فریضه اخرا و بین لیکن بر اول یعنی
قایل بقراءت فاتحة الکتاب اصول مذهب دلالت میکند کما لا
یخفی و در کثیر الشک اختلاف است بعضی بر آن شده اند هرگاه او را
در عرف و عادت کثیر السهو و الشک گویند او کثیر الشک است و بعضی
فرموده اند که کثیر الشک آن است که در یک فریضه سه نوبت شک کند
و بعضی بر آن شده اند که کثیر الشک آن است که در سه فریضه پی در پی شک کند و قول
اول موافق است با فتاوی فقهای کرام حیاهم الله بالسلام و قمر اشرنا
الی ذلک من قبل فلینتبه کرر و هرگاه شک کند در عدد نماز نافله بنا بگذارد بر اکثر
و اگر بنا بگذارد بر اقل افضل خواهد بود و صورت سجده سهو از روی استحباب
آنکه اگر بگوید و سجده کند آنگاه سر بردارد آنگاه سجده کند آنگاه سر
دارد و تشهد کند تشهد سبک و سلام دهد و علمای اعلام تردد دارند
در وجوب ذکر در سجده سهو و اقوی وجوب است و در این ذکر اجلاف
کرده اند که آیا در آنها لفظ از ذکر خاص شده یا نه موافق اصول مذهب آنکه
خاص ذکر مخصوص نشده و آنکه بتعیین قایل است یکی از این سه لفظ را
بیاید گفت بسم الله وبالله اللهم صلی علی محمد وال محمد یا بسم الله وبالله
صلی الله علی محمد وال محمد یا بسم الله وبالله السلام علیک ایها النبی ورحمة

وبرکاته واگر کسی در دو سجده سهو عمدا اهال کند باشد نمازش
باطل نمیشود براو ست که انها را بجای اورد اگرچه مدتی طولانی از ان
گذشته باشد تم بعض ما اردناه و ختم من ذلک ما وعدناه بفضل الله العظیم
وجب نه العمیم والحمد لله علی الائه وصلی الله علی
افضل رسله وانبیائه واله الطاهرین
حج الله حجج الله واصفیائه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المنعم علی عباده باباحة المکاسب والتجارة وملهمهم طرق
المعاش والتحرز عن تشنیع الخسارة وصلی الله علی المبعوث بافضل
النفس اشعث النبوة والسفارة محمد واله الراکبین فی اطواق
العصمة والطهارة ما تعاقب النهار لیله واللیل المدلهم نهاره
اما بعد چون حسب المضمون منجز مشحون کریمه ما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون غرض از خلقت انس و جان معرفت و عبادت حضرت
سبحان است و عبادات و قوت روحانیه میسر نمیشود مگر بقوت
جسمانی و قوت نفوس بغذاء ابدان و منشا غذا بحکم یا ارض
لا ترزق عبادی الا بکد الیمین و عرق الجبین نمی بر تحصیل ان وجوه
مباحه و انفع و اسهل ان طرق مکاسب و تجارات و مکاسب
و تجارات آداب و امور چند متعلق و مربوط و بعض از آن
مرغوب و برخی منهی عنه و محظوط است بخاطر فاتر و نظر قاصر این

بالباعث

باعث عدیم الاستطاعة المحتاج الی رحمة ربه المهیمن عبد الله بن
محمد مومن غفر الله لهما السرائر والعثرات ونفعهما بربح التجارات
یوم لم المطراف العرصات رسید که قدری از آن آداب و قلیلی از
کثیر آن ابواب را در ضمن این مقاله و طی این رساله مسومه بمصابیح
الظلم و مفاتیح الجود والکرم در لغه مصباح طلب مرضات ولی النعم
و مخرج الوجود من العدم بر سبیل اختصار و طریق اقتصار ذکر نماید و
حجاب جهالت از خساران کشیده تا جمله اخوان دینی و خلان
یقینی از مرابح آن محظوظ و از ارتکاب در شبهه و حرام مغموط
گشته وسیله اجر ثواب و ربح بازار روز حساب مولف راجی العفو اند
علی ما شاء قدیر و بالعباد خبیر بصیر مصباح اول در بیان فضل کسب
و تجارت مرویست از سالار قوافل آگاهی و سید دودمان اوامر
و مناهی یعنی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه واله که هر که بکسب
تعب کشد برای عیال از حلال چنان است که در راه خدا بکسب
جهاد کرده باشد و در روایت از عالم خبر و امام روز غدیر امیر المومنین
صلوات الله علیه که خدای عز و جل دوست میدارد کسی را که امین
و خیانت در معاملات نکند و هم آن سرور عالیجناب فرموده
تجارت کنید تا برکت دهد خدا شما را که شنیدم از رسول خدای
صلی الله علیه واله که میفرمود روزی ده جزو است نه جزو آن در تجارت

و بگریزد در غیر تجارت و هم آنحضرت فرموده خدای تعالی دوست میدارد تعب
کشیدن را در طلب رزق حلال و در روایتست از علیم صادق امام جعفر
الصادق ع در تفسیر آیه ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
فرموده رضوان خدای و جنت در آخرت و سعت رزق و معیشت
و خوش خلقی در دنیا و هم آنجناب فرموده خوب مددکاریست دنیا از برای آخرت
و هم آن مخبر صادق صلوات الله علیه فرموده از ما نیست آنکه ترک کند دنیا را
بالکلیه برای آخرت و آنکه ترک کند آخرت را برای دنیا والله اعلم و طلب
وجه معاش بهره ور شو از آخرت و دنیا باید کرد که در دنیا محتاج و در آخرت
درمانده نباشی و هم آنجناب مستطاب فرموده اصلاح مال از ایمان است
و مرویست از جناب عالم صلوات الله علیه فرمودند عمل و کار کن برای
دنیای خود چنانکه گوئی همیشه خواهی بود و کار کن برای آخرت خود چنانکه
گوئی فردا خواهی مرد ارشدک الله یا اخی یعنی مو خود در عمل و کار دنیا را
که گوئی همیشه زنده خواهی بود وقت بر تو موسع است بسیار اهمال
امور دنیا و تعجیل کن در کار آخرت که گویا فردا فوت خواهد شد
از تو تدارک و عمل آخرت و در روایت است از زنبور سرای جلالت
اعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرمود نیکو مددکاریست بر پرهیز
کاری و مالداری و هم مرویست از صادق اهل بیت ع فرموده
سفر کن که روزی بجانب تو سفر کند و روایتست از امام فاتی ابا

عبدالله

عبد الله الصادق علیه السلام که تجارت زیاده میکند عقل را زیرا که
تجارت متضمن تجربه و تفکر در عاقبت امور است والله اعلم و هم
روایتست از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود تجارت کنید
که در تجارت مستغنی شوید از آنچه در دست مردمان است و رسول
خدای صلی الله علیه و آله فرمود که تاجر فاجر و فاجر در جهنم است مگر آنکه حق گیرد
و حق بدهد روایتست که مخزن رغایب و مواهب امیرالمؤمنین علی ابن
ابیطالب صلوات الله علیه فرموده که اعرابی از قبیله بنی عامر بخدمت سعادت
رسول خدای صلی الله علیه و آله آمده پرسیده بدترین بقعهای زمین کدام
است و بهترین بقعهای زمین کجا باشد آنحضرت فرموده بدترین بقعهای
زمین بازارهاست و بازارها میدان شیطان است هر صبح علم خود را
می آورد و کرسی خود را نصب میکند و اولاد خود را بجهت اضلال خلق متفرق میکند
پس جمعی از اهل بازار کم میکنند کیل خود را و قفیز را و جمعی سبک میسازند
ترازو را و جمعی دزدی میکنند در گز و جمعی دروغ میگویند در متاع پس
شیطان میگوید بفرزندان خود بر شما باد بر مردی که پدر او مرده است
و پدر شما زنده است همیشه اینرا میگوید اول کسیکه داخل میشود در بازار میباشد
و بعد از همه اهل بازار بیرون می رود و آنگاه آنحضرت فرمود بهترین
بقعهای زمین مسجدهاست و دوست ترین مردمان نزد خدای آنکس است
که پیش از همه کس داخل شود و بعد از همه بیرون رود و حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام فرمودند که بازار مسلمانان مسجد ایشان است هر که سبقت
کرد بمکانی وی بآن مکان احق و اولی است تا شب و مروی است
از امام بحق ناطق ابو عبد الله الصادق علیه السلام فرمود که ترک تجارت
عقل را زایل کند و در روایت که معلی بن خنیس که حضرت ابو عبد الله
مرا دیده ترک بازار کرده بودم فرمود که اغد الی عزک یعنی صبح برو بجانب
عزت خود یعنی بتجارت که باعث عزت تو باشد ظاهرا که مراد از صبح
اوایل روز باشد نه بکرد زیرا که آمدن بازار مکروه است پس منافات
بین الحدیثین نخواهد بود والله اعلم و در کتاب فقیه وارد است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود وای از برای تجار امت من از لا والله
و بلی والله که در مبایعات میگویند و وای از برای پیشه کاران امت
من از وعده امروز و فردا که میکنند و خلف آن از ایشان صادر
میشود و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین مصباح دوم در بیان مکاسب
و صناعات بد روایت است از سلاله حضرت خیر البشر ابو الحسن
موسی بن جعفر علیه السلام که مردی بخدمت بار رفت حضرت رسالت پناه
آمد عرض کرد و گفت یا رسول الله این پسر خود را قرآن آموختهام بکدام
صنعت و پیشه او را بگذارم و تعلیم کنم آنجناب او را مدح کرد فرمود که او را
در پنج پیشه مگذار در سبائی و صایغی و قصابی و حناطی و نخاسی اگر در
کفن سبائی کدام است آنحضرت فرمود کفن فروش مراد است مرا منحواه

آداب فی

فروشان کفن و بدرستی که یک مولود از امت من محبوبتر است نزد
من از هر آنچه آفتاب بر آن طلوع میکند این کلام معجز نظام کنایه است
از ما بین مشرق و مغرب و مراد از کفن فروش آن است که عملش همان
کفن فروشی باشد لا غیر و اگر کفن از جمله متاع او باشد قصوری
ندارد والله اعلم اما صایغی یعنی زرگری را زیرا که او بر طرف میکند نوالش
گری است مراد آن است که یا آنکه میتوان گفت که کم میشود در این
صنعت غش و خیانت نباشد و دیگر آنکه طلا و نقره که از آنها ظروف
طلا و نقره و زیور حرام از برای مردان میسازند و دیگر آنکه وعده کذب
میکنند والله اعلم اما قصابی زیرا که وی آنقدر حیوانات ذبح میکند
که رحم از دل او میرود اما حناطی بدرستی که حناط حبس طعام برای امت من
میکند و اگر شخصی ملاقات کند خدا را دزد دوست تر است نزد من از
اینکه احتکار و حبس طعام کرده باشد تا چهل روز هر آنکه آنکه یا آنکه ظاهر
مراد از قصاب ذباحی و سلاخی باشد نه صنعت قصاب والله اعلم
اما نخاسی بدرستی که جبرئیل ع نزد من آمد گفت که یا محمد بدترین امت تو
آنانند که آدم میفروشند نشیب در بیان بعضی مسایل ضروری
بدان رحمک الله که خلاصه آنچه از احادیث ائمه انام علیهم السلام
و کتب فقهاء کرام اعلی الله مقامهم فی دار السلام معلوم و مستفاد میگردد
آن است که بعد از طلوع صبح و پیش از طلوع آفتاب نمود معامله کردن

برابر

مکروه است وهمچنین پیش از دیگران ببازار رفتن و عیب را
پنهان ساختن و بر سر معامله مؤمنی در آمدن که مانع معامله او شود
پیشباز کاروان رفتن بجهت کم خریدن یا زیاده فروختن بی اطلاع
ایشان بر نرخ شهر و حد پیشباز چهار فرسخ است تا کمی اینها مکروه است
و همچنین مکروه است خریدن آرد و خریدن نان اشد کراهت است
یعنی خریدن آرد و نان همه روزه بجهت خوردن نه ذخیره کردن و حرام
احتکار نزد بعضی از علما و اعلام احتکار نگهداشتن گندم و جو و مویز و خرما
و روغن و نمک است از برای زیادتی قیمت هرگاه مردم بان محتاج
باشند و دیگری نباشد که بفروشد و سنت است مهیا نمودن مال اگر
چه از برادران باشد و بجهة قوة نیز گندم خریدن بهتر است و باعث عیش
مؤمن است و مکروه است در معاملات قسم خوردن و مشروط است
که هرگاه چیزی بخرد سه نوبت تکبیر و شهادتین بگوید و با جمیع مردم نیک
معامله کند و با کسی که خواهد معامله کند باشد و او پشیمان شود از اقاله و باطل کند
و کم بستاند و زیاده بدهد زیرا که حضرت صادق علیه السلام فرموده که
اقاله کند نادم مسلمانی را در بیع خدای سبحانه اقاله و باطل کند عثرات او را
در روز قیامت وصلی الله علی محمد واله الطاهرین مصباح سیم در بیان اقسام
و احکام کسب بدان رحمک الله که اقسام کسب پنج است واجب و مستحب
و مباح و مکروه و حرام اما واجب پس تحصیل قوة خود و عیال از راه مشروع

و غیر از

و غیر از کاسبی ممری بجهت وجه معیشت نباشد اما سنت و آن در وقتی است که
بجهة وسعت بر اهل و عیال و تصدق و احسان بر فقرا و مساکین باشد
اما مباح در آنوقت است که از آن مستغنی باشد و ضرری در آن معلوم نباشد
اما مکروه آن است که اجتناب از آن اولی و بهتر است مثل صرافی و
کفن فروشی و بنده و خوردنیها فروختن و ذباحی و سلاخی و زرگری
و حجامی بشرط مزد و جولائی و اجرت فحل و خصی کردن حیوانات و اجرت
تعلیم قرآن و نوشتن آن و نشستن بر دریا برای تجارت و معامله با ظالمان
و زنان و سفله و کردان و فرومایگان و اهل ذمه و صیادان و اسب و علف مانند
آتشک داران و مخنثان اما حرام از آن پنج قسم است اول فروختن
نجس العین مثل خمر و نبیذ و فقاع و مرده و سگ و خوک مگر
سگ شکاری و گله و زراعت و خانه که فروختن و اجاره دادن آن
جایز است و همچنین فروختن بول و سرگین مگر بول شتر برای
شفا و حرام است فروختن مایعات که نجس شده باشند
و پاک نشوند مگر برای روغن نجس که فروختن آن جایز است
برای سوختن لیکن نباید در خانه و زیر سقف باشد بنا بر فتوای
فقها رضوان الله علیهم دوم فروختن آنچه استعمال آن در فعل
حرام شود مثل آلات قمار بازی و بت و صلیب و فروختن سلاح
بدشمنان دین و اجاره دادن دکان و خانه برای فروختن شراب

و بنگ و فروختن انگور برای خمر و فروختن چوب بکسی که آلات قمار
و بت بازی میسازد شد سیم فروختن چیزی نفع مثل خرس و سنگ
پشت و کرم و پلنگ و گرگ چهارم عمل فعل حرام است مثل
تراشیدن صورتهای مجسم و ساز و همراهی ظالمان در
فعل حرام و نگاه داشتن کتب اهل ضلالت و نوشتن آن مگر برای
حجت و ابطال آن و تعلم و تعلیم سحر و کهانت و قیافه و شعبده و
قمار و هجو مؤمنان پنجم هر اجرت گرفتن بر فعل واجب مثل غسل
دادن میت و کفن کردن و دفن نمودن و همچنین حرام است اجرت گرفتن
برادان و پیشنمازی و جایز است که مؤذن و معلم قرآن و ادب
وجه معیشت خود را از بیت المال مسلمانان بازیافت کنند والله اعلم
حکیم علاوه نفاعنه روایتست از کاشف رموز حقایق ابو عبدالله
الصادق علیه السلام که فرمود تو انگری که باز دارد ترا از ظلم بهتر است
از پریشانی که وادارد ترا بر گناه و هم آنجناب فرمود که ضرری در
اینکه جمع کردن مال را نخواهد بمال آبرو حاصل میشود و ادای دیون
و صله رحم بجا می آید و هم آنجناب فرموده خریدار ملک مزروعه
مرزوق و فراوان روزی میشود و فروشنده ملک مزروع محروم
در روزی بر طرف [illegible] است مرویست که کنز الکنوز است امام محمد
باقر علیه السلام فرموده در تورات نقش شده هر که زمین یا آب
بفروشد و قیمت آنرا بزمین یا آب دیگر ندهد آن قیمت از و میرود نابود

دو

و عبث و هم از آنجناب فرمود که اجرت زانیه حرام است
و قیمت سگ غیر شکاری حرام است و قیمت شراب حرام است و اجرت
کاهن حرام است و قیمت میته حرام است اما رشوه گرفتن در احکام
کفر است بخدای عظیم و مرویست که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود صاحب
مطاع اولی است بقیمت کردن و رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود
که خدای سبحانه دوست دارد آدمی را که با ساده بفروشد و با ساده
بخرد و با ساده حق و قرض را بدهد و با ساده حق و قرض را بگیرد و در روایت
است از حضرت ابی عبدالله الصادق علیه السلام فرمود ضرر تغییر
نکن در چهار چیز در قیمت قربانی در قیمت کفن و قیمت بنده و در کرایه سفر
مکه معظمه و در روایت محمد بن سنان از نمک مایه زیان و در حرمین دیده
دیده چیز از المتن حضرت ابی الحسن علیه السلام و آله است همه
مسلمانان در آب روخانه و آتش و گیاه تر و خشک شریکند پیش از
جمع کردن آن و انتفاع بآن ظاهر آنکه در صورتی است که ملک کسی نباشد و دیگری
انرا جمع نموده باشد مراد از آتش در حدیث شریف محتمل است که همه باشد
از قبیل سنگ و هیمه باسم سبب والله اعلم مصباح چهارم در ذکر ادعیه
متعلقه بداخل شدن در بازار و خریدن متاع و حیوان و جاریه و در عوض
روایت است از صادق آل محمد ع هر گاه داخل بازار یا مسجد جامع شوی
بگو یکمرتبه اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و الله اکبر کبیرا

والحمد لله کثیراً وسبحان الله بکرة واصیلا ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم وصلی الله علی محمد وآله برابر است آن قول برای دی تجربه نمودیم بجا
آمد و در روایت سدیر از امام محمد باقر سلام الله علیه والکو است
که آنجناب فرمود مخاطباً له برآنکه نباشد مگر صبح و شام بمکان خود
در بازار بروی و در آنوقت پای در بازار گذارد و بگوید اللهم انی
اسئلک خیرها و خیر اهلها و اعوذ بک من شرها و شر اهلها اگر آنکه
موکل کند خدای عز و جل بر او ملکی را که محافظت و حمایت کند او را
تا آنکه مراجعت کند بمنزل خویش پس میگوید باو که تو را پناه دادم
از شر بازار و اهل بازار در این روز هرگاه بنشیند در مکان خود
و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمداً عبده و رسوله صلی الله علیه و آله اللهم انی اسئلک من فضلک حلالاً
طیباً و اعوذ بک من ان اَظلِمَ او اُظلَمَ و اعوذ بک من صفقةٍ
خاسرةٍ و یمینٍ کاذبةٍ میگوید آن ملک که موکل است براو که بشارت
باد تو را امروز در بازار کسی که نصیبش از تو وافرتر باشد نخواهد بود
می آید بتو آنچه خدای قسمت تو کرده بعنوان وفور و حلال رسانیده
و با برکت و در روایت است هرکه ذکر خدا کند در بازار امرزیده شود
بعدد هرکه در بازار است از صامت و ناطق و در روایت محمد بن
مسلم از احدهما علیهما السلام والکو است که هرگاه متاعی بخری سه نوبت

الله اکبر

الله اکبر بگوی آنگاه بگوی اشتریته التمس فیه من خیرک واجعل لی فیه
خیراً اللهم انی اشتریته التمس فیه من فضلک فاجعل لی فیه فضلاً
اللهم انی اشتریته التمس فیه من رزقک فاجعل لی فیه رزقاً
آنگاه تکرار کلمه را سه بار رزقک الله وافراً یا اخی ان متاعی را
برای تجارت میخری این دعا را در وقت خریدن آن بخوان آن
حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه بر متاعی که میخریدند بران
مینوشتند برکت لنا اولی و سبب آنکه بر امتعه برای تجارت یا خود
یا اهل و عیال میخری بتکلیات رضویه را بنویسی ایشان لله اولو نوشتن
لازم نیست بقلم و مرکب باشد بلکه بانگشت و غیره نوشتن مطلوب حاصل
و نوشتن اجمل امله والله اعلم و در روایت عمرو بن ابراهیم از ابا الحسن ع
والکو است که حضرت فرمود هرگاه دابه بخری بر جانب چپ او ایستاده
بپا شو و دست بر سر او بگذار و بر سر او فاتحة الکتاب و قل هو الله احد و
معوذتین و آخر سوره حشر و آخر بنی اسرائیل قل ادعوا الله او ادعوا
الرحمن و آیة الکرسی را بخوان که این آیات وسیله حفظ آن دابه است
از آفات و چون خواهی غلامی یا حیوانی بخری بگو اللهم قدر لی اطو
لهن الحیاة حیوة و اکثرهن منفعة و خیرهن عاقبة و اگر کنیزک
بخری بگو اللهم انی استشیرک و استخیرک و بر روایتی دیگر وقت
خریدن کنیزک بگو اللهم ان کان خیراً ذالک فاصرفنی عنها الا الذی هو

خیر امنها فانک تعلم ولا اعلم وتقدر ولا اقدر وانت علام الغیوب
و چون چیزی بخری سه تکبیر و شهادتین بگوی انشاء الله تعالی مصباح پنجم در بیان
بیع بدان رحمک الله موافق فتاوی فقهای کرام طاب الله ثراهم
از جمله ارکان بیع عقد است یعنی ایجاب و قبول اما ایجاب مثل فروختم
یا مالک ساختم ترا در این چیز بفلان مبلغ اما قبول مثل خریدم یا مالک
شدم و قبول نمودم و گفته اند که بی عقد بیع واقع نمی شود و ناچار است
که بلفظ بگوید و باشاره و کتابت واقع نمی شود مگر لال که اشاره یا کتابت کند
اما این کلام از نصوص احادیث ائمه ایشان ع تا حالت بنظر قاصر نرسیده والله اعلم
و هر شرطی که در حین عقد کنند از شرطهاء جایز معلوم که سبب جهالت مبیع
و ثمن نشود و منافی مقتضای عقد نباشد وفا کردن بآن لازم است
مثل شستن جامه و رنگ کردن و دوختن و امثال اینها و اگر شرط
منافی عقد باشد مثل آنکه مشتری انرا نفروشد یا بنده را آزاد
نکند و یا به نبخشد یا با کنیزک مقاربت نکند یا آنکه مبیع را غصب کند
یا بدزدد و رد ثمن باطل خواهد بود و اگر شرط فاسد کند عقد هم فاسد شود
و اگر چیزی را بفروشد بشرط آنکه اگر مشتری اگر ازو بکند بایع اختیار
فسخ بیع داشته باشد صحیح است و اگر شرط قرض کند یا آنکه
ضامن برای مبیع یا ثمن بدهد صحیح باشد ولا قوة الا بالله مصباح
ششم در بیان بایع بدان رحمک الله شرط است که بایع بالغ و عاقل
و مختار و مالک

و مختار و مالک یا در حکم مالک باشد جد و وصی و وکیل و حاکم
جایز الحکومه وامین در حکم مالک اند یعنی اگر طفل یا دیوانه هر چند مال آن را
سازد و ولی ایشان را یا بیهوش یا سفیه یا مست یا مکره بیعی کنند آن بیع
صحیح نیست هر چند بعد از زوال مانع به بیع راضی شوند مگر مکره که بعد از
زوال اکراه هرگاه راضی شود بیع صحیح است و بیع فضولی که غیر مالک
کند بدون اذن مالک موقوف است با جازه مالک اگر اجازه
کند صحیح است و الا باطل است و بعضی این را به هر وجه که باشد باطل
گفته اند و اگر مالک حاضر باشد و دیگری ملک او را بفروشد و او
هیچ نگوید این سکوت اذن نشود و بعد از آن مالک آنرا باطل تواند کرد
و حاکم شرع جایز الحکومه میتوانند مال طفل را بنابر صرفه و غبطه هر گاه
پدر و جد یا وصی نباشد فروختن و همچنین مال غایب و مفلس و غایب را
میتوانند فروخت و اگر مبیع مصحف باشد شرط است که مشتری آن مسلمان
باشد و همچنین است حکم بنده مسلمان که او را بکافر فروختن جایز
و صحیح نیست و اگر کسی ملک دیگری را بفروشد و تصرف مشتری بعد
و مالک بیاید عین المال را پس گیرد مشتری را است که رجوع کند بر
بایع بقیمتی که داده و نقصانی که کشیده مثل خرج عمارت و علوفه حیوانات و
امثال آن اگر ندانسته باشد که آن ملک دیگری است یا بایع دعوی
اذن کرده باشد و اگر چنین نباشد رجوع به نقصان و قیمت نمیتواند کرد مگر آنکه

قیمت نوشته شود یا بایع باقی مانده باشد مصباح هشتم در ذکر بیع و ثمن
بدان رحمک الله موافق احادیث ائمه اطهار علیهم صلوات
الملک الجبار و فتاوی فقهای عالی مقدار طاب ثراهم
شرط است در هر یک از مبیع و ثمن هشت چیز اول آنکه ملک
باشد پس صحیح نباشد بیع آب جوها و نهرها و علف صحرا پیش از
جمع کردن و بدستور صحیح نیست بیع شکار پیش از گرفتن آن و امثال
اینها دوم آنکه نقصانی در ملکیت آن نباشد مثل وقف مگر آنکه
خراب و باعث خلاف و نزاع ارباب آن باشد و همچنین صحیح نیست
بیع کنیزی که از آقای خود فرزند داشته باشد و فرزند زنده باشد
مگر آنکه آقای او مفلس باشد و بهاء او را بذمه باشد چه در این صورت
بجهت ادای بهای او میتوان فروخت و همچنین صحیح نیست بیع رهن بی
اذن مرتهن سیم آنکه بایع قادر بر تسلیم مبیع باشد پس صحیح نیست
بیع مرغ در هوا مگر آنکه عادت برگشتن او داشته باشد و همچنین
ماهی در آب فروختن صحیح نیست مگر آنکه راه او بسته باشد و
بدستور غیر صحیح است بیع بنده گریخته بلا اضافه چیزی دیگر و اگر با انضمام
چیزی بفروشد بیع صحیح است اگر بنده بدست نیاید تمام قیمت
در مقابل آن ضمیمه باشد و مشتری را رجوع و حرفی بر بایع نیست
چهارم آنکه مبیع معلوم باشد بروئیت یا وصفی که عالم بان گردد

ازجمله

و ازجمله مکیل و اگر چیزی را بوصفی بفروشند و بان وصف نباشد مشتری را
اختیار رد آن هست و همچنین غرض از آن بو یا طعم باشد باید چشیده و
بو کرده و اگر بمحض وصف بدون بو کردن و چشیدن بیع کند و معیوب
بر آمد مشتری مخیر است میان رد کردن یا تفاوت گرفتن اگر
دست زده باشد رد نمیتواند کرد و تفاوت میان صحیح و معیوب
بستاند و همچنین ارش بستاند آنچه را که از معیوبی تلف شده باشد
مثل خربزه و خیار و اگر عیب دار آن قیمت نداشته باشد مثل تخم
مرغ ضایع شده بیع باطل است مشتری بهای آنرا تمام بستاند
والله اعلم پنجم آنکه معلوم القدر باشد بکیل یا وزن یا شماره
و کافی نیست مشاهده آنها پس اگر چیزی یا جوال غله بگزاف بدون
کیل و وزن یا چیزی را بیک مشت اشرفی یا عباسی یا صد دیناری یا بی
شماره بفروشد صحیح نیست و کافی نیست مشاهده در بیع زمین و جامه
بر زمین نمودن و جایز نیست فروختن شیر در پستان و بچه در شکم
و پشم بر پشت حیوان و مشک در نافه هر چند گشوده باشد والله اعلم
ششم آنکه منفعت باشد موافق شرع پس صحیح نیست بیع آلات قمار
و بدستور صحیح نیست چیز بی نفع مثل شیر و سگ و گرگ و مار و عقرب و موش
و امثال اینها هفتم آنکه پاک باشد یا ازاله نجاست از آن ممکن باشد
و لهذا صحیح نیست بیع نجاسات و بیع چیزی نجس شده که ازاله آن

نتوان کرد والله اعلم مسئله مثل دوشاب یکمن مع روغن بخرکه
بیع آن جایز است بجهت خوشی در غیر رز بسقف والله اعلم
هشتم اگر مبیع غیر بایع و مشتری باشد پس تسلیم صحیح نیست اقالة
مثلا را نجوش نفروشد مصباح هشتم در بیع میوه [illegible] تمثال
انها بدان رحمک الله که ظهور صلاح در خرما رنگ گرفتن است
وظهور صلاح در انگور آن است که غوره بسته شود و در باقی
میوه ها شکوفه ریختن و دانه سخت شدن است وظهور صلاح
سبزیها مثل خیار و بادنجان و خربزه و غیرها آن است که ظاهر شود
و بسته شود و چون انها داشتی بدانکه جایز نیست بیع هیچ کدام از اینها
پیش از ظهور صلاح و جایز نیست فروختن خرما بر درخت بخرمای بر زمین که
مغله از جنس آن باشد والله اعلم مصباح نهم در بیع حیوان از انسان
وغیرها بدان رحمک الله که آدمی را مالک میتوان شد هرگاه
او را اسیر کنند بسبب کفر اصلی از کافر حربی یا از کافر ذمی
هرگاه بشرائط ذمه بنا شد و بعد از آن کسی که سرایت میکند باولاد
و ذریه او هرچند خود و اولاد مسلمان شوند و همچنین آدمی را مالک
میتوان شد بانتقال از غیر مثل بیع و هبه و میراث و همچنین است
بولادت یعنی خانه زاد و مالک نمیتواند شد مرد هیچ یک از اینها را
سوای یازده کس پدر و مادر و جد و جده پدری و مادری هرچند

بالاروند

بالاروند و فرزند خواه پسر و خواه دختر باشد و فرزند فرزند
هرچند پایین روند و خواهر و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر
برادر هرچند پایین روند هرگاه مرد مالک یکی از اینها شود فی
الحال آزاد میشود و زن مالک نمیشود هیچ کس را سوای پدران و ما
دران هرچند بالا روند و فرزندان هرچند پایین روند
و مکروه است مالک شدن خویش غیر مذکورات و خویشان
رضاعی نیز در حکم خویشان نسبی است و صحیح است هر یک از زن
و شوهران دیگری را مالک شوند اما نکاح باطل میشود و اگر شوهر زن را
مالک شود بجهت ملکیت بر او حلال است و اگر زن مالک شوهر او
حرام است تا وقتی ملکیت باقی باشد و آنچه در دار الحرب گرفته باشند
مخصوص امام است لیکن در زمان غیبت امام علیه السلام وطی کنیزان
کذلک را ائمه علیهم السلام حلال کرده اند بر شیعیان خود از برای
طیب ولادت و اما حیوانات وحشی را مالک میشوند بصید یا بانتقال
شرعی یا ولادت در ملک و غیر وحشی را مالک میشوند بانتقال
یا ولادت مذکور و حیوانی که ملک باشد صحیح است بیع آن
و بیع قدری از آن مثل نصف یا یک دانگ و غیر آن اما بعنوان اشاع
و جایز نیست پاره معین از آن مثل سر و دست و غیره کنیزی را که
اقا مقاربت کرده باشد واجب است قبل از بیع استبرا کند بیک حیض

یا چهل و پنج روز و بر مشتری نیز واجب است استبرا نمودن و اگر
معتمدی خبر دهد که استبرا شده است استبرای مشتری ساقط می‌شود
و همچنین استبرا ساقط است اگر آن کنیز مملوک زن باشد
یا آیسه یا خورد سال یا حایض یا حامله باشد و اگر آبستن باشد وطی
او حرام است پیش از چهار ماه و ده روز و بعد از آن مکروه است و سنت
است که از میراث خود چیزی از برای او مقرر کند و هم سنت است اگر
بنده بخرد اسم او را تغییر دهد و از حلویات چیزی بخوراکش دهد و
چهار درهم خرما بخرد و تصدق او کند والله العالم بحقایق الاشیا مصالح
در پنجم بیان خیار موافق فتاوی فقهاء رضوان الله علیهم اصل در بیع لازم
بودن است و گاه باشد که بسبب خیار از اصل خود بیرون رود و خیار
موافق احادیث و ضبط علماء اعلام طاب الله ثراهم هفت نوع است
اول خیار مجلس و آن ثابت است بایع و مشتری را قبل از تفرق
بایع و مشتری از یکدیگر مادام که در عقد اسقاط خیار نکرده باشند و اگر
تفرق شده باشد یا در حین عقد شرط سقوط خیار کنند یا یکی از دیگری
بگیرد خیار ساقط میشود و اگر یکی بیع را لازم سازد خیار او ساقط میشود
دوم خیار حیوان و آن ثابت است از برای مشتری از حین عقد تا
سه روز و اگر ساقط کنند در عقد یا بعد از عقد یا تصرف کنند در حیوان
ساقط شود خیار سیم خیار شرط و آن ثابت است از برای هر که شرط کند

للبایع و مشتری

للبایع و مشتری و غیره در مدتی که خواهند در حین عقد و واجبست که مدت مضبوط
باشد که احتمال زیاده و کم نداشته باشد اگر پیش از عقد یا بعد از
عقد یا شرط مدت غیر معین کنند باطل است چهارم خیار غبن اگر کسی
چیزی بفروشد بکمتر از قیمت یا بخرد به زیاده از قیمت و تفاوت
که میان قیمت و ثمن باشد کسی مثل آن را عرفا متحمل نشود و چون زیاده
عالم به قیمت در بیع مغبون باشد و بر او خیار فسخ بیع پس میرسد پنجم
خیار تاخیر هر کس چیزی بخرد و مشتری مبیع را قبض نکند و ثمن را به بایع
ندهد آن بیع تا سه روز لازم اگر مشتری ثمن را تا سه روز بدهد بایع باید
مبیع را بدهد و اگر سه روز منقضی شود و ثمن را ندهد بایع را خیار فسخ
بیع میرسد و چیزی را که زود ضایع میشود تا شب بیع آن لازم است و بعد از آن
بایع را خیار هست و اگر پیش از شب ضایع شود خیار و در آن مشتری است
ششم خیار رؤیت هر کس چیزی بخرد به وصف یا به آنکه پیشتر دیده باشد
و بعد از بیع چون ببیند که به آن وصف نباشد یا آن نوع را که دیده بود
نرسد او را خیار فسخ و همچنین است حکم در فروختن چیزی به وصف مذکور
یا پیشتر نو دیده باشد هفتم در خیار عیب اگر کسی چیزی بخرد و ظاهر شود
که پیش از عقد بر آن عیبی بوده است مشتری مخیر است میان رد و ارش
گرفتن و ارش چیزیست از قیمت به نسبت آن قیمت باشد
نسبت تفاوت میان قیمت صحیح و قیمت معیب است تا قیمت صحیح

واگر مشتری در حین عقد عالم بعیب باشد یا بکفل عیب خریده باشد
مجملا یا مفصلا یا مشتری اسقاط خیار کرده باشد خیار ساقط میشود واگر
مشتری در مبیع تصرف کرده باشد رد ساقط است ارش باقی میماند
واگر عیبی بعد از عقد پیش از قبض پیدا شود مشتری را اختیار رد باشد ان جهت
خیار رد است و در ارش اختلاف است و عیب در بنده کنیز
پای قدیم بودن و در فرش بول کردن است هر گاه طفل نباشد و
شش ماه حیض ندیدن شش ماه نیز اگر محل باشد عیب است و بنده را
بجنون و جذام و برص هر چند بعد از عقد تا یک سال ظاهر شود رد میتوان
کرد هر گاه مشتری در او تصرف نکرده باشد و با تصرف او را ارش میرسد
نه رد و بدانکه خیار شرط در هر عقدی از عقود جایز است مگر در نکاح و طلاق
و وقف و ابرا و عتق و بتصرف ساقط شود و اگر طرفین تصرف کنند
یا یکی باذن ان دیگر تصرف کند خیار وی ساقط است و اگر صاحب خیار
بمیرد ورثه را خیار میرسد و رد معیب فوری است یعنی تاخیر ان جایز نیست
هر گاه اسقاط خیار نکرده باشد و جایز است فسخ بغیر حضور خصم و در عیب او
واگر بیع فسخ شود مبیع را حاصل باشد مثل نتاج حیوان و ثمر و میوه
درخت و امثال اینها مبیع را رد کنند ان حاصل از مشتری است واگر
مبیع پیش از قبض تلف شود از مال بایع است والله اعلم
مصباح یازدهم در تسلیم مثمن و ثمن ببایع و مشتری بدان رحمک الله

هر گاه

هر گاه بیع واقع شود و در بیع کدام از مبیع و ثمن وعده نشده باشد
بر بایع تسلیم مبیع بمشتری و بر مشتری تسلیم قیمت به بایع واجب است
بی توقف یکی بر دیگری و میزان و قبضه آنکه کیفیت قبض در منقولات
متاع و قماش و نقود ان است که بدست مستحق ان برسد و در غیر منقولات
مثل زمین و باغ و خانه و درخت و امثال اینها ان است که خالی
کند و در حیوانات ان است که بمنزل او نقل کنند و در کیل و وزن
ان است که کیل یا وزن در او در برند و اجرت کیال و وزان و ذراع
مبیع بر بایع است و اجرت خرنده متاع و حمال و نقل کننده مبیع
و صراف ثمن بر مشتری است و مکروه است فروختن چیزی که خریده
باشد پیش از قبض و حرام است اگر طعام باشد و چیز را قبض انکه
باشد از میراث و صداق و مثل ان فروختن ان صحیح است والله اعلم بالحق
مصباح دوازدهم در بیان شفعه و شروط آن بدانکه شفعه ملک شریک است
حصه شریک دیگر را و شفیع هر گاه بفروشد ان است که طلب شفعه کند
و شروط شفعه هشت است اول انکه شریکان زیاده از دو نباشند
در حدیث عدد الرجال والله است و ائمه و دیلات که گفته اند ... اگر
ان بیشتر واگر شفیع پیش از ... شفعه میرسد دوم
انکه حصه مبیع اشتغال ... باشد نه بهبه و غیران از عقود هر چند معوضه باشد
سیم انکه مبیع چیزی باشد که نقل نتوان کرد مثل خانه و زمین و باغ و

وانچه را نقل توان کرد مثل حیوانات و متاع و آلات و مثل آنها در آنها
شفعه نیست و در محصول باغ و درخت از انگور و میوها شفعه نیست مگر چنانچه
بر درخت باشد چهارم آنکه مبیع چیزی باشد که قسمت آن صحیح باشد
و چیزی که قسمت نتوان کرد مثل حمام و آسیا و دکان تنگ شفعه در آن صحیح نیست
پنجم آنکه حصه مبیع مشاع باشد نه آنکه مفروز ششم آنکه قادر بر قیمت
باشد و اگر عاجز باشد یا مطل دهد یا فرار کند شفعه او باطل شود و اگر
گوید ثمن حاضر نیست سه روز مهلت دهند او را تا مدت [illegible]
و سه روز دیگر مهلت اگر حاضر نکند شفعه باطل شود و اگر گوید در شهر دیگر است
مهلت دهند او را تا مدت رسیدن آن و سه روز دیگر اگر باعث
ضرر مشتری نباشد هفتم آنکه فی الحال طلب شفعه کند اگر اهمال کند
با وجود قدرت باطل شود و اگر غایب بود نتواند حاضر شد و وکیل نتواند گرفت
تا چند او را شفعه میرسد هر چند مدتی گذشته باشد هشتم آنکه شفیع
مسلمان باشد و اگر مشتری مسلمان باشد کافر را هر چند ذمی باشد
شفعه بر مشتری مسلمان نیست اگر چه از کافر خریده باشد و مسلمان و کافر را
میرسد که از کافر شفعه بگیرند والله بکل شیء علیم هر آنکه شفعه میراث
میرود مثل مال و جایز است مشتری با شفیع صلح کند بانکه مبلغی بگیرد و
ترک شفعه کند والحمد لله ذی الجود والکرم وصلی الله علی شفیع الامم واله الطاهرین
مصابیح الدجی والظلم ومفاتیح الفضل والنعم بالخیر والبرکه ختم و تم تمت

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

الحمد لله الذی من علینا بهدایه الاسلام واغنانا بالحلال الطیب عن الحرام
واحل لنا بفضله بهیمه الانعام والصلوه علی سید الانام
وکاشف الظلام محمد واله الکرام ازمه الاحکام وشفعاء یوم القیام
ما سطع حسام وهدر حمام وبعد چنین گوید راجی رحمت باری و بادی
خطرات ... عصیان و شرمساری المحتاج الی رحمه ربه المنان عبد الله
بن محمد مؤمن اکرمه الله و نعمه والحقه باجداده الطاهرین که این گوهریست
ابدار و جوهری عالی مقدار مستخرج از خزاین اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات
الله الملک الجبار در بیان آداب ذبح و کشتار و صید و شکار و ما
یتعلق بذلک من الاطوار مجموع مؤمنان را ضروری و ناچار و جمهور اهل
دین ایمان را لازم و در کار است موسوم شد به تحفه الصوام مرسوم بر مقدمه
و فصول و ختام والله المعین علی المرام والموفق للتمام به النعمه والانعام
مقدمه قال الله سبحانه یا ایها الذین امنوا کلوا من طیبات ما
رزقناکم واشکروا لله ان کنتم ایاه تعبدون بدان رحمک الله
که در این آیه کریمه ذکر امر شکر دلیل است بر آنکه مراد الله انچه از طیب
منتفع به نیکوست و الا واجب نبودی شکر او در مقابل آن برای
شکر در مقابل آن زیرا که شکر در مقابل نعمت باشد و در این کلام

منجر بنظام اشارهٔ لطیفه است با آنکه عبادت مشرک باشد والله اعلم
روایتست از کاشف حقایق ابو عبدالله الصادق علیه السلام که فرمودند
هرچه را نحر باید کرد اگر ذبح کنند حرام شود و هرچه را ذبح باید کرد اگر نحر کنند
حرام گردد یعنی شتر را نحر باید کرد اگر ذبح کنند حرام شود و گاو و گوسفند
را ذبح باید کرد اگر نحر کنند حرام شود و هم آنجناب فرمودند که مخورید ذبیحهٔ یهودی و نصاری
و مجوسی و جمیع مخالفین دین اسلام را و روایتست از بحر المفاخر امام محمد جعفر
الباقر ع که از آنحضرت سؤال کردند از خریدن گوشت از بازار و نمی‌دانند
که قصابان چه کرده اند و آداب ذبح را بجا آورده اند یا نه آنجناب فرمودند
که تناول کن هرگاه در بازار مسلمانان خریده باشی و سؤال مکن از آن و اگر از
که در کتب و کلام اصحاب نیست آنچه بآن معلوم گردد که بازار مسلمانان
از غیر ملکه در این امر رجوع بعرف و عادت باشد و در موثقهٔ اسحق
بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام مناط حکم غلبهٔ اهل اسلام است
و این منافات بعرف و عادت ندارد والله اعلم و سؤال کرد
محمد بن مسلم از صادق بحق ناطق علیه السلام از حلیت و حرمت ذبیحه
ای که اسم خدا بر آن قبل از ذبح گفته باشند آنجناب فرمودند تناول کن باکی
نیست در آن مادام که متهم نباشد راوی میگوید که سؤال
کردم از آنجناب که مردی ذبح کرد و بسم الله نگفت فرمودند هرگاه
فراموش کرده بگوید در آنوقت که بیادش آید بگوید بسم الله علی اوله

و علی آخره از این حدیث مستفاد میگردد که جاهل و فراموشکار
هر دو معذورند در امر قبله و بسم الله در باب ذبیحه والله اعلم مرویست
که سؤال کرد محمد بن مسلم از کنز المآثر امام محمد باقر علیه السلام از شخصی که ذبح
کرده و تسبیح و تکبیر و تهلیل گفته یا حمد خدای گفته آنحضرت فرمودند که اینها
تمام اسماء الهیست قصوری در آن ذبیحه نیست در کتاب [illegible]
و کلوا است که اگر ماهی بیابی و معلوم تو نباشد که ذکی یا غیر
ذکیست بیفکن آنرا در آب اگر در روی آب بر پشت افتد
غیر ذکی و حلال نیست و اگر بر روی افتد ذکی و حلال است و همچنین
اگر گوشتی یافت شود و ندانند که آن ذکی یا میته است بیندازند قدری از آنرا
بر آتش اگر بهم کشیده شد ذکیست و اگر پهن شود میته است و بر این تقریر اگر
شخص ماهی [illegible] ندانند که آن از جملهٔ ماهیان حلال است یا حرام
بگذارند اما در دم آنرا اگر سرخ شد حرام و غیر ماکول و اگر سرخ نشد
حلال و ماکول خواهد بود و مرویست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند که مخور از گوشت بره که شیر سگ خورده باشد از خوک [illegible]
نیست و [illegible] آشامیدن شیر الاغ و همچنین خوردن گوشت الاغ
و جایز نیست خوردن هیچیک از مسوخات یعنی میمون و خوک و
سگ و فیل و گرگ و موش و خرگوش و سوسمار و طاووس و خرس و
و عنکبوت از ماهی و غوص و خرچنگ و خفاش و کلاغ و روباه و

و جرب و خارشت روایتست از حضرت صادق علیه السلام که
نجاست خوار را چهل روز باید بست بعد از آن نحر و خوردن آن حلال است
و گاو جلاله را یعنی نجاست خوار سی روز و بروایتی قاسم بن
محمد جوهری گاو جلاله را بیست روز باید بست و گوسفند جلاله را ده روز
و بط را سه روز و بروایتی شش روز و مرغ خانگی را سه روز و ماهی
جلال را یک روز در آب حلال پیش خوردن پس از گوسفند را
که آن لقمه شیطان است و در روایتست از حضرت صادق علیه السلام
که هرگاه مضطر شوی میته و خون و گوشت خوک بخورد از انها قدر سد
رمق تا نمیرد که فرموده است و در روایت انجناب ولکو است که خوردن
میته بدن را ضعیف و قوة را سست کند و نسل را منقطع سازد و مرگ
مفاجات آورد و خوردن خون مورث زرد آب باشد و دیوانگی
و [illegible] و قلت [illegible] و زوال [illegible] و از انجناب بروایت
که ده چیز از گوسفند حرام است که نباید خورد سرگین که در شکم آن است و غدد
و خون و مخ حرام که در میان کرهای پشت می باشد از دماغ تا دم
و سپرز و [illegible] و ذکر و خایها و بچه دان و فرج و شاه رگ و [illegible]
فرمود که ده چیز از میته پاک است شاخ و سم و استخوان و دندان
و پنیرمایه و شیر و مو و صوف و پر و تخم مرغ هر گاه پوست بیرونی
آن بسته باشد و در روایتست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که خوردن

گوشت فربهی

فربهی و گوشت آلو و خولون (?) گوشت ماهی بر انگیزد یعنی تازه
که بعد از آن خرما نخورده باشی و خولون که و دماغ [illegible] و بسیار خوردن
تخم مرغ اولاد ذکور را زیاده کند و هریسه برای بسیار منکر
علت است و هر که در شکم او لقمه پیه داخل شود پیه مثل آن اندرو در حرمت از
دل و بدن او بیرون رود و در روایتست که رسول خدای صلی الله علیه
و آله نهی فرمود از خوردن گوشت خام زیرا که آن خوراک درندگان است
و از حضرت صادق ع مرویست که حرام است گوشت [illegible] کلاغ و عقاب و
زاغ و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین مفصل در احکام ذبح و آن
مبنی بر چهار مقاله است مقاله اول در ذابح و آن [illegible] یعنی آنکه
سر میبرد و شرط است در وی عقل و اسلام یا حکم اسلام پس ذبیحه
کافر ذمی و حربی و ناصبی و خارجی و دیوانه و [illegible]
به تمیز حلال نباشد و حلال است ذبیحه کودک با تمیز و زن مسلمه عارفه
با داب ذبح هر چند حایض و در نفاس باشد و ولد الزنا و جنب
و اگر مسلمان و کافر با هم ذبح کنند آن ذبیحه حرام باشد و در [illegible]
ولکو است که قصوری در ذبیحه اعمی نیست هر گاه که روی آن ذبیحه را
بقبله کعبه باشد والله الهادی مقاله دوم در ذبیحه و آن حیوانیست
که ذبح و سر بریدن لایق باشد و از آن منفعت و فایده باشد
و فایده سر بریدن حیوانات پاک گوشت و پوست است سر باید

باید برید حیوانی را که گوشت او را خورند و پوست او را پوشند
و بریدن سر خوک و سگ موجب پاکی آن ها نمی شود نزد او از
نیست و لایق و سزاوار است ذبح شیر و پلنگ و یوز
و روباه و مانند اینها چه فایده در آن پاکی پوست است و در باب
احتیاج به باعث در پاکی پوست است انتهی میان علمای عالی مقدار
اختلاف است و در مسوخات بعضی قائلند بعدم احتیاج به ذبح
و بعضی قائلند به ذبح اقوی در میان فقهاء کرام آنکه محتاج به ذبح باشند
و فایده و نفعی نیست در ذبح حشرات مثل موش و سوسمار و مانند
اینها والله المعین مقاله سیم در آلت شرط است که آلت ذبح از
فولاد باشد با وجود قدرت بر آهن غیر آهن جایز نیست
و اگر بر فوت حیوان ترسد و آلت از آهن نباشد در این صورت
به چوب و شیشه و سنگ تیز و مانند جایز است و در باب ذبح به ناخن
و دندان اختلاف است والله المستعان مقاله چهارم در کیفیت
ذبح و در آن پنج چیز است شرط است اول بریدن چهار
عضو است اول مری که راه طعام است دوم حلقوم که راه نفس است
و سیم و چهارم دو شاهرگ که در دو طرف حلقوم باشد
و جایز نیست الا بریدن تمام این چهار اعضا و اگر بعضی بریده نشود
و ذبیحه حرام باشد و اگر اندک پوستی از حلقوم بماند آن حرام شود

۱۱۰

واجب است نحر شتر و آن نیزه زدن گودی است که در میان گردن و سینه شتر
است با شمشیر زدن کارد و مانند آن و محل سر بریدن از زیر
حلق است و اگر از پس سر ببرد و تمام اعضاء چهارگانه را نیز ببرد
پیش از جستن جان حیوان حلال باشد و اگر کسی ببرد و دیگری شکم بدرد
و رگ های او را ببرد آن الله حرام گوید و فقهاء کرام را اعتقاد آنکه اگر
کشته شدن حیوان نه به سبب بریدن این ها باشد و حیوان به سبب دیگر
به معلوم باشد حرکت او حرکت کشته است حرام باشد و اگر قرار
حیوة باشد حلال است و اگر مشتبه باشد و خون معتدل بیرون
نیاید حرام خواهد بود و قرار حیوة آن است که تواند بود بعضی از روز
باشد و شرط نیست بریدن اعضاء مذکوره در صید و حیوانی که تند شود
و یا که در چاه افتاده باشد و ممکن و میسر نباشد بریدن سر او پس
جراحت به شمشیر و نیزه و مثال آن ها پاک کشته شود هر چند که جراحت در
ذبح نباشد والله الهادی شرط دوم رو به قبله کردن ذبیحه در ذبح و نحر در
هر گاه میسر باشد و اگر قبله را ندانسته باشد یا فراموش کنند یا آنکه
حیوان در چاه افتاده باشد یا به گل فرو رفته باشد بجز گردانیدن
روی او را به قبله کرد و بغیر قبله ذبح کنند حلال باشد و باید که محل ذبح
و نحر به قبله باشد شرط سیم بسم الله گفتن است به زبان روی تعظیم و
تکریم چنانچه مذکور شده اگر عمدا ترک کند حرام باشد آن ذبیحه

واگر فراموش کرده باشد حلال خواهد بود شرط چهارم آنست
که شتر را نحر و سایر حیوانات را ذبح کنند واگر عکس کنند یعنی شتر را
ذبح کنند و سایر را نحر نمایند حرام گردد شرط پنجم آنست که
بعد از ذبح یا نحر حرکتی کند دال بر حیوة او باشد یا خون معتدل
ریزد نه بسستی و آهستگی واگر هیچ نباشد ان ذبیحه حرام باشد
والله المعین ختام در احکام مکروهات ذباحت در شب در حال
اختیار و همچنین پیش از زوال روز جمعه و بریدن مغز
در مهره های پشت تا گردن و گردانیدن کارد که از
بالا ببرد و بعضی قایلند بحرام بودن این هر دو و مکروه است ذبح
کردن حیوان در جائی که حیوان دیگر بان نظر کند و حرام است جدا
ساختن سر عمدا و پوست کندن پیش از آنکه بمیرد و همچنین جدا
کردن عضوی از آن و جمعی این را مکروه دانسته اند و کشیدن
گردن سهمناک تا بمیرد و سنت است در ذبح گوسفند بستن دو دست
و یکپای او و نگاه داشتن پشم یا موی او تا سرد شود و در ذبح گاو
بستن چهار دست و پای او و در نحر شتر بستن زانوهای او و گشادن
پاهای و در ذبح مرغ رها دادن بعد از ذبح و مکروه است تیز کردن کارد
و شتاب ذبح نمودن واگر مرغی بگریزد جایز است او را به تیر
و نیزه انداختن و کشتن و ذبح ماهی بیرون آوردن اوست از آب

واگر باز

واگر باز در آب افتد و در آب بمیرد حرام گردد هر چند در دام باشد
ولازم و شرط نیست که بیرون آورنده ماهی مسلمان باشد واگر ماهی
در دست کافر باشد حلال اما نخواهد بود مگر آنکه دیده باشند
مگر آنکه دیده باشند که زنده از آب بیرون آورده است و حلال
خوردن ماهی زنده و آنچه از ماهی جدا کنند بعد از بیرون آوردن از آب
هر چند باقی در آب بجهد و زنده شود و ذبح ملخ گرفتن است و شرط نیست
مسلمانی آنکه او را گرفته است واگر پیش از گرفتن مرده باشد حرام خواهد
بود و ملخی که در دست کافر باشد حرام است مگر آنکه دانند که او را زنده گرفته
واگر نیستان را آتش زنند ملخ سوخته در آنجا حرام باشد هر چند بقصد حاصل
ذبح باشد و حرام است ذبح پیش از آنکه بمیرد و در ذبح بچه که در شکم مادر
باشد و اعضای او تمام شده و روح در او نیامده باشد ذبح مادر
اوست و حلال باشد واگر تمام اعضا نباشد حرام است واگر روح
در او آمده باشد واجبست ذبح او و در روایتست که فضیل بن یسار پرسید
از امام محمد باقر علیه السلام از مردی که ذبح کند پس کارد بشکند
که سر را جدا ساخته آنجناب فرمودند ذکیه شده است قصوری نیست در
خوردن آن و سؤال کرد ابو بصیر از ابی عبدالله الصادق علیه السلام از
گوسفندی که آنرا ذبح کردند حرکت نکرد بعد از ذبح فاما خون تازه بسیار
از او آمد آنجناب فرمودند مخور از آن که حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام

فرمودند که هر گاه پای ذبیحه حرکت کند بعد از ذبح یا چشم بگرداند بخور
از آن بدان رحمک الله تعالی که اصحاب اختلاف کرده‌اند در آنچه دانستن
ادراک ذکوة توان نمود از حرکت و بیرون آمدن خون بعد از
ذبح یا بخر اعتبار کرده‌اند شیخ مفید و ابن جنید در حلیت آن ذبیحه
هر دو امر را یعنی بیرون آمدن خون و حرکت را و بعضی اکتفا نموده‌اند بیکی از آن
دو امر نموده‌اند و بعضی معتبر نموده‌اند ایشان حرکت و بس و منشا اختلاف
علما عالیمقدار اختلاف ظاهر اخبار و اخبار است و سؤال کردند
از حضرت صادق علیه السلام از شخصی که مرغی را ذبح کند و سر او را
جدا نمود آیا الحلال است یا حرام آنحضرت فرمودند حلال است لیکن عمداً
چنین نکند ظاهر این روایت حرمت این فعل و حلیت ذبیحه است
والله اعلم و در روایتست که حضرت ابی عبدالله الصادق علیه السلام فرمودند
که مخور المنخنقه را یعنی آن حیوانیرا که در بند و در ریسمان کشته باشد و موقوذه را
یعنی آن حیوانیرا که بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد و منخنقه را
یعنی آن حیوانی که خفه کرده باشند و متردیه را یعنی آن حیوانیرا که از مکان
بلند افتاده باشد یا از کوه افتاده باشد یا در چاه افتاده باشد
و نطیحه را یعنی آن حیوانیرا که حیوانی دیگر بشاخ زده و کشته باشد
مگر آنکه بحیوة آن رسیده باشی و بوجه شرعی آنها را ذبح کرده باشی و
در احادیث وارد است که از مرغان بخور آنچه را در پرواز

پر زند و اگر پر نزند و صاف رود بخور آنرا که پر زدنش زیاده از صاف
پریدن باشد و اگر بر عکس باشد مخور آنرا که حرام است و از مرغان
آبی بخور آنرا که سنگدان و یا شاخ بر پا داشته باشد مثل شاخ خروس
بر پا داشته باشد و مخور آنرا که سنگدان و یا شاخ بر پا نداشته
باشد و رسول خدای صلی الله علیه فرمودند هر صاحب نابی از وحوش و از سباع
و صاحب چنگال از مرغان حرام است و در روایت که زراره
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند بخور از تخم مرغان که در آشیانها
یابی آنچه را که طرفین او مختلف باشد و آنچه طرفین آن مساوی باشد
مخور آنرا که حرام است و جایز نیست گرفتن مرغان و بچهای آنها را در
آشیانها خواه کوه و خواه چاه و خواه آشیان تا آنکه پر بر زنند و

تتمه و فیها فواید جمه قال الله سبحانه فی کتابه العزیز یسئلونک
ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات وما علمتم
من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما
امسکن علیکم واذکروا اسم الله علیه واتقوا الله ان الله
سریع الحساب و در بنده دیگر او را بدو یا از کوه بقصد او را آن
افتد بمیرد و نه بجراحت سنگ حرام باشد همچنین اگر صید از چشم پنهان
شود و حال بر قرار حیوة باشد زیرا که صید افتد در رود که او را
نبیند و بمیرد حرام خواهد بود خواه سگ بر سر او ایستاده باشد یا نه چه

حکایت که غیر سگ او را کشته باشد هشتم آنکه صید را بحالی
در نیابند که جز قرار حیوة باشد پس اگر در قرار حیوة یابند واجب است
ذبح آن و واجب است که چون سگ بصید رسد بشتابند و بر سر
صید روند اگر زنده دریابند سر ببرند و بعضی بر آنند که اگر چیزی
نداشته باشد که بآن سر ببرد بگذارد تا سگ او را بکشد و مراد
از قرار حیوة آن است که ممکن باشد که زنده بماند اگر چه بقدر نصف
روز باشد و بقول بعضی اقل قرار حیوة آن است که چشم بر هم زند
یا پا را بر زمین زند یا دم را بجنباند والله اعلم نهم آنکه صید سرکش باشد
خواه اهلی و خواه وحشی و خواه اهلی که سرکش شده باشد پس اگر
سگ حیوان غیر سرکش را بکشد حرام است اگر حیوانات اهلی
سرکش و وحشی شده باشند و ذبح آن متعذر باشد و سگ معلم او را
بگیرد و بکشد بشروطی که گفته شد حلال است و شرط نیست تعلیم کننده
سگ مسلمان باشد بلکه اسلام [illegible] کننده شرط است لیکن جمعی از
علما بر آنند که اگر مجوسی او را تعلیم داده باشد کشته او حرامست در باب
کشته سگ تمام سیاه اختلاف است بعضی بر حرمت اند و بعضی بر آنند حرمت
اقرب کراهیت است عملا بما ورد فی اخبار الائمة الاطهار و واجب است
شستن موضع گزیدن سگ را لیکن بعضی واجب نمیدانند لاطلاق
امر بخوردن در آیه کریمه امر بشستن والله اعلم بیان دوم در آلت صید

از غیر جوارح

از غیر جوارح بدان رحمک الله که هر صیدی که کشته شود بتیر و نیزه و شمشیر
و هر آلتی که آن را پیکان آهنی باشد حلال است هر چند تعرض او بصید
آید و مجروح نکند اما تیر کمان گروهه که پیکان آهن ندارد اگر بر صید
آید و بکشد آن صید حرام است و حلال نیست آنچه بسنگ و کمان
گروهه آن را بکشد و بعضی بر آنند که ناحاش کمان گروهه حرام است و اگر
فقهاء رضوان الله علیهم بر جواز آنند هر چند که کشتن آن حرام است
و بقول بعضی از فقهاء کرام آنکه احاش چیزی بر صید که از جثه صید بزرگتر
باشد حرام است اما اقوی آنکه مکروه است و حلال است صیدی که بتیر
و مانند آن او را بکشد بسه شرط اول آنکه آلت تیر باشد
بدراند پوست را یا در آن آهنی تیز باشد دوم قصد رسیدن آن آلت
بصید پس اگر تیر یا شمشیر از دست کسی افتد و صید را مجروح و کشته
کند حلال نیست سیم آنکه قصد صیدی معین کند یعنی اگر قصد تیر
انداختن کند نه بر صید و صیدی بآن کشته شود حلال نیست و همچنان
اگر قصد خوک کند و بر آهو خورد یا گمان کند که خوک است و آن آهو
باشد و اگر دو کس تیر انداز هر یک قصد صید کنند یا یکی و تیر هر دو کشته شود
حلال نخواهد بود چهارم آنکه در حالت تیر انداختن نام خدا را ببرد پیش از
رسیدن بصید و اگر عمدا ترک کند حرام است اگر چه دیگری بگوید و
اگر فراموش کند حلال است و اگر دو کس تیر انداز هر دو یا نام خدا را

نه برد و تیر هر چه صید کشته شود حرام است پنجم آنکه تیرانداز مسلمان
باشد چنانچه قبل ازین ذکر کردیم ششم آنکه صید بجراحت تیر
بمیرد بر هر جا که باشد و لازم نیست که بر حلق باشد پس اگر بجراحت
چیزی دیگر بمیرد حرام است هفتم آنکه از چشم غایب نشود در حال
قرار حیوة چنانچه ذکر شد هشتم آنکه صید را در حال قرار حیوة
در نیابند واجب باشد سر بریدن و واجب است که چون بر سر صید
رسد بشتابند و لب صید ببیند اگر او را در حال قرار حیوة یابند
سر ببرد و اگر سر نبریده گذارد تا بمیرد حرام خواهد بود نهم آنکه صید سرکش
باشد اگرچه سابقا غیر سرکش باشد و اگر غیر سرکش را تیر اندازد حلال
نباشد و اگر بچه مرغی که نتواند پرید تیر اندازد و بکشد حرام است و اگر جامع
شرایط مذکوره تیر اندازند و به تیر همه صید کشته شود حلال است و میان ایشان
مشترک و ائمه هدی علیهم السلام باب سیم در بعضی احکام صید بدان رحمک الله که
مکروه است حیوانات و مرغان را در شب صید کردن و جوجه‌ها را از آشیانها
برداشتن و ماهیرا در روز جمعه پیش از نماز صید کردن و حرام است صید
کردن بالت غصبی مثل تیر و شمشیر و دام و سگ و غیران اما صید حرام
نیست و صیاد مالک آن است نه صاحب آلت و بر صیاد است اجرة
آلت از برای مالک آلت و بدانکه صیاد مالک صید میشود بچهار امر
اول صید را بدست تصرف خود درآوردن دوم جراحت کردن او را

از رمیدن

از رمیدن یا پریدن باز دارد سیم افتادن صید در آلت آن مثل دام
و تله و پابند و غیران چهارم تحت گرفتن حیوان او شکاری سگ و باز و یوز
و غیرها آن صید را چنانچه او را از سرکشی باز دارد و هر که تیر اندازد بصیدی
که در دست کسی و اثر ملکیت بران نباشد و او را از سرکشی باز دارد مالک
آن است اگرچه نگرفته باشد و هر که دام بندی شد و صیدی در آن
افتد مالک آن شود هر گاه آن دام و بند او را نگاه دارد و اگر دام
افتاده بگریزد مالک آن نمیشود اگرچه با دام باشد اگر دیگری او را صید
کند مالک او خواهد بود نه مالک دام و اگر دام او را از سرکشی باز
نگهدارد بمثابه‌ای که بدست توان گرفت آن صید از صاحب دام است و اگر
بعد از انکه دام او را نگه داشته باشد بجهد از ملک صیاد بیرون نرود
و همچنین است اگر صیدی را که بدست نگاه داشته بگریزد و لیکن اگر از آن
جهة او را بگیرد صیاد او را ول دهد و اگر صید را رها کند از ملکیت او بیرون
رود اما اگر بقصد ثواب آنکه شرا هم برهاند از ملکیت او بیرون نمیرود
و همچنین است هر آلتی که صید را از سرکشی باز دارد و به دست توان گرفت
از سگ و عقاب و باز و شاهین و یوز و باشه و غیران آن صید را
ملک صاحب کند و کسی مالک صید نمیشود بسبب آنکه در زمین او بیکار فرو
رفته باشد یا در خانه او آشیانه ساخته باشد یا در منزل او داخل شده
یا آنکه ماهی در کشتی او جهد لیکن با او اولی باشد از دیگری پیش دستی کند او را

بگیرد دفعا حرام کرده است مالک آن نشود هر صیدی که بر پایش علامت ملکیتی باشد
چون کندن پر یا جراحتی یا چون خلخال در دست پای او صیاد از ان
مالک نشود و حرام است صید کردن ان واگر کبوتران ملک از برج بیرون
کبوتران صحرا باشد حرام نیست صید ان واگر کبوتران از برجی
ببرجی روند از ملک صاحب برج اول بیرون نروند و صاحب برج
دوم مالک انها نشود و همچنین است اگر وحشی شوند و بدانکه مراد
با فتادن صید در شکستن پر آوردن آتش نخوردن گردش ان است که بشود
بغیر اگر بان تیری رسیده باشد و از ان با وجود ان تواند پریدن یا دویدن بگیرد
او را شوان یا فشکر شتاب رفتش هم ملک نشود و هر جا تیر ذکر
شده مخصوص تیر نیست بلکه حربه و نیزه و شمشیر و مانند اینها در آن
حکم تیر کنید چنانچه مذکور شده است مرغ یا جانوری که از آن تا
تیر کشته باشند و با آن تیر یا نیزه انداخته که تا مرده باشد و یا جانوری
بر او جراحتی کرده باشد و نگاه داشته تا مرده باشد والله علیم خبیر
هم بعض ما اردناه و حملناه و عدناه حامداً شاکراً لله و مسلماً
علی رسول الله و سلماً لآله الطاهرین اشار الیه و بالله التوفیق
عه عه عه

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد واله حمد و تمجید و ثنای بی عد و احصا مر الله تبارک که لا ذره آیات و قدرت او
در عالم آفاق و انفس جز جهان تاب بر دیده اهل بصیرت تابان لقوله تعالی سنریهم آیاتنا
فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اظهار صنعت او در ظاهر و باطن عالم الملکوت
روشن و هویدا قوله تعالی فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون و ملکه از اوج
خضری افلاک تا حضیض مرکز غبرای خاک دلایل هستی ذات است قوله تعالی ان فی خلق
السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب و اولی الابصار
و هیچ ذره از ذرات عالم از فیض و کرم او خالی و محروم نیست اینما تولوا فثم وجه الله
و ذرات و قطرات و جبال و بحار جمله در تسبیح و تهلیل او هستند و ان کان من شیء الا
یسبح بحمده و صلوات و تحیات بی پایان بر روان انبیا و رسل صلوات الله علیهم اجمعین
علی الخصوص بر روح پاک بهترین و مهتر آخر الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم
که خلق الله را از تیه ضلالت و وادی جهالت بواسطه انوار هدایت خلاص کردانید و بعضی را از خلایق
بعلم خداشناسی خاص گردانید که من عرف نفسه فقد عرف ربه و بر اهل بیت طاهره و یاران او
سلم تسلیما کثیرا اما بعد بدانکه این مختصریست در بیان معرفت نفس و علم خداشناسی و دیدن و آسایش
بقای حق سبحانه و تعالی و بواسطه دیدن و شناسایش صنایع و بدایع و عجایب و غرایب قدرت
او در عالم ظاهر و باطن و شناختن آیات و نسبت ها او در آفاق و انفس و نام این مختصر
مرآت المحققین است بجهت آنکه مرآت آینه باشد و خاصیت آینه این باشد که چون کسی در
چشم نور باصره باشد و هوا روشن باشد و چون در وی نگرد خود را تواند دید و چون کسی آینه
پاک بین بود و ذهن روشن در این کتاب نظر کند خود را تواند و از خودشناسی بخداشناسی تواند رسید و

و کثرت اگر بمعرفت نفس حق واقف است نفس و تهذیب و توحید است حق تواند رسید و لقای او در بر عالم و
از ناسوت بلامکان فی هذه الاعلی الآخرت اعاد و اضل سبیلا نجات تواند یافت و از
چشمه حیات جاودانی جهان آب زندگانی تواند نوشید و این مختصر مشتمل بر ده باب است

باب اول در معرفت نفس طبیعی و نباتی و حیوانی و انسانی و قوت‌های ایشان و خادمان ایشان

بدانکه نفس طبیعی عبارتست از قوتی که جسم را نگاه دارد تا از یکدیگر متلاشی نشود و این نفس طبیعی را خادم است
و نفس طبیعی را دو خادم باشد یکی را خفت و یکی را ثقل نامند و خفت عبارتست از قوتی
که مبداء میل محیط باشد و ثقل بعکس آن و نباتی عبارتست از قوتی که جسم را در طول و عرض
باشد و بزرگ گرداند و این نفس مخدوم طبیعی باشد و نباتی را نیز از ذات خود چهار خادم دیگر
باشد جاذبه و ماسکه و هاضمه و ممیزه و دافعه و مصوره و مولده و وخیمه اما جاذبه قوتیست که آن
فضا را از ظاهر جسم بطرف باطن جذب کند و ماسکه آنست که آن فضا را در باطن نگاه دارد
و هاضمه آنست که فضا را پخته گرداند و ممیزه آنست که کثیف فضای پخته شده را از لطیف جدا
گرداند و دافعه قوتیست که کثیف را از جسم بیرون کند چون ضمیمه که از درختان بیرون آید
و مصوره قوتیست که فضا را به شکل جسم گرداند و مولده قوتیست که فضا آنچه لطیف ترست
جمع کند تا از آن مجموع مثل آن جسم حاصل شود چنانچه در نباتات از آن تخم گویند و در حیوانات نطفه
نامند و وخیمه قوتیست که جسم را در بزرگ شدن ملو کند و این هر دو نفس با مجموع
قوتهای مذکوره خادمان نفس حیوانی اند و نفس حیوانی نیز از آنچه گفتیم بالکلیه خادم دیگر
میباشد چنانچه ده حس انما یکی قوه شهوت و دیگری قوه غضب است و این ده حواس
پنج از آن ظاهر و پنج در باطن اما آن پنج که در ظاهرند چون چشم و گوش و بینی و
دهان و قوت لمس و آن پنج که در باطنند حس مشترک و خیال و وهم و فکر و حافظه
اما بیان حواس عشره و بیان قوه غضب و شهوت و حکمت احوال ایشان در بیان نفس
انسانی خواهیم نمود انشاءالله اکنون بدانکه نفس طبیعی با خادمان خود خادم نفس نباتی اند
و نفس حیوانی با خادمان خود خادم نفس انسانی اند و نفس انسانی نیز از
آنها خادمان بسیار هست ما آنچه در معرفت نفس ضروری باشد از حواس ظاهر
و باطن و قوت غضب و شهوت بیان ایشان خادمان او بیان خواهیم نمود ظاهرا و باطنا

[illegible]

راه حق

راه حق پوشیده نماند روشن بعد بدانکه این پنج حواس ظاهری یکی از آن کارگران و شغل
مخصوص است و دیگری از آن شغل و کار عاجز است چنانکه کار قوه باصره آن است
که اشکال و الوان و اشواب را ادراک کند و فرق کند میان سفیدی و
سیاهی و غیر آنها و حواس دیگر از این کار عاجز باشند و کار حس سمع
ادراک اصوات یعنی آواز نا شنوند و از یکدیگر شناختن و سخن گویایی
او توان دریافت باقی حواس از این کار عاجزند و کار حس شم بوی خوش
و ناخوش ادراک کردن است و این شغل بدو مخصوص است و کار حس ذوق
ادراک بر شیرینی و تلخی و ترشی و شوری است و غیر از این فرق نتوانند کرد و مخصوص
این شغل بدوست و کار حس لمس در همه اندام باشد اما در دست بیشتر باشد
و نرمی و درشتی و تری و خشکی و گرمی و سردی و بعضی چیزهای دیگر تواند یافت و این روشن
است که حواس پنجگانه هر یک کار خود معینند در اینموضع بدیشان تقیید رکایت بعد از این بدانکه از حواس
پنجگانه حس مشترک را ادراک ... اول دماغ است و او را از برای آن حس مشترک گویند
که آنچه چون چیزی بدو چشم ادراک کنیم صورت آن چیز در حس مشترک می‌آید و اگر
کسی را که در حس مشترک خلل باشد آن کس یک چیز را دو بیند بجهت آنکه مثلا یک حس را
بچشم احساس کند و چشم دیگر را اسیر و نیز چنان احساس کند بتفاوت پس اگر
حس مشترک صورت با یکدیگر جمع نکند همه کس یک چیز را دو چیز بیند چون
احول و ظاهر است که بدو چشم یک چیز احساس میکنیم با وجود آنکه هر چشم علیحده
آن چیز را احساس میکند روشن شد که صورت در حس مشترک نقش میشود
و آن یکی می‌نماید بعضی دیگر حس مشترک آنست کار او در آخر حواس ظاهر و در اول
حواس باطن جای است که هر چیز را از حواس ظاهر معلوم شود بدو رسد و او از این پنج حواس
باطن او را بدو متوجه حس مشترک گویند و از این تقریر ظاهر شده کار و شغل
حس مشترک در بدن چه چیز است و یکی دیگر از حواس باطن خیال است و کار

وکار خیال است که چون حواس را هر چیزی معلوم شد یا آنکه شخصی شهری دیده و بعد از آن خیال آن صورت
بلکه حاضر باشد همی بیند چنانکه شهری را دیده باشد و از آنجا بجای دیگر رفته و هر گاه که خواهد
صورت آن شهر مشاهده نماید تواند بی آنکه چشم آن شهر را بیند پس کار خیال نگهداشتن
معانی است در صورتها و خیالها تحقیق مثال آن کاتبی باشد که آن معانی را از صورت جدا کند
یعنی لفظ نگوید و در سخن معنی حاصل نکند و کتابت آن معنی را به دیگری نتواند رسانید بلکه الفاظ
و اصوات در میان باشد خیال چیزها را بمردم رساند بی آنکه چیزها حاضر باشد و دیگر
آنکه چشم یکی از حواس ظاهر که دیده است و لهذا آن مخزن است و دیگر از حواس باطنه
یکی دیگر وهم است و کار وهم آن است که چیزهای که دیده است یا ندیده بدروغ یا راست تصور کند
خواه آن معانی در صورت خارج باشد و خواه نباشد و وهم ادراک این چیزها کند
مثلا مردم خواهند که هزار آفتاب در آسمان ببینند عجب که وهم با وجود آنکه یکی بیش نیست
فی الحال و هزار دریا در عالم توهم کند از آسمانها با وجود آنکه هیچ بیش نیست و هزار کوه یاقوت توهم
و امثال اینها با وجود عدم ایشان این است و این وهم در حیوانات غیر انسانی بجای
قوت عقل است بجهت آنکه بز گوسفند مادر جوی را بواسطه آنکه او گوسفند است در گله
گوسفند مانند مادر خویش باشد از ایشان نفرت کند و مادر خود را طلب کند لیکن
دشمنی گرگ و دوستی چوپان از این قبیل است و این قوت وهم را بعضی از مشایخ شیطان
گفته اند جمع و تنها هست چنانکه گفته شد از چندین هزار نطفه یکی در جسم نقل کند و از چندین
هزار نطفه در رحم رفته یکی متولد شود و از احدیث آن گفته نشیم اول این مشابهت از زمین
که در زمین کوهها است و در بدن آدمی استخوانهاست و استخوان مشابه است و در زمین
درختهای بزرگ و کوچک هست و در آدمی موی سر و باقی اندام هست و مجموع
زمین هفت اقلیم و مردم را نیز هفت اندام است شده یکی سر و دو دست و دو پای و شکم
است و در زمین زلزله است و در شخص آدمی عطسه است و در زمین جویهای روان
است و چشمها و در انسان چشمهاست که در اعضا او ... و در زمین چشمهای
تلخ و شور و شیرین است و در شخص آدمی چشمه گوش تلخ و چشمه چشم شور و چشمه

ناخوش

ناخوش و دهان شیرین شبیه است و گوش ها بجهت آن تلخ است که تا مردم در خوابست شنود و چون
خواهد در گوش رود تلخی گوش بحس آن حیوان رسد از آنجا باز گردد و مردم را هلاک نکند
و چشم بجهت آن شور است که چشم در پیه است و پیه بی نمک تباه گردد و چشم شسته
تازه و خرم است و روشن و دهان از آن خوش است که چون قوت ذایقه گوشت
باشد و چشمه بینی از آن ناخوش است که تا از بوهای خوش لذت بود و در تخصیص این
چشم ها از موضع حکمت الهی بسیار است اگر تقریر بعضی از آن مشغول شویم رساله مطول
انجامد اما مشابهت شخص مردم با افلاک آنست که در افلاک دوازده برج است چنانکه حمل و
ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت
در شخص آدمی نیز دوازده سوراخ است از ظاهر و باطن دو چشم و دو گوش و دو بینی و دهان و دو پستان و ناف
و دو عورت و در فلک هفت سیاره است و در شخص آدمی نیز هفت است چون سلطان و ... در شخص
آدمی نیز هفت عضو است چنانکه در فلک الافلاک مجموع افلاک سیصد و شصت درجه
است در شخص آدمی نیز سیصد و شصت رگ است چنانکه در فلک هفت کواکب است قمر و
عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل و در آدمی نیز هفت اعضاست چنانکه قمر
حلقوم عطارد زبان زهره دل آفتاب زهره مریخ جگر مشتری سپرز زحل شش چنانکه
در فلک ثوابت و کواکب فراوان است در شخص آدمی نیز قوت بسیار است چنانکه در
اول گفته شد چنانکه فلک محیط است بر عناصر اربعه شخص نیز محیط است بر اخلاط اربعه
یعنی سودا و صفرا و خون و بلغم چنانکه آتش گرم و خشک است صفرا نیز گرم و خشک است و
چنانکه هوا گرم و تر است و طبیعت ربیع دارد خون نیز گرم و تر است چنانکه آب سرد و تر است بلغم نیز
سرد و تر است و چنانکه خاک سرد و خشک است سودا نیز سرد و خشک است و بغیر از این
مشابهت ها بسیار است که لایق این مختصر نیست اما مشابهت شخص انسان با روزگار
که سال دوازده ماه است و در شخص نیز دوازده ماه است و در سال چهار فصل است و در شخص چهار خلط
چنانکه در فصل بهار گرم و تر است چون خون و تابستان گرم و خشک است چون صفرا و تیرماه سرد و

خشک است چنین هوا و در بستان سرد و تر است چون بلغم و این همه منحصر است به شش روز
و اعضای انسان نیز منحصر است به هفت اندام و چنانکه شهور است که سال سیصد و
شصت و شش روز است و رگهایی که در بدن انسان است نیز سیصد و شصت و شش
است و شباهت تن با شهرها این است که در شهرها پادشاه و بعد از آن
وزیر و بعد از آن شحنه و بعد از آن خراج خواه باشد و بعد از آن [illegible] عسس و [illegible]
چون طباخ و غسال و کناس و [illegible] و پادشاه را خزینه و بارگاه و مملکت و رسولان
و قاصدان و جاسوسان باشد اکنون گوییم در شباهت شهر و مملکت است
و عقل وزیر و خزینه دار قوه مولده فرزندان شهوت خراج خواه غضب پادشاه
همیشه [illegible] حکما و علما و [illegible] زر و نقره که مردم از [illegible] و [illegible]
خانه دافعه کناس مصوره شباهت قصابان و جاسوسان و رسولان که
[illegible] رسانند و قوتها هر یک شباهت صناعت کرت [illegible]
بدن با عالم ایضا معلوم شد چرا که روح را صفت هاست که حق سبحانه
و تعالی بدان صفت ها موصوف است یعنی چنانچه خدای تعالی عالم و بینا و
شنوا و قادر و حکیم است در تن متصرفات همچنین روح نیز دانا و بینا و
گویا و شنوا و قادر و حکیم است در تن متصرف و لیکن در تن صنعات روح محتاج الات
و غایت و همچنانکه تا ارادت مردم نباشد زبان حرکت نکند و پای نرود و دست
نگیرد و چشم نه بیند همچنین تا ارادت حق تعالی نباشد افلاک حرکت نکنند و
کواکب نتابند و عناصر مرکب نشود و موالید موجود نشود و اینجا مثال آن اظهار آن
بکنیم [illegible] آنکه فرمان خدای تعالی در عالم چنان است که فرمان را از آن روح [illegible]
[illegible] و اگر ما خواهیم تا چیزی نویسیم اول [illegible] روح [illegible] تا دل [illegible]
در حرکت [illegible] آنگاه انگشتان قلم را در حرکت آورند آنگاه آنچه اراده باشد [illegible]
[illegible] از عربی و فارسی و نظم و نثر و همچنین حق تعالی چون خواهد در این عالم چیزی در وجود
آید اول ارادت حق تعالی بر عرش رسد ملائکه را خطاب کند و ملائکه افلاک را
حرکت دهند و افلاک کواکب را در گردش آرند و کواکب عناصر را در هم آمیزند
تا آنچه ارادت حق سبحانه و تعالی است در عالم پیدا آید از معادن و نباتات و حیوان

پس در این

پس در این مثال ارادت روح مثال ارادت حق تعالی و عرش [illegible] بجای ملائکه و انگشتان
بجای افلاک و کواکب بجای قلم و عناصر مداد و موالید خطوط چون عارفان بدین مقام رسند
گویند همه چیز نیک است [illegible] بجای خود [illegible] چنانکه خطی را که گویند بد است خطاط را بد گفته باشند و
و عیب خطاط باشد در این مقام گفته اند هر چند که هست آنچنان می باید آنچه که آنچنان نمی باید
باب هفتم در تطبیق آفاق و انفس بدانکه مجموع عالم بعضی ظاهر است و بعضی باطن آنچه ظاهر است
از عالم افلاک و عناصر است و موالید و آنچه باطن است از عالم نفوس و عقول و مردم را
نیز ظاهر و باطن است ظاهر چون بدن و باطن چون قوتهای باطن انچنانکه حق تعالی فرموده است
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق پس مراد از آفاق
عالم ظاهر است یعنی اجسام و مراد از انفس عالم باطن است عالم را [illegible] آیات [illegible]
محققان نه آیات است که حق سبحانه و تعالی [illegible] القدر [illegible] آیات
نباتات و آن نه آیت است و نه آیت را در عالم ظاهر باز [illegible] ظاهر را ملک گویند
و باطن را ملکوت پس حقیقت آن آیات در هر دو عالم باشد و نه در عالم ملک و نه در
عالم ملکوت و اکنون مراد آنکه آیات که در عالم ملک است یکی از آن افلاک و کواکب و چهار عناصر
و یکی دیگر از آن حیوان [illegible] خورنده و پرنده و این آیات در عالم ملک است [illegible]
عالم ملکوت یکی از آن نفس کل است و از ملکوت افلاک است و چهار ملک مقرب چون جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و از این چهار عناصر [illegible] و ملکوت نفس انسان [illegible]
ملکوت هر یکی نفس انسان است و این [illegible] در ملکوت [illegible]
و چون گفته شد که آدم [illegible] نسخه ای است از مجموع عالم که هر چه موجود است [illegible]
و آیات باطن که در ظاهر و باطن [illegible] آنکه آیات ظاهر [illegible]
[illegible] و این [illegible] آیات بجای افلاک و چهار عناصر است چنانکه بیان کردیم [illegible]
آیات باطن در مردم قوه شنوایی و بینایی و گویایی و [illegible] باطن است [illegible]
[illegible] باطن [illegible] فکر است و باطن ده قوت حافظه است و باطن [illegible]
و باطن [illegible] کاتبه است [illegible] نه آیات در ظاهر و باطن [illegible] بیان کردیم اکنون

ظاهر عالم را آفاق بزرگ و ظاهر مردم را آفاق کوچک گوئیم و باطن او را انفس
کوچک اما آیات آفاق بزرگ را با آفاق کوچک را گر قسیم تا هر یکی نمود
و آیات نفس بزرگ را با نفس کوچک مطابق گشتیم تا هر یکی نمود آنگاه تمامی معلوم شود
که مجموع حقیقت عالم اما مقدار کوچک و عالم کوچک بیشتر است بمقدار بزرگ آنگاه از
عالم کثرت بعالم وحدت رسیم و بعد از آن اینست که در هفته است بقوله تعالی هو الاول
هو الآخر هو الظاهر هو الباطن و هو بکل شیء علیم و هر ایشان و مهمان خبر به همه امام
چنین گفته اند دل مغز حقیقت است و پوست بر این که در گوشت بعد صورت است
بر این اکنون بدانکه بجای افلاک و چهار عناصر و پنج حواس ظاهر است در وجود مردم چنانکه
گوش بجای افلاک است و چشم بجای آتش است و بینی بجای هوا است و
دهان بجای خاک است و این نشانها دلایل بسیار است و از آن دلایل یکی آن است اگر
افلاک نباشد از آب هیچ حاصل نبود و اگر گوش نباشد در ذائقه نطق حاصل نبود
بجهت آنکه هر صفتی از اوصاف عالم در کودکی اگر نباشد که شنیده باشد آن زبان داند و آنکه
نشنیده باشد ما در زاد گنگ باشد برای آنکه هر حدیث بسمع در رسد زبان
بر شوانند آمد بجهت آنکه نداند چنانکه فرزندان ترکان عرب نداند تا نشنوند و فرزندان
عرب هندی ندانند تا نشنوند پس معلوم شد تا کلام بسمع نرسد و از زبان برنیاید
یعنی تا گوش نباشد سخن را وجود نباشد و همچنین اگر فلک نباشد آب نبات و نبات
حیوان نگفته و گر نبات چشم با عناصر آتش است که اگر آتش نباشد هیچ
نبات از زمین بر نیاید و اگر اید هیچ بکمال نرسد پس در عالم بزرگ
بواسطه افلاک هم چنان نیز اگر چشم نباشد کتاب حاصل نشود پس در عالم
بزرگ بواسطه افلاک است که نبات نشود و حیوان بکمال رسد و اینجا
است چنانچه هوا باشد همچنین نیز در عالم کوچک بواسطه سمع و بصر و شم
و ذوق و لمس و نطق کتاب حاصل آید و اینجا گفت هیچ چیز نباشد در
چیز نباشد نفس نتوان نمود پس بدین برهان ظاهر است و معلوم شد

اولی

که گوش بجای افلاک و چشم بجای آتش و بینی بجای هوا و ذوق آب و لمس بجای خاک است
دیگر آنکه مراتب اعداد که از چهار مرتبه بیرون نیست که مرتبه اول را آحاد و دوم را عشرات
و سیم را مآت و چهارم را الوف گویند و از علویات انسان است و بجای علو ده حیوان
است و صد بجای عدد نبات است و بجای عدد الوف معادن است و جمادات چنانکه
یکی کمتر است از ده و انسان نیز کمتر از حیوانست و ده کمتر از صد است و صد حیوان
است و ده کمتر از نبات است آنچنانکه صد کمتر از هزار است نبات کمتر از جماد است
همچنین بجای علو هزار است و حفظ بجای علو ده است و کتابت بجای علو است بجهت آنکه
اگر هزار چیز در فکر بگذرد و صد از آن در حفظ جای گیرد و از آن اندکی بنطق آید که گفته شود دیگر آنکه
کتابت و نطق بجای جبرئیل است و کار جبرئیل کذلک و حی است و نطق نیز از عالم باطن
خبر و اخبار میرساند و قوت کتابت بجای عزرائیل است و کار عزرائیل اینست که روح را از
تن جدا کند و قوت کتابت معنی از لفظ جدا میکند و بصورت و لفظ آن معنی را در
کتابت بدیگری میرساند و حفظ بجای میکائیل است و کار میکائیل است حساب میکند
و می فطنت و فکر بجای اسرافیل است و کار اسرافیل است صور خواهد دمید تا اموات برکنار
دارند و در مقدمات تصرف میکند و هیچ در خاک نگیرد و در این مقام از مقدمات
عالم صغیر و کبیر اینقدر کافیست اکنون بدانکه عالم بزرگ ملائکه نباشد افلاک و عناصر را
تاثیر و کوشش و تصرف نباشد و چون ایشان باطل و بیکار نباشد و اگر چهار نفس
اگر نباشد از انواع نباتات و حیوانات پیدا نشود همچنین نیز در عالم کوچک اگر
چشم و گوش و بینی و دهان و ذوق نیز بیکار و بیخبر باشد پس بقای حواس و قوی ما
نباشد و بقای او و قوت نفس انسانیست و همچنین نیز بقای عالم بزرگ بواسطه
نفوس و عقول است و بقای نفوس و عقول بواسطه ذات حق تعالی و اگر بر جزء اعضای حواس
و قوتها حسابی نظر کنیم در این یک شخص کثرت بسیار هست چیزی از افلاک و عناصر و موالید
و آنچه در ایشان است اما چون نظر بذات حق کنیم هم در تصرف قدرت اوی در ذات منم

انجا معنی وحدت ظاهر شد تمت الرساله بعون الله ... المحقق ...

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس افزون و شکر بیقیاس از حد بیرون قائم بحکم کن و عالم
باکان و یکون را لایق و درواست که بمیزان تبیین و کلمات شتی
احصیناه فی امام مبین نقود ایمان طایفه انسان را باشهاب
شرایع زواهر و امثال جامع نواهی و اوامر حسب الصلاح عالم
سنجیده و زمام اهتمام نفوس کرام و ارباب علم و اسلام را
از صدمه زفرات ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
بمعزل امن و امان خوکشیده جل جلاله و عم نواله و تحفه افضل
صلواة نامیات و نخبه اکمل تسلیمات مبارکات پیشکش خدام
عتبه فردوس نشان و سکان سده قدسی مکان شارع شوارع
احکام و ساطع لوامع حل و حرام ملکین فسطاط رسالت نگین خاتم
نبوت و جلالت معیار قسطاس فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک
فیما شجر بینهم معارکریاس وان احکم بینهم بما انزل الله ولا تتبعوا
اهوائهم سید الوری و خاتم الانبیاء علیه و اله صلوات الله الملک
الاعلی و ال بیمثال و عترت ذوی الافضال او که علماء راسخین
و امناء دین مبین و یواقیت معادن فضل و لئالی ابحر یقین باشند

صلی الله علیه وعلیهم اجمعین الی یوم الدین اما بعد چنین گوید راجی
مغفرت باری بی تکلف وثاق خطا و زبان کاری المحتاج الی رحمة
ربه المهیمن عبد الله بن محمد مؤمن ارشده الله وهداه وصین عن خزی
یوم الندامة ووقاه که این رساله ایست مشحون بغرر موزون و متعلق
ایست مقرون بلئالی مکنون در بیان قضا وصفات قاضی بشتی بر تدارک
حال مستقبل و رضای سنی رهین القضاة و زین الولاة مرتب بر مقدمه و
شش حکمة ابتغیه ولا اله المرجع فی المجاز والحقیقة وهو حسبی ونعم الوکیل
مقدمه قال الله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض
فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی خلاصه کلام
بعضی از مجتهدین ومحققین وملخص مرکوز خاطر از مفسرین آنکه مراد از
خلیفه بحسب عرف درین معنی میتواند بود یا خلف گذشتگان از رسل و پیغمبران
یا مدبر امور رعیت از جانب غیر و ازین آیه کریمه بحسب الظاهر چند امر مستفاد
میشود اول مشروعیت قضا و حکم اگر بشروط مقرره از جمله آنکه ولایت از
جانب امام عادل بوده باشد الزاما درینصورت قبول آن لازم و واجب
خواهد بود دیگر آنکه اورا امام عادل مأمور ساخته باشد نه از روی الزام
درینوقت قبول آن مستحب خواهد بود دیگر آنکه امام عادل اورا بآن
مأمور نساخته و او مستعد آن است وغیر او در آنجا مستعد نیست و استعداد
او بخدمت امام عرض نشده باشد درینصورت طلب او مستحب خواهد

بود دیگر آنکه

بود دیگر آنکه مفروض باشد بحال او در آنحال مستعد دیگر موجود باشد
درینوقت طلب او مباح خواهد بود نه مستحب زیرا که ممکن است عدم
صلاحیت او این امر را از جهتی چند که دوری از آن اندازند دیگر آنکه مستعد این امر
نباشد و امام عادل اورا مأمور نساخته باشد درینوقت طلب او مکروه
بلکه حرام خواهد بود از جهة لزوم قبیح یا عبث دیگر آنکه ولایت از جانب
جایر باشد و عدل را متمکن نباشد و برا و الزام نکند درینصورت طلب
آن حرام خواهد بود دیگر امور و شروط که در کتب فقه مذکور است در اوراق
شده من ارادها وجدها فی مواطنها ان شاء الله تعالی دوم آنکه از آیه کریمه
مستفاد میشود آنکه واجب است حکم کردن بحق یعنی بآنچه مطابق نفس الامر
بوده باشد بحسب رجوع بدلیل یا امارات سیم آنکه نباید اتباع و
پیروی هوا کند یعنی میل محبت دنیا و حظ نفس و داخل است در این یعنی وجوب انصاف
و تسویه بین الخصوم در سلام و کلام و انواع اکرام و امیال قلب با حدهما
با وجود حکم بحق پس این مکروه خواهد بود و تفصیل این اجمال در کتب احادیث
مستوفی مذکور و مسطور است والله علیم خبیر وقال سبحانه ومن لم یحکم
بما انزل الله فاولئک هم الکافرون ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم
الظالمون ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون آنچه بعضی از
مفسرین گفته و در معالم نقل است آنکه این سه آیه کریمه در یهود و نصاری نازل شده اند
در حکایت اهل کتاب پس مخصوص اهل کتاب خواهد بود و این کلام

راصورت وحقیقتی نیست زیرا که خصوص سبب لازم ندارد تخصیص آیه را

چنانچه در اصول تقریر شده بدانکه حکم بغیر ما انزل الله اگر با اعتقاد بان

حکم باشد بدرستی که وی کافر خواهد بود و اگر با عدم اعتقاد بجهت باشد ظالم

خواهد بود والعیاذ بالله من ذالک وقال سبحانه فلا وربک لا یؤمنون

حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا

تسلیما چون حضرت الهی واجب ساخت بر حاکم حکم حق را همچنین واجب

کردانید بر محکوم علیهم انقیاد واذعان را ومکرر ساخت نفی ایمان قسم بتنوع

بنفی ایمان ایشان اگر حکم نکنند و حق را ظاهرا و باطنا اطاعت ننمایند

بدانکه تشاجر بمعنی اختلاف وحرج بمعنی ضیق وتقول بمعنی شک است و تسلیم بمعنی اعتقاد

است والله اعلم تتمه روایت که صدوق طاب ثراه در رساله من لا یحضره الفقیه

از امام بحق ناطق ابی عبد الله الصادق علیه السلام که آنجناب فرمودند

قاضیان چهار قسمند سه قسم ایشان در جهنم و یک قسم در بهشت

باشند اول آنکه حکم کند بجور و ناحق وبداند که بجور و ناحق است جای وی

جهنم باشد دوم آنکه حکم کند بجور ونداند که حکم جور و ناحق است

وی نیز در جهنم باشد سیم آنکه حکم کند بحق ونداند بدلیل که حق است

جای وی نیز در جهنم باشد چهارم آنکه حکم کند بحق وبداند که حق است

جای وی در بهشت باشد وهم آنجناب فرموده حکم منحصر است

در دو حکم یکی حکم خدای عز وجل ودیگری حکم اهل جاهلیت هر آنکه

خطا وتجاوز

خطا وتجاوز کند از حکم خدای سبحانه حکم کرده خواهد بود بحکم اهل جاهلیت

هر آنکه خطا وتجاوز کند از حکم خدای سبحانه حکم کرده خواهد بود بحکم اهل

جاهلیت وهر که حکم کند در باب دو درهم بغیر ما انزل الله بدرستی که کافر

شده است بخدای سبحانه وتعالی وهم آنجناب فرموده احتراز

کنید از حکومت قضا که حکومت قضا نمیباشد مگر از برای امام عالم

عالم بقضا وحکم دین وعادل در میان مسلمین مثل نبی یا وصی نبی

ارشد که الله یا اخی بدانکه حاکم از جانب نبی یا وصی نبی حکم میکند بحکم

نبی و وصی پس حکومت او حکومت ایشان باشد ونقض

ولکن نباید وهم آنجناب فرموده تو او پس نام مقبره نصاری وادام

قطعه ایست از جهنم شکایت کرد بسوی خدای عز وجل از شدت حرارت

وکرمی خود خدای عز وجل با وخطاب کرده فرموده ساکن شو وتسلی باش

جای قاضیان از تو کرمتر و حرارتش بیشتر است روایت است از سید

الوصیین امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرموده دست قدرت خدای

بر بالای سر حاکم بال زدن دارد برحمت وشفقت مادام که در

حکم میل وطرف گیری نکند وهر گاه در حکم میل وطرف گیری کند وا گذارد

خدای عز وجل او را بخود وشفقت ورحمت وشفقت از وی باز دارد

ولا محاله در اینحال مستوجب لعنت ونکال وغضب ووبال خواهد بود

وهم روایت که صادق اهل البیت صلوات الله علیه فرمودند هر گاه

حاکم شرع بطریق استعلام گوید باکه از جانب راست و طرف چپ اوست
از حضار مجلس که چه میگویند و چه می‌پسندند در این حکم بر چنین
حاکمی باد لعنت خدای و ملائکه و همه مردمان چرا حضور او معزول و او را
بقضا منسوب میکند و هم در آن کتاب مستطاب روایت کرده
داود بن حصین از آنجناب در باب دو شخص که متفق شده اند بر
دو عدل که محاکمه کنند نزد ایشان در منازعه که دارند و میان
دو عدل در حکم با یکدیگر مختلف شد و حکم کدام یک از عدلین ممضی خواهد
بود آنحضرت فرمودند نظر کنند بافقه و اعلم باحادیث ما و اورع ایشان
و حکم وی را نافذ و جاری دارند با دیگری و بحکم او التفات نکنند و در روایت دیگر
داود بن حصین از عمر بن حنظله از ابی عبد الله علیه السلام که گفتم با آنجناب
در باب دو شخص که هر یک شخصی را اختیار کردند و راضی شدند که
محاکمه ایشان نزد در حق ایشان بکنند پس هر دو حاکم در حکم اختلاف کنند
و این هر دو در نقل حدیث ما و استناد آن مختلف شدند بعضی از آن
امر چگونه باشد آنحضرت فرمودند که حکم حکم اعدل و افقه و اصدق
ایشان است در حدیث و اورع از این دو شخص که حکم و التفات
نکنند بحکم آن دیگر راوی گفت گفتم این هر دو حاکم عدل و مرضی اند نزد اصحاب
و هیچیک را بر آن دیگری تفاوت و تفاضل نباشد چه باید کرد آنحضرت فرمودند
نظر کنند در آن روایت که این هر دو روایت کرده اند از آن

حکم که اند

حکم کرده اند کدام یک مجمع علیه است نباشد گفتم اگر هر دو حدیث
اصحاب است بآن عمل نمایند و ترک کنند شاذ غیر مشهور را که
در مجمع علیه ریب نباشد گفتم اگر هر دو حدیث مشهور و روایت
ثقات از شما باشد چه باید کرد فرمودند نظر کنند آنچه حکم آن موافق
حکم قران باشد و سنت و مخالف حکم عامه بآن عمل کنند گفتم فدای
تو شوم و احد الخبرین موافق عامه و آن دیگر مخالف عامه است کدام یک عمل
باید کرد فرمودند عمل کنید بآنحدیث که مخالف عامه است که راه رشد
و صواب در آن باشد گفتم فدای تو شوم اگر هر دو حدیث موافق عامه
باشند حکم چه خواهد بود فرمودند نظر کنند بآنچه حکام و قضاة ایشان
بآن میل بیشتر دارند آنرا ترک نموده بمسلک دیگر روند گفتم اگر حکام
و قضاة ایشان در میل بحکم این هر دو حدیث مساوی باشند تکلیف چگونه
باشد فرمودند هرگاه آنچنین باشد بگذار این حکم را تا امام خود را ملاقات
کنی با امام خود توقف در شبهات بهتر است از فرو رفتن در هلکات
ارشدک الله یا اخی از حدیث شریف چند امر بحسب الظاهر معلوم و مفهوم
میگردد از آن جمله از جواب امام ع در صدر حدیث آنکه لابد است
که حکمین صاحب علم و فقه و ورع باشند لیکن در هنگام خلاف آنچه
حکم اعلم و افقه و اورع و نافذ و معتبر است دیگر آنکه از نظر حکم عامه
معلوم میشود بر مجتهد لازم باشد تتبع فقه عامه و کتب ایشان و تتبع

کتب اهل ضلال از جهت نقض و رد بر ایشان و دیگر از امر تتبع خبر با ملاقات
امام مستفاد میشود وجوب توقف در وقت تعارض ادله و نفی
قول قائلین بتخییر و دیگر جواز حکم مجتهدین در زمان غیبت امام علیه السلام
لیکن در ولایات و مناکح و ذبایح و شهادات و انساب چنانچه
خبر یونس بن عبد الرحمن دلالت میکند والله اعلم بحقایق الامور

محکمه اول در تعریف قضا و صفت قاضی بدانکه قضا در لغه حکم است
و در مصطلح علما ولایتی است شرعی بر احکام و مصالح عامه از جانب امام
علیه السلام و شرط است که قاضی مرد بالغ عاقل امین کامل حلال زاده
مؤمن عادل ضابط مسائل شرعیه نویسنده متقی باستقلال الحجه باشد و کافی
نیست او را فتاوی علما مراد از نویسنده انکه شرط است که قاضی قادر
بر قرائت کتابت و کتابت باشد زیرا که محتاج میشود بانکه غیر حضرت
رسالت را نیست مگر بعلم کتابت و مراد از متقی باستقلال انست
مجتهد باشد و استنباط فروع مذهب تواند کونه تقلید غیر خصوصا
تقلیدیست و در زمان حضور امام علیه السلام جایز نیست قاضی را اذن او
بنصب عوام قضا منعقد نمیشود اما در زمان غیبت امام علیه السلام صحیح و
نافذ است قضای فقیه از فقهاء اهل بیت که جامع صفات مذکوره
باشد و واجب است که حکم قضا او را اطاعت کنند و دیگر چون انها
صفت که از جانب امام علیه السلام منصوب باشد و اگر فقها متصفاند

بصفات مذکوره متعدد باشند اعلم ایشان متعین است و اگر حاضر باشد
منصوب از جانب امام علیه السلام متعدد باشند و هر یک از مدعیان خواهند
که بقاضی دیگر روند اختیار با مدعی است نه بر قاضی که مدعی رجوع مدعی علیه نیز
باید پیش رفت و جاری صحیح نیست حکم او که شهادت او مقبول
نباشد چون حکم پسر بر پدر و خصم بر دشمن خود و بنده بر مولای خود
اما جاریست حکم پدر بر پسر و برای پسر و حکم برادر بر برادر و
برای برادر یعنی در نفع و ضرر نباشند شهادت مقبول غیر مقبول از این
گروه و واجبست نصب قاضی در هر بلده و بر مردم واجب است قضایا را
خود را با او رفع نمایند امام با ایشان قتال کند تا انکه باطاعت در آیند
و معزول میشود قاضی بجنون و سهو و فسق و نسیان و غلبه آن بوفات
امام علیه السلام و درجه معاش قاضی فقیر عاجز از بیت المال مسلمین است و منعقد
نمیشود قضا از رای زن و در انعقاد آن برای اعمی اختلاف است و اقرب
انست که منعقد نشود

محکمه دوم در آداب قضا بدانکه آداب قضا مستحبست
و واجب اما آداب واجب قضا موافق آنچه از احادیث ائمه طاهرین علیهم
السلام الله علیهم اجمعین و فتاوی فقهاء کرام طاب الله ثراهم معلوم
و مفهوم میشود سیزده است اول آنکه اگر کسی بر احدی که حاضر
البلد است دعوی داشته باشد او را یا وکیل او را بمحکمه قضا
طلب کند اما زنی که مخدره باشد اگر وکیل که مرشد ندارد باشد

ناچار قاضی نوا او رفته تا پرسش فقیه او کند واگر خصم از مجلس قضاء
تمرد کند جایز است قاضی را که بر او قضاء و حکم علی الغائب نماید و قاضی را
روا است اگر خواهد بسبب تمرد او را تعزیر کند دوم آنکه هر دو خصم را
در مرتبه اسلام یا در مرتبه کفر مساوی دارد و جواب سلام و تعظیم
واکرام و نظر و کلام و استماع وغیرهم را از قطع منع کند حسب المشهور
وبعضی از علما در اینجا ادعاء اجماع کرده اند و در روایت هم برین دلالت
ونشاندن مگر آنکه یکی مسلمان وان دیگری کافر باشد چه درین حال
جایز است مسلمان را بر بالاتر نشاندن و مسلمان جالس و کافر قایم
باشد سیم آنکه اگر دعوی بسیار باشد ابتدا کند بدعوی
آنکه پیشتر املا باشد وهکذا الا آخره مگر آنکه تاخیر باعث ضرر شود
واگر یک دفعه باهم املا باشد قرعه زنند و مطابق قرعه بشنوند و
مطابق قرعه عمل نمایند چهارم آنکه هر کدام از دو خصم پیشتر ابتدا به
دعوی کنند اول او را بشنود وغیرهم را از قطع منع کند حسب المشهور و
بعضی از علما درینجا ادعای اجماع کرده اند و در روایت هم برین دلالت دارد
واگر هر دو باهم ابتدا بدعوی کنند اول دعوی آنرا بشنود که در
دست راست اند نشسته است واگر اجتماع مردمان … شود
بنویسند اسم هر یکی از مدعیین بر رقعه دیگر و کذلک … را
ومخلوط بهم کند و آنگاه یک رقعه را بیرون آورد و دیوان او را …

رقعه دیگر

رقعه دیگر و رقعه دیگر بیرون آورد دیوان او را آنگاه رقعه دیگر
و رقعه دیگر او را اول و ثانی را ثانی و همچنین تا آخر پنجم آنکه اگر
کسی در مجلس قضا بلهو لعب کند و سیر آنجا بلهو لعب کند واگر منع ممنوع نشود
بخشونت ادب کند واگر صلاح در تعزیر باشد تعزیر کند ششم
آنکه تلقین و تعلیم احد الخصمین نکند آنچه را مضرت خصم دیگر باشد زیرا
که این اظهار میل و ترک عدالت است هفتم آنکه رشوه نگیرد که آن
باعث لعن و کفر است بخدای عظیم چنانچه حدیث واما الرشاء فی
الحکم فهو الکفر بالله العظیم واگر رشوه گرفته باشد واجب است که به صاحب
رد کند هشتم آنکه شاهد را بر شهادت جرات ندهد و او را تعلیم
نکند و وی را از شهادت باز ندارد نهم آنکه اگر دفعه حکم رسد حکم کند
لیکن بالتماس آنکه از جهت اوست دهم آنکه اگر مطلع بر بطلان حکم
مطلع شود از نقض و ابطال کند یازدهم آنکه حجت بنویسد برسیکه قرار
کرده است بالتماس آنکه از برای اوست و بهای کاغذ از بیت المال
است واگر میسر نشود بر ملتمس است … التماس حجت کند …
بر او که حکم کرده اگر تعلل کند در ادای حق روا باشد بالتماس محکوم له
و حبس کند او را تا حق را ادا کند مگر آنکه معسر باشد …
وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة او را مهلت است تا وقت
یسار سیزدهم امام … است که بعلم خود قضا کند مطلقا در حقوق الله

و حقوق الناس فاما غیر امام از قاضیان بعلم خود عمل میتوانند کرد
در حقوق الناس و قولی هست در اینکه ایشان بعلم خود در
حقوق الله مانند زنا و لواطه و شرب خمر عمل میتوانند کرد
و اکثر فقهاء کرام اعلی الله مقامهم فی دار السلام این قول را قوی شمرده اند
والله اعلم و بدانکه جایز نیست حکم بگمان و ظن فان الظن لا یغنی
من الحق شیئا مگر آنکه بشنود شهادت شاهدان باشند
و اگر قاضی خط و مهر خود را ببیند جایز نیست او را امضاء آن هر چند
آن خط نزد او محفوظ باشد مگر آنکه او را یاد شود و گواه هم چنین است حکم در
گواهی چون قاضی گواهی گواهان را طلب بکند اگر گواهان را بشناسد و عادل
داند شهادت ایشان را قبول کند و اگر ایشان را فاسق داند رد
کند و اگر گواهان را نشناسد احوال ایشان را بپرسد و طلب تعدیل و
تزکیه کند و حکم را اعتماد بر حسن ظاهر ایشان نکند بلکه بعد از وقوف
بر احوال ایشان حکم کند و شرط است که هر گواهی که تعدیل میکنند آن گواهان
باشند و قاضی با ایشان خصمان و گواهان نیز را بشناسد چرا که
میتواند بود که میان گواهان اصل و غیر شرکت یا عداوت باشد
باید که معدلان بر باطن احوال گواهان واقف باشند و بیان صورت
گواهی دهنده فلان کس عادل و مقبول الشهادة است و اکتفا نکنند
با آنکه گوینده بغیر از نیکی از و نمیدانم و نه اگر سبب عدالت

واگر شاهدان

و اگر شاهدان بجرح شهادت دهند واجب است ذکر سبب جرح مثل
زنا و شرب خمر و امثال اینها والله المستعان اما اداب قضا پس
نوزده است موافق فتاوی فقهاء کرام و احادیث ائمه انام علیه
الصلوة والسلام اول آنکه چون بشهری که قاضی است در آید اول
بمسجد جامع رفته دو رکعت نماز بگذارد و از خدای توفیق عصمت و اعانت
طلبد دوم همچنین است برای هر کس اول بشهری رسد سوم آنکه
میان شهر محکمه گیرد تا بجهت آمد و رفت مردم مساوی باشد سیم آنکه
از قاضی معزول دفتر و تمسک گیرد و حجتهای مردم و ودایع ایشان را
بستاند چهارم آنکه مراتب علم و صلاح و تقوی مردم آنجا را معلوم
کند و با علماء همه را در یکجا جمع کند و عهدنامه قضا بر ایشان بخواند و بشنوند
پنجم آنکه از احوال محبوسین سؤال کند خصم ایشان را حاضر کند و
هر گاه خصم نباشد او را مرخص سازد ششم آنکه در اموال اوقاف
و ایتام و وصی امین و وصایا نظر کند و از متصرفان در آنها بپرسد
و هر گاه معزول باید کرد عزل کند و آنرا که منصوب باید کرد نصب کند
هفتم آنکه کتاب محکمه و ترجمان را ترتیب دهد یعنی محرران و اگر
لغت طرفین را نفهمد مهیا سازد و در همه اینها عدالت شرط کرده اند
هشتم آنکه در مجلس وسیع محکمه را قرار دهد و در مسجد وسیع که فرش شده
اما بعضی از علماء نامدار رضوان الله علیهم مکروه اند و گفته اند اجابت

نبویه موید قول ثانی و الکه شده و باید که قاضی در وقت محاکمه رو بقبله
بنشیند و بعضی را اعتقاد آن است که پشت بقبله بهتر است نهم آنکه
در احسن هیئات از خانه بیرون آید و با وقار و تمکین بنشیند و بسیار
منبسط و خندان روی نباشد که مردم ازو اعتبار نگیرند و بسیار
گرفته و غضبناک هم نباشد و در وقت غضب و مرض و گرسنگی
و تشنگی فرح و غم زیاده و غلبه خواب بقضا مشغول نشود دهم آنکه
علماء کرام و فقهاء ذوی الاحترام را در مجلس خود حاضر سازد و با ایشان
در حکم مشورت نماید که اگر خطا یا غلطی کند او را آگاه سازند و اعانت
کنند در مسایل نظریه اما تقلید غیر نکند یازدهم آنکه خصمان را ترغیب بصلح
کند اگر قبول نکنند حکم جزم کند دوازدهم آنکه مقر بجزی که موجب حد الهی
باشد تلقین ننماید بلکه او را از آن نادم سازد و تأویلی کند چنانچه حضرت
خاتم المرسلین و جناب امیرالمؤمنین و ائمه معصومین سلام الله علیه و
علیهم اجمعین میکرده اند و تفصیل آن در کتب احادیث مذکور است
سیزدهم آنکه هر دو خصم را برابر جلوس نشانند و روا باشد هر دو استاده
باشند نه آنکه یکی استاده و یکی نشسته باشد مگر احدهما مسلمان
و آن دیگر کافر باشد چهاردهم آنکه در وقت قضا دربان و حاجب
نداشته باشد و خود بنفسه مرتکب خرید و فروخت نشود و بطلب خصمان
نزد خود واحد الخصمین را ضیافت نکند چنانچه از حدیث مروی از حضرت

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه معلوم میشود اما شش است که عیادت
بیماران و مشایعت جنازه برود پانزدهم آنکه در وقتی که خصمان حاضر
شوند شش است که بگوید سخن گوئید یا بگوید مدعی سخن کند یا امر کند
بکسی که او را بگوید چنین گوید و بیکی تعجب و خطاب نکند شانزدهم آنکه از
اسقاط حق یا ابطال دعوی قبل از ثبوت شفاعت نکند هفدهم آنکه اگر حاکم را
شک و تهمت در گواهی باشد تفریق بین الشهود کند یعنی هر یک بانظر دیگر
گواهی شهادت نمایند تا اگر خلافی باشد ظاهر گردد و علماء و فضلاء عدول را
تفریق ننماید که زیاده باعث اهانت و کم حرمتی ایشان میشود و باید
شاهد را بموعظه از کذب محترز سازد هجدهم آنکه از تزکیه و جرح
گواهان در سر و نهان از ایشان سوال کند چه اکثر مواجهه بسکی هم
میگویند نوزدهم آنکه اگر مدعی بر گواه معدل گذشته باشد شش است
تجدید سوال از عدالت اشهر و از احادیث نبویه امور دیگر هم در آداب
و سنن قضا مستفاد میگردد ولیکن آنچه مسطور در بعضی از کتب فقهاء رضوان الله
علیهم از جهت اختصار بقصور نمود و الله المستعان محاکمه سیم در ذکر دعوی و جواب
بدان وفقک الله تعالی که آنچه در این باب از فتاوی فقهاء رضی الله عنهم
مفهوم میگردد آنکه شرط است مدعی بالغ عاقل باشد و اگر برای خود دعوی
کند یا از برای آنکه بر او ولایت و تسلط دارد مثل پدر و جد پدری از
برای فرزند خود و وصی و وکیل از برای موکل و حاکم امین از جهت یتیم و مجنون

و غایب و دعوی بر چیز صحیح اثمان کنند هر چند که آن چیز مجهول باشد
و باید دعوی لازمی باشد پس دعوی را بسبب هبه بدون قبض مسموع ندارند
اگر دعوی هبه را بی دعوی قبض مسموع ندارند اگر دعوی بیع کنند باید
که لزوم را بگوید و احتیاج بتفصیل نیست الا در دعوی قتل هر گاه دعوی
مدعی تمام شود و قاضی از مدعی علیه طلب جواب کنند اگر بعناد سکوت
کند او را محبوس سازند تا آنکه جواب دهد و اگر سکوت بسبب آفتی باشد
باشد بمنزلهٔ گنگ یا کر باشارهٔ مقصود او را فهم کنند و اگر ترجمان باید
شد فارسی یا ترکی یا هندی و امثال اینها و اگر اقرار کند قاضی او را
باقرار مدعی الزام کند بحکمی که بر آن اقرار کند و اگر انکار کند قاضی بآن
قضیه علم نداشته باشد از مدعی طلب گواه کند اگر گوید گواه ندارم
قاضی اعلام کند او را که میرسد طلب سوگند از مدعی علیه و چون سوگند
اختیار کند قاضی باذن مدعی مدعی علیه را سوگند دهد اگر او سوگند
بخورد دعوی باطل شود و دیگر آن دعوی از مدعی و اقامه گواه آن نشنوند
و اگر مدعی علیه بی سؤال مدعی قسم خورد آن قسم لغو و بی اعتبار
خواهد بود هر چند بامر حاکم باشد و اگر مدعی علیه قسم نخورد و بمدعی
رد کند و مدعی سوگند خورد حق او ثابت شود و اگر مدعی علیه از قسم امتناع
کند و بمدعی رد نکند سنت است که حاکم او را گوید اگر قسم نمیخوری ترا
ناکل میگردانم و چون قسم نخورد مدعی را قسم دهد حق او ثابت شود

پس اگر مدعا

پس اگر بعد از نکول مدعی علیه که قسم خورد یا بالتفات نکنند و اگر مدعی
گوید شاهد دارم و ایشان را حاضر کرد از قاضی بالتماس مدعی
سؤال گواهی کند اگر بر طبق دعوی گواهی دهند و قاضی ایشان را
عدل داند و بقبول این شهادت حکم بآن کند لیکن بالتماس مدعی
و اگر گواهی ایشان بر وفق دعوی نباشد جرح کنند و اگر قاضی
گواهان را عدل نداند اگر مدعی علیه بعدالت ایشان مقر باشد تزکیه
ایشان واجب نشود و الا احتیاج شود بدو عدل در تزکیه و تعدیل
ایشان کنند و اگر منکر دعوی جرح گواهان کند تا سه روز
او را مهلت دهد و اگر مدعی گوید گواه ندارم و بعد از آن احضار کند نشنوند زیرا
که ممکن است که فراموش کرده باشد و هر گاه مدعی گواهان گذراند
دیگر مراد قسم نباشد مگر آنکه گواهی بر میت یا بر صبی یا بر مجنون
یا بر غایب باشد چه در این صور با وجود گواه قسم بر بقاء حق نیز
احتیاطا از آن قسم استظهار گویند لازم است و اگر مدعی علیه دعوی
کند که رسانیده ام یا ابرا نموده و امثال اینها در قسم وقت او مدعی بخورد اگر
گواه باید یا قسم دهد مدعی را بر نفی آن والله اعلم بحقایق الامور وهو علیم
بذات الصدور محکمهٔ چهارم در قسم و در آن چهار باب است باب اول
در قسم بدانکه قسم صحیح نیست مگر بالله اعم از آنکه سوگند خورنده مسلمان
باشد یا کافر و اگر ذمی از سوگند موافق دین خود خایف تر باشد حاکم

حاکم راه او را چنان که گند دهد و تغلیظ قسم یهود چنین باشد
که هو الله الذی انزل التوراة علی موسی علیه السلم و تغلیظ قسم نصاری
چنین باشد که هو الله الذی انزل الانجیل علی عیسی علیه السلم و آتش پرست
قبل از سوگند دادن موعظه و تخویف و تغلیظ در همه حقوق اگر چه
اندک باشد مگر آنکه کمتر از ربع دینار طلا باشد و گفته شده که
تغلیظ نباشد در کمتر از نصاب قطع ید که چهار درهم و ربع درهم
است و تغلیظ قسم به سه چیز باشد اول لفظ والله الطالب
الغالب الضار النافع المدرک المهلک الذی یعلم من السر
ما یعلمه من العلانیه و مانند آن دوم مکان کعبه معظمه و مشاهد مقدسه
و محراب و مسجد سیم زمان مثل روز جمعه و عید و بعد از عصر چنانکه
تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله و تعبیر به بعد از نماز عصر شده
بران دلالت دارد و اگر سوگند خورنده لال یا گنگ باشد به کنایت
سوگند خواهد و بعضی گفته اند دست بگذارد بر اسم الله در مصحف و بعضی دیگر
بر آنند که قسم را در لوحی نقش و نوشته نما و بپاشاماند حالف باشد
و اگر امتناع کند حق برا و لازم آید و محل سوگند مجلس حکم است و سوگند
نه دهند مگر در مجلس حکم مگر آنکه معذور باشد از حاضر شدن در مجلس حکم
مانند مریض یا زن مخدره مستوره که از خانه بیرون نمی آید چه درین صورت
نایب حاکم رفته در خانه او وی را قسم دهد و شرط است که قسم از

دعوی صحیح باشد

صحیح باشد در نفی دعوی یا نفی استحقاق باشد و جبر بکند قسم نفی
دعوی خلو هر چند جواب چنان دلگفته باشد و اگر کسی ده درم دعوی
کرده باشد و او در جواب گفته باشد که بر من ده درم لازم
باید قسم خورد که بر من لازم نیست ده درم نه پنج درم از آن و کافی
نیست قسم بر آنکه ده درم لازم نیست پس اگر اقتصار نماید بر کمتر
از ده درهم قسم کوئنه مقول گفته است مدعی امیر سوده قسم خورده
بر اده درهم کم از تو چیزی طلب است و قسم همیشه بر قطع و جزم است
مثل آنکه هیچ نگفته ام و نه خریده ام و مرا چیزی داده است مگر در نفی فعل
غیر که در اینجا قسم بر نفی علم است مثل آنکه نمیدانم که پدر من از تو چیزی
قرض گرفته یا نمیدانیم که غلام من جنایتی کرده است و قسم در حقوق آدمی
است و در حدود الله قسم نیست پس منکر دزدی قسم خلو کجهه اسقاط
مال اگر رد کند یا نکول نماید مدعی قسم خلو و مال ثابت شود نه قطع ید
والله علیم خبیر باب ششم در قسم خورنده بدان ارشدک الله
حالف یا منکر است یا مدعی اما منکر قسم خورد وقتی گواه نباشد
و اگر مدعی از گواه اعراض نماید و طلب قسم منکر یا گواه را اسقاط نماید
و تقسیم قناعت کند جایز باشد و دیگر امیر سوده قبل از قسم
خوردن منکر رجوع نماید و گواه بگذراند و قسمی بر وارث نباشد
مگر بعد از دعوی علم او به موت مورث و ثبوت حق و بودن ترکه ثابت

در تصرف او چه در این صور قسم نفی علم خود بر دو اول در نفی
اخرین جز آنها و اگر دعوی بر بنده کنند خصم آقای او باشد هم در مال
وهم در جنایت و قسم به بنده متوجه نشود خواجه او بر نفی علم قسم
خورد اما مدعی هرگاه گواه نداشته باشد قسم خورد در چهار موضع
اول آنکه منکر رد قسم کند باو دوم آنکه منکر از قسم نکول کند سیم
آنکه مدعی را یک شاهد باشد چهارم آنکه دعوی بر میت یا بر صبی یا بر
مجنون یا بر غایب باشد استظهارا لکن امر بین فتاوی فقها گذشت و
مراد آنکه حکم شاهد و قسم در اموال و دیون باشد و قبول یک
شاهد و یمین در رؤیت هلال و در حد و طلاق و در قصاص جایز
نیست و شرط است شهادت شاهد و آنکه استماع مجلس حکم
در باقی و تتمه مسایل این محکمه مشتمل بر سه باب است باب
اول بیان ان است که اگر کسی از مجلس حکم غایب باشد
اعم از آنکه مسافر یا متعذر الحضور باشد جایز نیست دعوی کردن بر او
و شهادت شاهد شنیدن و حکم کردن نه در حقوق الله و نه در
حقوق الناس لا منقصین مذکور اما حاضر البلد غیر متعذر الحضور در آن
اختلاف است صحیح است قضا علی الغایب بر او یا نه و چون
کسی بر غایب دعوی کند و گواه گذراند او را قسم نداهند مگر
کفیل از او بگیرند و مال را باو تسلیم نمایند و غایب را هر گاه حاضر شود

رفع دعوی

رفع دعوی و حجت او شنو باب دوم اگر کسی دعوی مالی کند در دست کسی بشر
و منازعی در آن نداشته باشد مانند مال افتاده بر سر راه و در بیابان او را بدو
حکم و اگر مالک و مال در دست دو شخص باشد و هر کدام از ایشان
دعوی اختصاص همگی آن کنند و شاهد نداشته باشند احلاف ایشان
بالمناصفه باید کرد و لیکن کل واحد را دیگر بر آن قسم باشد اگر مال در
دست ثالثی باشد و کل واحد از این دو کس دعوی تمامی آن کنند مال مذکور
از آن کسی است که ثالث گوید و اگر گوید از هر دو است از هر دو باشد و هر یک
بر آن دیگر قسم باشد و اگر ثالث گوید از هیچکدام از اینها نیست ادعای
باید کرد و هر یک را بر دیگری قسمی باشد و اگر عین المال در دست
دیگری باشد و خود بدون حکم حاکم تواند انتزاع کرد بی آنکه باعث فتنه
مضرتی نشود و اگر دین نزد کسی داشته باشد و مدین را قبول باشد و بدهد
خود برابر از مال او بگیرد جایز باشد که از مال او بردارد بی اذن او
و اگر انکار کند و حاکم هر دو باشند اقرب آنکه از مال او بردارد
نمود و اگر کشتی شکسته شود و اموال آن در دریا فرو رود یا آنچه دریا بیرون
افکند از آن صاحبش دهند و آنچه به غواصی بیرون آورند از غواص باشد
باب سیم در بیان آنکه اگر خصم بر مدعای خویش شاهد
و موافقت ممکن نباشد میان دو شاهد و عین المال که متنازع فیه
در دست یکی از ایشان است حکم کند از برای آن خصم که در

در دست اوست هر دو را اگر گواهی مطلق باشد یا سبب باشد
و اگر گواهی یکی با سبب باشد و اندیگر مطلق گواهی آنکه سبب
است اولی باشد و مراد از گواهی بسبب آنست که گواهی دهند
که این مال از فلان خریده یا میراث یا باو بخشید یا خانه زاد
اوست و امثال اینها و گواهی مطلق آنست که ازین قیود خالی باشد
و گواهی دهند که این مال فلان است و بس و اگر این مال در دست
هیچیک از خصمین نباشد حکم کنند برای آنکه شاهدان او عادل
تر باشند و اگر مساوی باشند حکم کنند برای آنکه شاهدان او بیشتر باشند
و اگر در عدد هم مساوی باشند قرعه بزنند بنام هر خصم که قرعه برآید
قسم بخواهد و تمام را متصرف شود و اگر قسم نخورد آن دیگر قسم
بخورد و بستاند و اگر هیچ کدام قسم نخورند مال را میان هر دو قسمت
کنند و اگر شاهد شهادت دهد که این چیز مال فلان بود دیروز مسموع نباشد
تا آنکه بگوید حال ملک اوست اگر نمیدانم زوال ملکیت را اگر گوید
و دیروز ملک او بود از مدعی علیه از و غصب کرد یا اقرار نمود از برای او یا
از مدعی بعاریه گرفت مسموع باشد و اگر هر یک از زوج و زوجه دعوی
متاع خانه کنند حکم از برای آن است که گواه گذراند علی الاقوی و اگر
گواه نباشد هر دو قسم خورند و قسمت کنند و قول ایران آنست که حکم
کنند از برای زوج یا قسم آنچه مختص مردان است و حکم کنند برای زوجه

یا قسم

یا قسم آنچه مختص زنانست و آنچه مشترک میان هر دو زن و مرد باشد
میان هر دو قسمت کنند والله اعلم حدیقه ششم در بیان
شهادت و آن مشتمل است بر پنج تبصره تبصره اول در
صفات شاهد بدان ارشدک الله العزیز که شرط است در شاهد
شرایط بلوغ و عقل و ایمان و عدالت و حلال زادگی
و عدم تهمت پس شهادت اطفال قبول نباشد هر چند
ممیز باشند مگر در جراحات بشرط آنکه ده ساله باشند و قبل از
شهادت متفرق نشده باشند و اجتماع ایشان در محل نزاع
مباح باشد نه حرام و همچنین مقبول نیست شهادت مجنون و
شهادت غیر مؤمن اگرچه مسلمان باشد نه بر مؤمن و نه بر غیر مؤمن
اگرچه مسلمان نباشد نه بر مؤمن و نه غیر مؤمن لیکن شهادت ذمی در
وصیت بمال قبول است بشرط حاضر نبودن مسلمانان و بودن ذمی
از اهل صلاح در ملت خود و بعضی قائلند باینکه شهادت ذمی نزد ذمی هرگاه
در عقیده مساوی باشند قبول است پس قبول کنند شهادت یهودی را
بر یهودی لاغیر و نصرانی را بر نصرانی لاغیر و هر ملتی را بر مثل ایشان و این
روایت را ضعیف شمرده اند چنانچه در تحریر مسطور است و همچنین اعتبار
نکنند شهادت غیر عادل و عدالت کیفیتی باشد راسخه در نفس
که باعث ملازمت تقوی و مروت باشد بوجهی که مرتکب گناه کبیره و مصر

بر صغیره اصرار نماید نمود و آنچه از بعضی احادیث معلوم میشود کبیره
هفتاد قسم است اول چهار از آن بر زبان و در سر و از آن بشکم
و یکی بفرج و یکی بدو پا و یکی بتمام اعضاست اما آنچهار که بر زبان است
شهادت ناحق [illegible] گواهی دروغ و تعلیم سحر و دشنام زنان است اما سه
آن سه که بر سر است باشد قتل بناحق و دزدیست اما آن سه که بشکم است
خوردن مال ربا و خوردن مال ایتام بظلم و شرب خمر است اما آن
یکی که بفرج است زناست اما آن یکی که بپاست گریختن از معرکه جهاد است
اما آن یکی که بتمام اعضاست عقوق والدین است و در وقوع کبائر و صغیره
سپس انحصار است باعث قدح در عدالت نیست و بعضی از اصحاب بر آنند
که گناهان همگی کبیره اند نظر باجتراء که انسان در مخالفه امر الهی و نهی او
چنانچه از حدیث لا تنظر الی ما فعلت ولکن انظر الی من عصیت مفهوم
میگردد و آنکه بعضی را صغائر میگویند نسبت بما فوق است مانند
بوسه محرم صغیره است نسبت بزنا [illegible] در عدالت شرط
[illegible] و محافظت واجبات مانند صلوة و صوم و زکوة و حج و امثال اینها
و شهادت هر انسان کافر مقبول نیست هر چند در مال قلیل باشد
و گواهی متهم نیز قبول نیست و تهمت هر چند چیز باشد اول آنکه
موجب جر نفع یا دفع ضرر باشد مثل گواهی شریک برای شریک
در چیز مشترک و شهادت قرضخواه از برای مفلس محجور و گواهی مولا

از برای علام

از برای غلام ماذون خود و گواهی وصی در آنچه در آن وصی است و گواهی
وارث باینکه فلان آنچه احق است بر مورث او که پیش از [illegible] شده جهت
و مورث مورث و بعد شهادت [illegible] قبل جرح شاهدان قتل خطا
و گواهی وکیل و وصی نفس گواهان خصم موکل و موصی دوم عداوت
دنیویست بوجهی که بسود و فرح آن ملول و غمگین و بزیان و مصیبت او شاد
و خرم گردد یا اینکه یکدیگر را دشنام قذف دهند اگر عداوت مذکوره از
جانبین باشد شهادت هیچ کدام بر آن دیگری مسموع نیست و اگر از
یکطرف باشد گواهی دیگری مسموع نیست و پس عداوت دینی موجب
رد گواهی نیست و شهادت مسلمان بر کافر مقبول و مسموع است سیم
شهادت پیش از استشهاد است اعم از آنکه قبل از دعوی باشد یا بعد از
دعوی لیکن در حقوق الله سبحانه و مصالح عامه مثل وقف بر مساجد و
پلها الا اقرب قبول عدم رد است چهارم دنائت نفس است چون گدائی
دست طلب بهر کس دراز میکنند الا بعنوان ضرورت و طفیلی بودن دعوت
طعام مردم و صاحب شان در مرتبه مرتکب فعل مباح نالایق حال
خود شود مثل طعام خوردن در بازار و بول کردن در آن و صاحب
صناعات پست مرتبه را هر چند کان صنعت مکروه باشد مثل
جولاه و حجامی رد نکنند چون ایشان صاحب تقوی باشند و
گواهی آنکه صدقه گیرد و از اهل استحقاق باشد قبول کنند و گرنه

صدقه را از اهل که از اهل استحقاق باشد قبول کنند و سبب دشمنی باعث
رد شهادت نمیشود قبول است شهادت پدر از برای پسر و پسر
برای پدر مقبول نیست شهادت برادر برای برادر و شهادت هر یک از زوجین
از زوجه برای دیگری و بعضی گفته شرط انضمام غیر و در زوج در دو مقبول است
شهادت دوست برای دوست هر چند که او در مصاحب متصل
رسیده باشد اما گواهی فرزند بر پدر مسموع نیست کما مر تبصره
تفصیل
دوم در حقوق بدان ایدک الله تعالی که حقوق دو نوع است حقوق الله
و حقوق الناس اما حقوق الله تعالی چند قسم است اول آنکه حق ثابت نمیشود
مگر بچهار مرد یا سه مرد و دو زن یا دو مرد و چهار زن و بگواهی جماعت
ثابت شود زنا محصن جلد نه رجم و بگواهی گروه اول ثابت شود رجم دوم
ایشان بهمه و شرب الخمر در دو روز ثابت نمیشود الا بدو مرد خاص در
همچنان باقی حقوق الله چون زکوه و خمس و نذر و کفاره ثابت نمیشود الا
بدو مرد اما حقوق الناس این سه قسم است اول ثابت نمیشود الا
بدو مرد عادل و آنچیزیست که مال مقصود از آن مال نباشد چون
قذف و طلاق و خلع و رجوع و عده و وکالت و وصیت و خویشی و
زوجیت و جنایتی موجب قصاص و جرح و تعدیل و عفو از قصاص و
اقرب آنکه نکاح و عتق و قصاص ثابت میشود بگواهی یک مرد و دو زن
دوم آنکه ثابت میشود بشهادت دو مرد عادل و یک مرد و دو زن

و یک مرد

و یک مرد و دو زن دوم آنکه ثابت میشود بشهادت دو مرد عادل
و یک مرد و دو زن و یک مرد و قسم و آن چیزیست که مال یا مقصود
از آن مال باشد چون قرض و غصب و دین و بیع و شری و اجیر
و اجاره و شفعه و وصیت و قتل خطا و آن قتل عمد که موجب قصاص
نیست و چیزی که حق الله و حق الناس باشد در دزدی مال ثابت میشود
بگواهی یک مرد و دو زن نه دست بریدن سیم آنکه ثابت میشود بگواهی
مردان و زنان و تنها و آن چیزیست که اطلاع مردان بر آن صعب است
چون ولادت و استهلال و عیب باطنی زنان و هر آنکه ثابت
میشود بگواهی یک زن یک ربع وصیت بمال و بدو زن نصف و بسه زن
سه ربع و بچهار زن تمام وصیت بمال و همچنین است در اثبات
میراث مستهل و مراد از مستهل طفلی است که از شکم آواز دهد و آواز
شنیده شد هرگاه خلاف شود در حیات این طفل که از شکم با حیات بیرون آمده
بجهت میراث او شهادت زنان چنانچه مسطور شد ثابت میشود والله اعلم
تبصره سیم در مبانی شهادت بدان ارشدک الله که شهادت
جایز نیست مگر بعلم و یقین در آن امری که بان شهادت میدهند و
و اگر چه باستفاضه و شهرت میتوان نمود الا در نسب و موت
و وقف و ملک مطلق و عتق و رقیت و نکاح و ولایت و ولا
یعنی هرگاه صاحب هر یک از این امور خبر دهند با آنکه مشهور باشد از زیر

یا لکه‌ی آبپ معنی و شرط دیگر موافقت در لفظ چنانچه یکی شهادت بغصب دهد و یکی بقهر و ظلم والله المستعان تبصره چهارم در بیان شاهد و بیان بیان آنچه که آنرا باک و آنچه مقصود از اثبات باشد چون بیع و شرا و هبه و اجاره و جنایتی موجب دیت باشد قتل خطا و شبه آن و قتل والد ولد خود را و غیر آن و در نکاح و وقف و مهر خلاف نیست ثابت می‌شود بیک شاهد و قسم و بیک شاهد و قسم حد و خلع و طلاق و رجوع و عتق و کتابت و نسب و وکالت و وصایت و عیوب زنان عذره و قرن ثابت نمیشود و شرط است که شاهد گواهی و ثبوت عدالت او و اول اظهار آن قسم که قبل از گواهی است کافی نیست قسم کرد و واجب است بعد از اتمام گواهی لیکن قسم خوردن اگر جمعی در دعوی ارث و غیر آن یک گواه داشته باشند هر کدام قسم خورد حصه خود را ستاند خاصه و اگر یکی از ایشان طفل یا مجنون باشد حصه او را موقوف دارند تا آنکه کامل شود و قسم بخورد و بستاند و اگر بعضی از آن جمع آن شاهد منکر باشند حصه طفل و مجنون را از آن ستانند هر چند که از جانب ایشان دعوی کند والله المستعان تبصره پنجم در بیان تتمه مسایل این باب و این تبصره مشتمل بر تذکره است تذکره اول در شهادت بر شهادت هر آنچه ثابت آنکه شاهد اول چون بر شهادت شهادت بر نوع است اول آنکه گواه اصل بگوید که گواهی بده بر گواهی من که من گواهی میدهم اینچنین

که پسر خالد است یا خالد مرده است یا آنکه گواهی میتوان داد آنچه خود ندیده باشد و کذا باقی الامور مذکوره فیها اما در غیر این امور مذکوره علم و یقین می‌باید دیدن چون قتل و غصب و دزدی و زنا و یا بدیدن و شنیدن معا چون عقد و اقوال چه در اینها شنیدن باید بجهت فهم قول و لفظ و دیدن میباید بجهت شناختن قول یا شنیدن فقط چون عقود و اقوال از آنکه نزد او معلوم باشد آواز زیرا که شهادت اعمی قبول است در آن وقت که آواز صاحب قول را شناسد یا آنکه عدلین صاحب قول را تعریف کنند و جایز است نزد گشودن روی از برای شهادت و اگر ملکی در دست شخصی باشد و در آن تصرف نماید چون تعمیر و حفر و اجاره دادن و امثال آن نماید و منازعی ملکیت او در آن گواهی توان داد و در این باب اختلاف است لیکن بعضی از فقها طاب الله ثراهم اقرب داشته‌اند جواز این شهادت را و اگر شاهد نسب مشهود علیه را داند نسب او را بمقدار ذکر کند که غیر ممتاز شود و اگر مجهول النسب باشد بر عین او گواهی دهد و اگر مرده باشد او را بمجلس حاضر کنند و اگر دفن کرده باشند قبر را بشکافند و دیگر آنکه شرط است در ادای شهادت ذکر لفظ شهادت یعنی باین نحو که شهادت میدهم یا شاهدم یا میدانم پس این کافی نیست و خبر میدهم یا آگاهم یا علم دارم بدستور کافی نیست و شرط است موافق بودن دعوی با گواهی

باگواهی

و این اکمل انواع است دوم آنکه بشنود که شاهد اصل میگوید من گواهی میدهم از
برای فلان بر فلان انچنان باین جهت یا آنکه گوید نوشته است گواهی
برای فلان و این کمتر انواع است و شهادت فرع بر شهادت
مسموع است در وقتی که شاهد اصل حضورش متعذر باشد بسبب غیبت
یا مرض یا موت یا مثل اینها و شهادت بر شهادت شهادت یعنی در مرتبه
سیم مسموع نیست بلکه در مرتبه دوم مسموع است و پس چون بر تو
مطلع شدی بر آنکه شهادت بر شهادت صحیح و مشروع است و بان
ثابت میشود تمام حقوق الناس [illegible] از غیر مالیه چون دیون و قروض و بیع
و شری و هبه و اجاره و نکاح و طلاق و خلع و عتق و نسب و قصاص
و جنایت و مثل ان و در حد سرقه و قذف میان فقها رضوان الله علیهم
اختلاف شده و در سایر حدود آن ثابت نمیشود و قبول نیست و لا بد است
از برای شاهد اصل دو شاهد عادل که بر شهادت او شهادت دهند
یا یک شاهد اصل با دیگری بر شهادت اصل دیگر گواهی دهند و اگر
شاهد فرع شهادت دهد و شاهد اصل آن انکار کند موافق روایت
اهل بیت عمل بقول اعدل باید کرد و اگر در عدالت مساوی باشند
شهادت فرع را طرح کنند لیکن در طرح فرع محل اشکال است اما بعضی
برآنند که اگر قبل از حکم باشد باطل است و اگر بعد از حکم باشد صحیح است
و قبول کنند شهادت زنها را بر شهادت در مواضعی که زنان در انها

مقبول الشهاده

مقبول الشهاده باشند یا نفر آکهتن شهادت عیوب باطنه و استهلال و قت
و اما در مواضعی که مقبول الشهاده نباشند شهادت ایشان بر شهادت
مقبول نیست و اگر شخصی از جای حاضر شده باشد یا شهادت
شنیده باشد و شهادت ندهد مختار است مادام که بسبب بطلان حق
رسیده باشد چنانچه از فحوای غرای ولا تقف ما لیس لک به علم
استنباط میتوان نمود و الله اعلم تذکره دویم در رجوع شهود از
ان ارشاد کرده آمده اگر شاهد قبل از حکم حاکم از شهادت خود رجوع کند
شهادت باطل شود بان حکم نکنند و در بعضی از کتب فقها وجوب حد قذف شاهد
کذائی و آلکوشه و در بعضی تعزیر از جهت عدم وجوب حد کامل [illegible] و الله اعلم
پس اگر بنا گواهی دلیله باشد حد قذف بر او بزنند و اگر رجوع بعد از
حکم باشد باعث نقض و ابطال باید کرد خواه آن حد الهی و خواه حد
آدمی و اگر بعد از استیفاء قصاص شاهد آن رجوع کنند اگر گویند خطا
کردیم دیت از ایشان بگیرند و اگر گویند عمداً دروغ گفتیم نصف دیت را
بگیرند و قایل بعمد را قصاص کنند و اگر هر دو قایل بعمد باشند در این صورت ولی
مقتول اختیار دارد در قصاص هر دو شاهد و دادن یک دیت با ایشان
بورثه هر یک نصف دیت را بورثه او و اگر یکی از شهود زنا رجوع کند
بعد از رجم و قایل بعمد شود و باقی با او موافقت کنند و نیز قصاص کنند و ولی
قتل بورثه او سه ربع دیت بدهد و اگر بعد از شهادت بدزدی و قطع ید

گواهان رجوع کنند و گویند خطا کردیم و دزد دیگر است دیت را بدل
از ایشان بگیرند و قول ایشان را در حق آن دیگر قبول نکنند از جهة
تهمت عدم ضبط و اگر کذب و تزویر گواهان ثابت شود حکم را نقض
و ابطال کنند و مال محکوم را با بقاء عین و ضمانش رد نمایند و اگر
مال تلف شده باشد یا متعذر الرد باشد تاوان و غرامت از
گواهان بگیرند و اگر گواهی ایشان کسی را کشته باشند یا
رجم کرده باشند ایشان را قصاص کنند و بر حاکم واجبست که شاهد زور
و دروغ را تعزیر کنند و او را در میان بازار و محلات و قبیله خودش
بگردانند تا باعث عبرت دیگران شود و هر عقوبتی را که شارع کمیت آن را
معین ساخته است آن را حد گویند و اگر کمیت آن را معین نساخته باشد
آن را تعزیر نامند و لکن هذا ما اردناه و منتهی مقصدنا بحمد الله و توفیقه و صلى الله على
محمد و شفیقه و آله الهادین الی الحق
حقیقة و سلم تسلیما کثیرا
تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس حکیمی را که افسر کلاه حکما و نصار علما در معرفت کنه او متحیر و سرگشته شد
و درود بر کاملان خاصه حضرت محمد مصطفی صلى الله علیه و آله و اصحاب او که عاقلان ایشانند
عالم انسانیند معروض ارباب الباب آنکه تمیز نوع انسان از انواع حیوان
بفضیلت تعقلاتست و هر چند کسی در علم لونیت اولی است مرتبه او در ادراک
و کمال نطق تعقل انسانی بر تر شود بتصور حقایق و احوال اشیا و مراتب واجب الوجود
و عقول و نفوس و هیولی و صور جسمیه و نوعیه و افلاک و کواکب و عناصر بسیط و مرکبات
ناقصه و تامه از معدن و نبات و حیوان بخصوص انسان که اخر مراتب وجود
و نفس ناطقه او تمام عالم عقلی شود مشابه عالم عینی بنا بر این بعض فضلا تحریر رساله‌ها
حقایق از چهره حقایق بلند او لو توفیق الهی بر داشت و آن مختصر مسمی بجام گیتی نما و رسائل
شرب متاخرین حکما بر صحایف ظهور نگاشت و مقصد آنکه در بعض اوقات این مستند کار
فقیر باشد در مجالس عالی حضرت شاهزاده عدالت پناه آینه ظهور الطاف الهی نقاوه
عناصر افلاک خلاصه ارباب ادراک حامی ارباب هدایت ماحی اسباب غوایت
مفتاح کشور توفیق و مصباح رموز تحقیق ملجا انهار عدالت مجد و جهات بایات تمیم
خلق انسان مقدم نوع انسان ملاذ علما امصار و معاذ حکما اعصار جامع حدود ای
مانع رسوم تباهی گوهر درج حشمت اختر برج حکمت میراب نفوس فلکی مشکات عقول عالی
سراج الانوار العدالیة مشرق و قاسم فیض الحق بین الخلایق لا علم توحید قطره
حکمة و مشرب تحقیق و کشف الحقایق نور الله قلبه بانوار المعارف و الحقایق و افاض
علی نفسه القدسیة آثار العوارف میدید که بعین عنایت ملحوظ نظر کیمیا اثر
شود و توکل علی الله الصمد این رساله مشتملست بر فاتحه و سه مقصد و خاتمه

فانحه بوجود بذات خود موجودست و اورا واجب الوجود گویند بالذات او منحصر
در وجوب است و بعضی عدم او را ممکن الوجود گویند و ممکن الوجود بر دو قسم است جوهر
که محتاج نیست بموضوع طبیعی و عرض که محتاج است بموضوع و جوهر بر دو قسمست مجرد
و مادی و جوهر مجرد یا عقلیست که علاقه او باجسام نیست در تاثیر یا نفس
که اگر علاقه او باجسام تدبیر و تصرف دکاه تاثیر هم کند مثل جسم زخم
و جوهر هیولانیست و صورت و جسم طبیعی و هیولا محل است و صورت حال
و طبیعی مرکب است از ین هر دو چنانچه سریر مرکب است از چوب و هیأت
مخصوصه پس اصول موجودات هفت شد واجب الوجود و عقل و نفس و هیولا و صورت
و طبع و عرض مقصد ۱ کنه واجب الوجود را نمیتوان دانست و وجود و تشخص
و وحدت و سایر صفات او عین ذات اوست یعنی مرتبه ماهی بر غیر ذات
ذات او و آنچه مرتبی شود بر نفوذ صفات ممکن با صفت ذات واجب الوجود در
هستی مانند ضوء است در روشنی چنانچه ضوء بذات خود مضی است واجب
الوجود عین وجود است و بذات خود موجود است و ممکن الوجود در هستی مانند
زمین است در روشنی چنانچه نسبت زمین بروشنی و تاریکی یکسانست و روشنی و
تاریکی او از غیر اوست مقصد ۲ در قسمت حصول آن حصول صورت
معقولست در نزد عالم مثل علم بنفس یا بصفات قائمه بنفس چون صفات
حق تعالی عین ذات مقدس اوست پس علم او حضوری باشد و شیخ الرئیس
ابو علی سینا در این مسئله مخالف قوم است و میگوید علم حق تعالی بذات خود حضوری
و باشیا حصولی و این سخن منافی قاعده مقرره است که فاعل شی قابل
شی نمیتواند بود مقصد ۳ حکما میگویند حق تعالی عالمست بکلیات و جزئیات بوجه
کلی مراد آنست که علم کامل او زمانی نیست و در شان او تغیر و تبدل ... زمانی
راه نیست و زمان با حوادث که مقارن اجزاء اوست ... نسبت او ... اعلم
نسبت با او یکسان باشد بخلاف علم ناقص ما که زمانیست و بعضی حوادث نسبت با علم
ما زمانیست

زمانیات ماضی و مستقبل و برای توضیح این معنی زمان را مثل ریسمان فرض باید کرد
که هر جزو آن ریسمان فرض باید کرد و هر جزو آن ریسمان بر رنگی باشد اکنون اگر
ریسمان انسان نظر کامل مشاهده آن ریسمان کند همه را یک ... و اگر
مور متحرک و نظر قاصر او مشاهده نماید ... رنگ ظاهر ... و رنگ غایب
مقصد ۴ فعل حق تعالی نزد حکما بر وفق ارادت و علم اوست اگر خواهد کند و اگر نخواهد
نکند و لیکن فعل خیر لازم ذات اوست و مقدم شرطیه اول در صورت واجب
التحقیق است و مقدم شرطیه ثانیه ممتنع و اطلاق ایجاب بر ذات حق تعالی
بان اعتبار میکنند و او خیر محض است و اگر شر قلیل در موجودی ... متحقق
شود بواسطه آنست که شر قلیل در آن موجود لازم خیر کثیر است و ترک خیر کثیر
برای شر قلیل منافی حکمت است مقصد ۵ در آنکه همه اشیاء پرتو هستی حق اند و عقل
اول را بواسطه ابداع فرموده و بواسطه عقل اول عقل ثانی را و فلک اطلس
نفس او را و بواسطه عقل ثانی عقل ثالث و فلک ثوابت و نفس او را
بر همین منوال ... عقول و نفوس شده تا عقول عشره و افلاک تسعه و
نفوس فلکیه ملائکه علویه موجود شدند مجرد از مجرد ... روشن شدن
چراغی است از چراغی و از عقل عاشر که او را عقل فعال گویند و جبرئیل نیز
حکما عبارت از وست هیولای عناصر و صور و اعراض و نفوس عنصریه
صادر شده و اشراقیان گویند هر نوع را ... از جنس عقول است که او را
رب النوع خوانند و طلسم تام نیز گویند و مثل افلاطون این عقول را
و نیز مثل معلقه است ... اشراقیان و صوفیه به ثبات آن معتقدند
و اشراقیان از اقلیم ثامن و عالم اشباح گویند و صوفیه از آن عالم
مثال و ارض ... عالم حقیقت و خیال منفصل خوانند مقصد ۶
عقلا را جمیع کمالات ممکنه حاصل است و افلاک را اسم کمال در حرکت ...

قوت بحیث ان آن اوضاع متخیله واو بر آن شبیه تعقل میکند و میخواهد
که اوضاع مختلفه غیر متناهیه از قوت بفعل آید و آن یک بیک و فهو متشبث
پس بتدریج بواسطه حرکت بفعل آید و اشراقیان بر آنند که حرکت افلاک
بواسطه بوارق قدسیه و شوارق انسیه از وصدور سیده بعد او که اشراق
هر فلک رب النوع اوست و فلک بواسطه هر اشراق مستعد حرکت
دیگر و بواسطه هر حرکت مستعد اشراقی مقصد سیم نفس ناطقه بر دو قسم است
اول نفس فلکیه و بعضی گویند هر یک از کواکب سیاره را نفسی است غیر نفوس
از افلاک جزئیه او مانند سایر اعضا و نفس فلکیه او را تعلقی است
بکوکب و بواسطه کوکب با فلاک جزئیه پس نفوس فلکیه نزد ایشان بعدد
افلاک است و ابو علی گوید هر فلک را نفسیست و هر کوکب را هم نفسیست
محرک اوست بحرکت پس نفوس فلکیه بعدد افلاک و کواکب باشد
ثانی نفس انسانیه و مشار الیه بانا است و نزد افلاطون ازلی و ابدیست
و نزد ارسطو حادث ابدیست و بعد از خراب شدن بدن باقیست و
او بمثابه لب است و بدن بمثابه قشر و اشراقیان گویند نفس ناطقه
مخصوص انسان نیست و حیوانات دیگر هم هست بلکه نباتات هم از
ادراک خالی نیستند و لهذا اگر در سمت حرکت نبات در وقت نمو
مانعی باشد اغصان نبات قبل از وصول بآن مانع منحرف میگردد و سمت
دیگر پیش میگیرد مقصد چهارم هیولای هر فلک مغایر هیولای دیگر است و مغایر هیولای
دیگر است عناصر است اما هیولای عناصر مشترکست و صورت بر دو قسمت صورت
جسمیه که هیولا با او جسم مطلق است و صورت نوعیه که جسم مطلق با او نوعی
از انواع جسم مطلق است و نسبت هیولا بصورت جسمیه چون نسبت
نفس انسانیست بهیئات صوتیه و صوت بمنزله جسم مطلق است
و نسبت جسم مطلق بصورت نوعیه چون نسبت صورت است بهیئات الحرفیه

و حروف

حروف متشابه بانواع جسم‌اند و اشراقیان نفی این هیولا میکنند و جسم مطلق را
هیولا میخوانند و بصورت نوعیه قایل نیستند و میگویند نوعی جسم مطلق از اعراض
اوست مقصد پنجم جسم بر دو قسمت بسیط و مرکب و هر جسم را مکان و شکل طبعی است
شکل طبعی بسیط کرویست و جسم بسیط افلاک است و کواکب و عناصر و
افلاک کلیه نه اند فلک الافلاک که او را فلک اطلس و فلک اعظم گویند
پس فلک ثوابت پس فلک زحل پس فلک مشتری پس فلک مریخ پس فلک شمس پس فلک زهره
پس فلک عطارد پس فلک قمر و در تحت او کره آتش است پس کره هوا پس کره
خاک و همه مماس یکدیگرند چنانکه در صفحه اول ورق دوازدهم رساله ثبت شده
مقصد ششم افلاک الافلاک کره ایست متوازی السطحین که مرکز او مرکز عالم است و هیچ کوکب در او
نیست و فلک البروج مشتمل اوست و جمیع ثوابت در او مرکوزند و آنچه مرصود شده هزار و
بیست و نه است منطقه فلک الافلاک که معدل النهار است و منطقه فلک البروج که
دایره بروج است بدو نقطه متقابل تقاطع کنند یکی را اعتدال ربیعی و یکی را اعتدال
خریفی خوانند و غایت بعد دایره البروج از معدل النهار و از جانب شمال
مسمی بنقطه انقلاب صیفی و از جانب جنوب مسمی بنقطه انقلاب شتوی و باین چهار نقطه
دایره بروج بچهار ربع منقسم میشود و مدت قطع آفتاب هر ربع را فصلیست از فصول
اربعه مشهوره در اکثر معموره و هر ربع متلاحق را بچهار نقطه دیگر بشش بخش متساوی
قسمت کنند و شش دایره عظیمه متقاطعه بر قطبین منطقه البروج فرض کنند که چهار
از آن باین نقطه گذرد و یکی بنقطه اعتدال و یکی بنقطه انقلاب و فلک باین
شش دایره بدوازده برج منقسم میشود و دایره البروج را هم بدوازده قوس قسمت
باید که ایشان را هم بروج خوانند و هر برجی سی درجه است و سیصد و شصت درجه
منطقه همین فلک را به بیست و هشت بخش متساوی کنند و آن منازل قمر است
و هر برجی دو منزل و ثلث منزل باشد و اسامی بروج و منازل باعتبار کو

چنین است که در وقت قسمت سابقه بربع و نهادن اند الکون و بواسطه حرکت
فلک البروج ان ساقت تغیر یافته و در ریشه کا حکام نجومی هم بواسطه متغیر شده
مقصد ۱۱ فلک آفتاب کره ایست متوازی السطحین که مرکز او غیر مرکز عالم است
و او را فلک ممثل خوانند و در ثخن ممثل کره ایست متوازی السطحین هم مرکز او غیر
مرکز او غیر عالم است و او را فلک خارج مرکز گویند و محدب ممثل مماس محدب
اوست بنقطه اوج و مقعر ممثل مماس مقعر اوست بنقطه حضیض و چون خارج مرکز را
از ممثل جدا کنند دو کره مختلف الثخن بماند یکی حاوی خارج مرکز و یکی محوی او اول را متمم
حاوی گویند و باقی را متمم محوی و رقت حاوی از جانب اوج است و غلظ او از جانب
حضیض و رقت غلظ محوی بعکس این و آفتاب کره ایست مرکوز در خارج مرکز
و سطح و مماس سطحین خارج مرکز است و نقطه بدین هیئات مقصد ۱۲
فلک زهره و مریخ و مشتری و زحل مانند فلک آفتابند لیکن آنچه در فلک آفتاب
خارج مرکز نام داده اینجا بجای مستات است و بجای جرم آفتاب فلکیست او را تدویر
گویند و این کواکب اربعه مرکوزند در فلک تدویر و سطح ایشان مماس سطح تدویر است
بیک نقطه بدین هیئات مقصد ۱۳ فلک قمر مانند همان افلاک است
لیکن آنچه در آن فلک ممثل نام داده اینجا بجای ستات و محیط بر و فلک متوازی
السطحین است که او را جوزهر ممثل خوانند بدین هیئات مقصد ۱۴ افلاک عطارد
مشتمل است بر ممثل و خارج مرکز و او را مدیر خوانند و محدب او مماس محدب ممثل
است بنقطه او را اوج مدیر خوانند و مقعر او مماس مقعر ممثل است بنقطه او را
حضیض ممثل و حضیض مدیر گویند و در ثخن مدیر حامل است و محدب او مماس
مدیر است بنقطه او را اوج مدیر و اوج حامل گویند و مقعر او مماس مدیر است بنقطه او را
حضیض مدیر و حضیض حامل گویند و عطارد را دو اوج است و دو حضیض و چهار متمم بدین هیئات
مقصد ۱۵ از سخنان سابق ظاهر شود مجموع افلاک سی و نه فلک اعظم فلک البروج
و دو فلک آفتاب ممثل و خارج مرکز هر یک فلک زهره و مریخ و مشتری و زحل باعتبار ممثل

حامل و تدویر و فلک کل و چهار فلک عطارد و ممثل و تدویر و چهار فلک قمر باعتبار
جوزهر ممثل و حامل و تدویر و در تحفه شاهی اثبات دیگر شده و این مختصر گنجایش
آن ندارد مقصد ۱۶ آنچه در تمام دور از مشرق بمغرب حرکت کند بخلاف توالی
بروج فلک اعظم است و مدیر عطارد و جوزهر و مایل قمر و آنچه در تمام دور از مغرب
بمشرق حرکت کند باقی افلاکند که محیط ارضند و آنچه در قطعه علیا از مشرق بمغرب
و حرکت میکند در قطعه سفلی بعکس تدویر قمر است و آنچه بعکس این حرکت کند تداویر
دیگر خمسه متحیره است و فلک اعظم در قریب شبانروزی یک دور تمام کند و نفس او
محرک جمیع افلاک است که در جوف اوست باین حرکت سریعه و فلک ثوابت
نزد بطلیموس سی و شش هزار سال دوره تمام کند و نزد ابن اعلم و خواجه نصیر الدین
طوسی بیست و پنجهزار و دویست سال و نزد محی الدین مغربی بیست و سه هزار صد و شصت و
هفت سال دوره تمام کند و زحل سی و سه سال دوره تمام کند و مشتری دوازده
سال و مریخ یک سال و ده ماه و نیم و آفتاب و زهره و عطارد به یک سال از
روی تقریب و ماه بیست و هفت روز و ثلث مقصد ۱۷ زمین بیست و نه و ربع قمر است
و بیست و دو هزار مثل عطارد است و سی و شش مثل زهره است و شصت صد و شصت و شش
مثل و ربع و ثمن زمین است و مریخ مثل و نصف زمین است و مشتری هشتاد و دو مثل و
ربع زمین است و زحل هشتاد و هفت مثل زمین است و از مرکز زمین تا محدب کره آتش
چهل و دو هزار هفتصد و نه فرسخ است و تا محدب فلک ثوابت سی و پنجهزار و هزار و
چهار صد الف هزار و هشتصد و نوزده فرسخ است مقصد ۱۸ جهت حقیقی دو است
فوق و تحت و هر دو بفلک اعظم محدد شوند فوق بمحیط او و تحت بمرکز او و بنابر
این او را محدد جهات گویند زمان مقدار حرکت اوست و جمیع افلاک شفافند
و حاجب الابصار نمیگردند و نه خفیفند و نه ثقیل چه خفیف میل بمحیط است و ثقیل

شوق و عشق ... نتواند رسید
کون و فساد نشستند و همه متحرک اند بالاستداره و حرکت ایشان ارادی است
وحی ناطقه چه گفته شد که نفس ناطقه مجرده دارند و ایشان را قوه متخیله است
که بآن ادراک جزئیات میکنند و قوت متخیله ایشان را نفس منطبعه خوانند
مقصد ۱۹ نور کواکب ذاتی است الا جرم ماه که تیره است و نور او از آفتاب است و
در وقت اجتماع روی تاریک ماه مواجه ماست و روی روشن برابر آفتاب و دائره
ضوء حاصل است میان روشن و تاریک منطبق است بر دائره رؤیت فاصل
میان مرئی و غیر مرئی و چون از هم گذشتند این دو دائره تقاطع کنند هلال پیدا شود
و مقدار انفراج دائره زیادت روشنی می افزاید تا بوقت مقابله که دایرتین مذکوره
بهم منطبق شوند و بدر مرئی شود بر این منوال که نور او فزون شود بعضی نقصان می پذیرد و در
وقت اجتماع اگر ماه حایل شود میان بصر و آفتاب چنان نماید که آفتاب بی نور شده
و آن کسوف است و در وقت استقبال کره زمین حایل شود میان ماه و آفتاب
و آن خسوف است مقصد ۲۰ عناصر چهار اند خفیف مطلق و حار و یابس که آتش
است و خفیف مضاف حار و رطب که هواست و ثقیل مضاف بارد و
رطب که آب است و ثقیل مطلق بارد و یابس که خاک است و سطح مقعر هوا
و مقعر آتش کروی به حقیقت باشد و باقی اگر چه بواسطه تاثیر امور خارجه
کروی حقیقی نباشد اما کروی چنان اند چه ارتفاع اعظم جبال بقطر زمین چون
سبع عرض شعیر است بذراعی است چهار اصبع و آب اجزا کره
است و ربعی از آن قطع شده و از خاک مکشوف گشته بر وجهی که مجموع
آب و زمین یک کره است و این ربع را مسکون خوانند و جبال و بحار و انهار در این
ربع بسیارند و هر عنصری بجا در خود متغلب میشود و اهل اکسیر ... خاک را
آب میکنند و آب بجوشانیدن هوا میشود و هوا در کوره آهنگران آتش میشود و آتش
در کلال ... باز هوا میشود و هوا ... طاس سرد آب میشود و آب ... می شود

مقصد ۲۱

مقصد ۲۱ ارتفاع ... منطقه البروج ... حرکت میکند و جمیع نقاط
که حرکت بر منطقه البروج فرض کنیم بحرکت فلک اعظم متحرک کنند و هر یک از آن
دایره در دو هم میکند و ایشان را مدارات یومیه خوانند و افق هر دایره
است فاصله میان مرئی و غیر مرئی از فلک بنصف مدارات یومیه
میکنند و در خط استواء دایره است بر روی زمین ... معدل النهار
پس شب و روز آنجا در جمیع سال برابر باشد اما در مواضع شمالیه قطع مدارات
بر وجهی کند و آنچه فوق افق است اعظم شود از آنچه در تحت افق است و قطع مدارات
یومیه بعکس این پس از اول جدی تا اول سرطان روز دراز تر شود و شب کوتاه تر و
از اول سرطان تا اول جدی بعکس و در اول حمل و اول میزان شب و روز
برابر باشد مقصد ۲۲ دایره صغار موازی خط استوا بر روی زمین فرض کرده اند
اقلیم سبعه بآن متعین شده و ابتداء اقلیم اول آنجاست که اطول ایام او دوازده
ساعت و چهل و پنج دقیقه شود و در ابتداء هر اقلیمی سی دقیقه بر طول ایام افزوده
می شود و آخر اقلیم سابع آنجاست که طول ایام شانزده ساعت و پانزده دقیقه باشد
و بعضی گفته اند که ابتداء اقلیم اول خط استواست و آخر اقلیم سابع آخر عمارات که
عرض آن شصت و شش درجه است و اطول ایام آنجا بیست و چهار ساعت باشد و در
اقلیم اول بیست کوه است و ... نهر و در اقلیم ثالث سی و سه کوه است بیست و دو نهر
و در اقلیم رابع بیست و پنج کوه است و بیست و دو نهر و در اقلیم خامس سی کوه است ... نهر
و در هر یک از اقلیم سادس و سابع یازده کوه است و چهل نهر مقصد ۲۳ چون
عناصر متصغر و ممتزج شوند و در هم تاثیر کنند کیفیت متوسطه حادث شود مزاج
و جسم مرکب با مزاج ... و زمان دراز نپاید بحفظ ترکیب او ... را
اول را تام گویند و ثانی را ناقص و از مرکبات ناقصه آثار علویه که ایشان را
کائنات جو گویند و هوا ممزوج با بخار است و آتش ممزوج بخاک دخان
و گرمی آفتاب سبب صعود ایشان شود و بخار متصاعد مجتمع سحاب و از اجزای او

که فرو می آید برف و نقاط یران آن و ازین و لولیت قطرات سرد که از سقف
حمام می چکد و گاهی از دخان در جوف سحاب محتبس میشود و راه شگافد آن
رعد است و گاهی از شدت حرکت مشتعل میشود آن برق و صاعقه است
و چون دخان بکره آتش میرسد اگر لطیف است شهاب نماید و اگر کثیف
است ذوابات نماید و نیازک و از حرکات ابخره و ادخنه و غیر آن هوا
متموج و متحرک میشود و آن باد است و اجزاء و شبه صغره ثقلیه میان ماه
و ماه جمع میشوند بوضعی که خطوط شعاعیه بقریه از ایشان بواسطه صغر محاق
ضوء ماه اند بشکل او پس دایره مرئی میشود روشن و آن هاله است و چون
با فتاب کنیم و اجزاء مذکوره است قوس نماید و گاهی بخار و دخان محتبس شود در
زمین زمین او را شگافد و آن زلزله است و آب چشمه بعضی بخار است
در زمین محتبس شده بواسطه برودت او آب میشود و بیرون می آید و بعضی
آب است بعمق زمین نفوذ میکند که مبداء آب چشمه که به برف و باران افرو
می شود مقصد ۲۴ ~~عناصر اربعه~~ مزاج معتدل حقیقی عناصر اربعه بحسب کم و کیف
است متساوی محال است و هر چند مزاج باعتدال حقیقی اقرب است فیض
از مبداء فیاض فایض میشود و اکمل است و ابعد همه از اعتدال حقیقی معدن
است و فایض بر و صورت نوعیه معدنیه است برای حفظ ترکیب پس
و فایض بر و نفس نباتیه است برای حفظ ترکیب و تغذیه و تنمیه و تولید
مثل حیوان و فایض بر و نفس حیوانیه است برای امور مذکوره و حس و حرکت
ارادیه اول برای آن صورت فایض میشود حافظ ترکیب او است خلع آن
صورت و لبس نفس نباتیه میکند پس خلع آن نفس و لبس نفس حیوانیه
میکند پس مستعد تعلق نفس بقدر استعداد میگردد و اعدل انواع حیوان
انسان است اصناف انسان نزد شیخ الرئیس سکان خط استوا است و

که امام

امام فخر الدین سکان اقلیم رابع و معدن و نبات و حیوان را موالید ثلثه
گویند و افلاک را آباء و عناصر را امهات گویند مقصد ۲۵ بعضی از حکما
بر آن رفته اند که ذهب و فضه و مس و حدید و قلعی و اسرب انواع اند در تحت یک
جنس و قلب یکی از ایشان بدیگری محال است نهایت کیمیا است مس را
رنگ نقره دهند و یا نقره را رنگ طلا دهند و ارباب صناعت کیمیا برآنند
که اجساد مذکوره اصناف اند در تحت یک نوع و ذهب بمنزله انسان صحیح است
و بواقی بمنزله انسان مریض اند و اکسیر دوائیست که ازاله مرض از ایشان
میکند و از جمله ایشان را بمنزله صحت میرساند و بتقدیر تسلیم که ایشان انواع
باشند انقلاب نوعی بنوعی محال نیست ما می بینیم که هر عنصری بعنصر دیگر منقلب
میشود چنانکه گذشت و می بینیم که استخوان خرما عقرب میشود و برگ نی پشه میشود
حسین ابن اسحق از جمله نافیان کیمیا است و شیخ الرئیس در تقاریر اقرار است و رساله
هم بر طبق آن نوشته و آخر بر غلط خود اطلاع یافته و رساله در اثبات آن از قسمت دوم
کلک انصاف ساخته است مقصد ۲۶ نفس نباتیه را چهار خادمند که ایشان را
قوای طبیعیه خوانند غاذیه و نامیه و مصوره و مولده و ایشان را چهار خادم جاذبه و هاضمه
و ماسکه و دافعه اند و این چهار مخدوم حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
و قوای نفس حیوانیه که ایشان را قوای نفسانیه گویند یا مدرکه اند یا محرکه و مدرکه یا ظاهره
اند یا باطنه و مدرکه ظاهره پنج اند و عبر اکثر معلوم است لامسه و شامه و
ذایقه و سامعه و باصره و مدرکه باطنه هم پنج است بر رای مسامحه مشهور است که
پنج است و حس مشترک که مدرک صورت است و خیال که خزانه او است و واهمه
که مدرک معانی جزئیه است و حافظه که خزانه او است و متصرفه که ترکیب و تفصیل
قیام می نماید و اشراقیان بر آنند که خیال و واهمه و متصرفه یک قوتند و معانی

جزوئیه در نفوس منطبعه فلکیه محفوظ شوند و قوه محرکه یا باعثه است و آن شوق
تحصیل ملایم است یعنی شهوت یا شوق بدفع منافرات یعنی غضب یا فاعله است
که سبب قبض و بسط و تشنج از عضلات است مقصد ۲۷ در افراد انسان که
در امر معاش محتاج‌اند بیکدیگر پس چاره نیست از قواعد قوانین که همه بدان متفق
باشند تا ظلم در معاملات و مشارکات واقع نشود و نظم عالم محفوظ ماند و باید
که آن قواعد و قوانین از پیش خدا باشد تا همه از او قبول کنند بنابر این
حکمت و عنایت الهی اقتضاء بعثت انبیاء کرد تا قوانین را از برای انتظام
عالم وضع کنند و مردم را بلطف و عنف بران دارند که متفق شوند بران
قوانین و ببرکت آن احوال امور عالم مضبوط و منتظم گردد مقصد ۲۸ در عقول
و نفوس فلکیه همه صور علمیه ثابت است و غلب انسان در بیداری
مشغول محسوسات و ملتفت بعوالم علویه مجرده نمیتواند شد لیکن اگر صفای ذاتی
و کسبی داشته در وقت نقش آن صورت را در نفس ناطقه در حس مشترک حفظ
می‌یابد و گاه متصرفه را بصور تصرف میکند و گاه نه اول محتاج بتعبیر است و ثانی
چنانچه مرئی شده واقع میشود و بعضی کاملان هستند که قوت انقطاع ایشان
از بدن بمرتبه ایست که آنچه مردم در خواب بینند ایشان در بیداری می‌بینند
و گاه هیچ از عقول یا نفوس فلکیه متمثل میشود بصورت بشریه و با ایشان سخن کند
از خود یا از خداوند آن مجرد متمثل شده فرشته است و از خدای تعالی سخن گوید
کلام خدا است و آن کامل متمثل له اگر او مجرد شده نبی است نفس ناطقه نبی در تجرد
و تقدس بمرتبه میرسد که مشابه عقول و نفوس فلکیه میشود و او را تاثیر و تصرف
عظیم در عالم میباشد و خوارق عادت از وی صادر میگردد و شأن اولیا و خوارق
عادات که معجزات موسوم گشته و استمداد از اولیا و انبیا مفید نفوس
فواید عظیم است خواه در حال حیات و خواه در ممات ایشان چه ایشان را
صاحب تاثیرات و تسخیر کلی از ایشان است و حاصل آن استمداد و استمداد عادت

ازنفوس

رساله جام گیتی نما بتوفیقات حضرت احدیت بتحریر و اتمام رسید
ان شاء الله تعالی در کمال مسرت خاطر و صحت ابدان و جمعیت خاطر
و اجتماع عزیزان در بقعه رشک روضه رضوان قریه فرح افزای
دلکشای سرور اندوز غم زدای ... کاشانه الله ... [illegible]
و الحال مطالعه شود و آن کاتب مذنب را بدعای خیر یاد دهند ... [illegible]

در این رساله ... [illegible]
در این تاریخ ... احکام ... [illegible]
... شعبان المعظم ... [illegible]
... [illegible]

الکتابی نموده مشهور ذهنی عظیم در کلمات حکما ظاهر شد و طرق اسلام

و مطالب قرآن و حدیث را میزان سازند و عقاید خود از آن تصحیح

و بعد از استحکام عقاید ذهنیه در کلمات متکلمین و حکما و صوفیه نظر کنند

و از هر جا استفاده نمایند تا عقاید آن بمرتبه استحکام در رسوخ موصوف

گردد و بدرجه معاش رسد تمت تمت

تاریخ ...

السلام ای ... ای اهل نقاش

حال پایت الطاف ... السلام ...

گشت احسان ... و رب العالمین

در ثنای ذات پاکت ...

در وصف شهید کربلا ناجی شو

عریان ز لباس چون شب داجی شو

ما زایر کربلا باش ...

ای کعبه ... حاجی شو

در وصف شهید

کربلا ناجی شو عریان

لباس چون شب داجی

شو

٢٤٢

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین له الحمد و الصلوة علی محمد و آله حمد بیحد و ثنای بیعد در جلال

ذات که آثار قدرت لی و در عالم آفاق و انفس چون آفتاب جهان تاب

بر چشم اهل بصیرت تابان است قوله تعالی سنریهم فی آیاتنا فی الآفاق

و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و ظهور صنعت او در ظاهر و باطن عالم ملکوت

روشن و عیان است قوله تعالی فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون

بلکه از حضیض و اوج خضری افلاک تا حضیض مرکز خاک دلایل هستی او

ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی

الالباب لاولی الابصار و تسبیح ذره از ذرات عالم از فیض و کرم او خالی

و محروم نیست انیما تولوا فثم وجه الله ذرات و قطرات و جبال و

بحار جمله در تسبیح و تهلیل او بند و ان کان شیء الا یسبح بحمده

و تحیات بی پایان بر روان انبیا و رسل علیهم الصلوة و السلام

علی الخصوص بر روح پاک ... و ... اخیار آل محمد المصطفی

و اولاد طاهرین او باد که خلق را از تیه ضلالت و بادیه جهالت بواسطه

انوار هدایت خلاص کرده اند بعضی از خلایق را بعلم خدا شناسی خاص

که ومن عرف نفسه ومن عرف ربه و بر اهل بصیرت ظاهر و پیدا است او ... تسلیما
کثیرا کثیرا اما بعد بدانکه این مختصریست در بیان معرفت نفس و علم
خداشناسی و دیدن و دانستن لقای حق سبحانه و تعالی و بواسطه دیدن
نفس صنایع و بدایع و عجایب و غرایب قدرت او در عالم ظاهر
و باطن و شناختن ایات و تبیانات او در آفاق و انفس و نام این مختصر
مرآت المحققین است بجهة آنکه آینه باشد و چنانچه آینه آلت [illegible] باشد
چون کیتیی را در چشم نور باصره باشد و هوا روشن بود و چون در رو نگرد
خود را نتواند دید و چون کسی را نیز اعتقاد پاک باشد و ذهن روشن
بود چون در رو نگرد خود را تواند دید و از خودشناسی بخداشناسی تواند
رسید و گفته است آنکه معرفت نفس بمعرفت رب حق و اصل است و حقیقت
وحدانیت حق تواند رسید و لقای او را در دو عالم تواند دید و از ما
من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا نجات
تواند یافت و از چشمه حیات جاودانی زندگانی جهانی تواند نوشید
و این مختصر بر هفت باب است باب اول در نفس طبیعی و نباتی
و حیوانی و انسانی و قوتهای ایشان و خادمان ایشان بدانکه
نفس طبیعی عبارت است از قوتیکه کار او جسم را ... بدانکه
از یکدیگر متلاشی نشوند از انفس طبیعی ... اند و نفس طبیعی یا ...
باشد که یکی خفیف و یکی ثقیل باشد و خفیف عبارت است از چیزی
که از مبدا میل بمحیط باشد و ثقیل بعکس آن و نباتی عبارت

ارواح

قوتی که جسم را در طول و عرض بالد و بزرگ گرداند و این نفس محل ... نفس
طبیعی باشد و نباتی را غیر از و هشت خادم دیگر باشد جاذبه و ماسکه و هاضمه
و ممیزه و دافعه و مصوره و مولده و نامیه اما جاذبه قوتیست که غذا را از ظاهر
جسم بطرف باطن جذب کند و ماسکه آنست که آن غذا را در باطن نگاه دارد
و هاضمه آنست که غذا را آنچه ... و ممیزه آنست که کثیف غذا را ... شده
از لطیف جدا گرداند و دافعه قوتیست که کثیف را از جسم بیرون کند
چون صمغ از درختان بیرون آید و مصوره قوتیست که غذا را هم ... جسم
کند و مولده قوتیست که غذا آنچه لطیف تر باشد جمع کند تا از آن
مجموع مثل آن جسم حاصل شود چنانچه در نباتات تخم گویند و در حیوانات
نطفه نامند و نامیه قوتیست که جسم را در بزرگ شدن ... کند و این
هر دو نفس با مجموع قوتهای مذکوره خادمان نفس حیوانی اند و نفس حیوانی
قوتیست که جسم با حس باشد و حرکت کند و هر چیز را حس کند ...
را غیر از آنچه گفتیم الا ده خادم دیگر باشد چنانچه ده حس ... یکی قوت شهوت
و دیگری قوة غضب است و این ده حواس پنج در ظاهر اند و پنج در
باطن اما آن پنج که در ظاهر اند چشم و گوش و بینی و دهان و لمس
و آن پنج که در باطن اند حس مشترک و خیال و وهم و متفکره و حافظه اما
بیان حواس عشره و بیان قوة غضبی و شهوتی و حرکت احوال

در بیان نفس انسانی بود ای خواهر اسم [illegible] الی اکنون آنکه
نفس طبیعی با خادمان خود خادم نفس حیوانی است و نفس حیوانی
با خادمان خود خادم نفس انسانی‌اند و نفس انسانی را نیز [illegible]
خادمان خود بسیار است اما آنچه در معرفت نفس ضروری باشد [illegible]
حواس ظاهر و باطن و قوه غضب و شهوت و بیان آن و خادمان ایشان [illegible]
خواهر اسم [illegible] طالبان حق پوشیده نماند روشن بگویم بدانکه این پنج
حواس ظاهر هر یکی را کاری و شغلی مخصوص است و دیگری از آن شغل و کار عاجز است
چنانکه کار قوت است که حس بینایی الوان و اشکال را ادراک کند
و فرق کند میان سفیدی و سیاهی و غیر اینها و حواس دیگر از این کار عاجز
باشند و کار حس سمع ادراک اصوات یعنی آوازها شنودن و آواز یکدیگر
شناختن و سخن بواسطه او در توان یافت و باقی حواس از این عاجزند و کار
حس شم بوی خوش و ناخوش ادراک کردن است و این شغل بدو
مخصوص است و کار حس ذوق ادراک ترشی و شیرینی و تلخی و شوری
است و غیر از این فرق نتواند کرد و مخصوص این شغل است و کار حس لمس در همه
اندام باشد اما در دست بیشتر باشد و نرمی و درشتی و سبکی و گرانی و [illegible]
بعضی چیزهای دیگر تواند یافت و بدین بیان روشن گشت که حواس ظاهر
بکار خود مشغولند در این موضع بدین کار این قدر کفایت بعد از این [illegible]
یکی از حواس پنجگانه حس مشترک است و او را در اول دماغ است
و او را از برای آن حس مشترک گویند یکی آنکه چون چیزی بدو

رسد

[illegible] صورت آن چیز در حس مشترک [illegible] و اگر
را در حس مشترک خللی باشد احساس چیزی را نتواند بجهة آنکه مبتلا [illegible]
کسی که بی‌چشم احساس کند چون چشم دیگر را [illegible] چنان احساس کند
بی تفاوت پس اگر حس مشترک صورت‌ها با یکدیگر جمع نکند و همه حس
یک چیز را دو چیز بیند چون احول و چون ظاهر است که بدو چشم یک چیز
احساس میکند با وجود آنکه هر چشم علیحده آن چیز را احساس میکند [illegible]
که صورت حس مشترک نقش گرفته می‌شود [illegible]
معنی دیگر آنست که او را در آخر حواس ظاهر معلوم شود برو رسد بعد از آن بحواس
باطن برو رسد و او را بدین وجه حس مشترک گویند از این تقریر ظاهر شد
که کار و شغل حس مشترک دریافتن چه چیز است و یکی دیگر از حواس باطن
خیال است و کار خیال آنست که چون حواس را هر چیزی معلوم شود یا آنکه
شخصی را ببیند بعد از آن بخیال برآید بی آنکه حاضر شود ببیند چنانکه شهر را
دیده باشد و بجای دیگر رود و هرگاه خواهد صورت آن شهر [illegible]
[illegible] آنکه چشم آن شهر را ببیند پس کار خیال [illegible]
صورت‌ها و خیال [illegible]
جدا [illegible] یعنی لفظی بگوید و در آن سخن معنی حاصل [illegible]
رسید [illegible] الفاظ و اصوات در میان آید پس چیزها [illegible]

بی آنکه چیزها حاضر باشد ولیکن باید که چشم یا کسی از حواس ظاهر ادراک
آن منفعه باشد دیگر از حواس باطنه وهم است و کار وهم آن است که چیزهای
که دیده است یا ندیده بدروغ بار است بعضی را بسازد بخواه از آن معانی
در صورت خارج باشد یا نباشد و وهم ادراک این چیزها کند مثلا
اگر مردم خواهند که هزار آفتاب را بیابند بسبب وهم با وجود
آنکه یکی بیش نیست و تواند هزار هزار کله دریا در عالم تصور کند از
سیماب با وجود آنکه هیچ نیست و هزار کوه یاقوت توهم نماید پس اکثر
انسانها با وجود عدم این اشیا را میدهند هم در حیوانات غیر انسانی بجای قوه
عقل است بجهت آنکه بره گوسفند مادر خود را بواسطه آنکه او شناسد در گله
گوسفندی که هزار گوسفند مانند مادرش باشد از ایشان نفرت کند و مادر
خود را طلب کند و دشمنی گرگ و بهیمه حیوان از این قبیل است و این قوه وهم
بعضی از مشایخ شیطان گفته اند که جمیع قوتها پنهان که شد همه مسخر
مردم شدند الا وهم که مسخر نشد چنانکه جمله ملایکه آدم را سجده کردند
الا ابلیس که او را سجده نکرد و قوت وهم هرگز از دروغ گفتن و
چیزهای کج نمودن باز نیاید و آنکه حضرت مصطفی صلعم ابدا گفته هر کس
را از ما در نزاید او را شیطانی همراه باشد و آن بعین قوت وهم است
و حس دیگر از حواس باطنه فکر است و آن قوتیست که اگر آن
قوت در فرمان عقل باشد او را ذاکره مفکره گویند و اگر در
فرمان وهم بود او را قوت متخیله گویند و کار این قوت آنست باشد

ما بهم پیوستن

که هرچه باشد از حواس ظاهر و باطن از قوه حافظه نقش پذیرفته شود و آن
چیزها را شایسته نماید و او تعقیب چون خواننده ایست که لوح
در پیش نهاده آنچه از لوح مسطور باشد میخواند و حس دیگر از
حواس باطنه قوت حافظه است و او چون لوحیست که هر چیز از حواس
ظاهری و باطن بدو رسد نقش آن چیز نماید او و گوید و حکایت داستانها که
مردم را یکبار ببیند و باری دگر بهم رسند قوه ذاکره آن نقش اول
که حافظه است با آن نقش دیگر مکرر هم نقش برابر کند و داند که
کاین شخص را پیشتر از این دیده است پس قوه حافظه چون لوحی
باشد و قوت ذاکره خواننده و قوت خیال گویند و
قوه نفس شیطانی در آنجاست که هرچه از این چیزهای است در آید در آن
یکی شود و حس مشترک بنطاسیا نیز گویند و در این مقام ذکر حواس بمقدار
کفایت من بعد بدانکه قوه غضب و شهوت حیوانی از آن جهت است که
از برای دفع مضرت یا غلبه بر غیری در حیوانات حاصل گشته است غضب گویند
و هر حرکتی که از برای دفع مضرت یا غلبه بر غیری طلب لذت در حیوان پدید آید
آن را قوه شهوانی گویند و کار غضب و شهوت و تغیر آن
در این رساله بیان می شود و در این مقام بمقدار کفایت من بعد بدانکه
این جمله حواس و قوتها و نفسها که بیان کرده شد همه خادم ملک نفس
انسانیند و بغیر از انسانها نفس انسانی نیز از خادم دیگر است

عقل علمی و دیگر را عقل نظری گویند و مثال عقل نظری چنان
است که مثلاً بنّا اول نظر و تصور کند سرای را چون خواهد
و بیوتها و چند طاق و رواق خواهد شد و این کار عقل نظر
است و بعد از آن عقل عملی چنانکه عقل نظری که غیر باشد از
راه قوت بفعل آورد و جمله پیشها و صفها و خود و بیتها و
پوشیدنیها و گستردنیها و بقاعهای افراشته از
کوشکها و طاقها و رواقها و شهرها و هر چه مثال این
چیزهاست همه از نظر کردن و فرمودن عقل نظری حاصل شود
و فرمانبرداری عقل عملی خادم عقل نظری است والسلام
باب سیم در صدور موجودات بدانکه اول چیزی که خدای تعالی
آفرید عقل بود قال المصطفی اول ما خلق الله العقل معرفت
عقل دوم معرفت حق سیم معرفت احتیاج او بحق عقل را
سه شرف داد و از هر معرفتی چیزی در وجود آمد از معرفت
خود نفس پیدا شد و از معرفت حق عقلی دیگر پیدا شد و از
معرفت احتیاج او بحق جسمی پیدا شد و عقل دوم را
همین سه معرفت پیدا شد و این سه معرفت همان سلسله
طریقت عقلی و نفسی و دیگر جسمی پیدا شدند و فلک الافلاک
و جسم کل و فلک نهم را کرسی خوانند و فلک البروج و فلک

الثوابت

خوانند و فلک دیگر در برابر اوست فلک زحل خوانند زیر آن
فلک مشتری گویند و دیگر فلک مریخ و دیگر فلک شمس و دیگر فلک
زهره و دیگر فلک عطارد و دیگر فلک قمر و فلک قمر را عقل فعال
خوانند و نفس او را واهب الصور گویند و بعد از آن امر حق
کواکب و افلاک و عناصر را در هم سرشته از ازدواج و امتزاج
ایشان موالید پیدا شد یعنی معادن و نبات و حیوان و بعد از آن
مجموع ایشان پیدا شد و هر چه در این عالم پیدا شد دمی که همه تاثیر
کواکب باشد بامر حق و کواکب سیارگان حضرت الله اعز والشمس والقمر
والنجوم مسخرات بامره ترتیب عناصر اربعه چنانست که اول کره
آتش است و در تحت او کره هوا و بعد از آن کره خاک و دلیل آن
که آتش را میل بطرف بالاست چنانکه در شمعها و چراغها و چوب
طفلان که آتش بازی میکنند و آتش در هر جسمی که افتد بالای
هوا میرود و مکان هوا بالای آبست و دلیل آنکه اگر مشکی را پر باد کنیم
و در زیر آب کنیم در زیر آب قرار نگیرد بر بالای آب آید و
مکان آب بر بالای خاک است باین دلیل که سنگی یا کلوخی بر
بالای آب نهیم قرار نگیرد و در ته آب فرو رود از عقل کل تا کره
خاک مجموع طریق المبدا است و از خاک تا انسان یعنی معادن
و نبات و حیوان انسان طریق المعاد است پس نور الهی و فیض سبحانی

از عالم ارواح یعنی از عقول و نفوس و افلاک فایض میگردد تا کره ارض
و بعد از آن رجوع میکند بطریق معادن و نباتات و حیوان و انسان
تا بحضرت الهی متصل میگردد و همان نور باشد که از آن مقام آمده باشد
و به مقامات که گذشته باز بمقام خود رفته قوله کل [؟] چون قوله تعالی
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة کل شیء راجع الی اصله و
باشد که کره آتش بتدریج مرور ایام اندک اندک آتشی رها کند و صورت
هوا گیرد و هوا نیز بتدریج صورت آب گیرد و آب نیز صورت
خاک و خاک نیز صورت آتش گیرد و بدین طریق عناصر از صورت
بصورتی نقل میکنند تا باز بصورت اصلی خود روند و این بتدریج
تبدیل عناصر را استحاله خوانند بدانکه طبیعت آتش گرم و خشک
است و هوا گرم و تر است و آب سرد و خاک با آتش
در خشکی یکی باشد پس چون خشکی آتش بتری بدل گردد
آتش آب شود و گرم و تر شود و چون گرمی هوا بتری بدل گردد
هوا آب شود و چون تری آب بخشکی بدل گردد آب خاک
شود و خاک چون در آتش بگرمی بدل گردد خاک آتش شود شاید
کاین استحالت را بدان نهایت از طرف آتش باشد یعنی آتش
هوا شود و هوا آب شود و آب خاک شود و آتش را با خاک
وجه مبداء خوانند و شاید که خاک بر عکس اول آب شود
و آب هوا شود و هوا آتش شود و آتش خاک شود و این طریق را

معاد خوانند لکن این استحاله عناصر اربعه دلیل بگوییم تا طالبان
حق را راه خداشناسی و آثار قدرت او را دانستن آسان شود و روشن شود
اول آنکه آتش هوا میشود است و جمله شمعها و چراغها اظهار است
بر طرف بالا است و در بیشتر سبیل شعلیت ظاهر است که اگر
آتش هوا نشدی بایستی که از هر شمعی و چراغی خطی بغیر روشن
و متصل بالا رفته تا کره آتش لیکن چون بصورت آتش و هوا در یکی
میکنند و در خشکی و تری از یکدیگر جدا شده اند و خشکی این مشتعل است
با تری هوا اندک است فی الحال خشکی آن شمع و چراغ بتری بدل شود
انست که در فصل بهار و تیرماه بامداد که مردم برخیزند نباتات را سرد شده
که تر شده و آنرا شبنم خوانند هوا آب شده در هیچ گاه
نیز آب شود تجربه آنکه هوا با آب در تری شریک اند و در گرمی و سردی از یکدیگر
متباینند چون گرمی هوا بسردی بدل شود هوا آب شود و اما دلیل اول
آنکه آب خاک شود چنان است که باران که ببارد در زمین میرود
قطرات آب در جوف زمین جا شود و محبس شود خاک شود اما
چون قطرات بسیار شود زمین گل شود و این خود ظاهر است که آب خاک شود
اما بیان آنکه خاک آتش میشود است در نباتات بیشتر گند
در اشجار و در آن خاک بیشتر است و چون آتش در
هیزم افتد بسوزد و اجزای هیزم بعد از سوختن جا آتش شود
مثلاً هر گاه صد من هیزم بسوزد چون خاکستر شود قدری باشد

و باقی بدو شده بدر رفته باشد و در بعضی از شهرها است که هیزم
ایشان سنگ است و از آن سنگ بعضی آتش می‌افروزند
و از آن یعنی حضرت جل و علا خبر داده است که فاتقوا النار
التی وقودها الناس والحجاره پس در این مقام ظاهر و روشن است
استحاله عناصر در این کتاب بدین قدر کافیست. از احوال عناصر
و صنایع و بدایع و عجایب دعا این حضرت حق در شناسائی الله تعالی
باب سیم در بیان واجب و ممکن و ممتنع بدانکه هرچه عدم او ضروری
بود او را ممتنع الوجود خوانند و هرچه وجود او ضروری بود او را واجب الوجود
خوانند و هرچه وجود و عدم او هیچ کدام ضروری نباشد او را
ممکن الوجود خوانند اکنون بدانکه آنچه موجود است یا واجب الوجود
یا ممکن الوجود است اگر وجود او بغیری محتاج نیست او را واجب الوجود
خوانند چنانکه حق سبحانه و تعالی جل جلاله و اگر وجود او بغیری محتاج است
او را ممکن الوجود خوانند و در اینجا ثابت است واجب الوجود ظاهر شد از آنکه
که ممکنات که موجودند وجود ایشان از صنع قدرت حضرت واجب الوجود
میباشد و همه محتاج اند دیگر آنکه تا واجب الوجود نباشد هیچ ممکن الوجود
نمیتواند بود بغیر تا اول محتاج الیه نباشد نتوان گفت که فلان محتاج
است بفلان چیز و ممکن الوجود در بقای وجود اگر محتاج نباشد بغیر
از آنجا می گوییم بدانکه بقای وجود غیر وجود است بجهت آنکه هر کس را
می بینیم یکی ده سال پیش گشته اند و یکی صد سال میماند و
وجود مشترک است بجهت آنکه حال حیات بر هر تقدیر صادق است

بوجود

موجودند و اما بقای جوانی صد سال است و بقای وجود اندک کرده باشد که شصت
پس معلوم شد که بقای وجود غیر وجود است پس ممکنات یا جوهر باشند
یا عرض و جوهر پنج قسم است اگر در محل است این جوهر را هیولا گویند و اگر محل
صورت مرکب باشد از او و از آن جسم خوانند و اگر این قسم ثلاثه نباشد
از آن جوهر مفارق خوانند و آن جواهر را اگر اجسام متصرف باشد و
متصرف تدبیر از آن نفس خوانند و اگر نه عقل خوانند پس اگر میان عقل و
ذات حق سبحانه و تعالی واسطه باشد از آن عقل اول خوانند و عقل کل و دیگر
زیر آن عقل عقلی دیگر نباشد از آن عقل فعال خوانند و اگر در طرفین آن عقول باشند
از آن عقل متوسط خوانند و نفس که تدبیر الفلک در اجسام بسیط تصرف کند
از آن نفس فلکی خوانند و جسم یا بسیط باشد یا مرکب بسیط آن باشد
که از عناصر اربعه مرکب نباشد و اگر از عناصر اربعه باشد از آن مرکب خوانند و جسم
بسیط یا علوی باشد یا سفلی علوی مثال افلاک و سفلی مثال عناصر و علوی
یا منیر باشد یا نه اگر منیر باشد کواکب گویند و اگر نباشد افلاک و نفس
اگر در اجسام متصرف شود و آن جسم را نشو و نما نباشد و حس و حرکت نباشد
آن جسم را معادن گویند چون زر و نقره و لعل و فیروزه و اگر در نشو و نما
باشد و حس و حرکت نباشد از آن نبات گویند مثل درختان و گیاه‌ها و
اگر حس و حرکت باشد و نطق از آن انسان گویند و هرگاه حس و حرکت باشد
و نطق و فهم نباشد حیوان گویند و حیوان حیوانی و انسان
با اینهمه نفسها ملکی و عرض نیز نه قسم است جوهر را با عرض جمع کنیم ده
چیز باشند یکی جوهر و نه دیگر عرض و این مجموع مقالات عشره

گویند و در این ... شاهدست از معقولات اگر پرسد کسی ایدل
کل در جواب او بگو در حال ای چون جان دل جوهرست گر گوش
اضافه یابی بار صنع این ملک ان یفعل و ان لا یفعل و این بیت
دیگر مثال همه شاهدست مردی بلند و نیکو بهتر بهتر امروز با جوان
نشسته و در فعل [illegible] امروز در این مقام از احوال اعراض بقدر
کافیست پس بر پنج قسم است عقل و نفس و هیولا و جسم چون معادن
و نبات و حیوان جسم بسیط چون افلاک و عناصر و این بیت مجموع را
شامل است اول ز مکونات عقل و جان است وانگه پس از آن نبات
و پس حیوان است دیگر بدانکه از مراتب مرکبات میان معادن
و نبات متوسطه هست کان مرجان یعنی بشکل و صلابت او همچون
سنگ است و لیکن از دریا بر می آید همچون نبات از میان آب بر می
روید و چون خشک شد سخت میشود همچون سنگ متوسطه میان
نبات و حیوان درخت خرماست هر چند خاصیت حیوان دارد چنانکه
در حیوان مذکر و مؤنث هست در درخت خرما نیز مذکر و مؤنث هست
و دیگر چنانکه حیوانات را چون سر برید همه هلاک شوند درخت خرما را نیز چون
سرش ببرند هلاک شود متوسط میان حیوان و انسان بسیار است
واه انچه ظاهرست کپی است یعنی بوزینه همه اعضای او با دم مشابه است
و این متوسطات برای انست که هر یک بدانت مرتبه اعلای خود
رسند و نهایت اسفل با سفل موجودات و مراتب انسان
مرتب باشند بدانکه کواکب بامر حق حرکت کردند عناصر را در هم
شستند تا معادن پیدا شد انگاه این نباتات غذای حیوان

در معادن

و در معادن نباتات پیدا شد و حیوان پیدا شد و بعد از آن الی ان
حق یمکن رسید انسان پیدا شد و آمد و این معنی در مقام خود
روشن تر از این بیان خواهد شد والله الموفق باب چهارم
در بیان انکه حکمت آفرینش چه بود بدانکه حق تعالی مردم را بجهت آن
آفرید تا او را بشناسند و بپرستند قوله تعالی و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون یعنی نیافریدیم جنیان و آدمیان را مگر از برای آنکه حضرت
ما را بشناسند و بپرستند ما را و در احادیث قدسی آمده است
که از حضرت سؤال کرد که حکمت چه بود در آفرینش عالم و آدم خطاب
آمد که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق و همین حدیث
در مثنوی از شیخ عطار رحمة الله علیه بطرز بیان گفته که ز روی الغرض
اندر خواهش داود که حکمت چیست کاین خلق موجود جوابش امد که
تا این گنج نهان کان ما بسیم بشناسند ایشان تو از بهر شناسایی
گنج کهن ... مخفی معلوم شد که حق تعالی مردم را بجهت معرفت
خود آفریده هر آینه باید کایشان را حال شناسائی خود داده
و اگر نه مردم خالی از استعداد حق شوند و حضرت حق را
در دیدن و دانش آثار قدرت او در آثار قدرت او در آفاق
و انفس توان شناخت و مردم را سیر نموده در قعر دریا و عروق
جبال روند و اسرار عالم سفلی را مشاهده کنند و بر افلاک روند و
حقایق و دقایق علوی را ببینند و در نفس عالم ملکوت روند و
احوال ارواح و عقول و نفوس را معلوم کنند و در صفات

مقدس حق مطلع شوند و نقال حکمت بالغه او را ابتار کن تعالی در غایت عشق
هرچه در عالم فرح بود از ظاهر و باطن و علوی و سفلی مردم را بدان
صفت موصوف کردانید تا از ترکیب اعضا و ترتیب اجزای
خود بر عالم علوی و سفلی مطلع کردند و از ذوات شان صفات حق تعالی را
و بدانند از امر کردن روح ایشان و بدن ایشان را و فرمان بردن از او
حق تعالی را در عالم بدانند و ما این معنی را بیان کنیم و محققان درین سخن چنین
گفته اند ای نسخه نامه الهی که توئی وی آینه جمال شاهی که توئی بیرون
ز تو نیست هرچه در عالم هست از خود بطلب هرآنچه خواهی که توئی و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کان الله تعالی اول خلق آدم صورته
باب پنجم در بیان مبداء و معاد بدانکه نشو مردم را اصل از خاک است
و خاک از واسطه ادوار فلک و شعاع کواکب صورت خاکی را
و صورت نبات ملبس شود و شاید که آن نبات غذای حیوان شود
آنگاه غذای انسان شود و شاید که آن نبات غذای انسان شود
فی الجمله غذا را اول قوه جاذبه جذب کند و ماسکه نگاه دارد و هاضمه
هضم کند و ممیزه کثیف را از لطیف جدا کند و دافعه کثیف را از
راه معا دفع نماید و این حالت در معده باشد تا آنگاه آنچه لطیف است
از معده نقل کند بجگر و بواسطه جاذبه در جگر همان قوتها همان عمل
کنند آنگاه کثیف آن سه قسم شود یک قسم زهره رود و صفرا گردد
و قسمی دیگر به سپرز رود و سودا گردد و قسمی بمثانه رود و بول گردد
و آنگاه لطیف آن بعروق رود و خون گردد و در عروق همین قوتها
برابرا

یک یک را دیگر همان عملها کنند و کثیف را از لطیف جدا کنند
و کثیف از راه تحلیل شود چرک گوش و فضله بینی و ناخن و موها
و موی سر و اندام و چیزی نیز باشد بعرق در حمام بیرون رود و اگر چیزی
باقی ماند در عروق بعلت ها و امراض ها که در وجود پدید آید از آن
پدید شود و آنچه باشد هر جزوی بعضوی رود که لایق او باشد آنگاه قوه
مصوره هر جزوی را برنگ همان نماید موافق آن باشد و در حالت
تصویر یکبار دیگر همان قوتها که گفتیم همان عملها کنند بار دیگر کثیف
را از لطیف جدا کنند و آنچه لطیف باشد قوه مولده جذب کند از راه
صلب تا منی شود و آنگه نیز قوه ... جسم نقل کند و با نطفه
عورت جمع شود چند روز همچنان نطفه باشد و بعد از آن صورت
نطفه کی رها کند و در صورت علقه درآید و مدتی نیز در علقه باشد و تغیر
خون بسته شود بعد از آن مضغه شود یعنی گوشت و در روزی چند دگرگون شده
در وی عروق و عظام و پوست و گوشت و سایر اعضای ظاهر و باطن
ظاهر شود و در چهار ماهگی روح حیوانی در آن مصور شود و غذای او
خون شود و آن غذا از راه ناف باو رسد ماه اول نطفه در رحم در
در تربیت زحل باشد و در ماه دوم در تربیت مشتری و ماه سیم در تربیت
مریخ و در ماه چهارم در تربیت آفتاب و در ماه پنجم در تربیت
زهره و در ماه ششم در تربیت عطارد و در ماه هفتم در تربیت قمر و در
ماه هشتم در تربیت زحل و شاید در ماه هفتم متولد و عمر یابد و اگر
شود و ماه نهم در تربیت مشتری بود و اگر در ماه هشتم متولد شود البته بقا
نیابد بجهت آنکه زحل سرد و خشک است و طبیعت موت است و نحس اکبر

و اگر در ماه نهم متولد شود نوبت مشتری باشد مشتری زیرا که چه آنکه
مشتری سعد اکبر است و کرم و تربیت مزاج حیات دلکواز بلکه از طریق
که بیان کرده شد حق تعالی در کلام مجید فرموده ولقد خلقنا الانسان
من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة
علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام
لحما ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین اکنون بدین
معلوم شد که اصل تن مردم از خاک است و از خاک نبات شد
و از نبات غذای حیوان شد و آن حیوان غذای انسان و از ان
غذا نطفه و علقه و مضغه شد آنگاه عروق شد بعد از آن متولد
شد بعد از آن تولد [illegible] اکنون بدانکه ای طالب اسرار
حق که از صد هزار هزار ذره خاک یک ذره نبات شود و از
چندین هزار نبات و اثمار و اشجار اندکی جزو حیوان شود
و از چندین هزار حیوان یک جزو انسان شود و یکی قطره
منی حاصل شود و از چندین هزار نطفه یکی در رحم نقل کند و از چندین
هزار نطفه در رحم افتد یکی متولد شود و از احد اجداد ایشان یکی
اول و مشابهت او بر زمین در جهت های بزرگ و کوچک است
و در آدمی موی سر و باقی اندام هست و مجموع زمین هفت اقلیم
و مردم را نیز هفت اندام بیاشده یکی سر و دو دست و دو پا
و پشت و شکم است و در زمین زلزله است و در شکم
عطسه و در زمین جویهای آب روان است و چشمها و در
انسان چشم ناست و در اعلا و اسفل و در زمین چشمهای

تلخ و شور و شیرین است و در تن آدمی چشمه گوش تلخ و چشمه چشم
شور و بینی ناخوش و دهان شیرین است و گوش از آن سبب تلخ است
که تا مردم در خواب باشند و حیوانی خواهد که در گوش او رود تلخی
گوش بحس آن حیوان رسد از آنجا باز گردد و مردم را هلاک نکند و
چشم بجهه آن شور است که چشم در پیه است و پیه بی نمک باطل
شود و چشم پیوسته تازه و خرم است و روشن و دهان از آن
خوش است که تا پیوسته قوت ذایقه در لذت باشد و چشمه بینی
از آن ناخوش است که از بوهای خوش لذت یابد و در تخصیص چشمها از برای موضع
حکمت الهی بسیار است [illegible] و تفصیل آن مشغول شویم رساله تطویل
انجامد اما مشابهت مردم با افلاک آنست که در فلک دوازده برج است
چنانکه حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و
جدی و دلو و حوت و در تن آدمی نیز دوازده راه است از ظاهر
و باطن که دو چشم و دو گوش و دو بینی و دهان و دو دست و ناف و
دو عورت است و در فلک بیست و هشت منزله است چون
شرطین و بطین الی آخره و در تن آدمی نیز سیصد و شصت رگ است
چنانکه در فلک هفت کواکب است و هشت عصب است چنانکه
کان قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل است و در آدمی
نیز هفت اعضا است چنانکه قمر حلقوم عطارد دل زهره دل آفتاب زهره
مریخ جگر مشتری سپرز زحل شش چنانکه در فلک ثوابت و کواکب
فراوان است در تن آدمی نیز قوه بسیار است چنانکه در اول عمر

چنانکه در فلک محیط است بر عناصر اربعه پس محیط است بر اخلاط
اربعه یعنی سودا و صفرا و خون و بلغم چنانکه آتش گرم و خشک است
صفرا نیز گرم و خشک است و چنانکه هوا گرم و تر است و طبیعت خون
خون نیز گرم و تر است چنانکه آب سرد و تر است بلغم نیز سرد و
تر است و چنانکه خاک سرد و خشک است سودا هم سرد و خشک
است و بغیر از این مشابهت های بسیار است که لایق این مختصر نیست اما
مشابهت پس از آن باب روان است و در سالی دوازده ماه است
و در سن آدمی نیز دوازده ماه است و در سالی چهار فصل است و در سن
آدمی چهار اصل است چنانکه در فصل بهار گرم و تر است چون خون
و تابستان گرم و خشک است چون صفرا و تیرماه سرد و خشک است چون
سودا و زمستان سرد و تر است چون بلغم و هفته منحصر است بر هفت روز
اعضای انسان منحصر است بر هفت اندام و چنانکه شهور سال
سیصد و شصت و شش روز است رگهای بدن انسان سیصد و شصت و
شش رگ است و مشابهت پس با شهرها آن است که در شهرها پادشاه
و بعد از آن وزیر و بعد از آن شحنه و بعد از آن خراج خواه و بعد از آن
رعیت و صناعات چون طباخ و غسال و کناس و غیرها و پاسبان
خزینه و بارگاه و مملکت است عقل وزیر و خزینه دار قوت مولده
شهوت خراج خواه غضب پادشاه بمنزله مثل حکما و علما
مثل زر و نقره که مردم از و غنی و آراسته شوند خانه دانه
مشابهت قضابان و جاسوسان و رسولان که بروح رسانند باشند
و قوت ها هر یک مشابهت صناعت گریست چون حداد و
نجار و غیر آن و مشابهتهای دیگر فراوان است اما اینجا بقدر کفایت
و چون مشابهت بدن با عالم جهان معلوم شد بدانکه روح را صفتهاست

حق سبحانه

حق سبحانه و تعالی بدان صفتها موصوف است یعنی چنانکه خدای تعالی عالم و بینا
و شنوا و قادر و حکیم است در این متصرف همچنین روح را صفتهاست
که نیز دانا و بینا و گویا و شنوا و قادر و حکیم است در این متصرف و لیکن
در این صفات روح محتاج آلات و غیره نیست و همچنانکه تا اراده
حق نباشد افلاک حرکت نکنند و کواکب شابه و عناصر مرکب نشود و موالید
موجود نگردد و همچنین مثال آن چنان گفتیم که تا فرمان حق تعالی در عالم جهان
فرمانروا است روح ما در تن ثابت است و اگر ما خواهیم تا چیزی بنویسیم اول
اراده از روح بدل رسد تا دل رگها را بحرکت آرد آنگاه انگشتان را
در حرکت آرد آنگاه آنچه اراده است باشد نوشته شود از عربی و فارسی و نظم و نثر
و همچنین حق تعالی چون خواهد در این عالم چیزی پدید کند ملائکه افلاک را بحرکت آرند و
و افلاک کواکب را در گردش آرند و کواکب عناصر را در هم سرشته تا آنچه اراده
حق تعالی باشد در عالم پیدا شود از معادن و نبات و حیوان پس در این مثال
اراده روح بدل اراده حق بعرش و رگها بجای ملائکه و انگشتان
بجای افلاک و کواکب بجای قلم و عناصر مداد و موالید خطوط چون حال
بدین مقام رسید گوییم همه چیز نیک باید بجای خود چه اگر خطی را کوئی
بدست خطاط را بد گفته باشی و عیب خطاط باشد در این مقام
گفته اند هر چند که هست آنچنان می باید آن چیز کا چنان می باید

باب هفتم در تطبیق آفاق و انفس

بدانکه مجموع عالم بعضی ظاهر است
و بعضی باطن آنچه ظاهر است از عالم افلاک است و عناصر است و
موالید و آنچه باطن است از عالم نفوس و عقول و مردم را نیز

ظاهر و باطنست ظاهر چنین بدن و باطن چنین قوتهای باطن چون قوتهای
باطن آنچنانکه حق تعالی فرموده سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین
لهم انه الحق من بعد گفته شد مراد از آفاق عالم ظاهر است یعنی اجسام
و مراد از انفس عالم باطنست عالم روح و آن و آیات نیز در مرتبه
محققات نه آیات است از حضرت حق سبحانه و تعالی موسی کلیم خود را
و فرموده لقد آتینا موسی تسع آیات بینات و آن نه آیات را در
عالم ظاهر باین نسبت کنیم و ظاهر را افلاک خوانیم و باطن را ملکوت
پس حقیقت آن آیات هر در عالم باشد و نه در عالم ملک [illegible] و آن
بدانکه آیات در عالم ملک [illegible] یکی از آن افلاک و دیگر کواکب و عناصر
و یکی [illegible] دیگر حیوان و چرنده و دیگر خورنده و پرنده این آیات
در عالم ملک این و در ملکوت نفس انسان و آن [illegible] نوع حیوان
ملکوت که هر یک نفس ایشان است و این نه آیات در ملکوت [illegible]
انبیاء را چنان گفته شد و چنین گفته شد که آدم مردم نسخه [illegible] است از
مجموع عالم که هر چه موجود است در ما نیز این آیات ظاهر و نه آیات
باطن در ظاهر و باطن معلوم شد [illegible] کنون بدان آیات ظاهری گوش
و چشم و بینی و دهان و این [illegible] بجای افلاک و عناصر است [illegible]
[illegible] دیگر عدد [illegible] است و عدد ده است و عدد صد است و
عدد هزار است نه آیات ظاهر مردم است اما نه آیات باطن
در مردم قوه شنوائی و بینائی و گویائی و ادراک باطن است و این
چهار عدد را باطن یکی فکر است و باطن عدد قوه حافظه است و
باطن عدد صد ناطقه است و باطن عدد هزار کاتبه است و [illegible] نه آیات

در ظاهر

گفته شد همه مسخر آدم شدند الا وهم و وهم مسخر نشد چنانکه جمله
ملائکه آدم را سجده کردند الا ابلیس او را سجده نکرد و قوت وهم هرگز
از صدق فروغ گمان و چیزهای کج ممکن باز نیاید و آنکه حضرت مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم امر کرده که هر کودکی از مادر در آید او را شیطانی همراه باشد
و آن بعینه قوت وهمست و حسی دیگر از حواس باطنه فکر است و آن
قوتیست که آن قوت در فرمان عقل باشد او را مفکره گویند و اگر در فرمان
وهم بود او را قوت متخیله گویند و کار این قوت آنست که هر چه از حواس ظاهر
باطن را در قوت حافظه نشسته باشد و آنچه مشاهده نماید و او تحقیق
خوی کننده است که لوح در پیش نهاده آنچه از لوح مسطور باشد میخواند و حس
دیگر از حواس باطنه قوت حافظه است و او چو لوحیست که هر چه از حواس ظاهر
و باطن بدو رسد نقش آن چیز نماید و او لوحیست دایما آنکه مردم را یکبار بیند
و باری دیگر بهم رسند قوت ذاکره آن نقش اول که حافظه است با این نقش
که اکنون [illegible] برابر کند و داند که این شخص پیشتر از این دیده است پس قوت
حافظه چنین لوحی باشد و قوت ذاکره خواننده و قوت خیال نویسنده و
قوه نفس شیطان در یافت که هر چه از این جویهای آب درآید در آنجا باشد
و حس مشترک بنطاسیا نیز گویند و در این مقام ذکر حواس بقدر کفایت بعد از آن
بدانکه قوت غضب و شهوت چیست هر حرکتی از برای دفع مضرت یا غلبه بر غیر
در حیوانات حاصل میشود آنرا غضب گویند و هر حرکتی از برای دفع مضرت یا طلب لذت

در حیوانات پدید آید از قوت شهوانی گویند و کار غضب و شهوت و غیر آن نشان
در فصل بیان می شود در این مقام اشعار رفت بعد بدانکه آنچه حواس و
قوتها و نفسها که بیان کرده شد همه خادمان نفس انسانی اند و غیر از اینها نیز
نفس انسانی را دو خادم دیگر است که یکی را عقل علمی گویند و یکی را عقل نظری
و عقل نظری چنان است که مثلا بنا اول نظر تصور کند که سرای را که چون
خواهد بود و یا چند طاق و رواق خواهد شد و این کار عقل نظری است و بعد از آن
عقل عملی چنانکه عقل نظری گفته باشد از راه قوت بفعل آرد و جمله پیشه ها
صنعت ها و خانه ها و پوشیدنیها و گستردنیها و مقدمهای افراشته از
کوشکها و طاقها و رواقها و شهرها و هر چه امثال این چیزها است همه
از نظر بکون و فعل آوردن عقل نظری حاصل شود و فرمانبرداری عقل عملی خادم عقل
نظری است والله اعلم باب سیم در صدور موجودات بدانکه اول چیزی که
خدای تعالی آفرید عقل بود قال المصطفی اول ما خلق الله العقل اول معرفت عقل
دوم معرفت حق سیم معرفت احتیاج او بحق عقل را سه شرف داده اند و از
هر معرفتی چیزی در وجود آمد از معرفت خود نفس پیدا شد و از معرفت حق عقل
دیگر پیدا شد و از معرفت احتیاج او بحق جسم پیدا شد عقل دوم را
همین سه معرفت پیدا شد و از این سه معرفت همین سه چیز بدین طریق پیدا شد
که عقل و نفس و دو جسم پیدا شدند و فلک الافلاک را جسم کل
و فلک دوم را کرسی خوانند و فلک البروج و فلک الثوابت
خوانند و فلک دیگر در برابر اوست فلک زحل خوانند زیرا که
فلک مشتری و دیگر فلک مریخ و دیگر فلک شمس و دیگر فلک زهره
دیگر فلک عطارد

دیگر فلک عطارد و دیگر فلک قمر و فلک قمر را عقل فعال خوانند و نفس او را
واهب الصور گویند و بعد از این بامر حق کواکب افلاک عناصر را در هم شدند
در هم امواج و امتزاج ایشان موالید شد یعنی معادن و نبات و حیوان و بعد از آن
مجموع انسان پیدا شد و هر چه در این عالم پیدا شد و هر چه در این عالم پیدا
می شود همه بتاثیر کواکب است بامر حق و کواکب بندگان حضرت اند والشمس
والقمر والنجوم مسخرات بامره ترتیب عناصر اربعه چنان است که اول کره
آتش است و در تحت او کره هوا و بعد از کره هوا کره آب و خاک و دلیل آنکه آتش
را میل بطرف بالا است چنانکه در شمعها و چراغها و چون قفلان
کاتشبازی میکنند و آتش در هر جسمی که می افتد بالای هوا می رود و مکان
هوا بالای آب است دلیل آنکه اگر مشک را پر از باد کنیم و در زیر آب کنیم در آن
زیر قرار نگرفته بر بالای آب افتد و مکان آب بر بالای خاک است
با این دلیل سنگی یا کلوخی بر بالای آب نهیم قرار نگیرد و در زیر آب رود
و از عقل کل تا کره خاک مجموع طریق مبدا است و از خاک تا انسان
یعنی معادن و نبات و حیوان این طریق معاد است پس نور الهی و
فیض سبحانی از عالم ارواح یعنی از عقول و نفوس و افلاک فایض می شود
تا بکره ارض و بعد از آن رجوع میکند بطریق معادن و نبات و حیوان
و انسان تا بحضرت الهی متصل می شود و همان نور باشد که از مقام اعلی باین
بدین مقامات گذشته باز بمقام خود رفته قوله تعالی کل الینا راجعون قوله تعالی
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة کل شیء راجع الی اصله
که کره آتش بتدریج مرور ایام اثر کند اثری بماند صورت هوا
لطیف گیرد و هوا نیز بتدریج صورت آب گیرد و آب نیز صورت خاک گیرد

وخاک نیز صورت آتش گیرد بدین طریق عناصر از صورتی بصورتی نقل
میکنند تا باز بصورت اصلی خود روند و این تبدیل را تبدیل عناصر را
استحاله خوانند بدانکه طبیعت آتش گرم و خشک است و هوا گرم و تر است
و آب سرد و تر و خاک سرد و خشک است و هوا با آب در تری یکی باشد
و آب با خاک در سردی یکی باشد و خاک با آتش در خشکی یکی باشد
پس چون خشکی آتش بتری بدل کنی آتش آب گرم و تر شود
چون گرمی هوا بسردی بدل کنی هوا آب شود و چون تری آب بخشکی بدل
کنی آنجا خاک شود و خاک چون سردیش بگرمی بدل کنی آتش شود شاید
که این استحالت را بدانند از طرف آتش باشد یعنی آتش هوا و هوا
آب شود و آنجا خاک شود و آتش را باین وجه مبداء خوانند و شاید
که خاک برعکس اول آب شود و آب هوا شود و هوا آتش شود و آتش
خاک شود و این طریق را معاد خوانند اکنون بر استحاله عناصر اربعه دلیل
بگوییم تا طالبان حق را براه خداشناسی و آثار قدرت او را دانستن آسان
و روشن شود اول دلیل آنکه آتش هوا میشود آنست که جمله شمعها و چراغها
را میل بطرف بالاست و سبب بغایت ظاهر است که اگر آتش هوا
نشدی بایستی از شمعی و چراغی خطی بهوا روشن و متصل بالا رفته تا کره آتش
لیکن چون صورت آتش و هوا در گرمی مشترک اند و در خشکی و تری از یکدیگر
جدا شده اند و خشکی این شعلها نسبت با تری هوا اندکست [illegible]
خشکی این شمع و چراغ بتری متبدل کنی و این دلیل بغایت ظاهر است
و روشن و نیز دیگر عقلا معین اند بر آنکه هوا آب میشود آنست که در فصل بهار
و تیر ماه بامداد عموم بر سبزها و نباتات را میبینند که تر شده از آن
و شبنم

که شبنم خوانند هوا باشد در سحرگاه که سرد شده باشد آب شود بجهت آنکه هوا با آب در تری
شریکند و در گرمی و سردی از یکدیگر ممتازند چون گرمی هوا بسردی بدل شود هوا آب شود
و بیان آنکه آب خاک شود چنان است که باران که ببارد در زمین میرود و اول قطرات
باران که در زمین چکد ناپدید شود قطرات آب در جوف زمین [illegible]
و محسوس نمیشود خاک میشود اما چون قطرات بسیار شود زمین گل شود و آنچه ظاهر است
که آنجا خاک شود اما بیان آنکه خاک آتش میشود آنست که نباتات [illegible] کند در اشجار
و در اشجار خاک بیشتر است و چون آتش در هیزم افتد سوخته شود و اجزای هیزم
بعد از سوختن خاکستر شود مثلا هرگاه صد من هیزم بسوزد چون سوخته شود قدری
خاکستر ماند و باقی [illegible] شده بر رفته باشد و در بعضی از شهرها [illegible] که هیزم
ایشان سنگ است و از آن سنگ بعضی آتش میشود و از آن [illegible] حضرت
حق جل و علا خبر داده است که فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة پس در این مقام
ظاهر شد و روشن است استحاله عناصر در این کتاب اینقدر کافیست و از احوال
عناصر و صنایع و بدایع و عجایب و غرایب حضرت حق در اشیا بسیار است
باب سیم در بیان واجب و ممکن و ممتنع بدانکه هرچه عدم او ضروری بود او را
ممتنع الوجود خوانند و هرچه وجود او ضروری بود [illegible]
یا [illegible] ممکن الوجود است اگر وجود او بغیری محتاج نیست او را واجب الوجود خوانند چنانکه
حق سبحانه و تعالی جل جلاله و اگر در وجود خود بغیری محتاج است او را ممکن الوجود خوانند و در
اینجا اثبات واجب الوجود ظاهر شد چه ممکنات که موجودند وجود ایشان از صنع قدرت
واجب الوجود است [illegible] و همه محتاج باشند دیگر اگر [illegible] واجب الوجود نباشد ممکن الوجود
نمی تواند بود یعنی تا اول محتاج الیه نباشد [illegible] که فلان محتاج است بفلان
و ممکن الوجود در بقای وجود اگر محتاج نباشد بغیری از اجزا هر گویند بدانکه بقای وجود غیر

احوال است جهة آنکه هر کس را می‌پرسیم که یکی ده است پیش می‌نیند و یکی صد سال هر ماند
و وجود بیشتر کند بجهة آنکه حال حیات بر هر دو صادق است و لوجود ندو اما بقای جوانی
بدل است و بقای وجود اندکی ده بال پس معلوم شد که بقای وجود غیر وجود است
پس ممکنات یا جوهر باشند یا عرض و جوهر پنج قسم است و اگر محل جوهر دیگر است
آن محل را هیولا گویند و آن حال را صورت و مرکب ازین هر دو را جسم خوانند و اگر این
قسم ثلاثه نباشد او را جوهر مفارق خوانند و آن جوهر مفارق اگر جواهر را اجسام متصرف
باشد و تصرف تدبیر او را نفس خوانند و اگر نه عقل خوانند پس اگر میان عقل
و ذات حق سبحانه و تعالی واسطه نیست او را عقل اول خوانند و عقل کل و زیر آن دیگر
عقل هیچ عقل نباشد او را عقل فعال خوانند و اگر در طرفین این عقول باشند
او را عقل متوسط خوانند و نفس شریف الحقیقه در اجسام فلکی بسیط تصرف کنند او را
نفس فلکی خوانند و جسم یا بسیط باشد یا مرکب و بسیط آن باشد
که از عناصر اربعه مرکب نباشد و اگر از عناصر اربعه باشد او را مرکب خوانند
و جسم بسیط یا علوی باشد یا سفلی علوی مثال افلاک و سفلی مثال عناصر
و علوی یا منیر باشد یا نه اگر منیر باشد کواکب گویند و اگر نباشد فلک
و نفس اگر در اجسام متصور شود و آن جسم را نشو و نما نباشد آن جسم را معادن
گویند چون زر و نقره و لعل و فیروزه و امثال و اگر در نشو و نما باشد و حس و حرکت
نباشد او را نبات گویند مثل درختان و گیاها و اگر حس و حرکت باشد و نطق
او را انسان خوانند و هر گاه حس و حرکت و نطق و فهم نباشد حیوان گویند
و حیوان بسیار اند و انسان اشرف با این همه نفسها که عرض نیز نه قسم است
جوهر را با عرض جمع کنیم ده چیز باشند یکی جوهر و نه دیگر عرض و این
مجموع را مقولات عشره گویند و این درست مجموع اشاره از مقولات است
اگر پرسند که ای دل گسل در جواب او بگو در حال ای چون جانرل

قوام ر

جوهر است گر لغت اصناف باشی با رضع این ملک انفعل و ان لا یفعل
و این بیت دیگر مثال همه شاهد است مولوی بشنید و بیکو قیصر شهر امروز
با خواسته نشسته و رفعت خیش امروز در اهتمام از اخلال اعراض مقدر [illegible]
پس بر پنج قسم باشد عقل و نفس و هیولا و جسم کشید معادن و نبات و حیوان آن
و جسم و بسیط چون افلاک و عناصر و این هر ده مجموع اشاره است اول
ممکنات عقل و نفس است و آنکه پس از آن نه فلک کوکب است زین جمله [illegible] چهار
ارکانست پس معدن و پس نبات و حیوان انسان است بدانکه از جمله کسانی [illegible]
معادن و نبات متوسط هست کان مرجان یعنی بیکی فصلا با هم نسبت [illegible]
از دور باری آید هی بسنجو نبات از میان آب بر سر وید و [illegible]
همچون سنگ متوسط میان نبات و حیوانست و در درخت خرمانست که چند حاست [illegible]
یعنی چنانکه در حیوان مذکر و مؤنث هست در درخت خرما نیز مذکر و مؤنث هست دیگر
چنانکه حیوانات را چون سر برید هلاک شوند درخت خرما را نیز چون سرش برند
هلاک شود متوسط میان حیوان و انسان نسناس است و اما آنچه ظاهر است
یعنی بوزینه که همه اعضای او بآدم می‌ماند و این متوسطات برای آنند که
هر مرتبه اعلای خود دانند و نهایت اسفل با سلسله موجودات و مراتب انسان
بدانکه کواکب بامر حق حرکت کردند عناصر را در هم سرشتند تا معادن پیدا شد و از این
نباتات غذای حیوان شد و در معادن نباتات پیدا شد و حیوان پیدا شد و آنگاه
چون بکمال رسید انسان پیدا آمد و این معنی در مقام خود روشن‌تر از این خواهی شد
والله الموفق باب چهارم در بیان حکمت آفرینش چه بود بدانکه حق تعالی مردم را جهة آن
آفرید تا او را بشناسند و بپرستند و قوله تعالی ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
یعنی نیافریدیم جنیان و آدمیان را مگر از برای آنکه حضرت ما را بشناسند و بپرستند
ما را و در احادیث قدسی آمده است که از حضرت سؤال کرد حکمت چه بود در آفرینش عالم

را و آدم خطاب آمد که کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف و معنی
این حدیث قدسی را شیخ عطار رحمة الله علیه بنظم بیان کرده که ز رب العزت
بی غرض خواست داود نبی از حکمت حیث کاملا خلق ثمر جواب آمد که گنجی بد این گنج
پنهان که ان ماسیم پیدا شد ایشان تو از بهر پیدایی گنج نهانی
معلوم شد که حق تعالی آدم را بجهت معرفت خود آفریده هر آینه باید که ایشان
شناسا شده باشند وگرنه آدم خلاف استعداد حق شده باشد و حضرت حق را
در دیدن و شناختن آثار قدرت او در آفاق و انفس توان شناخت و آدم را است
در قعر دریا و عروق جبال روند و اسرار عالم سفلی را مشاهده کنند و بر افلاک روند و
حقایق علوی را ببینند و در نفس عالم ملکوت روند و احوال ارواح
و نفوس و علوم کشف کنند و بر صفات مقدس حق مطلع شوند و افعال
حکمت بالغه او را ادراک کنند و تعالی از غایت عنایت هر چه در عالم آفریده
بجز از ظاهر و باطن و علوی و سفلی مردم را بدان صفت موصوف گردانید
از ترکیب اعضا و ترتیب اجزای خود بر عالم علوی و سفلی آدم را مطلع گردید و از
دانستن این صفات حق تعالی را شناخته اند و از امر کون
و بدن ایشان را و فرمان راندن جان ایشان در تن ایشان فرمان
راندن حق تعالی را در عالم بدانسته اند و ما این معنی را بیان کنیم و محققان در
این معنی چنان گفته اند بیت ای نسخه نامهٔ الهی که تویی وی آینه جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی
و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده کان الله تعالی خلق آدم علی صورته باب
در بیان مبداء و معاد بدانکه ذات آدم را اصل از خاک است و خاک از
واسطه ادوار فلک و شعاع کواکب صورت خاک را بگذارد و صورت
نبات بگیرد و شاید که آن نبات غذای حیوان شود و شاید که آن نبات

که غذای انسان شود و الجمله غذا را اول قوت جاذبه جذب کند و ماسکه نگاه دارد
و هاضمه هضم کند و ممیزه کثیف را از لطیف جدا کند و دافعه کثیف را از
معده دفع کند و این حالت در معده باشد تا آنگاه آنچه لطیف باشد از
معده نقل کند بجگر و بواسطه جاذبه در جگر همان قوتها همان عملها کنند
آنگاه کثیف آن چهار قسم شود یک قسم زهره و صفرا گردد و قسمی دیگر
سپرز و سودا گردد و قسمی مثانه و بول گردد و آنگاه لطیف آن بعروق
رود و کیلوس خون گردد و در عروق همان قوتها یک یک بار دیگر همان
عملها کنند و لطیف را از کثیف جدا کنند و کثیف آن بدل ما یتحلل شود چون
گوشت و فضله پی و ناخن ها و موها و سایر اندام شود و چیزی نیز بعرق شده در حمام برون رود
و اگر در عروق چیزی باقی ماند علتها و امراضها در وجود پدید شود و آنچه ماند هر جزوی
بعضوی رود که لایق او باشد آنگاه قوت مصوره هر جزوی را برنگ آن عضو
که موافق آن باشد و در حالت تصویر یک بار دیگر آن قوتها که گفتیم همان عملها کنند
که بار دیگر کثیف را از لطیف جدا کند و آنچه لطیف باشد قوت مولده از آن
بصلب جذب کند تا منی شود و آنگاه منی در قوت معین خود برحم نقل کند و با نطفه عورت
جمع شود چند روز همچنان نطفه باشد و بعد از آن صورت علقه پیدا کند و در
صورت علقه در آید مدتی نیز در علقه باشد یعنی خون بسته بعد از آن مضغه گردد
یعنی گوشت و در روزی چند دیگر چنانکه در وی عروق و عظام و پوست و گوشت و سایر
اعضای ظاهر و باطن ظاهر گردد و در چهار ماهی روح حیوان در وی مصور گردد و
غذای او خون گردد و آن غذا از راه ناف با او رسد ماه اول نطفه

در رحم باشد در تربیت زحل باشد و در ماه دوم در تربیت مشتری و در ماه
سیم در تربیت مریخ و ماه چهارم در تربیت آفتاب و در ماه پنجم در تربیت
زهره و ماه ششم در تربیت عطارد و در ماه هفتم در تربیت قمر پس اگر بچه
درین هفت ماهی متولد شود عمر یابد و بزرگ شود و اگر در ماه هشتم متولد شود و ماه هشتم
در تربیت زحل باشد و ماه نهم در تربیت مشتری بود و اگر در ماه هشتم متولد شود
بقا نیابد بجهت آنکه زحل سرد و خشک است و طبع موت است و نحس اکبر
و اگر در ماه نهم متولد شود نوبت مشتری بود بیشتر زید بجهت آنکه مشتری سعد اکبر است
و گرم و تر است مزاج حیات دلیل بر این طریق که بیان کرده شد حق تعالی در کلام
مجید خود فرموده لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار
مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام
لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین اکنون از این تقریر معلوم شد
که اصل بدن مردم از خاک است و از خاک نبات شد و آن نبات
غذای حیوان شد و آن حیوان غذای انسان شد و آن غذا نطفه و
علقه و مضغه شد آنگاه عروق پیدا شد بعد از آن متولد شد بعد از آن تولد
بقا یابد یا نیابد اکنون بدانکه ای طالب راه حق که از صد هزار هزار
ذره خاک یک ذره نبات شود و از چندین هزار نبات
و از ثمار و اشجار اندکی جزو حیوان شود و از چندین هزار اندکی جزو
انسان شود و یک قطره منی حاصل شود که

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله اجمعین اما بعد چنین گوید این فقیر حقیر
ضیاء الدین ابن محمد سید الجرجانی تاب الله علیه و غفر له و لوالدیه که این رساله ایست مختصر
در بیان وجوبات عقلیه جمع کردم از جهت التماس بعضی از طالبان علوم دینیه تقربا
لله القدیم و طلب الثواب الجسیم و بر ترتیب سؤال و جواب و در این ترتیب کرده ام
تا فهم و حفظ آن آسان تر بود و عقاید دینیه اش میدهم و دانستن این قدر بر جمله مکلف واجب
است هر که این قدر بداند در آخرت فایض و رستگار باشد و هر که این قدر نداند خاسر و
زیانکار باشد اگر گویند چه مذهب داری گویم مذهب امامیه اگر گویند چرا این مذهب
اختیار کردی و غیر مذهبها اختیار نکردی گویم زیرا که مذهب امامیه مذهب اهل بیت رسول
الله است و هر که مذهب اهل بیت اختیار کند یقین ناجی و رستگار باشد و دیگر
مذهبها نجات یقین حاصل نشود زیرا که ابوحنیفه گوید مذهب من حق است و مذهب شافعی
و مالک و حنبلی احتمال حقیقت دارد و شافعی گوید مذهب من حق است
و مذهب ابوحنیفه و مالک احتمال حقیقت دارد و مالک و حنبل نیز
چنین گویند پس در هر چهار مذهب این نجات یقین حاصل نشود
اگر گویند بچه دلیل که هر که مذهب اهل بیت اختیار کند یقین
ناجی و رستگار باشد گویم بدان حدیث صحیح که از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم نقل است حدیث اول انه مثل اهل بیتی کمثل سفینة
نوح من رکب فیها نجا و من تخلف عنها غرق یعنی مثل اهل بیت من
مثل داستان کشتی نوح است هر که در کشتی نوح نشست نجات یافت
و هر که تخلف کرد و نه نشست غرق و هلاک شد همچنین هر که دست در
دامن اهل بیت زند و بر مذهب و طریقه ایشان رود و تمسک جوید به یقین

نجات یابد از عذاب آخرت ایمن گردد و هر که تخلف کند و بر مذاهب و طریقه
من نرود و متمسک بایشان نجوید تا ابد هالک و خاسر باشد و در عذاب
خدای گرفتار حدیث شریف است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ستفرق
امتی علی ثلث و سبعین فرقة واحدة منها ناجیه والباقیة هالکه یعنی پیغمبر فرمود
که امت من هفتاد و سه گروه شوند یک گروه از ایشان ناجی و رستگار باشند و دیگر
هیچ که گروه ناجیه از ان گروهند که اختیار مذهب اهل بیت علیهم السلام کرده اند بنا بر
حدیث اول چون ناجیه ایشانند پس این مذهب را اختیار کردم تا از جمله ناجی
و رستگار باشم و دیگر مذهبها اختیار نکردم که تا هالک و زیان کار نباشم
اگر گویند که اهل بیت کیانند گویم علی و فاطمه و حسن و حسین و زین العابدین و محمد باقر
و جعفر الصادق و موسی الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد تقی و علی النقی و حسن
العسکری و محمد المهدی الهادی صاحب الزمان صلوات الله علیه و علیهم
اجمعین اگر گویند بنای مذهب ایشان بر چیست گویم بر ایمان و اسلام و نماز
و روزه و زکوة و جهاد و حج و خمس اگر گویند ایمان چیست گویم ایمان تصدیق
است یعنی باور داشتن دل اگر گویند اسلام چیست گویم باور داشتن دل و اقرار
زبان اگر گویند کلمه اسلام چیست گویم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و اشهد ان علیا ولی الله است اگر گویند بچه تصدیق کنی و بچه ایمان داری گویم ایمان
دارم بخدای عز و جل بانکه وی موجود است نه جسم است و لکن واجب الوجود و ازلی
و ابدی و سرمدی و قادر و عالم و حی و سمیع و بصیر و مدرک و مرید و کاره و متکلم
و عادل و یکیست و ایمان دارم بانکه خدای تعالی جسم و جوهر و عرض نیست و مرکب
نیست و محتاج نیست و در مکان و در جهت نیست و دیده نیست و حلول
بر وی روا نیست و متحد نیست و ایمان دارم بفرشتگان و کتابها و
برسولان و پیغمبران وی و ایمان دارم بانکه محمد بن عبد الله بن عبد المطلب پیغمبر است

دوم

اگر گویند بچه دلیل که خدای تعالی جسم و جوهر و عرض نیست گویم زیرا که اگر جسم و جوهر و عرض
باشد محتاج بمکان باشد و اگر عرض باشد محتاج بمحل خود باشد که اجسام است یا جواهر
و مکان و محل هر دو غیر ویند پس لازم آید که خدای تعالی محتاج بغیر باشد و این روا نبود اگر گویند
بچه دلیل خدای تعالی مرکب نیست گویم زیرا که مرکب محتاج باجزا بود و اجزا غیر وی اند پس
محتاج بغیر بود و این روا نبود اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی محتاج بغیر نیست گویم زیرا که اگر
محتاج بغیر باشد ممکن باشد پس لازم آید واجب الوجود ممکن شود و این روا نبود اگر
گویند بچه دلیل خدای تعالی در مکان و جهت نیست گویم زیرا که لازم آید که محتاج بمکان
یا بجهت باشد و مکان و جهت غیر ویند پس لازم آید خدای تعالی محتاج بغیر باشد و
این روا نبود اگر گویند حلول چیست گویم حلول فرود آمدن در محلی اگر گویند بچه دلیل حلول
بر خدای تعالی روا نبود گویم زیرا که لازم می آید خدای تعالی محتاج بمحل بود و این روا نبود و
قول نصاری و بعضی از صوفیان که گفته اند خدای تعالی حلول کند در دل عارفان و این
باطلست اگر گویند که اتحاد چیست گویم اتحاد آن بود که دو چیز یک چیز شود بی زیادتی و نقصان اگر
گویند بچه دلیل خدای تعالی متحد نیست گویم زیرا که بضرورت عقل میدانیم که آن نامعقول
معقول بود و نیز خدای تعالی اگر متحد بغیر بود هر آینه آن غیر واجب بود یا ممکن پس
اگر واجب بود تعدد واجب لازم آید و این محال بود و اگر ممکن بود پس حاصل آید
ممکن واجب شود و این باطل بود و اگر ممتنع بود لازم آید ممکن واجب ممتنع شود و
این نیز باطل بود پس متحد بودن خدای تعالی بغیر خود باطل بود اگر گویند بچه دلیل خدای
تعالی دیده نیست گویم زیرا هر چه دیده شود باید در مقابل باشد و هر چه در مقابل باشد
و هر چه در مقابل بود یا در حکم مقابل البته در جهت باشد پس محتاج بجهت باشد و جهت غیر وی است
پس لازم آید خدای تعالی محتاج بغیر خود باشد و این روا نبود اگر گویند بچه دلیل محمد بن
عبد الله بن عبد المطلب پیغمبر و فرستاده خداست گویم زیرا که دعوی پیغمبری نمود و بر وفق دعوی
خود اظهار معجزه نمود و هر که دعوی پیغمبری کند و بر وفق دعوی خود اظهار معجزه کند پیغمبر و فرستاده خدا

است گوئیم اگر گویند چه دلیل که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب دعوی پیغمبری کرد گوئیم دلیل آنکه ما
دانستیم که اخبار کثیر و الوف شده است که شخصی نام وی محمد در مکه ظاهر شد و بر وفق دعوی
خود اظهار معجزه کرد و دیگر یکی از معجزات او قرآن است که اکنون در میان است اگر گویند
واجب است پیغمبر معصوم باشد یا نه گوئیم بلی واجب است پیغمبر معصوم باشد از گناه
صغیره و کبیره پیش از بعثت و بعد از بعثت عمداً و سهواً زیرا که اگر معصوم نباشد جایز
الخطا بود پس روا بود خلقان وی را تصدیق نکنند و در اوامر و نواهی او مطیع و منقاد وی نگردند
پس فایده بعثت منتفی شود و این روا نبود اگر گویند چه دلیل که علی بن ابی طالب ع بعد از
جناب حضرت محمد المصطفی ص بلا فصل امام است گوئیم نص خدا و نص پیغمبر ص آنکه او معصوم
بود اما نص خدای تعالی آنکه در قرآن مجید فرموده است انما ولیکم الله و رسوله و الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی جز این نیست ولی شما الا خدا و رسول خدا
و آنکس که نماز کرد و در حال رکوع صدقه داد یعنی انگشتری خود را بداد و آن باتفاق
همه کس هیچکس دیگر را اتفاق نیفتاد غیر امیر المؤمنین علی ع و پس ولایت و خلافت و امامت
بعد از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منحصر است و نص آنکه چون حضرت رسول الله ص از حجة الوداع
بازگشت و بموضع غدیر خم رسید جبرئیل ع آمد و این آیه را آورد که یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک
من الناس و سبب نزول آیه آن بود که جبرئیل ع پیش از این آیه انما
ولیکم الله را آورده بود برای امامت و ولایت علی علیه السلام و حضرت
رسول از خوف بعضی از امت ابلاغ ولایت نکرده بود خدای تعالی از آن حال خبر داد
و گفت ای رسول برسان ولایت آنچه را بتو نازل از خدای تعالی شده
یعنی آیه انما ولیکم الله و اگر نرسانی ولایت او را پس تبلیغ رسالت نکرده
باشی مترس که خدای تعالی عاصم و نگهدارنده تست نگهدارد ترا از شر

مخالفان

خلایق پس همانجا فرود آمد و صحابه نیز فرود آمدند و از جهاز شتر منبری
ساختند و آنحضرت بر آن منبر برآمد و گفت یا ایها الناس من اولی بکم
من انفسکم یعنی ای مردمان کیست اولیتر بشما از نفسهای شما یعنی ولی
و صاحب تصرف در امور شما همه گفتند الله و رسوله یعنی خدا و رسول او
داناترند پس حضرت رسول دست علی را بگرفت و گفت من کنت مولاه
فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره
و اخذل من خذله یعنی هر که من اولیترم بوی و ولی ویم این علی بوی
اولیتر است و ولی و امام و صاحب تصرف در امور وی است خدایا
دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد
و یاری ده هر که علی را یاری دهد و خذلان کن و فرو گذار هر که خذلان کند
و فرو گذارد علی را و ظلم کن بر آنکس که بر علی ظلم کند پس خلقان همه
و تهنیت علی را بجای آوردند و اول کسیکه تهنیت گفت عمر بن خطاب
بود که گفت بخ بخ لک یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولای کل مؤمن
و مؤمنة اما بخ بخ یعنی خوش و گوارنده باد ترا یا ابا الحسن گشتی مولای من و مولای
هر مؤمن و مؤمنه اما آنکه علی ع معصوم بود بتواتر ثابت شده است و غیر
علی آنها که دعوی امامت کردند معصوم نبوده اند باتفاق همه کس پس بدین دلیل باید
امام بحق بعد از حضرت پیغمبر علی بن ابی طالب ع باشد اگر گویند امامت
باقی امامان بچه ثابت شد گوئیم بنص رسول و بنص هر امام بعد خود را و بآنکه
ایشان در زمان خود معصوم بودند و غیر ایشان از آنانکه دعوی امامت

که غیر معصوم نبودند و نص رسول صلی الله علیه و آله که فرموده است ابنی هذا الحسین امام
واخو امام ابو الائمة تاسعهم قائمهم یعنی این پسر من امام
امام است و پسر امام است و برادر امام است و پدر نه امام است
که نهم ایشان قایم باشد پس به تحدید اثبات امامت هر یک از امام باید
شد و همه منصوص کرده از قبل پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اما آنکه هر امامی بعد از
نصب کرده از متواتر ثابت شده است و همچنین عصمت ایشان به تواتر
رسیده است اگر گویند واجبست که این امامان همه معصوم باشند گوییم باید
زیرا که احتیاج خلقان با امام جایز الخطا عصیانست پس اگر معصوم
او نیز محتاج باشد با امام دیگر تسلسل لازم آید و آن محال است پس
پس عصمت امام باشد نصب امام باید که معصوم باشد اگر گویند که چه
دلیل بر معاد یعنی حشر و نشر زنده گردانیدن خلقان بعد از فنای ایشان
حق است و واقع خواهد شدن گوییم زیرا که خدای تعالی مکلف ساخت اطاعات
عبادات فرموده است و به تکلیف کرده پس واجب است بر خدای تعالی ثواب و جزای
ایشان را به ایشان رساند تا ظلم نکرده باشد و این پیش از موت این
مکلفان ممکن نبود زیرا که در سرای تکلیف است تا مشقت و رنج بود و ثواب
و راحت و نعم در همین است باید که در یک حال و یک جا جمع نشوند پس واجب
بر خدای تعالی بعد از فنای ایشان ایشان را هم زنده گرداند و ثواب اعمال ایشان
به ایشان رساند و نیز خدای تعالی از این خبر داده است در قرآن مجید میفرماید کما بدأنا
اول خلق نعیده یعنی چنانکه خلقان را آفریدیم اول بار همچنان اعاده کنیم و بیافرینیم
دیگر باره و خبر خدای تعالی صدق است اگر گویند که چه دلیل است که صراط و میزان و [illegible] نامه ها
و انطاق جوارح و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب جمله حق است و واقع شود گوییم زیرا که

نبود که گیر ایشان از طاعت عاری و از عبادت خالی فرماید که جهت تو گو که [illegible] مظلومان [illegible]
[illegible] ثواب عبادت تو گوید خداوندا مظلومان تاراج [illegible] در رسید که عهدی که با من در
روز میثاق کرده حال چیست گوید خداوندا آن منکران حق سر مهر است ندا آید هر چه از
سر ما به ما بازست زبان تو خواهی گو بعثت که عبد الله مبارک نیشابوری گفت روزی با
کافری غذا میکردم وقت نماز در رسید از وی امان خواستم مرا امان داد تا نماز
کنم گفتم و من تعرض نرسید ساعتی دیگر کافر گفت مرا تو نیز امان ده تا پیش بت خود سجده
کنم من نیز وی را امان دادم چون آن کافر سر بر زمین نهاد گفتم مرا بار [illegible]
[illegible] تا گردن او زنم از هوا آوازی شنیدم که ای عبد الله اما ان العهد کان مسئولا
[illegible] بر زمین افتاد آن کافر گفت که گریه تو از چیست گفتم از سبب تو بر من عتاب کرده
کان از انصاف نباشد که از سبب ما دوست با تو عتاب کند در حال مسلمان
گشت و از اهل الله شد و از برکت نگاه داشتن عهد [illegible] انا فرد الله [illegible] فوق
عرش بلا تکلیف فاطلبنی تجدنی انا مبتداء العز [illegible] مبتدا و
تواند بود و جزو دوم باشد فوق عرش جسم بلا تکلیف متعلق بفوق عرش ای فوق
عرش معنی است انا منم فرد و مدبر بر فوق عرش که عیب [illegible] است پس طلب مرا تا بیابی
تم بعون الله الوهاب ۴ ماه شهر ربیع الاول سنه [illegible]

یا علی یا محمد

هر هزاری نخی درنده شد

هر یکی کم کمی بسته شد

یا برای آن

باشد تا دست ببندد روزگار

بهر نگاه انسان معرض دار

[illegible]